

چاپ آمریکا (بدون سانسور)

محمد رضا پهلوی



پاسخ به تاریخ

محمد رضا پهلوی

پاسخ به تاریخ

به یاد بود همه شهیدان
همه زنان و مردان ایران زمین
که به خاطر میهن جان باختند
این کتاب نوشته شد و بانان اهدا میشود.

فهرست

دبیاچسه

۹

قسمت اول

از ایران دیروز تا ایران امروز

۱۱

قسمت دوم

سلسله پهلوی

نجات و وحدت ایران

۳۳

قسمت سوم

انقلاب سفید

۹۷

قسمت چهارم

اتحاد لغتی سرخ و سیاه

۲۳۵

دیباچه

اندکی بیش از یکمال پیش ، آخرین کتاب من در تهران انتشار یافت ، کتابی سراسر امید که در آن دیدگاهها و طرحهای خود را درباره آینده ایران به ملت عرضه داشتم . آرزوی من این بود که آینده ملت ایران افتخار آمیز ، سعادت مند و پر رونق باشد ، آینده ای فراخور تاریخ چند هزار ساله کشورم که همواره یکی از سازندگان اصلی تمدن جهانی بوده است .

آرزو داشتم که در آستانه هزاره سوم ، ایران کاملاً نوسازی شده ، اقتصادش پر رونق ، جامعه اش متحول و پیشرو باشد ، مردمش از یک سطح آموزش مترقی برخوردار باشند و نظام سیاسی اش حکومت بر قوام مردم یعنی بر یک دمکراسی واقعی استوار باشد . آرزو داشتم که نسلهای آینده ملت ، با سربلندی و غرور ، مقام والائی را که شایسته آنان است در خانواده بزرگ انسانی بدست آورند و نقش و مسئولیت خود را در جهان ایفا کنند .

امیدوار بودم سیاهی های قرون وسطائی را که پنجاه سال پیش ایران از آنها نجات یافته بود برای همیشه از میهنم دور کنم و حکومت روشنائی و روشن – بینی را که چکیده تمدن و فرهنگ ایرانی است بسرای همیشه پابرجا سازم .

در تمام مدت پادشاهی ام، من فقط به خاطر اینست
آرمان بزرگ زیستم و کوشیدم، آرمانی که در شرف
تحقق یافتن بود.

برای رسیدن به این آرمان بزرگ، به سختی
کوشیدم، بادشواربها و موانع بسیار مبارزه کردم
با توطئه‌ها و تحریکات فراوان مواجه شدم، با شرکت‌های
بزرگ و توانای خارجی و کارتل‌های چند ملیتی ستیز
کردم، حال آنکه بسیاری از مشاورانم مرا زاین
مبارزه بر حذر میداشتند.

ممکن است من در طی دوران سلطنتم اشتباهاتی
مرتکب شده باشم، اما کوشش برای عظمت و اعتلای
ایران هرگز خطا نبود.

هدف من از نوشتن این کتاب این است که نشان
بدهم چرا در این راه تلاش و ایستادگی کردم، نشان
بدهم که چرا و چگونه کوشش کردم جامعه‌ای بر اساس
عدالت اجتماعی، و نه منازعات طبقاتی، پی‌ریزی
کنم، جامعه‌ای که در آن همه گروه‌ها و طبقه‌ها بیکدیگر
وابسته و هم‌دل باشند.

حسن تفاهم با همه کشورهای جهان، چه دنیای
غرب، چه کشورهای سوسیالیست و چه ممالک جهان سوم
به من امکان داد که در صلح و صفا، این کوشش را
برای ساختن ایرانی با تمدن بزرگ انجام دهم.
وظیفه خود میدانم در این کتاب نشان دهم،
چگونه اکنون برای اضمحلال ایران کوشش میشود و
میخواهند آنچه را در سایه تغذلات الهی و به شکرانه
شوق و شور و کوشش صمیمانه ملت ایران بوجود آمده
است بدست‌گروهی غیر مسئول، نابود سازند.
این پاسخ من به تاریخ خواهد بود.

قسمت اول

از ایران دیروز تا ایران امروز

فصل اول

درس‌هایی از گذشته

برای پاسخ به تاریخ، باید آنرا شناخت و دریافت. ایران که از سه هزار سال پیش تاکنون همواره کشوری پادشاهی بوده است، در طول تاریخ خود نشیب و فرازهای بسیار دیده و دورانهای روشن و تاریک را پشت سر گذاشته و با خطرهای بزرگ رو در رو شده است. هیچ ملتی نمیتواند تنها بخاطر گذشته خود زندگی کند و بدون گذشته خود نیز نمیتواند پایدار بماند. ملتی که بگذشته خود وابسته و دلبسته نباشد الزاماً از صحنه روزگار ناپدید خواهد شد. تاریخ ایران مملو از افتخارات و نابسامانی‌ها است. عبرت از گذشته میتواند بفضل خداوند — بهترین رهنمون برای آینده باشد. اکنون میخواهم نظری به گذشته ایران بیاندازم، گذشته‌ای که هیچکس نمیتواند بر آن "خط بطلان" بکشد.

توانایی‌ها و خطرهای ناشی از موقع جغرافیایی ایران

ایران کشوری کهنسال است که تاریخش به اعماق قرون و اعصار میرسد. ایران در منطقه خاورمیانه واقع شده که گاهواره تمدنهای بزرگ بوده است. کشور ما در تقاطع خطوط مواصلاتی میان اروپا، آسیا، شبه قاره هند و آفریقا قرار گرفته و با سه دریا —

دریای خزر در شمال، خلیج فارس در جنوب غربی، دریای عمان در جنوب شرقی - ارتباط دارد و از دریای مدیترانه که مرکز جهان متعین غرب بوده است فاصله زیادی ندارد.

چنین موقع جغرافیایی، عامل مهمی در قسدرت کشور ما است و ایفای نقش بزرگ کشورگشایی، اشاعه تمدن، گسترش بازرگانی را در دورانهای درخشان تاریخ ما میسر و مقدر گردانیده است.

چنین موقع جغرافیایی، نیز عاملی در ضعف کشور ما بوده است: ایران فلاتی با محورهای شمالی، غربی، جنوبی و شرقی، بادشتهای وسیع و صحراهای بزرگ و کویرهای نمک زار که از هر سو وسیله جبال بزرگ احاطه شده: کوههای البرز در شمال کوههای زاگرس در باختر، کوههای بلوچستان در جنوب خاوری، از چند شهر بزرگ چون اصفهان و کرمان که بگذریم، منطقه مرکزی کشور ما تقریباً " خالی و کم جمعیت و فعالیت و ثروت و فرهنگ بیشتر در مناطقی کناری متمرکز گردیده. به همین جهت است که در طی قرون و اعصار ایران پایتختهای بسیار داشته که اغلب آنها در مرکز کشور واقع نبوده اند. پایتختهای مهم ایران قبل از تهران عبارت بودند از شوش، اکباتان، تخت جمشید، تیسفون و پس از اسلام: اصفهان، شیراز، تبریز، اردبیل و قزوین کشور ما در زمانهای تدنی و انحطاط مورد حمله همسایگان خود قرار گرفته و در دورانهای اعتلا و عظمت بر اثر نیرو، تدبیر و درایت رهبران بزرگ، وحدت ایران تامین شده است. در دورانهای انحطاط همواره حملات خارجی با همدستیهای دانسته و بیاندانسته در داخل کشور همراه بوده و بیشتر این همدستیها از خارج الهام و نظم میافته است.

بررسی اجمالی این رویدادها که جنبه افسانه‌ای یافته به درک بهتر دورانهای مختلف تاریخ ماکمک خواهد کرد.

شاهنشاهان قهرمان: کورش، داریوش و خشایارشا حملة اسکندر مقدونی به ایران رستاخیز ایران در زمان ساسانیان و حملة اعراب

بر اثر نفوذ ورهبری دوقوم هندواروپایی، مادها و پارس‌ها، پس از دوهزار سال نبرد و تلاش، ایرانیان بر همه اقوام منطقه بین‌النهرین پیروزی و برتری یافتند. سلسله هخامنشی (۵۵۹ تا ۳۳۰ قبل از میلاد) بزرگترین شاهنشاهی جهان را که از دریای سیاه تا آسیای مرکزی و از سیبری تا هندوستان گسترش داشت بنیان نهاد.

شاهنشاهی هخامنشی، نخستین شاهنشاهی بسزریک و منظم جهان است که در آن یک رهبر، شاهنشاه ایران بر اقوام و ملل مختلف حکومت میکرد، برای تأمین نظم و وحدت شاهنشاهی ایران، هخامنشیان بر سر هر ایالت فرمانروایی بنام ساتراپ گماردند، برای پست و مخابرات با تور، شیوه‌های نوبه‌کاربردند و نظام پولی مرتب، محاسبات عمومی و اوزان و مقادیر یکسان را بوجود آوردند.

بدینسان ایرانیان به دنیای عهد متیق نشان دادند که میتوان سرزمینی به آن وسعت را با نظم و ترتیب اداره کرد، رومیان در اداره امپراطوری خود از بیشتر راه و روشهای ایرانیان پیروی و حتی تقلید کردند.

بنیان گذار شاهنشاهی ایران کورش است که بحسب

وی را بزرگ لقب داده‌اند. کورش شاهنشاهی ایران را بر چندگونگی ادیان و رعایت عدالت بنیان نهاد. کورش کشورگشایی بزرگ بود. ولی وی رامیتوان در حقیقت بنیان گذار فکر امروزی صیانت حقوق بشر نیز خواند چراکه نخستین کس در جهان عهد عتیق بود که منشوری آزادمنشانه در این زمینه تدوین و اعلام کرد. اسرای جنگی را آزاد ساخت و به سرزمینهای خود بازگرداند و به حقوق و عادات و سنتها و ادیان اقوام و مللی که شاهنشاهی ایران را تشکیل میدادند، احترام نهاد. کورش نه تنها دشمنان خود را عفو میکرد، بلکه مسئولیتهای مهم به آنان تفویض مینمود. پس عجب نیست اگر او را آزاد کننده ملل نام نهاده‌اند. سیاست کورش بزرگ، با خصلتها و منش ایرانیان کاملاً هماهنگ بود و از آن الهام میگرفت. همه پادشاهان بزرگ ایران از سیاست آزادمنشانه و ملحقوبانه بیروی کرده‌اند و ایران همواره یک کشور "پناگاه" محسوب میشده است.

کورش بزرگ، داریوش و خشایار شاه، شاهنشاهان قهرمان تاریخ ما هستند و در افسانه‌ها، ادبیات و هنر کشور ما مقامی بس والا دارند. اروپائیان در کتب تاریخ خود خوانده‌اند که داریوش در ماراتون و خشایار شاه در سالامین بر یونانیان پیروزی نیافتند. با اینحال نباید فراموش کرد که ایرانیان قرن‌ها بر منطقه دریای اژه و مدیترانه شرقی و سرزمینهای یونانی بسیار تسلط داشتند.

انحطاط هخامنشیان به پدیده‌ای شگفت‌آور انجامید: اسکندر مقدونی (۳۵۶ تا ۳۲۳ قبل از میلاد) به ایران تاخت و بر همه سرزمینهای شاهنشاهی داریوش تسلط یافت و در راه و رسم کشورداری از شیوه کورش پیروی کرد.

پس از مرگ اسکندر (۱۳ ژوئن سال ۳۲۳ پیمیش از میلاد) شاهنشاهی وی میان تنی چند از سردارانش تقسیم شد. اما برخلاف آنچه در بعضی از کتب درسی غربی می خوانیم، یونانیان تمدن ایرانی را تحت تاثیر خود قرار ندادند و ایرانی، یونانی نشد. درست است که ما در موزه ها چند اثر از دوران تسلط یونانیان بر ایران مشاهده می کنیم. ولی در حقیقت این اسکندر بود که تحت تاثیر و نفوذ تمدن ایرانی قرار گرفت و این پدیده بارها در طول تاریخ ایران تکرار شده است. ایران بارها به تصرف کشورگشایان خارجی درآمد. اما هر بار ایرانیان اصالت و فرهنگ و تمدن خود را حفظ کردند و هرگز پیرو راه و رسم خارجیان نشدند، بلکه همواره آنانرا براه خود آوردند.

دویست و پنجاه سال قبل از میلاد مسیح، پارتها، ایران را از بند یونانیان رها کردند و شاهنشاهی ایران را تجدید کردند و سلسله بزرگ اشکانی را تشکیل دادند که طی چند قرن از استقلال و موجودیت ایران در مقابل حملات خارجیان، از جمله امپراطوری روم، دفاع کرد و به پیروزیهای بزرگ نظامی دست یافت.

شاهنشاهی اشکانیان با پیروزی اردشیر بزرگ اردوان پایان یافت و سلسله ساسانیان (۲۲۴ تا ۶۵۱ میلادی) تاسیس شد. اردشیر از نگاهبانان معبد زرتشت بود و عظمت شاهنشاهی هخامنشیان را تجدید کرد. وی در تاریخ جهان دو نقش بزرگ دارد: یکی سیاسی و آن دگر فرهنگی.

ایران، این سرزمین آریائی، همواره سد راه نفوذ اقوام وحشی و نیمه وحشی بسوی غرب بوده است ولی اقوام و ملل هند اروپائی امپراطوری روم

شرقی، قدر این نقش را شناختند و همواره در تضعیف ایران کوشیدند.

هنگامی که سدابیران از میان برداشته شد، میان دنیای شرق و دنیای غرب خلایق ایجاد گشت که اعراب از آن استفاده جستند و سپس ترکان و مغولان آنرا برگرداندند و این وقایع برای همیشه مسیر تاریخ اروپای غربی و شرقی، روسیه و آفریقای شمالی را تغییر داد.

از لحاظ فرهنگی، تجدید حیات ایران در زمان ساسانیان، تلفیقی از فرهنگهای خاور و باختر بوجود آورد. شاپور اول (۲۴۱ تا ۲۷۲ میلادی) فرمان داد که همه متون دینی و فلسفی و طبی و اخترشناسی مهم جهان متمدن را گرد آورند و بزبان پهلوی ترجمه کنند. همین متون بودند که بعداً "از فارسی به عربی برگردانده شد و پس از قرن دوازدهم میلادی به زبانهای اروپایی ترجمه گشت و دانشمندان باختر زمین را با فلسفه و فرهنگ یونانی آشنا ساخت. به جرئت میتوان گفت که تجدید حیات فرهنگی غرب (رنسانس) بدون آشنائی با تمدن و فرهنگ یونانی، - که از طریق ایرانیان صورت گرفت، - با تحقق نمی یافت و بسا صورتی دیگر میداشت.

دورانهای طلانی نوین تاریخ ایران

در سال ۶۵۲ میلادی اعراب به ایران حمله کردند. و تسلط آنان بر کشور ما در حدود دو بیست سال طول کشید. اما در حقیقت ایرانیان اعراب را تحت نفوذ و سلطه خود در آوردند.

ایرانیان از یک سو اصالت فکری خود را با تدوین اصول مذهب شیعه عنوان کردند و از پذیرفتن استیلای خلفای عرب سرباز زدند و از طرف دیگر فرهنگ غنی

ایرانی را از دستبرد و تسلط خارجیان نجات دادند. در زمینه سیاسی، نقطه آغاز تجدید استقلال ایران، قیام ابومسلم خراسانی بود که با سپاهی از ایرانیان، خاندان عباسی را که از احفاد پیامبر اسلام بودند، بجای بنی امیه بر تخت خلافت نشاند و بغداد را پایتخت آنان فرار داد.

در این زمان، خراسان کانون اصلی فرهنگ و دانش ایرانی گردید. طاهریان در نیشابور و سپس ساسانیان در سمرقند بربخشی بزرگ از شاهنشاهی دیرین ایرانی حکمفرمایی کردند و فرهنگ و تمدن ما را به اوج اعتلای خود رساندند و دیلمیان در طول مدتی نسبتاً کوتاه وسعت شاهنشاهی ایران را تقریباً به مرزهای زمان ساسانیان رساندند. این عهد را میتوان عصر طلایی شعر فارسی نیز خواند. فردوسی (۹۳۵ تا ۱۰۲۰ میلادی) حماسه سرای نامی ایرانی، سنائی، غزنوی، جلال‌الدین رومی متوفی به سال ۱۲۲۳ میلادی و پزشکان و فیلسوفانی چون رازی و ابن سینا، کم و بیش از این دوره‌اند.

تسلط تدریجی با زماندگان غلامان ترک برای ایران گرچه دورانهائی از قدرت بهمراه داشت، اما در حقیقت سرآغاز انحطاط بود که با حمله مغول به اوج خود رسید و با ردیگر ایران دستخوش تجزیه و نابسامانی فراوان گردید. آثار حمله وحشیانه مغول بر ایران، قرن‌ها بجای ماند. چنگیز و هلاکو، بیشتر شهرهای ایران را بخصوص در خراسان و ایران کردند و میلیونها ایرانی را از دم تیغ گذراندند. موسسات بزرگ فرهنگی ایران بدست نابودی سپرده شد و بخشی بزرگ از میراث علمی ایرانی و اسلامی منهدم گردید. مغولان زندگی ایلاتی را که با روح و سنتهای ایرانی هماهنگ نبود در ایران گسترش دادند و سرانجام با قیمانده‌های

تمدن و فرهنگ از سال ۱۳۸۳ میلادی به بعد، بدست تیمور لنگ دستخوش تخریب و تاراج و انهدام گردید مورخان نوشته‌اند که تیمور در بغداد از ۲۲ هزار جمجمه کسانی که بقتل رسانده بود مناره‌ای ساخت و فقط به تنی چند از صنعتکاران نامدار زمان امان داد که آنانرا نیز با خود به سمرقند برد تا به آبادانی و زیباسازی آن شهر بپردازند.

فصل دوم

از توانائی تابندگی

گرچه احتمالاً "مورخان و افسانه سرایان در مورد فجایع تیمورلنگ، راه افراط پیموده‌اند، ولی تردید نمیتوان کرد که وی با خشونت و از طریق ارباب و وحشت حکومت نمود. اما با تمام این فجایع ملت ایران بار دیگر قد علم کرد و رستاخیزی دیگر در زمان شاهنشاهی صفوی (۱۱۱۵-۷۸۰) وقوع یافت .

نخستین پادشاه صفوی، شاه اسمعیل (۹۰۰ - ۸۵۶) به نیروی اراده و شمشیر بار دیگر به وحدت ایران تحقق بخشید و با ازبکان در شرق و عثمانیان در غرب به جنگ پرداخت و به منظور تأمین یکپارچگی سیاسی و معنوی ایرانیان تشییع راه عنوان مذهب ایران اعلام و برقرار کرد.

شاه عباس کبیر - اصفهان نصف جهان

شاه اسمعیل نتوانست در برابر تجار و زارت پرتغالیان به فرماندهی آلفونس دالبوک — سرک ایستادگی کند و آنان بر جزیره هرمز و بخشی از سواحل جنوبی ایران تسلط یافتند. پس از سقوط امپراطوری روم، این نخستین بار بود که غربیان به ایران حمله می‌کردند و در حقیقت این رویداد را باید سرآغاز فطلسی نوین در روابط ایران با کشورهای باختر و گرایش ایرانیان بسوی تمدن غربی دانست .

شاه عباس کبیر (۱۰۰۸ - ۹۶۶) از احفاد ششاه اسمعیل صفوی بود که قدرت و عظمت ایران را تجدید کرد. گرچه شاه عباس نتوانست تمامی سرزمین بین‌النهرین را به ایران بازگرداند. اما اصفهان را پایتخت ایران قرار داد و صنعتگران و هنرمندان بسیار را برای زیبا سازی و جلال آن فراخواند و در ارباب ادب و دانش و فلسفه را در آنجا گرد آورد. در زمان شاه عباس کبیر، اصفهان شهری بزرگ با شصدهزار تن نفوس بود؛ شهری زیبا که نصف جهانش میخواندند و این عصر را باید مخصوصاً "دوران طلائی معماری ایرانی خواند."

شاه عباس همچنین به شرکتهای انگلیسی و هلندی و هند شرقی اجازه داد که تجارتخانه‌های در ایران بگشایند و به کمک انگلیسها در سال ۱۰۰۱ پرتغالیان را از هرمز راند. که البته این عمل شاید آغازی بر نفوذ بریتانیا در ایران باشد.

از ۱۰۰۸ تا ۱۱۱۵ با ایران با یک دوران انحطاط روبرو شد. عثمانیها و روسها به ایران تاختند و حتی در سال ۱۴۰۳ بر سر تقسیم قسمتی از ایالات شمالی ایران با یکدیگر توافق کردند. در همین زمان بود که اشرف افغان در شرق ایران علم‌طغیان برافراشت و قسمت اعظم ایالات خاوری را تصرف کرد و به اصفهان رسید و در هرجا به قتل و غارت بسیار پرداخت. ایران بار دیگر دچار تجزیه و بحران شد و ایرانیان را نومیدی فراگرفت.

من بیشتر در خاطرات خود سرنوشت شوم و غمناک شاه سلطان حسین، آخرین پادشاه صفوی را یادآور شده‌ام که چگونه در پایتخت خود اصفهان به محاصره راهزنان شورشی درآمد و به قتل رسید. در آن زمان آینده و سرنوشت ایران برای همه تاریک و نکبت‌بار

به نظر میرسید.

نادرشاه - ناپلئون ایران

ایران بار دیگر از اضمحلال نجات یافت. عامل اصلی نجات ورهائی ایران این بار سرداری بود بنام نادرشاه که بسیاری از مورخان بوی ناپلئون ایران لقب داده اند.

نادرشورشیان شرق ایران را مطیع خود ساخت، اشرف افغان را در نزدیکی افغان شکست داد و بسیار دیگر پایتخت رابه تصرف خود درآورد (۱۷۲۹) در دو جنگ برترکان عثمانی پیروزی یافت و سپس برای محاربه با روسها شتافت که در برابر قدرت سردار بزرگ ایرانی عقب نشینی را بر مصاف و مقاومت ترجیح دادند.

سپس نادرشاه قندهار و کابل را تصرف کرد و از تنگه خیبر گذشت و برهندها پیروز شد و دهلی رابه تصرف خود درآورد و در سال ۱۷۳۹ پیروزمندانه به آن شهر وارد شد و بگفته یک مورخ هندی قسمت مهم ثروتی که طی ۳۴۸ سال پادشاهان هند گردآورده بودند در یک لحظه دست بدست و از آن نادر و ایرانیان گردید.

نادرشاه، نوه اورنگ زیب پادشاه بزرگ هندوستان رابه عقد ازواج پسر دوم خود درآورد و سلطنت هندوستان رابه محمد شاه گورکان پادشاه آن کشور باز پس داد و راهی ایران شد، حال آنکه توانسته بود سرحدات ترقی ایران رابه حد دوران هخامنشیان برساند.

در باره نادر حکایات و داستانهای بسیار آورده اند. از جمله میگویند که در جنگ کرنال پیروز مردی را بارش سفید در میان سربازان خود دید که چون شیر میجنگد. نادر وی را فراخواند و پرسید،

سیزده سال پیش که دشمنان اصفهان را گرفتند، کجا بودی؟ شیرمرد پاسخ داد من در اصفهان بودم، اما نبودم، نبودم.

نادرشاه را با ناپلئون مقایسه کرده‌اند چرا که در همه جنگهای خود پیروز شد. ولی باید گفت که اگر ناپلئون سرانجام بدست قوای متحد و موئتلف دشمنانش مغلوب شد، نادر در میدانهای جنگ هرگز طعم شکست را نچشید و همواره سرداری فاتح بود. حال آنکه ناپلئون دولتمردی مدبر بود و نادر نبود تا آنجا که دستور داد فرزند و ولیعهدش را کور کنند.

فتحعلیشاه و ناپلئون

پس از سلسله افشار، خاندان زند (۱۷۵۷ - ۱۷۹۴) بر ایران پادشاهی کردند. بزرگترین پادشاه زند، کریم خان بود (۱۷۵۷ - ۱۷۷۹) که "وکیل الرعایا" لقب داشت. سلطنت خاندان زند با جنگ داخلی دیگری خاتمه یافت و سلسله قاجار (۱۷۹۴ - ۱۹۲۵) بر تخت سلطنت نشست و دوران طولانی انحطاط و تجزیه و هرج و مرج ایران آغاز شد، درحالیکه عصر قدرت و نفوذ جهان غرب با انقلاب صنعتی و توسعه مستعمراتی شروع شده بود. درحالیکه قدرتهای بزرگ غربی نفوذ سیاسی اقتصادی و نظامی خود را در چهار گوشه دنیا توسعه داده و مستقر می‌ساختند، متأسفانه ما ایالات شمال غربی خود را در قفقاز به نفع روسیه (در قرارداد های گلستان ۱۸۱۳ و ترکمانچای ۱۸۲۸) و ایالات هرات را به سود افغانستان که امپراطوری بریتانیا از آن پشتیبانی می‌کرد (قرارداد ۱۸۵۷) و ایالت مسرو را در شمال شرقی به نفع روسیه از دست دادیم و سرانجام در سال ۱۸۷۲ ایالت سیستان اجباراً "میان ایران و افغانستان تقسیم شد. فتحعلیشاه که از سال ۱۷۹۷

تا سال ۱۸۲۴ سلطنت کرد، کوشید تا با ناپلئون از در
مراوده و دوستی درآید.
ناپلئون هیاتی را بریاست ژنرال گاردان در سال ۱۸۰۷
به ایران گسیل داشت. این هیات به منظور تسد ارک
لشگرکشی ناپلئون به هند، خطوط مواصلاتی ایران را
دقیقا " بررسی کرد. ناپلئون بهنگام اقامت در مصر
(۱۷۹۳) جریان لشگرکشی نادرشاه به هند را دقیقاً
مطالعه کرده بود. میان ناپلئون و شامیان شی
وزیر خارجه اش مکاتبات بسیار با فتحعلیشاه و
فرزندش عباس میرزا انجام گرفت که نشان میدهند
امپراطور فرانسه ایران را دژ استوار دفاع از تمدن
غرب و عامل اصلی ارتباط و همبستگی میان خاور و باختر
میدانست. وی برای ایران اهمیت سوق الجیشی خاص
قائل بود و عقیده داشت که اگر لشگریان ایرانی به
بسی هزار قبضه تفنگ جدید و توپخانه کافی مجهز
شوند خواهند توانست بخوبی در برابر روسها مقاومت
کنند. ناپلئون همچنین ترتیب و تربیت و تجهیز
یکصد و چهل و چهار هزار تن سواره نظام ایرانی را که،
از آنان بعنوان سپاهان طراز اول یاد میکند، مسورد
توجه و مطالعه قرارداد و تصور میکرد بتواند از آنان
بصورت پیشتازان لشگرکشی به هند استفاده کند.
ژنرال گاردان در گزارشی بتاريخ ۲۶ ژانویه ۱۸۰۸ از
تهران نوشت که " طرح لشگرکشی به هند در اینجا
همه اذهان را بخود مشغول داشته"، افسران فرانسوی
در این هنگام در تهران و اصفهان و شیراز مستقر بودند
و باز بگفته گاردان تصور میکردند که " لشگرکشی
به هند پنج ناهفت ماه طول خواهد کشید و ارتش
بزرگ ناپلئون خواهد توانست یکی از دوراه حلب -
بغداد - بصره - شیراز - یزد و باطرابوزان - ارض
روم - همدان - یزد - هرات و تبریز - تهران

خراسان هرات را در دوشاخه اختیار کند." گاردان در گزارش خود می افزاید: "برای هر دو سرباز یک مرکب لازم است. توپها را میتوان مانند گلوله و باروت در محل ساخت. سیک های هندی که با بریتانیا در جنگند، خواهند توانست پنجاه هزار سواره نظام قابل در اختیار بگذارند." متأسفانه، اتحاد با فرانسه نتیجه ای را که فتحعلیشاه انتظار داشت بسیار نیاورده، سپاهیان روس به ایران حمله کردند و گاردان به ناپلئون گزارش داد که "انگلیسها نیز از جنوب هیاتی را به ریاست سرهارد فوردهونز به سوی تهران گسیل داشته اند که هم ظالی بسیار در اختیار دارد و هم مکروهیله فراوان. در این هنگام امپراطور فرانسه به جنگ اسپانیا مشغول بود تا برادرش ژوزف را به تخت سلطنت آن کشور بنشانند و سرانجام طـرح لشگرکشی به هند را رها کرد.

فصل سوم

راه هندونفت

در زمان سلطنت جانشینان فتحعلیشاه (محمد شاه ۱۸۲۴ - ۱۸۴۸ و مظفرالدین شاه ۱۸۴۸ - ۱۸۹۶) انحطاط ایران ادامه یافت .

در آغاز سلطنت محمد شاه هنوز در ایـرـان اراده و نیروی وجود داشت که برای بازپس ستاندن هرات ، که متعلق به ایران بود ، به لشکرکشی بپردازد ولی سرانجام بحکم اجبار و تحت فشار بریتانیا افغانستان برسمیت شناخته شد . به گفته یک مقام انگلیسی " دولت اعلیحضرت پادشاه بریتانیا اشغال (۱) هرات را به عنوان یک عمل خصمانه نسبت به خود تلقی " می کرد ، نه بخاطر آنکه ما ایرانیها خطری برای هندوستان داشتیم بلکه به آن علت که روسها در هرات دفاتر تجاری افتتاح کرده بودند .

از سال ۱۸۵۷ ، که قرارداد پاریس منعقد شد ، تا سال ۱۹۲۱ هیچیک از دولتهای ایران نتوانست ، تصمیمی بگیرد ، سربازی جایا کند ، قانونی بگذراند مگر آنکه توافق یکی از سفارتین روس و یا انگلیس را جلب کرده باشد ، و یا توافق هر دوی آنها را !

سیاست کشور ما ، اگر بتوان اصطلاح سیاسیست را در این مورد بکار برد ، در سفارتخانه های روسیه و بریتانیا تدوین می شد و این دو دولت با ایـرـان

رفتاری پس تحقیر آمیز داشتند. به دولت ایران دستور میدادند، ایران را تهدید میکردند و گه گساره برای ارباب ایران جندصدتن سرباز در سواحل خلیج فارس پیاده میکردند و تنها بعضی از ایلات شجاع چاه کوتاهی و تنگستانی بودند که به ابتکار خود در مقابل آنان مقاومتی نشان میدادند.

نفت

در این عهد بود که دودان شمنند فرانسوی یک تن زمین شناس بنام کت یک تن باستان شناس موسوم به ژاک دومرگان، نخستین منابع مسلم نفت را در ایران کشف کردند که ایرانیان خود در عهد هخامنشی از وجود آنها اطلاع داشتند و از آن استفاده میکردند. از ۲۸ مه ۱۹۰۱ که قرارداد اعطای امتیاز نفت با ویلیام ناکس داری انگلیسی امضاء شد و بخصوص پس از ۲۶ مه ۱۹۰۸ که نخستین چاه نفت در منطقه مسجد سلیمان فوران کرد، ایران که تا آن زمان فقط راه هند بود، بصورت راهی مفروش از طلا و متبوع عظیم ثروت برای امپراطوری بریتانیا، درآمد. در ۳۱ اوت ۱۹۰۷ نیکلسن و ایزلوسکی قرارداد تقسیم ایران را میان بریتانیای کبیر و روسیه امضا کردند. من از روی کنجکاو، دایره المعارف بریتانیای را ورق زدم و در فصل مربوط به تاریخ ایران تفسیر آقای لارنس لاکهارت را در باره این تقسیم خواندم. نباید تصور کرد که آنچه نوشته شد جنبه فکاهی دارد، اومی نویسد "در این قرارداد دو قدرت امضا کننده پس از اعلام احترام خود با استقلال و تمامیت ایران، چنین توافق کردند که هر یک از کوشش و اقدام برای کسب امتیازات در منطقه محاور با

سرحدات طرف دیگر با ایران اجتناب خواهند کرد !
امضای این قرارداد ایران را به ساخت دجار نگرانی
و حیرت کرد. به نظر آنان بریتانیای کبیر که
تا آن موقع از مشروطه خواهان حمایت میکرد، اکنون
راه خیانت پیش گرفته بود. ایرانیها متوجه
نشوند که علت امضای این قرارداد میان بریتانیای
کبیر و روسیه، بیم مشترک هر دو آنها از قدرت
روزافزون آلمان بود. اعلامیه مشترک دو قدرت دایسر
براینکه هدف آنها جلوگیری از مداخلات دیگری است
و نه تشویق آن، نگرانی ایرانیان را فرو نماند.
چگونه میشد، هم به استقلال و تمامیت احترام نهاد
و هم خاک آنها میان دو قدرت به مناطق نفوذ تقسیم
کرد؟ جواب این سؤال در دایره المعارف بریتانیا
نیامده است!

ایران سرزمین کابوسهای وحشتناک

پس از انقلاب ۱۹۰۵ در روسیه، نهضت سیاسی و مذهبی
موسوم به انقلاب مشروطیت در ایران وقوع یافت که
گرچه از حمایت بریتانیا برخوردار بود، اما جنبه ملی
و مردمی داشت. انقلاب مشروطیت به اعطای قانون
اساسی ۱۹۰۶ از جانب مظفرالدین شاه منتهی شد که
خود اندکی پس از امضای آن درگذشت. قانون اساسی
۱۹۰۶ جز ایجاد مجلس قانونگذاری، که در عمل تحت
تسلط بزرگ مالکان قرار گرفت، اصلاحات عمده سیاسی
در بر نداشت.

اندک اندک زندگی در محیط سیاسی و اجتماعی ایران
بصورت یک کابوس وحشتناک درآمد. دولت مرکزی آنقدر
ضعیف بود که حتی برپابخت تسلط کافی نداشت. از
ارتش و ژاندارمری خبری نبود. چند تن سربازی
که در اختیار دولت بودند، حقوق نمیگرفتند

وگه‌گاه بجای مقرری به آنان پاره آجر داده میشد و بهر حال فرماندهان نشان در شمال، روسی بودند و در جنوب انگلیسی. تنها قانون حاکم بر کشور، قانون قدرت بود و قدرت در اختیار بزرگ مالکان و سرکردگان ایلات و گردنکشان مناطق و راهزنان شهری بود. انگلیسها برای حفظ چاههای نفت با ایلات مناطق نفت خیز توافق کرده و آنانرا تحت تسلط خود در آورده بودند.

در آن زمان ایران یکی از فقیرترین کشورهای جهان بود، خزانه دولت چنان تهی بود که گه‌گاه حکومتها مجبور میشدند برای پذیرائی از یک شخصیت خارجی از صرافان و تجار بازار وام بگیرند! در میان مردم عادی آنها که با خارجیان دادوستد و ارتباط داشتند ازرقاه و امنیت برخوردار بودند. خارجیان تمام خدمات عمومی را تحت نظر و اداره خود داشتند: نفت، شیلته پست و تلگراف، بانکها، گمرکات..... صنعت و کشاورزی و تجارت در شرایط و وضعی قرون وسطائی قرار داشت.

شرایط بهداشت ایرانیان دلخراش بود. امید به زندگی از سی سال کمتر بود. میزان مرگ و میر کودکان بسیار بالا بود، کمبود غذا و شرایط نامطلوب بهداشت و درمان باعث شده بود که ایرانیان که از رشیدترین و تواناترین ملل جهان بودند، در بدترین وضع بسر ببرند. بیماریهای همه‌گیر در سرتاسر کشور شیوع داشت و بومی شده بود. بیسوادی و نادانی به موازات فقر و بیماری در ایران شایع بود. تنها یک درصد مردم خواندن و نوشتن میدانستند و در سرتاسر ایران تنها یک مدرسه متوسطه وجود داشت. از تمام امتیازات و مواهب تمدن غربی، که

قسمتی از آنها در امپراطوری عثمانی و هندوستان هم وجود داشت، در ایران خبری نبود: نه خطوط آهن ، نه جاده ، نه برق ، نه تلفن همه اینها برای ایرانیان رویا و تخیل بود . همه این کمبودهای مادی و معنوی با شیوع فساد و دروغگوئی و تباهی و اعتیاد و خرافات همراه بود . گرچه این انحطاط تا حدی از ضعف و نادانسی ایرانیان و مخصوصاً " مسئولان حکومتی و قدرتمندان محلی ناشی میشد ، اما مسئول اصلی آن سیاستهای خارجی بودند . بسیاری از انگلیسها ، که فتوحات نادر را فراموش نکرده بودند ، از ایرانیان بیام داشتند و میکوشیدند " یک منطقه بیطرف " میان روسیه و هندوستان نگاه دارند . ایرانیان ، همانند محکوم به مرگی که دیگر هیچ امیدی نداشته باشد ، در انتظار ضربه آخر بودند که نمیدانستند از شمال خواهد آمد یا از جنوب .

در این هنگام بود که مردی برای نجات ایران قیام کرد : پدروم .

قسمت دوم

سلسله پهلوی

نجات و وحدت ایران

فصل اول

پدرم، رضا شاه کبیر

در سال ۱۹۰۷ هنگامی که قرارداد روس و انگلیس با مضاء رسید، پدرم که در حدود سی سال داشت، فرمانده واحد کوچکی از تیپ قزاق ایران بود. او مردی بود بلند قامت که سربازانش او را میپرستیدند و راهزنانی که در خدمت خانها و روسای اهلالت بودند از وی سخت هراس داشتند. در پنجاه سال اخیر به کوشش عکاسان و فیلم سازان، نویسندگان و هنرمندان چهره او برای ایرانیان بسیار آشنا شده است.

در آغاز جنگ اول جهانی، وی را رضا ماکزیم میخواندند زیرا که فرمانده یک واحد مسلسل سنگین از نوع ماکسیم بود. تصویر معروفی از این دوره باقی است که ویرا درکنار یک قبضه مسلسل نشان میدهد.

پدرم در سال ۱۹۱۵ با اندوه و غم بسیار، میهنش را عرصه تاخت و تاز سپاهیان خارجی و برخوردار میمان آلمانها و ترکان ازیکسو و روسها و انگلیسها از سوی دیگر دید. پس از انعقاد قرارداد ورسای در سال ۱۹۱۹، ایران عملاً "بصورت یک کشور تحت الحما یسه بریتانیای کبیر، درآمد. در همین زمان در بعضی از ایالات شمالی آتش انقلاب و شورش زبانه میکشید و هر آن احتمال اعلام یک جمهوری وابسته به اتحاد جماهیر شوروی میرفت. در چنین دوره برآشوبی بود که در ۲۶ اکتبر ۱۹۱۹ (۴ آبان ۱۲۹۸) چشم به جهان

گشودم. پدرم که از یک لشکرکشی موفقیت آمیز در شمال کشور بازگشته بود، از اینکه خداوند بیه او پیروواری اعطا کرده سخت خوشحال بود.

سردار سپه و سپس شاهنشاه

پدرم خاطرات این دوران را غالباً " برایم تعریف میکرد، اوضاع ایران سخت آشفته و نومیدکننده بود. دولت مرکزی عملاً فاقد هر قدرتی بود. روسای ایسالات و گردنکشان محلی بر قسمت‌های مختلف کشور حکومت می‌کردند. نه قانون بر مملکت حاکم بود، نه عدالت نه نظم، نه ارتش وجود داشت و نه قوای تأمینیه. اشرار مسلح خود دادگاه‌های مخصوص داشتند و به میل خود "عدالت" را جاری می‌کردند، در حالی که رسماً " سازمان قضائی در اختیار روحانیون بود، که اکثراً " دستخوش فساد بودند. دادگاه‌های کنسولی به امور دعاوی خارجی رسیدگی می‌کردند که از شعول قوانین داخلی، خارج بودند! حتی در شهر تهران امکان اینکه بعد از غروب آفتاب و در تاریکی از خانه خارج شدم علت فقدان مطلق امنیت، وجود نداشت؛ کسی که به مناسبت نیاز، مثلاً " بدنیال پزشکی از خانه خارج میشد با خطر مرگ مواجه بود.

وضع خطوط مواصلاتی جنان مغشوش و راه‌ها ناامن بود که برای مسافرت از تهران به مشهد میبایست به روسیه رفت و از آن کشور عبور کرد. قیل از تولد من پدرم آنچنان از وضع مملکت بیریشان خاطر و غمگین بود که چند بار کوشید، خود را در جنگ‌های داخلی به کشتن بدهد و در معرض آتش قرار دهد و هر بار بطور معجزه آسا نجات یافت و بخدمت ادامه داد.

پس از انقلاب اکتبر، پدرم افسران روس را که غالباً " مخالف بلشویکها بودند، از تیب قزاق اخراج

کرد و فرماندهی آنها بعهده گرفت. در این هنگام وی دوهزار و پانصدتن سواره نظام با تجربه در اختیار داشت و از محل استقرار نیروهایش در قزوین، به قصد نجات کشور عزم تهران کرد و احمدشاه را در سوم اسفند ۱۲۹۹ وادار به تغییر حکومت نمود. از قول ژنرال انگلیسی آیرن ساید نقل کرده اند که "رضاخان تنها مردی است که می‌تواند ایران را نجات دهد." یکی از یاران پدرم در این قیام سیدضیاءالدین طباطبائی روزنامه نویسن جوان بود که به هواداری از انگلیسها شهرت داشت. احمدشاه سیدضیاءالدین را مأمور تشکیل دولت کرد، ولی وی پس از یکصدروز حکومت، بخواست پدرم که مایل بود آزادی عمل بیشتری داشته باشد، ایران را ترک کرد (۱).

در دولتهای بعدی پدرم وزیر جنگ بود و سپس به فرماندهی کل قوا بالقب سردار سپه منصوب شد و احمد شاه عازم اروپا گردید. پدرم در این هنگام سوادای پادشاهی درس نداشت و از احمد شاه مصرا خواست که به ایران بازگردد و در مراجعت وی تا بندربوشهر به استقبالش شتافت. اما احمدشاه دیگر بار به علت بیماری (که جندی بعد موجب مرگش شد) عزم سفر به اروپا کرد.

رضا خان دریافت که زمان تغییر نظام حکومتی در ایران فرارسیده است.

رضاخان نسبت به معطفی کمال تحسین نوستایش بسیار ابراز می‌داشت. ناگفته نماند که این احترام، متقابل بود تا آنجا که بهنگام مسافرت پدرم به ترکیه، آتاتورک دستور داد پیرجمدارگارد

۱ - سیدضیاءالدین طباطبائی پس از جنگ دوم جهانی و خروج پدرم از مهن، به ایران بازگشت و یک حزب سیاسی تشکیل داد که نامش عندان موافق نبود ولی در واقع عمر از دوستان و نزدیکان من بود.

احترام در مقابل وی زانو بزند، شاید به سبب همین احترام و ستایش نسبت به آنا تورک بود که اندیشه استقرار جمهوریت در ایران مطرح گردید، اما روحانیون طراز اول شیعه و اغلب وزیران و مشاوران سیاسی پدرم با فکرایجاد جمهوری در ایران مخالفت ورزیده و چنین اظهار داشتند که نظام شاهنشاهی در ایران عامل اصلی وحدت ملی و همبستگی اقوام مختلفی است که بادیان مختلف متدین بوده، بسه زبانهای مختلف سخن میگویند و تنها شاهنشاه است که میتواند اتحاد آنها را تحقق بخشد.

درچنین شرایطی بود که در سی و یکم اکتبر ۱۹۲۵ (۹ آبان ۱۳۰۴) مجلس شورای ملی قاجاریه را از سلطنت خلع کرد و سپس مجلس موسسان با تفاسق آراء نمایندگان بهجز چهارتن، رضا خان سردار سپه را به پادشاهی برگزید که از آن پس شاهنشاه ایران رضا شاه پهلوی خوانده شد.

آئین تاجگذاری در روز ۴ اردیبهشت ۱۳۰۵ (۲۵ آوریل ۱۹۲۶) در کاخ گلستان تهران انجام پذیرفت و همانروز بود که من، که هنوز هفت سال نداشتم رسماً "بولایت عهدی منسوب و برگزیده شدم.

پدرم قلباً و عمیقاً "فرزندانش را دوست میداشت. پازده فرزندش نیز نسبت بوی علاقه و محبتی آمیخته به ستایش و احترام داشتند. من خیلی زود دریافتم که در پس خشونت ظاهری پدرم، خلق و منش وی آمیخته با محبت و رافت بسیار است. حتی مخالفان و دشمنان پدرم سریماً دریافتند که وی از آن مردان سرنوشت ساز است که گه گاه در صحنه تاریخ ایران ظاهر میشود تا میهن را از سقوط نجات دهد. قسدرت اخلاقی و علو ممنوی پدرم بود که بوی امکان و اجازه داد بر آن همه مشکلات فائق شود و سرانجام همین غرور

وعلو طبع بود که مانع شد در هنگام اشغال ایران، در کشورش بماند و به تحمل حضور خارجی‌ان در میهنش تن در دهد.

رضاشاه در شیوه کشورداری شباهتی به پادشاهان خاورزمین نداشت و همه کارها را با روحیه نظامی انجام میداد. از تجمل بیزار بود تا آنجا که در یک اطاق ساده برتشیکی میخوابید که روی زمین میانداختند. اوساعت پنجم صبح کار خود را آغاز میکرد و فقط روزی دوبار، آنهم بسادگی، غذا میخورد و تمام روز را به فعالیت مشغول بود.

مبارزه برای وحدت و استقلال ایران

من در کتاب ما موریت برای وطنم، خدمات پدرم را به تفصیل شرح داده‌ام. اندکی بعد از قیام ۱۲۹۹ (۱۹۲۱) ایران و اتحاد جماهیر شوروی یک قرارداد عدم تجاوز و دوستی امضاء کردند که همه امتیازات متعلق به روسیه تزاری را لغو میکرد. پس از آن، قرارداد ۱۹۱۹ میان ایران و انگلیس که هنوز به تصویب مجلس شورای ملی نرسیده بود ملغی اعلام شد.

پدرم از آغاز اقتدار، به تامین نظم داخلی و تحکیم مبانی وحدت و تمامیت کشور پرداخت. روسای بعضی از قبایل همجوار با جاه‌های نفت جنوب، در مقابل دریافت و تملک تعدادی از سهام شرکت نفت ایران و انگلیس، به خدمت انگلیسها درآمده و ما مور تضمین امنیت منطقه شده بودند. پدرم ترتیب خرید سهام آنها را داد و قبایل جنوب و جنوب شرقی ایران را تحت انقیاد دولت مرکزی درآورد. او در این هنگام از امکانات چندان برخوردار نبود و حتی یکبار گفت "یکاش هزار تنگ از یک نوع در اختیار

داشتم" پس در مقام تجهیز ارتش ایران برآمد و یک لشکر بیابان نظام، یک تیپ از قوای مخصوص و یک واحد حمل و نقل ایجاد کرد. بدستور پدرم در تقاطع راههای مهم کشور و سایر نقاط حساس و سوق الجیشی پایگاههای مستحکمی ایجاد شد. پس از آن وی نیروی هواشی و نیروی دریائی ایران را بنیان نهاد، گروهی از افسران و فرماندهان و مربیان ارتش نوین ایران فرانسوی بودند و تعدادی از جوانان ایرانی برای فراگیری فنون نظامی به مدارس مهم نظامی فرانسه چون سن سیمر، سوموروسن مکزان اعزام گردیدند. من خود نیز جنبدی بعد فنون نظامی را از همین افسران فرانسوی و بیسای تعلیم یافته در فرانسه فرا گرفتم.

به موازات تأمین نظم و استقرار امنیت، ایجاد زیربنای صنعت و اقتصاد ایران آغاز شد. پدرم علاقه بسیار داشت که اقدامات اساسی برای رفاه حال کشاورزان و رونق کشاورزی به عمل آورد اما متوفیق چندانی نیافت. در فصول بعد خواهیم دید که انقلاب سفید چه اقدامات اساسی در این زمینه انجام داد.

پدرم، اندک اندک کلیه انحصارات و امتیازات خارجی را در ایران لغو کرد. در آمد کمربکات ایران، که در اداره بلژیکها بود، به تادیه دیون خارجی اختصار داشت. ژاندارمری، تحت فرماندهی افسران سوئدی بود. بانکها را روسها و انگلیسها و عثمانیها در اختیار داشتند. امتیاز انتشار اسکناس و تلگراف در اختیار انگلیسها بود.

همه اینها به تدریج لغو شد. یک نظام پولی ایجاد گشت و پشتوانه واحد پول ایران، طلا و جواهرات سلطنتی قرار گرفت، جواهراتی که قسمت اعظم آنها یادگار فتوحات نادر شاه در هند بود. یکی از این سنگهای گرانبها الماس معروف و زیبای

"دریای نور" است که ظاهراً زیباتر از الماس "کوه نور" میباشد که متعلق به بریتانیای کبیر است. این گوهر گرانبها و همه جواهرات دیگر سلطنتی که متعلق به ملت ایران است در خزانه بانک مرکزی ایران نگاهداری میشود. تمام هدایا و گوهرهای گرانبهای نیز که در زمان سلطنت خاندان مادریافت و یا خریداری شد، به همین خزانه سپرده شده و به ارزش و تنوع آن افزوده است.

نوجوانان پانزده و شانزده ساله‌ای که اخیراً "مجسمه‌های بدزم رادرشهرهای ایران برافکندند، مسلماً" نمیدانستند وی چه مشقاتی تحمل کرد تا ایران را نجات دهد، شهرهای جدید بسازد، مدارس نو بنیان نهد، نخستین دانشگاه و بیمارستانهای متعدد ایجاد کند. آنها نمیدانستند وی چه کوششها برای احداث بنا درورهاها، ایجاد نخستین مراکز تولید برق تاسیس بانک ملی ناشر اسکناس انجام داده است. ساختمان راه آهن سرتاسری ایران از خلیج فارس تا دریای خزر در سال ۱۳۰۶ آغاز و به سال ۱۳۱۸ پایان یافت. این راه آهن تقریباً "۱۵۰۰ کیلومتری بر ۴۱۰۰ پل و ۲۲۴ تونل مجموعاً" بطول ۸۶ کیلومتر مشتمل است و شاه‌رگ اقتصاد ایران بشمار میرود.

بدرم هرچه میتواند برای استقرار حاکمیت ایرامی بر ثروتهای ملی انجام داد. در این زمینه بود که وی قرارداد اعطای امتیاز نفت را الفوکورد و در سال ۱۹۳۲ (۱۳۱۱) قرارداد دیگری منعقد نمود که امتیازات و عواید بیشتری برای ایران در برداشت تولید نفت ایران در سال ۱۹۲۳ برابر ۱۰/۳۰۰/۰۰۰ تن رسید. البته باید گفت که در سال ۱۹۲۷، رقم تولید ماه ۳۰۰ میلیون تن و تولید گاز طبیعی به ۴۰ میلیون متر مکعب بالغ گردیده بود.

ورود به قرن بیستم

در سالهای ۱۳۰۶ و ۱۳۰۷ و ۱۳۰۸، نظام جدید قضائی ایران، که بر الگوی فرانسوی بود، استقرار یافت. مقارن همین سالها، مبارزه عام بابی‌سواد و گسترش آموزش ابتدائی آغاز گشت. این دو تدبیر، امکانات و اقتدارات روحانیون را که تا حد زیادی بر اختیارات قضائی و شبکه محدود و عقب افتاده آموزشی انسان استوار بود، بسیار محدود کرد.

اهمیت این دگرگونی را که تقریباً "در همه کشورهای خاورمیانه نیز تحقق یافت نباید فراموش کرد. استقرار یک نظام سیاسی جدید که تا حد زیادی از الگوی غربی الهام میگرفت در عهد پدوم، توسعه و تحکیم آن در زمان سلطنت من، قسمت اعظم نفوذ و امتیازات غیرمذهبی روحانیون را از آنان سلب کرد. بسیاری از آنان، بجای آنکه توجه بیشتری بسه هدایت معنوی و اخلاقی افراد جامعه مبذول دارند، به مخالفت و ستیز با حکومت مرکزی پرداختند و مارکسیست‌ها نیز برای بهره‌برداری از مذهب در حرکت انقلابی خود، مارکسیسم اسلامی را، که چیزی جز یک جمع غیر منطقی میان اعداد نیست، اختراع کردند. باید پذیرفت که اگر پدوم به مداخلات روحانیون در امور سیاسی پایان نمیداد، درکوشش ترقیخواهانسه خود با دشواریهای به مراتب بیشتر روبرو میشد و سالهای دراز طول میکشید تا ایران بتواند در شمار کشورهای پیشرفته جهان درآید.

پدوم با روحانیون قشری و مرتجع مخالف بود، نه با روحانیت. وی عمیقاً "خداشناس و معتقد به اصول

دیانت بود، چنانکه من هستم.

در زمان اوبه اعتبار و نفوذ معنوی و اخلاقی جامعه روحانیت و مقام والی آن در نظام مملکتی لطمه‌ای وارد نیامد، آنچه اومیخواست، هماهنگ ساختن جامعه ایرانی با مقتضیات قرن بیستم بود. اومیخواست ایران را از ظلمت و تباہی قرون گذشته خارج کند و با جهان پیشرو، همراه و هماهنگ سازد. معنویت واقعی برتر از اقتصاد و سیاست است. رضاشاه با روشن بینی و اعتقادات مذهبی که داشت میدانست که نقش یک رهبر تنها سازندگی مادی نیست و جامعه بدون ایمان و اخلاق پایدار نمی‌ماند. رضاشاه، اسم کوچک همه پسران خود را با ترکیبی از نام رضا، امام هشتم شیعیان که مورد احترام و اعتقاد خاص وی بود، انتخاب کرد. او غالباً "به زیارت مرقد این امام جلیل میرفت و در مرمت و تزئین بارگاهش کوششهای بسیار کرد و آنرا از حال ویرانی نجات داد.

در زمان سلطنت من، آستان قدس رضوی و مرقد مطهر حضرت رضا به اوج عظمت و اعتلا رسید و در شمار مهمترین بنیادهای مذهبی جهان اسلام قرار گرفت. نو سازی آستان قدس رضوی مرهون نذور و جوهی بود که شیعیان، از جمله خود من، به این بنیاد تقدیم می‌داشتند. آستان قدس علاوه بر تاسیسات مذهبی مالک واحدهای صنعتی، کشاورزی، سهام بانکها و منابع درآمد مهمی بود که امکانات مالی قابل توجهی را برای انجام هزینه‌های خیریه، فرهنگی اجتماعی تامین میکرد. ناگفته نماند که خود من به هزینه شخصی، ترتیب مرمت و احیای این بنیاد و مرقد های مذهبی بسیار دیگری را نیز داده‌ام. وجوه و هدایایی که به این صورت ناده می‌شود از

لحاظ اصول مذهبی و حقوقی، قابل دخل و تصرف نیست ولی با اصطلاح دولت فعلی به آنها تجاوز نموده و قسمت مهمی از آنها را ضبط کرده است! پدرم نیز عقیده داشت که باید از مذهب در مقابل هجوم مادی‌گرائی و افکار کسانی که میخواهند "مساجد را با خاک یکسان کنند" دفاع کرد. امانه به قیمت بازگشت به قرون گذشته و قبول ادعاهای ارتجاعی معدودی از روحانیون که با ترقی و پیشرفت اجتماعی و فرهنگی بهر صورت مخالف بودند.

در همین زمینه بود که پدرم تصمیم گرفت استفاده از لباسهای قدیمی شرقی چون شلوارهای گشاد و عمامه و عبا و قبا را ممنوع کند و مردم را به استفاده از البسه ساده تر فراخواند، که بعضی از ملاحا با این تغییر لباس نیز به مخالفت برخاستند. خشم این گروه مرتجع با ممنوعیت استفاده از چادر سیاه برای زنان که آنها را در بندی غیر قابل تصور مینهاد به حد اعلا رسید. در زمان سلطنت من استفاده یا عدم استفاده از چادر آزاد بود.

قدر مسلم این است که از سال ۱۳۰۶ به بعد، گروهی از روحانیون، به مخالفت با اصلاحات اجتماعی و نوخواهی رضاشاه، برخاستند. این مخالفت در سالهای ۱۳۳۱، ۱۳۳۲، ۱۳۴۲، ۱۳۵۷ با دیگر همراه باششورش و خونتت به منته ظهور پیوست.

به پیروی از سرمشق و نمونه پدرم بود که من از جوانی به اهمیت و تاثیر اعتقادات مذهبی و راز و نیاز با خداوند، البته نه تنها بصورت حملات تکراری و اجباری، پی بردم.

نویسندگان بسیاری درباره کودکی و جوانی من مقالات کم و بیش درست نوشته اند. اندکی بعد از تاجگذاری پدرم، من مبتلا به حصبه شدم و در اوچ بیماری

بود که شبی علی ابن ابیطالب را به خواب دیدم، با وجود خردسالی میدانستم که علی، امام اول شیعیان را بخواب می بینم در رویای من، علی در دست راست خود شمشیر دودم معروفش ذوالفقار را داشت و در دست چپش جامی محتوی یک مایع که به من داد تا بنوشم و من چنین کردم، فردای آن شب تب من فرونشست و حالم روبه بهبود رفت.

اندکی بعد، در تابستان هنگامی که به زیارت مرقد امامزاده داود می رفتیم، از اسب بیزیر افتادم و بیهوش شدم. همراهان تصور کردند مرده ام. ولی حتی خراشی بر نداشتم. در حال سقوط از اسب بودم که شمایل حضرت عباس ابن علی را مشاهده کردم که دستم را گرفته حفاظتم می کند.

به این دو واقعه، اتفاق دیگری را باید افزود. چندی بعد در کاخ تابستانی تصویر امام دوازدهم، امام غایب را دیدم. این قبیل رویاها و اندیشه های اسرار آمیز، طبیعتاً " برای کسانی که از اعتقادات مذهبی عمیقی برخوردار نباشند، قابل تصوری هم نیست.

افلا" در چهار مورد تفضلات خاص الهی شامل حال من شد و ایمان عمیق مذهبی مرا یاری داد. نجات من خود را از یک سانحه هوایی و از سوء قمدی کـــــــــــــــــه در پانزدهم بهمن ۱۳۲۷ نسبت به من شد، فقط مرهون رحمت خداوندی می دانم و بس: در اوایل بعد از ظهر آنروز برای شرکت در مراسم جشن سالروز دانشگاه تهران بانجا رفتم. هنگام ورود به دانشگاه لباس نظامی بتن داشتم و قرار بود دانشنامه و جوایز دانشجویان ممتاز را بانان اهدا کنم. از میان انبوه عکاسان و خبرنگارانی که برای گرفتن عکس و تهیه خبر هجوم آورده بودند، از فاصله سه متری،

شخصی که بعداً " معلوم شد ناصر فخرآرایی نام دارد، چند گلوله به سوی من شلیک کرد که چهارتای آن به من اصابت کرد و خراشهایی در منطقه گردن و صورت وارد آورد. من که یک آن ضارب را از نظر دور نداشته بودم، به سرعت چند بار تغییر محل دادم بنحوی که گلوله پنجم به شانه جیم اصابت کرد بعد از شلیک گلوله پنجم ضارب دیگر نتوانست از هفت تیر خود استفاده کند و به ضرب گلوله از پای درآمد شاید هم گروهی مایل نبودند که وی سخن بگوید و اسراری را که میدانست فاش کند. تحقیقات بعدی نشان داد که فخرآرایی با اعضای گروههای محافظه کار افراطی با اصطلاح مذهبی دوستی داشته و رفیق وی نیز دختر باغبان سفارت انگلیس بوده است. همچنین در بازرسی محل سکونتش اوراق زیادی متعلق به حزب توده کشف شد. شکست معجزه آسای این وعناایات خاص خداوندی برخوردار هستم، استوارتر کرد.

علاوه بر اعتقاد شخصی، در مقام رئیس مملکت من همواره به ضرورت حفظ وصیانت دیانت و حیثیت و اعتبار آن کوشا بوده‌ام. تعدنی که برپایه خدانشناسی و عدم رعایت اصول اخلاقی و معنوی استوار باشد، فاقد اصالت و رسالت است. انقلاب سفید ما نیز کاملاً بر اساس تعالیم عالیه اسلامی مبتنی بود که مورد احترام هر خانواده ایرانی است.

روایهای یک کودک

شش ساله بودم که یک بانوی فرانسوی را که

همسر ایرانی داشت، به معلمی من برگزیدند. این خانم آلمانیها را دوست نمی‌داشت و در مورد آنان با درشتی سخن می‌گفت، زبان فرانسه را از او فرا گرفتم، تا آنجا که هنگامیکه به سن دوازده سالگی برای تحصیل به سوئیس رفتم، اشکالی برایم پیش نیامد. تا سال ۱۹۳۶ در سوئیس به تحصیل ادامه دادم بدون آنکه یک لحظه از توجه به آداب و سنن ملی و مذهبی خودمان غافل باشم.

به هنگام تحصیل، شوق و آفری به مطالعه تاریخ فرانسه داشتم: نسبت به سن لوئی پادشاه فرانسه که زیر یک درخت بلوط به قضاوت می‌نشست احساس ستایش می‌کردم. زندگی این پادشاه مرا بیاد پادشاه بزرگ خودمان انوشیروان می‌انداخت که هر شاکسی می‌توانست با تکان دادن یک زنجیر و بمدا در آوردن زنگی، او را بطلبید و شکایت خود را با شاه در میان بگذارد. هانری چهارم، لوئی چهاردهم و ناپلئون پادشاهان دیگر تاریخ فرانسه بودند که نظر مرا بخود جلب کردند. همچنین با دقت بسیار تاریخ زندگی سیاستمداران مدیری را که از میان روحانیون مسیحی برخاسته بودند، ریشلیو، مازآرن و دو بووا، مطالعه کردم. در کارهای این سه تن نقطه ضعفهایی وجود داشت اما هر سه خدمتگزاران راستین میهن خود بودند.

همچنین در میان بزرگان تاریخ، نسبت به شارل کن، پادشاه جنگجو و سیاستمدار، پتر کبیر، کاترین دوم، الیزابت اول و فردریک کبیر احساس ستایش بسیار می‌کردم. من میدانستم که باید روزی بر مملکت سلطنت کنم و آشنائی با جریانهای تاریخی مراد را دای وظیفه ام یاری می‌کرد از همان زمان من نسبت به مسائل زندگی روستائی ایران توجه خاص

داشتم و به رفاه و بهروزی کشاورزان ایــــــــــــران
می‌اندیشیدم و در فکر آن بودم که چگونه می‌توان
عدالت را در روستاهای ایران پایدار کرد. بعداً
خواهیم دید که در زمان سلطنتم چگونه به این مهم
پرداختم.

من در سال ۱۹۳۱ از بندر پهلوی، در کنار خزر،
عازم اروپا شدم. هنگامی که این شهر را ترک کردم،
بندری کوچک و فقیر بود و چون به سال ۱۹۳۶ بســـــــــ
ایران بازگشتم، آنرا شهری زیبا و پررونق و نو سازی
شده یافتم. تهران نیز در این مدت دستخوش تغییرات
بسیار شده بود. به دستور پدرم حصارهای کهنه و
مخروبه شهر را برافکنده، خیابانهای وسیع و زیبا
احداث کرده بودند و تهران اندک اندک چهره بیک شهر
آباد اروپائی را بخود میگرفت.

پس از مراجعت و وارد دانشکده افسری شدم و به
سال ۱۳۱۸ با درجه ستوان دومی از آنجا فارغ التحصیل
و سپس در مقام ولایتعهد به سمت بازرس مخصوص قوای
مسلح ایران منصوب گردیدم. از این پس هر روز چند
ساعت در کنار پدرم بودم و همراه وی در بیستـــــــــ
مسافرتهای داخلیش شرکت میکردم.

پدرم مایل بود که من از نزدیک با مسائل
مملکتی آشنا شوم و راه و روش پادشاهی را بیاموزم.
او که در سالهای وحشتناک ۱۹۱۵ تا ۱۹۲۱ مصائب
و مشکلات ناشی از جنگ جهانی را از نزدیک دیده و شناخته
بود، از مخاطرات یک جنگ جهانی دیگر برای استقلال
و تمامیت ایران سخت بیم داشت.

سال بعد، در اول سپتامبر ۱۹۳۹ جنگ دوم جهانی
آغاز شد.

فصل دوم

«فرزندم، هرگز از هیچ چیز هراس مکن»

جنگ دوم جهانی و عواقب فوری آن

برخلاف آنچه بعضی از صاحب نظران نوشته‌اند، پدرم نسبت به هیتلر حسن نظری نداشت و نظرات سیاسی و نظامی وی را خطرناک میدانست. به همین سبب علی رغم حضور تعداد قابل ملاحظه‌ای از متخصصین فنی آلمانی در ایران، بلافاصله پس از شروع جنگ دوم جهانی بیطرفی کامل ایران را اعلام کرد.

امید بزرگ ایرانیان، بیطرفی

ایرانیان امیدواری خود را نسبت به صیانت بیطرفی کشور تا پایان مرحله اول جنگ جهانی و آغاز حمله قدرتهای محور به شرق، همچنان حفظ کردند. بعد از ۲۲ ژوئن ۱۹۴۱ و حمله قوای آلمان به روسیه، ما بار دیگر بیطرفی ایران را تأیید و تأکید کردیم. پیشرفت سریع قوای هیتلر در خاور و باختر، جنگ راهبه مراحل حساسی میکشاند.

روز بروز روشنتر میشد که اتحاد شوروی بدون کمک موثر و فوری سایر متفقین تا بپایداری در مقابل آلمانها را نخواهد داشت رساندن کمک به شوروی از طریق شمال و بندر مورمانسک بسیار دشوار بود و استفاده از مدیترانه و دریای سیاه تقریباً غیر ممکن. ترکیه، تنگه‌های بفر و داردانل را مسدود ساخته بود و اسکندریه در معرض تهدید قوای مارشال رومسل

قرار داشت. آلمانها بر یونان و بلغارستان مسلط بودند و در تابستان ۱۹۴۲ نیروهای زرهی آلمان حتی به چاههای نفت مای کب در قفقازیه رسیدند. برای متفقین یک راه مطمئن کمک به روسیه بیشتر باقی نمانده بود و آن خلیج فارس بود. در نتیجه ایران بصورت یک فضای سوق الجیشی و نظامی فوقالعاده حساس و مهم درآمد.

ملک فاروق، که من خواهرش را به همسری اختیار کرده بودم، از طریق سفیر مصر در ایران به من اطلاع داد که نقل و انتقالاتی در قوای بریتانیا در دست انجام است و چه بسا که هدف آنان حمله به ایران باشد.

من فوراً پدرم را در جریان گذاشتم و او به وزیر مختار مادرلندن، آقای مقدم، دستور داد که در مورد هدفهای انگلستان، دقیقاً تحقیق و نتیجه را گزارش کند. در همین احوال بود که هواپیماهای ایتالیایی چند بمبی بر مناطق خلیج فارس فروریختند و گفته شد که کشتیهای تجارتي آلمانی در این خلیج مسلح هستند. شاید حصول توافق با متفقین بر اساس اجازه عبور اسلحه و مهمات از ایران میسر بود. ولی مراجعه و سؤال وزیر مختار مادرلندن، بدون پاسخ ماند.

سفرای روس و انگلیس در شهران مارا شدیداً تحت فشار قرار داده بودند که اتباع و متخصصان آلمانی و ایتالیایی را از ایران اخراج کنیم و ما نخستین تدابیر لازم را در این زمینه اتخاذ کرده بودیم که ناگهان در سپیده دم سوم شهریور ۱۳۲۰ قوای روس و انگلیس به ایران حمله کردند.

حمله قوای روس و انگلیس بایران

آغاز سلطنت من

روسها ، بانبروهای زرهی فراوان، از مرزهای شمالی ایران در آذربایجان و خراسان گذشتند و به خاک ایران تاختند. پنج لشکر انگلیسی از جنوب و غرب به ایران حمله ور شدند. نیروی هوایی بریتانیا اهواز، بندر شاهپور و خرمشهر را بمباران کرد و هواپیماهای شوروی تبریز، قزوین، بندرپهلوی رسته رضائیه را. اما در دو کشور مراقب بودند که به تاسیسات نفتی خسارتی وارد نیاید.

محمد ساعد، سفیر مادرمسکو با مولوتوف وزیر خارجه شوروی ملاقات کرد و ضمن اعتراض علت شرکت روسیه را در حمله انگلیسها به ایران جویا شد. ولی جوابی دریافت نکرد. ما سریعاً متوجه شدیم که گشایش راه ایران برای رساندن کمک به روسیه در مذاکرات جرجیل و روزولت به هنگام امضای منشور آتلانتیک مورد توافق قرار گرفته بود.

رفاشاه در شهریور ۱۳۲۰ دستور ختم مخاصمات را صادر کرد. متفقین به دولت ایران اطلاع دادند که قوای مسلح آنها در ۲۶ شهریور ۱۳۲۰ تهران را اشغال خواهند کرد. به محض دریافت این خبر پدرم به من گفت "آیا توفکر میکنی که من حاضرم از یک سرگرد انگلیسی دستور بگیرم؟" در روز ۲۵ شهریور ۱۳۲۰ پدرم استعفا داد.

متن استعفانامه وی بوسیله محمد علی فروغی نخست وزیر در مجلس شورای ملی قرائت شد.

مجلس شورای ملی استعفای پدرم را پذیرفت و به اتفاق آراء تأیید کرد. مشکل بزرگ ما در این هنگام عبور از شهر برای رسیدن به مجلس و ادای سوگند

از طرف من بود. زیرا روسها و انگلیسها تهران را اشغال کرده بر همه نقاط آن مسلط بودند.

من در میان احساسات شورانگیز هزاران تن از مردم تهران به مجلس رفتم و سوگند یاد کردم. به هنگام بازگشت هیجان مردم چنان بود که حتی خواستند تا تومبیل مرا روی دست بلند کنند و بپوشانند. شانه‌های خود حمل نمایند. در آن لحظات پر مخاطره تجلی احساسات شورانگیز میهنی ایرانیان، برای من تاشید و دلگرمی بی نظیری بود که هرگز فراموش نخواهم کرد.

عجب آنکه سفرای روس و انگلیس در مراسم تحلیف حضور نداشتند! ظاهراً "بعضی از انگلیسها طرفدار سلطنت یکی از شاهزادگان قاجار بودند که افسر بحریه بریتانیا بود.

بهر حال، سه روز بعد از انجام مراسم تحلیف سفرای دولتین، شناسائی رسمی سلطنت مرا اعلام کردند. شک نیست که پشتیبانی ملت من عامل اصلی این رویه بود.

دولتین روس و انگلیس، امیدوار بودند که من یک پادشاه مطیع و فرمانبردار باشم. در سیاست اصلی آنها تغییری حاصل نشده بود و ایران را بسه دو منطقه اشغالی تحت نفوذ خود تقسیم کردند.

در این هنگام من از پدرم، که تا آخرین حد توانائی برای حفظ وصیانت استقلال و تمامیت ایران تلاش کرده بود پیامی بر هیجان دریافت کردم، که بر روی صفحه ضبط شده بود "فرزندم، هرگز از هیچ چیز هراس مکن."

من دیگر پدرم را ندیدم. مرگ وی در ژوئیه ۱۹۲۲ به سال ۱۳۲۳ (۱۹۴۴) غمی عمیق در من پدید آورد و احساس کردم که به احترام خاطره او و به پیروی

از راهی که رفته بود باید کوشش برای حفظ استقلال و تمامیت و موجودیت ایران را ادامه دهم. میدانستم که مانند سالهای ۱۲۹۸ و ۱۲۹۹ ایران در دوراهی مرگ و زندگی قرار دارد. ولی مادر سال ۱۳۲۰ بودیم و من بیست و دو سال بیش نداشتم.

شناسائی رسمی و صریح حاکمیت و استقلال ایران

پیش از هر چیز، می بایست که به حل و فصل مسائل و دشواریهای ناشی از حضور قوای روس و انگلیس در ایران بپردازم: در زمستان ۱۳۲۰ موفق شدیم قرارداد سه جانبه ایران، اتحاد جماهیر شوروی بریتانیا را منعقد نمائیم. متفقین در ماده ۵ این قرارداد تعهد کردند که شش ماه پس از پایان مداخلات قوای خود را از ایران خارج کنند.

ماده ۶ قرارداد در اصول، تمامیت ارضی و حاکمیت ایران را بر سرزمین خود مورد تأیید قرار می داد. اما علیرغم این تعهد از ۱۳۲۰ تا ۱۳۲۵ من مجبور شدم بی وقفه برای دفاع از استقلال و تمامیت ارضی ایران و جلوگیری از مداخلات دو دولت در امور کشورم مبارزه کنم.

در زمینه اقتصادی، پیدایش بازار سیاه و سوء استفاده متفقین از تنگناهای اقتصادی کشور دشواریهای بزرگی ایجاد کرد. من به سختی موفق شدم از پیاده کردن و انتقال کارخانه های اسلحه سازی ایران به روسیه جلوگیری کنم. ولی در مقابل ناچار شدیم همه کارخانه های کشور را به اختیار متفقین بگذاریم که این خود تقبل سهمی قابل ملاحظه در تلاشهای نظامی آنان بود.

به هنگام نخست وزیری احمد قوام، یکی از سفیران کشورهای اشغالگر ایران نزد من آمد و اظهار

داشت که نظر به اعتماد متفقین به حسن رفتار آن نخست وزیر، دولتین تقاضا و انتظار دارند اسکناسهای مخصوص قوای اشغالی طبع و منتشر گردد. با توجه به اینکه مجلس شورای ملی صریحا " با این امر مخالفت کرده بود، من به سردی پاسخ دادم که خارجیان حق دستوردادن و مداخله در امور ایران را ندارند. در زمینه سیاسی، مشکل بزرگی که پدیدار شد، دعاوی تجزیه طلبی در بعضی از مناطق مملکت بود که از خارج تشویق و پشتیبانی میشد: روسها به پیروی از روش دیرین خود یک حزب وابسته به سیاست شوروی یعنی حزب توده را در ایران ایجاد کردند که از آن زمان تاکنون، با بطور علنی و پادرخفا، همواره بر فد حاکمیت ملی و وحدت مملکت قیام و اقدام کرده و میکند. هزینه روزنامه ناشر افکار این حزب در ابتدا بوسیله شخصی بنام مصطفی فاتح تامین میشد که از مدیران عمده شرکت نفت ایران و انگلیس بود. فاتح همچنین مشاور سیاسی ژنرال فریزر نماینده نظامی بریتانیا در ایران بود که چند ماه بعد کوشش کرد که فرماندهی کل قوای مسلح ایران از من سلب شود، کوششی که چندسال بعد از آن، از سوی مصدق تجدید شد.

شوروی فعالانه از قیام جدائی خواهانه قاضی محمد در کردستان و پیشه‌وری در آذربایجان پشتیبانی کردند و برخلاف تعهد مندرج در قرارداد سه جانبه و اعلامیه کنفرانس تهران، پس از موعد مقرر قوای خود را از خاک ایران خارج نساختند. وضع آذربایجان به سرعت، سخت بحرانی شد. شورشیان پادگان تبریز را محاصره کردند و فرمانده پادگان تحت فشار شورویها تن به تسلیم داد. فرمانده مذکور بعدا " بهمین علت در دادگاه محکوم به اعدام شد اما من وی را مورد

عفو قراردادام .

بودن یا نبودن

شورشیان، پس از تسلیم پادگان تبریز، خودمختاری آذربایجان و کردستان را اعلام کردند. اما در برابر اوضاع بحرانی منطقه و مقاومت دلیرانه و یکپارچه مردم آذربایجان و کردستان، هاری ترومن رئیس جمهور ایالات متحده در هشتم مارس ۱۹۴۶ اتمام حجت قاطعی به مولوتف وزیر امور خارجه شوروی فرستاد که در پی آن قوای روس ایران را ترک کردند و سرانجام سرزمین ما از قوای اشغالگریگانه پاک شد. اما نبرد و تلاش برای بقای ایران پایمان نیافت و لازم آمد که ما همچنان به مبارزه برای حفظ استقلال کشور ادامه دهیم. به دنبال کوششهایی تجزیه طلبانه در شمال غربی کشور، زمزمه ها شعی نیز در بعضی از ایالات جنوبی برخاست. سپس منطقه خوزستان و شهر آبادان که توده ایها در آن نفوذ بسیار داشتند، دچار اغتشاش و ناامنی شد. ایلات و عشایر منطقه فارس و اطراف اصفهان، سربه شور برداشتند. پیدا بود که انگلیسها کوشش میکنند که در صورت ادامه نهضت تجزیه طلبی در شمال غربی، یک منطقه نفوذ در جنوب برای خود بوجود آورند. پیروزی برای گروههای تجزیه طلب و شورشی آسان نبود، اما قیله دادن کار در آذربایجان و کردستان پس دشوار تر بود. چرا که شورویها قوای قابل ملاحظه ای را در این دو منطقه مسلح و آماده کرده بودند. در این هنگام نخست وزیر ایران، ابراهیم حکیمی بود. مردی هوادار انگلیسها، اما وطن پرست که چون روسها با وی سخت مخالف بودند، استعفا داد و احمد قوام بجانشینی او انتخاب شد. بلافاصله

بعد از تشکیل دولت ، قوام راهی مسکو شد و در آنجا موافقت نامه‌ای پیرامون بهره‌برداری از منابع نفت ایالات شمالی ایران با روسها امضاء کرد که طبق آن پنجاه و یک درصد سهام و منافع از آن شورویها و چهل و نه درصد متعلق به ایران میشد . خوشبختانه در موافقت نامه تصریح شده بود که تنفیذ و اجرایی آن موقوف به تصویب قوه مقننه است .

قوام ، پس از مراجعت به ایران و به انگلیس موافقت نامه واگذاری بهره‌برداری نفت شمال به روسها ، با تجزیه طلبان آذربایجان وارد مذاکره شد و برای ارضای خاطر آنان از من خواست که که به افسران شورشی دو درجه ترفیع بدهم یعنی مثلاً " ستوان یکم را به سرگردی ارتقاء بدهم ، من به او پاسخ دادم که اگر دستم را قطع کنند ، چنین فرماتی را امضا نخواهم کرد .

غالب فرماندهان نظامی ما ، جز سپهبد حاجیعلی رزم آرا رئیس ستاد ارتش ، با آغاز اقدامات نظامی برای بازپس گرفتن آذربایجان و کردستان موافق نبودند و از مداخله قوای شوروی در ایران بیگم داشتند . با این وصف من تصمیم به مقابله با حوادث و اقدام قاطع برای نجات آذربایجان گرفتم . گرچه بسیاری از سیاستمداران و فرماندهان نظامی با این اقدام موافق نبودند ، اما ما اطلاع داشتیم که تدارکات نظامی شورشیان هنوز به حد کمسال نرسیده و از جمله افرادی که برای کسب تعلیمات درزمینه قوای زرهی و نیروی هوایی به روسیه اعزام داشته اند یکسال بعد باز خواهند گشت . من شخصاً ترجیح میدادم که شرافتمندانه در نبرد به خاطر استقلال و تمامیت و آزادی کشورم جان بسپارم ، تا اینکه پادشاه کشوری سرافکننده باشم .

در این هنگام مقاصد خود را با امریکائیان در میان گذاشتیم. جرج آلن سفیر امریکا، که از دوستان صمیمی ایران بود، پشتیبانی کامل دولت ایالات متحده را از اقدام ایران به من اطلاع داد. ولی افزود که به خاطر ایران، امریکا با شوروی وارد جنگ نخواهد شد. من هم چنین انتظاری نداشتم، ملت من یکپارچه از قیام و اقدام برای نجات آذربایجان پشتیبانی میکرد و هزاران جوان با شور و هیجان میخواستند داوطلبانه به صفوف ارتش بپیوندند. همین پشتیبانی و شور و شوق بزرگتری من دلگرمی و مشوق من بود.

قوام السلطنه نیز سرانجام از مصالحه و مذاکره با شورشیان چشم پوشید و اقدامات ما برای بازپس ستاندن و نجات آذربایجان آغاز شد. من و سپهد رزم آرا، شخصا "بر اقدامات و نقل و انتقالات نظامی مراقبت میکردیم. ما مکررا گاه با یک طیاره یک موتور کوچک و گاه با یک هواپیمای دو موتور بيشگرافت که هر دو فاقد سیستم و راديو بودند، بر فراز صحنه های نبرد آینده پرواز می کردیم که دقیقا " طرحهای نظامی را با اوضاع محل تطبیق دهیم. سرانجام بر اثر قیام شجاعانه مردم آذربایجان و پیشرفت قوای نظامی، نیروهای پیشه‌وری، که جیره خوار روسها بود، متلاشی شد و خودی با اتفاق همدستانش به خاک شوروی گریختند. سفیر شوروی در این هنگام بدیدار من آمد و از جریان اوضاع، که میگفت صلح جهانی را به خطر انداخته است!، ابراز نگرانی کرد. من سیاست ایران را به روشنی برای وی تشریح کردم و گفتم که ما، هیچکس را تهدید نمی‌کنیم و فقط بخاطر تأمین استقلال و وحدت کشور خویش میکوشیم و بهر تقدیر

شورشیان نیز تسلیم شده‌اند.
بدینسان توطئه‌ای که برای اضمحلال ایران فراهم شده بود، با شکست مواجه گشت.
فراموش نکنیم که روس‌ها انگلیس برای بار اول با قرارداد ۱۹۰۷ می‌خواستند ایران را تجزیه و بسط مناطق نفوذ تقسیم کنند و پدرم پس از جنگ جهانی اول توانست تمامیت و وحدت ایران را به قیمت کوششها و تلاشهای جان فرسا تامین کند.

همین اندیشه تجزیه ایران به مناطق نفوذ پس از جنگ دوم نیز از سر گرفته شد: در سال ۱۹۴۵ وزیر خارجه بریتانیا بوین و وزیر امور خارجه ایالات متحده بایرنز در کنفرانس مسکو به روسها پیشنهاد کردند که آذربایجان، کردستان و خوزستان به ایالات خود مختار تبدیل شوند. استالین ابتدا پیشنهاد را پذیرفت. ولی ظاهراً "مولوتف عقیده داشت که با اندکی انتظار خواهند توانست سر تا سر ایران را تحت نفوذ خود در آورند. بهمین سبب سرانجام استالین با پیشنهاد و نظر امریکا و انگلیس موافقت نکرد. طبیعتاً روسها نه از عکس العمل و مقاومت من اطلاع داشتند، نه از شجاعت سربسازان ایرانی و نه از وفاداری و یکپارچگی و دل‌بستگی ملت در دفاع از میهن و تاج و تخت.

با تمام این احوال، کوششها و تحریکات داخلی برای تضعیف و تخریب مملکت ادامه یافت. رسالت و وظیفه من حفظ و میانت استقلال و وحدت ملی بود و عوامل فساد و ستون پنجم داخلی، با الهام از بعضی از سیاستهای خارجی، به مخالفت با این کوششها و تحریکات داخلی برای تضعیف و تخریب مملکت ادامه یافت. رسالت و وظیفه من حفظ و میانت استقلال و وحدت ملی بود و عوامل فساد و ستون پنجم داخلی، با الهام

از بعضی از سیاستهای خارجی، به مخالفت با این کوششها برخاستند. سلاج آنان نیز، مانند کسانی که امروز برای ایران تسلط یافته‌اند، جز دروغگوئی و عوام فریبی نبود.

فصل سوم

برنامه هفت ساله

مصدق و دوران عوام فریبی ها

در سال ۱۳۲۶، من عازم آذربایجان شدم. چندی در سرتاسر استان وجه به هنگام مراجعت به تهران استقبال مردم، با شور و شوق و هیجانی وصف ناپذیر همراه بود که هرگز از یاد نخواهم برد و اکنون که بدان می‌اندیشم، خود دچار تاشر و هیجان شدید می‌شوم. دیگر زمان نوسازی و تجدید بنای کشور فرارسیده بود، طرفداران قوام در انتخابات مجلس پیروز شده بودند. اونیز چون من توجه داشت که باید برنامه‌های وسیع و جدی برای توسعه و سازندگی ملی تدوین و اجرا کنند.

پایان ماجرای موافقت نامه باروسها

لابد خوانندگان بیاد دارند که موافقت نامه‌ای میان احمد قوام باروسها در مورد نحوه بهره‌برداری مشترک از منابع نفت شمال ایران بر اساس ۴۹-۵۱ منعقد شده بود. روسها در تصویب نهایی این موافقت نامه و تشکیل شرکت نفت ایران و شوروی اصرار فراوان داشتند و در حقیقت میخواستند در شمال کشور منطقه نفوذی برای خود، مشابه آنچه انگلیسها در جنوب بهم زده بودند، فراهم آورند. سرانجام مطلب در مجلس شورای ملی ایران مطرح شد و قانونی با ۱۰۹ رای موافق و ۲۷ رای مخالف در مورد سیاست نفتی

کشور بتصویب رسید، رهبر مخالفان دکتر محمد مصدق بود که بعداً "از او سخن خواهم گفت".
در این قانون تصریح شده بود که:

اولاً هر نوع مذاکره با دولت شوروی در مورد واگذاری امتیازات احتمالی نفت بآن کشور کان لم یکن و ملغی الاثر اعلام میشود.

ثانیاً - در آینده، بهیچ عنوان و شکلی دولت ایران مجاز به واگذاری امتیازات نفتی به خارجیان نخواهد بود.

ثالثاً - بدولت اجازه داده شد در صورت اکتشاف منابع جدید نفتی در سه سال آینده، جهت فروش نفت حاصل، با دولت شوروی وارد مذاکره شود.

علی رغم قسمت سوم تصمیمات فوق، روابط ایران با همسایه نیرومند شمالی به تیرگی گراشید. و به شدت بحرانی شد. تیرگی روابط با شوروی مسا را وادار کرد که برای تضمین امنیت خود و تسداری اسلحه و تجهیزات لازم با دولت ایالات متحده به توافق برسیم.

زمانی که روحانیون برای سلامت و توفیق من دعا می کردند

ایران اندک اندک بخود میامد و نیرو و توانایی میافت. با وجود تحریکات حزب توده در مناطق نفتی، تولید نفت کشور منظمآ "افزایش می یافت: نوزده میلیون تن در سال ۱۹۴۶ بیست و یک میلیون تن در سال ۱۹۴۷ و بیست و پنج میلیون تن در سال ۱۹۴۸ که بیست و چهار میلیون تن آن تصفیه و صادر شده بود.

کشور از خطری حتمی نجات یافته بود و انسداد اندک بآرامش و اعتماد باز میگشت که ناگهان سوء قصد ناصرفخرآرایی به جان من وقوع یافت که تا امروز

بطور قطع ریشه آن را نیافته‌ام . بلافاصله بعد از این سوء قصد بار دیگر اکثریت قریب با تفاسق ایرانیان نسبت به من احساسات گرمی ابراز داشتند چراکه دریافت بودند که نابودی من، کشور را درجه هرج و مرج و نابسامانی و خونریزی ، که متأسفانه امروز دستخوش آن است ، فرومیبرد . در اینجا باید بگویم که جامعه روحانیت ایران نیز در این ابراز احساسات عمومی شریک و سهمیم بود و برجسته‌ترین روحانیون و مراجع مذهبی کشور صریحاً اعلام داشتند که نجات مراممجزه‌ای برای ایران میدانند . راستی که احساسات ملت ایران در این هنگام عمیق و صمیمانه بود .

هم میهنانم بخوبی دریافتند که آنها و من با یکدیگر از چه مخاطراتی گذشته و چگونه به نجات وطن توفیق یافته‌ایم . آنها بخوبی درک میکردند که در پرتو اتحاد و یکدلی و همبستگی، ملت و شاه ایران به چه کامیابیهای بزرگ دیگری دست خواهند یافت . من نیز بخوبی احساس میکردم که اگر چنین، آماج تبر دشمنان ایران قرار گرفته‌ام قطعاً " راه درست را انتخاب کرده‌ام و چون توفیق خداوند مرا نجات داده است بی‌چون و چرا بایده پایمردی داده‌دهم و از تلاش باز نایستم .

اصلاح قانون اساسی

خطوط اصلی نخستین برنامه کشور

در سال ۱۳۲۸ به هنگام افتتاح مجلسین، ضرورت اصلاح قانون اساسی را متذکر شدم . قانون اساسی ۱۹۰۶ ما از قوانین اساسی بلژیک الهام گرفته بود . اما در آن قانون حق انحلال مجلسین برای پادشاه

پیش‌بینی نشده بود. در اصلاحیه ۱۳۲۸ این اختیار که برای تأمین تعادل قوای سیاسی در کشور ضروری است، به پادشاه تفویض شد.

قبل از این اصلاح، نمایندگان مجلس شورای ملی حتی به هنگام انجام انتخابات به تشکیل جلسات ادامه می‌دادند و بدینوسیله در جریان اغراض مداخلات نامشروع داشتند. در زمان جنگ، سفارتسین روس و انگلیس هر یک صورتی از داوطلبان مورد نظر خود داشتند و به اتکای قوای اشغالی در دولت میکوشیدند آنها را به نخست‌وزیر تحمیل کنند. برای مقابله با این وضع غیر قابل قبول، مناز محمد مصدق که دعوی رهبری ملی داشت و بعداً "رئیس جبهه ملی" شد خواست که دولتی تشکیل دهد و پس از اصلاح قانون به انجام آن ضمن جلوگیری از مداخلات نامشروع دولتین و متنفذان داخلی بپردازد. مصدق پاسخ داد که به سه شرط حاضر است مأموریت تشکیل کابینه را بپذیرد، نخست آنکه، انگلیسها با این امر موافق باشند.

دوم آنکه، هر با مداد با من ملاقات کنند و تعلیمات لازم را دریافت دارد. سوم آنکه، محافظان مخصوصی را در اختیار او بگذارم.

من به مصدق پاسخ دادم که در انتخاب نخست‌وزیر هرگز با انگلیسها مشورت نکرده و نخواهم کرد و اگر در تقاضای خود اصرار دارد ناچار خواهیم شد که نظرونها را نیز استفسار کنیم. مصدق گفت "در ایران بدون موافقت انگلیسها هیچ‌کار نمیتوان کرد" اما روسها به حساب نمی‌آیند. در پی این مذاکرات شگفت‌انگیز، من حسین علاء وزیر دربار را به نزد انگلیسها و سپس دبیران پناه افسر سابق بریگاد قزاق را برای کسب نظریه نزد روسها فرستادم. روسها

بلافاصله موافقت خود را با اصلاحاتی که پیشنهاد می‌کردم اعلام داشتند ولی انگلیسها مخالفت کردند. در نتیجه مصدق از قبول سمت ریاست دولت پوزش خواست و جریان مسخره انتخابات همچنان ادامه یافت. نیک به یاد دارم که در این زمان مطبوعات انگلیس جریان انتخابات در ایران را مطابق اصول دموکراسی میدانستند.

پس از انجام تغییرات لازم در قانون اساسی، تهیه نخستین برنامه هفت‌ساله توسعه اقتصادی ایران آغاز شد. هدفهای اصلی برنامه بهیچوجه وضع خطوط ارتباطی، کمک به بسط و توسعه کشاورزی و افزایش تولیدات نفت بود.

۶۵۶ میلیون دلار اعتبارات برنامه اول بدین ترتیب تقسیم میشد:

رفاه اجتماعی	۲۸/۶%
کشاورزی	۲۵%
حمل و نقل و ارتباطات	۲۳/۷%
صنایع و معادن	۱۴/۳%
توسعه تاسیسات نفتی	۴/۸%
مخابرات	۳/۶%

در فصل رفاه اجتماعی، توجه خاص به آموزش و بهداشت معطوف شده بود. مقرر بود که در هر استان یک بیمارستان ۵۰۰ الی ۷۰۰ تختخوابی بنا شود و ترتیبات پیش‌گیری از بیماریها، گسترش و بهبودی باید در همین برنامه ساختمان ۵۰۰ مدرسه ابتدائی، ۱۵۰ دبیرستان، ۲۶ مدرسه حرفه‌ای پیش‌بینی شده بود و امیدوار بودیم که به این ترتیب یک میلیون کودک و ۱۷۵۰۰۰ سالخند از نعمت سواد برخوردار شوند. بالاخره احداث سه دانشگاه

دراستانهای مختلف کشور در برنامه منظور گردیده بود.

در زمینه کشاورزی، آغاز مکانیزه کردن کار کشاورزی، احداث سدها و ترعه و مراکز تولید برق، در برنامه منظور گردید.

در زمینه صنعت قرار بود که اولویت خاص برای صنعت ذوب آهن، نساجی، آجر سازی محصولات شیمیایی و نیز اکتشاف و بهره برداری از معادن قائل شویم. در قسمت ارتباطات علاوه بر مرمت ۶۷۰ کیلومتر راههای موجود، احداث سه هزار کیلومتر راههای جدید، اتمام ساختمان راه آهن تهران به سربیز، تهران به مشهد و تهران به یزد پیش بینی شده بود. همچنین قرار بود که بندرهای کشور در خلیج فارس و دریای خزر مرمت و تجهیز شود و برای بهبود وضع فرودگاهها و نیز شبکه مخابراتی ملی اقدامات اولیه صورت گیرد.

تقویت ارتش، تجدید سازمان ژاندارمری به منظور خلع سلاح عشایر نیز مورد نظر بود. در زمینه مسائل اجتماعی تجدید نظر در قوانین جزائی و مدنی، افتتاح دادگاههای جدید به منظور تسریع در فعالیت دستگاه قضائی، اصلاحات اداری، عمران مناطق عشایری میبایست مورد توجه خاص قرار گیرد.

البته در سالهای بعد کشور ما، توانست همسایگان این هدفهای برنامه اول را پشت سر بگذارد. ولی متأسفانه اجرای برنامه هفت ساله اول از سال ۱۳۲۵ تا سال ۱۳۳۲ یعنی به هنگام حکومت مصدق و بحران نفت، در بوته تعطیل ماند.

قتل سپهبد رزم آرا

در این اوان ما به مذاکرات خود با شرکت نفت ایران و انگلیس ادامه میدادیم. هدف آن بود که عواید ما از محل نفت بطور قابل ملاحظه افزایش یابد دولت ساعدنتوانست این مهم را به انجام رساند. دولت علی منصور نیز توفیق نیافت. سرانجام سپهبد حاجعلی رزم آرا رئیس ستاد ارتش (که بهنگام نجات آذربایجان نیز همین سمت را داشت) مامور تشکیل کابینه شد، اما مذاکرات نفت بدرزا کشید، من غالباً از خود سؤال کرده و میکنم که آیا از همین زمان توقف بهره برداری از منابع نفت جنوب که در زمان حکومت مصدق تحقق یافت، مورد نظر انگلیسها نبود و آیا بهمین سبب مانع توفیق مذاکرات نمیشدند؟

رزم آرا که یک نظامی قابل و با کفایت بود در مقابله با تحریکات و بازیهای پارلمانی از خود تدبیر لازم نشان نداد و اشتباهات وی در همین زمینه بود که با تبلیغات جبهه ملی بدست مصدق بهانه های بسیار داد.

این تشکیلات به اصطلاح ملی، پس از جنگ بدست مصدق بنیان نهاده شد، و مخصوصاً در ضد خارجی راه افراط میرفت. از سال ۱۳۲۹ شعار ملی کردن نفت، بصورت شاه بیت اهداف سیاسی جبهه ملی درآمد. من با ملی کردن نفت موافق بودم. ولی راه و روشهایی را که مصدق برای نیل به آن توصیه میکرد، تأیید نمی کردم.

در این زمان جبهه ملی به ترتیب دادن، تظاهرات خشونت آمیز برضد دولت پرداخت و کینه

ونفرت نسبت به وی رادرمیان توده‌های مردم تشویق کرد. در روز ۱۶ اسفند ۱۳۲۹ سپهبد رزم آرا بدست یکنفر از فدائیان اسلام، هنگامی که برای شرکت در یک مراسم مذهبی به مسجد بزرگ‌شاه تهران آمده بود، به قتل رسید.

پس از قتل رزم آرا بوسیله افراطیون دست راستی، حسین علاء که مردی محترم و دنیا دیده بود، مامور تشکیل کابینه شد و مقرر گردید که پیش از هر کار راه حلی معقول و مطلوب برای بحران نفست بیاید. ولی اغتشاشات و تظاهرات فروکش نکرد. مصدق که این تظاهرات رارهبری میکرد به ملت وعده میداد که خارجیان را از ایران براند و روزانه صدها هزار لیبره استرلینگ درآمد برای کشور تحصیل کند. مجلسیان که تحت تاثیر مصدق واقع شده بودند به من توصیه کردند که وی رادرمقابل مسئولیت‌هایش قراردهم و به نخست‌وزیری برگزینم. همه عقیده داشتند که زمان تفویض مهام امور به مردی چنین کاردان فرا رسیده است. من درصحت این قضاوت عمومی تردید داشتم، و جریان اوضاع ثابت کرد که حق با من بود.

علت عدم اعتماد من به مصدق آن بود که درگذشته تناقضهای بسیار میان گفتار و کردارش مشاهده کرده بودم. مصدق رسماً "بیانگر احساسات ملی ضد استعماری و میهن دوستانه ایرانیان بود و اعلام میداشت که باید از اعطای هرگونه امتیاز به خارجیان اجتناب کرد و این رویه را "سیاست موازنه منفی" مینامید و درحقیقت بزرگترین نقطه ضعف او همین منفی بودن درهمه شئون بود. مصدق یک روز با آب و تاب بسیار به من میگفت که رضا شاه در ساختمان راه‌آهن سرتاسری ایران اشتباه کرد،

زیرا راه حمله به روسیه را به روی انگلیسها
گشود! با این وصف بیاد آوریم که در زمان جنگ
هنگامی که سمت نخست وزیری را به مصدق پیشنهاد
کردم وی موافقت قبلی دولت بریتانیا را شرط قبول
آن دانست!

مصدق و سیاست «موازنه منفی»

داوری درباره سیاستمداری چون مصدق آسان
نیست. در شخصیت و رویه او تناقضات فراوان وجود
داشت. ناطقی زبردست بود، اما میان گفته‌ها
و کردارش هماهنگی وجود نداشت و به آنچه می‌گفت
عمل نمی‌کرد. گاه دچار شوق و التهاب و هیجان بود
و گاه دستخوش سرخوردگی و افسردگی و نومیدی کامل.
در سخنرانیهایش فریاد می‌زد، می‌گریست، دچار
انگام می‌شد.

بعضی‌ها او را باربسیپر و بعضی دیگر بسا
ری بنز مقایسه کرده‌اند، و حتی برخی از صاحب-
نظران با شخصیت‌های کم‌دیه‌های کلاسیک ایتالیایی
بر رویه‌م می‌توان گفت که مصدق رفتاری کاملاً
عقلانی نداشت و بیشتر تابع احساسات بود. ولی
من سرانجام به این نتیجه رسیدم که وی بسا
انگلیسها ارتباط و وابستگی داشت. اسنادی که
وسیله سردار فاخر حکمت رئیس اسبق مجلس
شورای ملی ایران انتشار یافت و مدارک منتشره از
بایگانی وزارت امور خارجه بریتانیا و سفارت آن
کشور در ایران، همه دال بر صحت این استنباط من
است. چگونه می‌توان قبول کرد، مردی که هفت
سال قبل از آن، موافقت انگلیسها را شرط اصلی
قبول سمت ریاست وزرا دانسته بود، این بار بدون
موافقت و تأیید آنان نخست وزیری را پذیرفت

باشد؟ در کشورهای دیگر نیز، سیاست آنگلو ساکسونها مردان بظاهر مخالف را، که میشد بنحوی بر رفتارشان تسلط داشت، به حکومت رساند. یا لاقلاً کسانی را که تصور میشد بر رفتارشان تسلط داشت، زیرا اشتباهات فراوانی را میتوان ذکر کرد.

هنگامی که در ۸ اردیبهشت ۱۳۳۰ مصدق مامور تشکیل کابینه شد، ۷۳ سال داشت. وی یکی از ملاکین بزرگ ایران بود که سرانجام به آرزوی دیرین خود، یعنی قدرت مطلق، میرسید. من که از قدرت طلبی وی اطلاع داشتم، با او توصیه کردم که در همه چیز شرط حزم و احتیاط را بجای آورد. به وی گفتم که دشمنان استقلال سیاسی و اقتصادی ما فراوان و مکارند و برای اجتناب از مخاطراتی که در پیش است بایست با احتیاط و تدبیر پیش رفت.

دوروز بعد از انتخاب مصدق به نخست وزیری مجلس شورای ملی لایحه اجرائی قانون ملی شدن نفت را تصویب کرد. من باین لایحه کاملاً موافق بودم و بلافاصله آنرا تنفیذ کردم. اما عقیده داشتم که بر اساس آن باید با انگلیسها به مذاکره پرداخت. مصدق باین امر مخالف بود و عقیده داشت که از طرفی اقتصاد بریتانیا و جهان غرب بدون نفت ایران فلج خواهد شد و از طرف دیگر ایران کاملاً قادر است که نفت خود را به بازارهای دنیا صادر کند. به همین سبب دولت مصدق با همه پیشنهادهایی که به منظور ترتیب بهره برداری و صدور نفت ایران شد، چه پیشنهاد هیات اعزامی به ریاست استوکس و هارین چه پیشنهاد بانک بین الملل، چه پیشنهاد حکمیتی که جرجیل و ترومن ارائه دادند مخالفت ورزید. مصدق که اسیر منفی بافی سیاسی خود بود، موفق شد که راه را بر هر توافقی در زمینه بهره برداری

از منافع نفتی ایران سد کند. نتیجه آنکه بهنگام عزلش، درست همان وضع روز اول نخست‌وزیری، یعنی تصویب قانون اجرائی ملی شدن نفت بود و نه یک‌گام بیشتر.

اما باید گفت که "شرکا"ی دیروز و مخالفین بعدی مادر این اوان بیکار ننشستند. در مقابل تظاهرات ضد خارجی و طرد کارشناسان غیر ایرانی، شرکت نفت ایران و انگلیس دفاتر خود را تعطیل کرد و نه تنها دیگر درآمدی از معر نفت عاید ایران نشد، بلکه بر اثر مخالفت انگلیسها، ایران از فروش نفت به خارج نیز ناتوان و عاجز ماند.

فعالیت پالایشگاه بزرگ آبادان تقریباً "تعطیل" شد. شرکت نوبنیاد ملی نفت ایران ذخایر فراوانی در انبارهای خود داشت ولی نه میتوانست آنها را بفروشد و نه قدرت حمل و نقل و صدور نفت را داشت. اختلاف ایران و انگلیس سرانجام به دادگاه بین‌المللی لاهه کشید و از لحاظ حقوقی اصل ملی شدن نفت به تأیید رسید. قاضی انگلیسی به نفع ایران رای داد و قاضی روسی از حضور در دادگاه امتناع کرد! اما به هر حال در عمل کاری از پیش نرفت.

هرج و مرج داخلی و خطر مداخله خارجی‌ان

دوماه پس از نخست‌وزیری مصدق، دولت بریتانیا رزمنا و مورتیزیوس را به نزدیکی بندر آبادان اعزام داشت و قوای خود را در سرحد عراق و چتر بازان را در قبرس متمرکز کرد و به تهدید ایرانیان برخاست. در آن موقع من سفیر بریتانیای کبیر را احضار کردم و بوی گفتم "باید بدانید که در صورت تجاوز به خاک ایران، من پیشاپیش

سربازانم به دفاع از کشور برخوایم خاست." در تیر ۱۳۳۱ واضح شد که پیش از این نمیتوان به مردی که کشور را به ورشکستگی میکشاند اعتماد کرد. از هنگام ملی شدن نفت تا آن زمان ما حتی موفق به فروش یک قطره نفت نشده بودیم. هیچ توافقی ممکن نبود، برنامه عمرانی هفت ساله بعطلت فقدان اعتبارات لازم متوقف شده بود و مملکت بسوی پرتگاه مبرفت. مصدق که از آینده نا مطمئن و پریشان خاطر بود، تحت تاثیر اطرافیان از من خواست که فرماندهی کل قوا و وزارت جنگ را بسوی تفویض کنم. من صراحتاً با این توقع مخالفت کردم و در نتیجه وی در تاریخ تیر ۱۳۳۱ استعفا کرد و احمد قوام به نخست وزیری رسید.

من شخصاً "الهیاری صالح را که یکی از سران جبهه ملی و مردی منطقی و معقول بود برای تصدی نخست وزیری مناسبتر میدانستم. اما اکثریت مجلس به احمد قوام ابراز تمایل کرد. قوام السلطنه گرجی سیاستمداری مجرب بود، اما در آغاز مرتکب اشتباهاتی جبران ناپذیر شد و با ملی کردن نفت مخالفت ورزید.

اشتباه فاحش قوام، تهران را به آشوب کشید از بیست و هفتم تا سیام تیر ۱۳۳۱ تظاهرات خشونت آمیزی در پایتخت صورت گرفت. من به ارتش دستور دادم که از تیراندازی بسوی مردم خودداری کند و سرانجام برای اجتناب از بروز یک جنگ داخلی بار دیگر مصدق را به نخست وزیری منصوب کردم و شرایطش را پذیرفتم.

تصور میکنم که در این هنگام مصدق بخوبی میدانست که کشور روبه ویرانی میرود اما چنان از یک طرف

دستخوش احساسات عوام فریبانه و ضد خارجی و از طرف دیگر آنقدر در مسائل اقتصادی بی اطلاع بود که جز ادامه راه قبلی، کاری نمیتوانست انجام دهد.

از این پس دیگر مصدق در بست زندانی متحسدان افراطی چپ و راست خود شد. او که خود را قبلاً "قهرمان دفاع از همه اصول قانون اساسی ایران" میخواند، برخلاف همه قوانین مملکتی به فعالیت مجلس سنا با بیان داد و دیوانعالی کشور را منحل کرد، انتخابات مجلس شورای ملی را متوقف ساخت در حالی که هشتصد نماینده از مجموع صدوسی و دویست نفر انتخاب شده بودند و چون اکثر همین نمایندگان منتخب نیز با او مخالفت کردند برای تعطیل مجلس شورای ملی، متوسل به ترتیب یک همه پرسی شد.

در این همه پرسی، رای گیری مخفی نبود و ناچار آراء موافق اکثریت یافتند. سپس مصدق برای تحمیل عقاید خود به برقراری حکومت نظامی پرداخت که قبلاً همواره با آن مخالف میبود (اصولاً) مصدق در تمام مدت زمانمداریش بغیر از یکروز با استفاده از حکومت نظامی به اداره امور پرداخت (و چون صندوقهای دولت خالی بود، محرمانه دستور داد که بدون پشتوانه وبدون رعایت مقررات پولی و بانکی، اسکناس انتشار دهند که در نتیجه تورم شدیدی پدیدار شد و به وخامت اوضاع افزود.

از طرف دیگر، مصدق قادر به جلوگیری از گسترش نفوذ حزب توده نبود. طرفداران حزب توده اندک اندک در همه جا نفوذ یافتند، مخصوصاً در ارتش که در این هنگام مستقیماً "تحت نظر مصدق بود که شخصاً به پیروی از سیاستی که انگلیسها در زمان جنگ پیشنهاد میکردند، وزارت جنگ را بعهده داشت.

سرتیپ ریاحی

از مصدق تابازرگان

همه این مشقات و بحران اقتصادی، به این بهانه به ایران تحمیل شد که مصدق میخواست ایران را از سلطه نفوذ انگلیسها نجات دهد. نتیجه اعمال او این شد که انگلیسها تسلط خود را بر بازارهای نفت ایران همچنان حفظ کردند، حال آنکه از این منابع دیگر حتی یک دینار عاید ایران نمیشد. نفت مسـا در انبارها باقی ماند و با استخراج نشدولی انگلیسها مشکلات خود و مشتریان خود را با افزایش خرید نفت به قیمت ارزانتر از عراق و بخصوص از کویت حل کردند. تصور میکنم در کویت قیمت استخراج هر بشکه نفت در این هنگام نه سنت بوده و در ایران سیزده سنت! بدین ترتیب انگلیسها در همه جبههها پیروز شدند، گوئی هدف واقعی مصدق درست خلاف آنچه بود کسه اعلام میکرد.

باید اضافه کرد که "دوستان" انگلیسی مصدق هنگامی که احساس کردند که دیگر برای آنها مفید نیست و میتوان بدون دخالت وی راه حلی برای مشکل نفت پیدا کرد، او را به حال خودرها کردند.

در مرداد ۱۳۳۲، پس از حصول اطمینان از پشتیبانی ایالات متحده آمریکا و انگلیس، کسه سرانجام سیاست مشترکی را آغاز کرده بودند و پس از بررسی اوضاع با گرمیت روزولت نماینده سازمان مرکزی اطلاعات ایالات متحده، برآن شدم که برای یافتن راه حلی وارد عمل شوم: در ۲۵ مرداد ۱۳۳۲

سرهنگ نعمت‌الله نصیری فرمانده گارد شاهنشاهی
رامامور کردم که فرمان برکناری مصدق را بسوی
ابلاغ کند و سپهبد فضل‌الله زاهدی را که از دوستان
پیشین مصدق و وزیر سابق دولت او بود به نخست‌وزیری
برگزیدم.

مصدق برخلاف نص صریح قانون اساسی ایران،
به فرمان برکناری خود، اعتنا نکرد و باین هم
اکتفا ننموده به یک کودتای نظامی دست زد. مامور
انجام این توطئه کسی جز سرتیپ ریاحی رئیس ستاد
ارتش نبود. کودتای نظامی مصدق با شکست مواجه
شد. ولی شرکت در این توطئه خلاف قانون اساسی کشور
مانع آن نشد که ریاحی در زمان سلطنت مستبدانه !
من ثروتی عظیم از راه فعالیت‌های ساختمانی فراهم
آورد و اکنون همین شخص وزیر جنگ بازرگان است.
پس از ابلاغ فرمان برکناری مصدق، من کسسه
از طرح‌های سیاسی و جاه‌طلبی‌های او کاملاً باخبر
بودم، تصمیم گرفتم که برای جلوگیری از هرگونه
خون‌ریزی کشور را ترک کنم و ایران را در انتخاب
راه آینده کشور آزاد بگذارم. این تصمیم
بی‌مخاطره نبود. ولی با تعمق و تأمل و سنجش
نتایج، آنرا اختیار کردم. پس از ترک ایران،
ابتدا با هواپیمای دوموتوره شخصی خود به بغداد
رفتم. سفیر مادر بغداد، حتی در مقام توقیف مسن
برآمد ! ولی من به زیارت معتبات عالیات شتافتم
و سپس راهی رم شدم و در آنجا بود که از سرنوشت
فلاکت‌بار سیاستمداری که ایران را به ورشکستگی و
سقوط کشانده بود، آگاه شدم.

بیداری ایرانیان

باید گفت که ملت ایران در آستانه سقوط حتمی، بخود آمد و نسبت به خطر عظیمی که حیسات کشور را تهدید میکرد، آگاهی و وقوف یافت .

پس از آنکه من ایران را ترک کردم، کشور سه روز دچار فتنه و آشوب بود. بخصوص در دوردوز اول در تهران، هواداران مصدق و توده ایها، تظاهرات وسیع و خشونت آمیزی ترتیب دادند. در روز سوم یعنی ۲۸ مرداد کارگران، واصناف و دانشجویان و پیشه وران و صاحبان مشاغل آزاد، سربازان و پاسبانان همه زنان و مردان و حتی کودکان، با همی بی نظیر و شجاعتی وصف ناپذیر به میدانها و خیابانها ریختند و به مقابله با تفنگها و مسلسلها و حتی تانکهای دیکتاتور غیر مسئول پرداختند و اوضاع را یکروزه دگرگون کردند. بر اثر یک شیراندازی اخطار گونه، مصدق با پیژامه از خانه خود گریخت و به زیرزمین یکی از منازل مجاور پناه برد. ناگفته نماند که بدستور مصدق ۲۷ جوبه دارد میدان سپه تهران برپا کرده بودند که در ملا عام تعدادی از مخالفین وی را که تنی چند از آنان یاران سابق خود وی بودند، اعدام کنند.

پس از این ماجراها، من بی درنگ به وطن بازگشتم و با استقبالی پر شور و گرم از جانب هم وطنانم مواجه گشتم. گرمی و وسعت احساسات مردم در حقیقت رای اعتمادی بی چون و چرا به من بود. من تا آن زمان پادشاهی بودم که سلطنت را به ارث دریافت کرده بودم و از آن پس پادشاه منتخب ملت شدم.

مصدق در مقابل دادگاه به بازی خود ادامه داد: گاه می‌کوشید جلب ترحم کند، گاه شوخی می‌کرد، گاه با خشونت سخن می‌گفت. بهر حال توانست نمایشی برای مطبوعات بین المللی فراهم آورد. بعضی‌ها عقیده داشتند که چون مصدق از مادر بخاندان قاجار منسوب بود، نسبت به سلسله مآذمنی خاص داشت. من از این موضوع مطمئن نیستم. ولی میدانستم که در دادگاه، به عنوان قیام و اقدام علیه قانون اساسی، با خطر محکومیت به مرگ مواجه است. پس در نامه‌ای به دادگاه نوشتم که شخصاً "از همه تقصیرات او نسبت به خودم چشم‌پوشی می‌کنم. در نتیجه بسا تخفیف مجازات مصدق به سه سال زندان محکوم شد و بعد از پایان مدت محکومیت به ملک بزرگ خود احمدآباد، که در غرب تهران واقع است، رفت و در سال ۱۳۴۶ درگذشت.

حاکماتیکه بعد از سقوط حکومت مصدق انجام یافت، حقایق شگفت‌انگیزی را پیرامون جریان‌های سیاسی سالهای ۱۳۲۰ تا ۱۳۳۲ برهمگان روشن کرد. از جمله آنکه شماره افسران قوای مسلح که عضو حزب توده بودند در این مدت از یکصد و ده تن به شصت تن رسیده بود. نقشه حزب توده آن بود که از مصدق برای برکناری من استفاده کند و سپس خود او را دو هفته بعد از رفتن من از میان بردارد. حتی کمونیست‌ها تمبرهای جمهوری خلق ایران را که میبایست بعد از برکناری مصدق اعلام شود، آماده چاپ و انتشار کرده بودند که من این تمبرها را به چشم خود دیده‌ام. قیام ملت ایران به هواداری از من اینست. نقشه‌ها را برهم زد و پس از استقرار مجدد حکومت قانونی در ایران، حزب توده به فعالیت‌های زیرزمینی

وتخریبی پرداخت . اندکی قبل از این ماجرا استالین درگذشته بود و بر اثر تغییر تدریجی سیاست شوروی رویه حزب توده نیز بعداً " دچار تحولاتی شد . پشتیبانی سیاسی و مالی روسها از حزب توده محل تردید نیست . بعضی ها ، انگلیسها و مخصوصاً " امریکائیان راستهم کرده اند که در جریان قیام مردم علیه مصدق به مخالفین وی کمکهای مالی کرده اند . مدارک انکار ناپذیر نشان می دهد که در این جریان سازمان مرکزی اطلاعات امریکا شصت هزار دلار خرج کرده است . آیا می توان تصور کرد که با این مبلغ ناچیز و در مدت چند روز ترتیب یک قیام ملی به منظور برانداختن یک حکومت غیرقانونی میسر باشد .

نزدیک به سی ماه لازم آمد که چهره واقعی مصدق ، بصورت آن ناگرد جادوگر افسانه ها ، بر ایرانیان روشن و شناخته شود که چه جریانهایی برانگیخت بدون آنکه خود قادر به تسلط بر آنها باشد .

در آخر ماه مرداد ۱۳۳۲ حکومت اراذل و اوباش برکوچه و خیابانهای شهر پایان گرفت و ایرانیان توانستند در صلح و صفا و امنیت به کار زندگی خود بپردازند . ولی در طی این مدت کشور دچار ویرانی ، سخت مقروض شده بود و در حقیقت طی مدت کمتر از سه سال ماسدها میلیون دلار از دست داده و متضرر شده بودیم .

در فصل بعد خواهیم دید که ایران چگونه توانست مساله نفت را حل کند .

فصل چهارم

از عصر نفت تا دوران اتم

تاریخ نویسان روایت کرده اند که آتش معبد مقدس زرتشت در آذربایجان هرگز خاموش نمیشد. چنین پیدا است که این شعله ها تنها بر تاریخ ملت ما پرتو افکند نبود، بلکه آینده ایران را نیز روشن و تابناک ساخت.

فراموش نکنیم که نخستین چاه نفت بدستور داریوش کبیر حفر گردید. این چاه در منطقه شوش گوشه ای از خوزستان نفت خیز قرار داشت که بیست و پنج قرن بعد شاهد حفرهاهای کنونی در آن بودیم. تاریخ نفت، پرماجراترین فصل تحولات اقتصادی و سیاسی بسیاری از ملل عالم در عصر حاضر است. فطری مملو از تحریکات، توطئه ها، نشیب و فرازها، دگرگونیهای سیاسی و اقتصادی، سوء قصدها، کودتاها و انقلاب های خونین. حوادثی که در سالهای اخیر بر میهن ما گذشت و ماجراهایی که امروز ایران با آن مواجه است. همچنین حوادث منطقه خاورمیانه بدون بررسی دقیق مساله نفت، قابل فهم و تجزیه و تحلیل نیست.

یک تاریخ غیر انسانی

امپراطوری عظیم نفت، یکی از غیر انسانی ترین حکومتهایی است که تاریخ جهان بخود دیده. حکومتی که نه اصول اخلاقی بر آن حاکم است و نه ملاحظات

اجتماعی و انسانی. اگر تحصیلات و سوء استفاده‌های ناجوانمردانه شراست‌های بزرگ نفتی جهان در کشور ما پایان گرفت، نه به آن خاطر بود که ایستگاه جهان‌خواران اصول انصاف و مروت و انسانیت را پذیرفتند بلکه بخاطر پیروزی ملت ایران در مبارزه‌ای بود که در ابتدای قرن بیست آغاز شد.

چنانکه دیدیم، امتیاز نفت ایران در سال ۱۹۰۷ برای مدت شصت سال به ویلیام ناکس دارسی اعطاء شد. این امتیاز شامل بود برحق اکتشافات استخراج، تصفیه و فروش و صدور نفت در سراسر خاک ایران، بجز پنج ایالت شمالی، شرکت صاحب امتیاز متعهد بود که ۱۶٪ از منافع حاصل را به دولت ایران بپردازد. در قرارداد تصریح شده بود که ایران حق مداخله و نظارت در امور شرکت را ندارد و ایرانیانی که در تاسیسات نفتی کار می‌کنند در امور نفتی و مدیریت اشتغال نداشته، فقط در حد کارگر ساده و غیر متخصص خواهند بود.

دارسی، پس از اخذ این امتیاز همه حقوق خود را به دولت بریتانیا واگذار کرد و بدین ترتیب شرکت بزرگ و توانای نفت ایران و انگلیس بوجود آمد که به سرعت یکی از پرنفوذترین شرکت‌های نفتی جهان شد.

در سال ۱۳۱۲ دولت ایران توانست قرارداد دارسی را لغو کند. قرارداد جدیدی که منعقد شد، درآمد چندان بیشتری عاید کشور ما نمی‌کرد. در موافقت نامه سهم ایران از هریسکه نفت صادره از ۱۴٪، دلار به ۲۳٪، دلار افزایش یافت و حوزه عمل شرکت نفت ایران و انگلیس به مساحتی برابر یکصد هزار میل مربع کاهش یافت، همچنین شرکت مکلف گردید، در موارد ممکن از استخدام خارجی‌ان خودداری کند.

تحقیرهاویی عدالتیها

در این میان منافع شرکت نفت ایران وانگلیس به ارقام سرسام‌آوری رسید. نه تنها یکمده میلیون دلار سرمایه‌گذاری اولیه شرکت کاملاً در اوایل دهه ۱۹۲۰ - ۱۹۳۰ مستهلک گردیده بود، بلکه درآمد شرکت به بیست برابر این رقم بالغ میشده. ایران از این درآمدهای سرشار سهم شایسته‌ای نداشت. سهامداران شرکت، یعنی در درجه اول دریساداری انگلستان، ونیز خزانه آن کشور بدرآمدهای سرشاری رسیدند؛ بعنوان مثال در سال ۱۹۵۰ در حالیکه شرکت فقط ۴۵ میلیون دلار حق‌الامتیاز به دولت ایران پرداخت، میزان مالیات تادیه‌شده به خزانه بریتانیا ۱۱۲ میلیون دلار بود و این خود معباری است برای سنجش میزان سود سهامداران!

علاوه بر این، شرکت نفت ایران وانگلیس در روابط خود با ایران، سیاست تبعیضی در پیش گرفته بود، چراکه حق‌الامتیازی که به عراق و کویت و سایر ممالک پرداخت میشده، به مراتب بیشتر بود همچنین تمامی گازی راکه از استخراج نفت حاصل میشده میسوزاندهند و از این ممر هیچ چیز عاید ایران نمی‌شده.

انگلیسها حتی به اجرای همین قرارداد نیز تن در ندادند و مخصوصاً "به تربیت کارشناسان فنسی ایرانی و کاهش تعداد کارگران خارجی راضی نشدند. دستمزد ایرانیان ناچیز و به مراتب کمتر از خارجیان بود و برخلاف تعهد خود، انگلیسها از تأمین مسکن برای کارگران ایرانی سر باز زدند. در حالیکه شرکت‌های نفتی امریکائی با دولت عربستان سعودی قراردادهائی

بر مبنای ۵۰-۵۰ منعقد کرده بودند، حق الامتیازی که شرکت نفت ایران و انگلیس به ما میپرداخت حتی کمتر از سی درصد بود و قسمت مهمی از عواید و منافع حاصل از بهره‌برداری نفت ایران را، انگلیسها در سایر ممالک برای توسعه اکتشاف و استخراج و تصفیه نفت سرمایه گذاری میکردند. در حقیقت رفتار انگلیسها با ایران چیزی نبود جز تحمیل و تحقیر و بی‌عدالتی.

ایران، سرانجام به بهره‌برداری از نفت خود توفیق یافت

در بیست و نهم اسفند ۱۳۲۹ قانون ملی شدن صنعت نفت به تصویب مجلس شورای ملی ایران رسید. من گرمترین و پر شورترین طرفدار این قانون بودم. ولی عقیده داشتم که باید به همراه آن بیست و نه مذاکره با شرکتهای نفتی پرداخت تا ترتیب صحیح و معقولی برای استفاده از ثروت‌های کشور داده شود. اقداماتی که بعداً "در زمینه اجرای قانون صورت گرفت، همه آمیخته با عدم تدبیر و ناشی‌گری و در نتیجه بی‌حاصل بود و به توقف تقریباً "کامل فعالیت‌های اقتصادی در ایران منتهی شد.

بریتانیای کبیر، از دولت ایران به دیوان داوری لاهه شکایت برد و ۴۸۰۰ تن متخصصان فنی خود را از کشور ما خارج کرده به منع فروش نفت از جانب ایران پرداخت. نتیجه آنکه شرکت ملی نفت ایران که تازه تاسیس شده بود، حتی به نصف قیمت موفق به فروش و صدور نفت نشد، تنها یک کشتی کوچک نفت‌کش حاضر به حمل نفت صادراتی ایران شد که انگلیسها آنرا هم در بندر عدن ضبط و توقیف کردند. طی مدت سه سال نه تنها ایران از محل نفت درآمدی

نداشت ، بلکه مبالغ زیادی را صرف نگاهبنداری
تاسیسات نفتی نمود .

پس از مذاکرات طولانی سرانجام در سال ۱۳۳۳ ما
قراردادی بایک کنسرسیوم مرکب از هشت شرکت نفتی
بزرگ جهان امضاء کردیم . مقرر شد که این شرکتها
بصورت "عامل" شرکت ملی نفت ، عمل نمایند . مدت
اعتبار قرارداد ۲۵ سال بود و امکان تمدید آن به
مدت پانزده سال دیگر یعنی هر پنج سال یکبار پس
از انقضای موعد وجود داشت در قرارداد اصل ۵۰ - ۵۰
ملحوظ شده بود و نیمی از سود بهره برداری نصیب
ایرانیان میشد .

سه سال بعد ، ما توافق یافتیم که برای نخستین
بار شرکت ملی نفت ایران را در مجموع فعالیت‌های
نفتی کشور شریک و سهم گردانیم و آن قراردادی با
شرکت آجیپ بریاست انریکو مانه‌تی بود که شرکت
مشترک نفت ایران و ایتالیا تشکیل شد و پنجاه درصد
سهام آن متعلق به ایران بود . اندکی بعد قرارداد
دیگری بر همین اساس با شرکت نفت پان امریکن برای
استخراج نفت فلات قاره ایران تشکیل شد و چون در هر
دو قرارداد از یک طرف شرکت ملی نفت ایران مالک
پنجاه درصد سهام شرکت بهره برداری کننده بود
و از طرف دیگر دولت ایران پنجاه درصد مالکیت
از منافع را دریافت می‌داشت ، عملاً " سهم کشور به
۷۵٪ میرسید . مضافاً اینکه در قرارداد با کمپانی شل
۸۵ میلیون دلار بعنوان حق القدم و بلاعوض به دولت
ایران پرداخت گردید .

از این پس سیاست نفتی ایران بر این اصل قرار
گرفت که دیگر مطلقاً " هیچ نوع امتیازی به هیچ
شرکت خارجی داده نشود و شرکت‌های خارجی بایه عنوان
واسطه و یا بعنوان شریک به هزینه خود به اکتشاف

بپردازند و اگر به نفت دست یافتند آن زمان دولت ایران در هزینه و منافع استخراج و بهره‌برداری شریک و سهم باشد.

چه بسیار جلسات و مجامع که برای بحث در این موضوع از ۱۹۵۰ تا ۱۹۷۳ تشکیل شد. در این تاریخ بود که سرانجام توفیق یافتیم قرارداد خود را با شرکت‌های عامل نفت بکلی دگرگون سازیم و مالکیت کامل و مطلق ایران را بر منافع و تاسیسات نفتی بی چون و چرا مستقر نمائیم. در حقیقت در این زمان بود که قانون ملی شدن نفت پس از تقریباً "یک ربع قرن تلاش ایران و من به نتیجه نهایی خود رسید و آرزوی ما جامه عمل پوشید. از این پس شرکت‌های عامل نفت دیگر خریدار ساده‌ای بیش نبودند و ایران نه تنها مدیریت کامل همه تاسیسات نفتی خود را بعهده گرفت، بلکه در تعیین شرایط فروش نفت نیز آزادی کامل یافت.

مرگ انریکو ماته‌نی

از ۱۳۳۷ که شکیبایی من در برابر تحمیلات و سوء استفاده‌های شرکت‌های بزرگ نفتی واقعا "بهبان رسید و مادر مقامی بودیم که میتوانستیم با آنان جدا" به مقابله بپردازیم، اندک اندک حوادث و وقایعی غریب و شگفت‌انگیز وقوع یافت. وقوع چنین حوادثی، در انقلابی‌ترین دوران تاریخ بهره‌برداری از منابع نفتی جهان شاید شگفت‌آور هم نباشد، چرا که منافع بی‌مهم در معرض خطر قرار گرفتند. بود، که برای حفظ آنها نه از نیرنگ و خدعه دریغ شد و نه از خشونت، نه از افترا، نه حتی از جنایت شرکت‌های بزرگ نفتی برای مقابله با کشورهای

تولید کننده نفت توسل بهرسلای راجاشز میسرمدند .
درواقعه دارای اهمیت وتوجه خاص است :
نخست ، مرگ ناگهانی انریکو ماته‌ئی رئیس شرکت
نفت ایتالیا که بک قرارداد نفتی انقلابی با ایران
منعقد کرده بود .

هنگامی که من ماته‌ئی راشناختم وی مردی بود
تقریباً " پنجاه ساله ، فعال و پرتحرک که بازارهای
نفتی جهان رامیشناخت و به خطراتی که درمبارزه با
شرکتهای بزرگ نفتی جهان متوجه او بود ، وقوف
کامل داشت . ولی همیشه عادت داشت بگوید " من
وقت ترسیدن ندارم . " ماته‌ئی برای صرفه جوشی در
وقت همواره با هواپیما باهلی کوپتر سفر می کرد
وظاهراً " مجموع ساعات پرواز او به ۵۷۰۰ می رسد
حت کوچک وی همواره آماده پرواز بود و اغلبانی ماهر
ومحتاط بنام سرگرد برتوزی داشت .

در ساعت ۲۵ و ۱۷ دقیقه روز ۲۷ اکتبر ۱۹۶۲
هواپیمای وی از یک فرودگاه سیسیل پرواز کرد ،
و قرار بود که در ساعت ۱۸/۵۷ در فرودگاه میلان فرود
آید . ویلیام مک لال ، رئیس دفتر محله معروف تایم
در ایتالیا در این سفر ماته‌ئی را همراهی می کرد .
بر فراز فرودگاه میلان هواپیارانی و به آلود بود و برج
مراقبت آخرین پیام سرگرد برتوزی را دریافت کرد که
اعلام آمادگی فرود آمدن می نمود . ولی دیگر از وی پیامی
نرسید و در ساعت ده بعد از ظهر خبر داده شد که هواپیمای
وی در نزدیک باسکاپ در ایالت پاوی سقوط کرده و
هیچکس از این حادثه جان سالم بدر نبرده است
اضافه کنیم که در اوائل ماه اکتبر طی بازرسی
همین هواپیمای بمب در آن کشف کرده بودند .
در گزارش رسمی ، علت سقوط هواپیما فقط دان
دید کافی ذکر شد . آیا باید این گزارش را بپذیرفت و

مرگ وی را یک حادثه دانست ؟

به اتفاقات دیگری بپردازیم :

به محض اینکه ایران حاکمیت مطلق ثروت‌های زیرزمینی خود را بدست آورد ، بعضی از وسائل ارتباط جمعی دنیا مبارزه‌ای وسیع علیه کشور ما آغاز کردند و مرا پادشاهی مستبد خواندند ، فعالیت‌های ضد ایرانی سازمان‌های باصطلاح دانشجویی در خارج از کشور تشویق شد ، این مبارزه در سال ۱۳۲۷ آغاز شد ، در سال ۱۳۴۱ به اوج خود رسید ، ولی هرگز از پای ننشست و گرچه پس از انقلاب شاه و ملت در این سال ، در مقابل پیشرفت‌ها و تحولات ایران ، تا حدود زیادی دشمنان ما ناچار به سکوت شدند ، اما دوباره مبارزه تبلیغاتی خود را در سال ۱۳۵۴ از سر گرفتند .

سیاست نفتی ایران

سیاست نفتی ایران ، نقطه مقابل کوتاه بینی شرکت‌های بزرگ نفتی جهان بود . وزیرای نفت کشورهای صادر کننده نفت در اواخر دسامبر ۱۹۷۳ به دعوت من در تهران گرد آمدند . در همین مجمع بود که به تاریخ ۲۳ دسامبر تصمیم گرفته شد نرخ یک بشکه نفت از ۵/۰۳۲ به ۱۱/۶۵۱ دلار افزایش داده شود . وسائل ارتباط جمعی جهان بلافاصله مرامت‌ها به تخریب اقتصاد غرب و بلکه دنیا کردند . برای روشن کردن رویه و دیدگاه‌های خود ، طی یک کنفرانس مطبوعاتی که اندکی بعد در کاخ سعدآباد برپا شد ، توضیح دادم که حتی قیمت جدید کافی نیست و معتدل و معقول است ، چراکه فروشهایی به نرخ هربشکه ۱۷ دلار انجام شده و پیشنهادهایی تا معادل هر بشکه ۲۳/۶۰ دلار دریافت گردیده . افزودم که قصداً

ایجاد نابسامانی وعدم تعادل در اقتصاد جهانی نیست بلکه سیاست جدید نفتی مابه انجام تعادل طولیل المدت اقتصاد دنیا کمک خواهد کرد چرا که قیمت نفت باید با هزینه تولید منابع دیگر نیرو ویا جانشین آن هماهنگ و متناسب باشد .

بسیار غیر عادی و حتی زننده بود که قیمت نفت ازبهای آب معدنی اوپان هم کمتر باشد . حال آنکه نفت ماده ای است بسیار مهم که در آن سال، حدود هفتاد هزار محصول مختلف از آن مشتق میشد و ساختن بسیاری از این محصولات به درجه ای از پیشرفت صنعتی و وسائل پیچیده نیاز داشت که سهم قیمت نفت در کل بهای آنها بسیار ناچیز بود . عقیده من آن بود که باید به نفت بیشتر بصورت ماده اولیه محصولات و مصنوعات پتروشیمی نگریست که بتدریج کاملتر و پیچیده تر و متنوع تر میشود .

استفاده از نفت برای تولید حرارت باروشنائی پاره بردن خطوط آهن ، ازدیدگاه من سیاست عاقلانه ای نبود و نیست . من عقیده داشتم و دارم که باید در سیاست نیرو، آینده نگری بود و فقط به زمان حال نیاندیشید و نگفت "زپس مردن من عمر چه دریاچه سراب ،"

علیه سیاست کوتاه بین، شرکتهای نفتی بود که من اعلام خطر کردم .

ارائه راه حل سازنده برای جلوگیری

از نابسامانی اقتصاد جهانی

برای آنکه بتوان تدریجا " نفت را فقط بصورت ماده اولیه صنایع شیمیائی و پتروشیمی بکاربرد لازم بود هست که منابع جدیدی برای تولید نیرو فراهم شود . چون بهره برداری از انواع مختلف ذغال

سنگ و منابع نیروی ناشی از آفتاب و یا مواد گداخته
زیرزمینی ، با جزو مد اقیانوسها و دریاها . تنها
هنگامیکه قیمت نفت ارزان و با صرفه باشد ، هیچ کس
بدنبال بهره برداری از این منابع گران قیمت
نخواهد رفت و اگر استفاده از نفت ارزان به آهنگ
کنونی ادامه یابد ، دنیا در آینده نزدیک با بحران
کمبود فاحش منابع نیرو و سقوط کامل اقتصادی مواجه
خواهد شد . نتیجه آنکه توجه عاجل به سایر منابع
نیروی ضروری و حیاتی است . ضمن همین توضیحات بود
که شش سال پیش ، گفتم که فروش نفت به قیمت
عادلانه نهایت امر به صرفه و صلاح کشورهای صنعتی
خواهد بود . ولی باید نیل به قیمت عادلانه را متدرجا
و در مراحل مختلف انجام داد تا آماده سازی منابع
جایگزین ، از طریق سرمایه گذاری های ضروری میسر
و مقدور باشد و نیز اقتصاد جهان بتواند یک برنامه
دراز مدت و سنجیده صرفه جویی در نفت را به مرحله
اجرا و عمل درآورد . عقیده من این بود و هست که بر
پایه این دو سیاست ، از یک طرف سرمایه گذاری در
منابع نیروی جایگزین نفت و از طرف دیگر صرفه جویی
تدریجی در مصرف آن ، جهان خواهد توانست بدون
مشکل عمده به دوران جدید منابع نیروی پایمان
ناپذیری چون اتم و خورشید برسد .
عقیده من این بوده و هست که سیاست نفت
ارزان سیاستی است کوتاه نظرانه که با تلافی منابع
موجود نفت خواهد انجامید و جهان را با یک فاجعه
عظیم اقتصادی مواجه خواهد کرد .
لازمه سیاست قیمت عادلانه نفت آن بود و هست
که مرحله به مرحله و به تدریج ، در قیمت فروش نفت
تجدید نظر شود تا کشورهای مصرف کننده و بخصوص
ممالک صنعتی بتوانند اقتصاد خود را با آن تطبیق

دهند. به همین سبب بود که پیشنهاد کردم برای اجتناب از ورود در یک دورتسلیل باطل و جهنمی، میان کشورهای صادرکننده نفت و ممالک عمده مصرف‌کننده از جمله اعضای سازمان همکاری و توسعه اقتصادی، یعنی کشورهای بزرگ صنعتی غرب، هماهنگی‌های لازم از طریق مذاکرات جدی و مستمر بوجود آید و قیمت نفت براساس توافق آنها در حدی که برای اقتصاد جهان قابل تحمل باشد، تعیین گردد.

بعداً "درباره پیشنهاد های دیگر خود در زمینه راه و روشهای اجتناب از پیدایش یک بحران اقتصادی جهانی سخن خواهم گفت :

عجب نیست اگر به اشاره واغوی گروه‌های فشار بین المللی، وسایل ارتباط جمعی جهان غرب فقط به قسمت اول پیشنهادهای من یعنی افزایش قیمت نفت توجه کردند و نه به مجموع آنها. همچنین پیشنهاد کرده بودم که میزان عوارض و مالیات‌سی کشورهای صنعتی واردکننده نفت از فروش آن در داخل سرزمین خود وصول میکنند به یک برابری قیمت خرید محدود شود، یعنی آنچه خزانه کشورهای مصرف‌کننده از محل نفت دریافت میکند، بیش از آنچه حاصل ممالک تولید کننده میشود، نباشد. اما کسی به این پیشنهاد هم توجه نکرد. زیرا بهانه تبلیغات براساس گرانی نفت و تورم را علیه کشورهای تولید و صادر کننده کاملاً سلب میکرد.

پس ارزشش سال، جهان نظرات مرا تائید کرد

روزنامه لوموند، که همواره مخالف سیاست ایران و شخص من بوده است در مقاله‌ای که در زمینه دیپلماتیک خود به تاریخ مارس ۱۹۷۹ تحت عنوان

"بحران نیرو و قیمت نفت" انتشار داد، همه ایسن استدلالها را تأیید کرد.

در این مقاله که پنج سال و سه ماه پس از کنفرانس تهران، انتشار یافت همه آنچه من گفته بودم، مورد تأیید قرار گرفته و بر ضرورت ولزوم فروش نفت به قیمتی عادلانه صحت گذاشته شده است. در این مقاله به رسوایی غیر قابل قبول ائتلاف سالیانسه ۱۲۰ میلیارد متر مکعب گاز در جهان، که بی حاصل و بی معرفت سوزانده میشود، اشاره شده و به صراحت ذکر گردیده که سهم مالیات و عوارض داخلی در قیمت نفت در کشورهای صنعتی بیش از قیمت خرید آن از ممالک مادرکننده است. سرانجام نویسنده مقاله نزدیک شش سال بعد از من، بر ضرورت یک توافق جهانی بر سر قیمت نفت تأکید میکند.

در این مقاله دقیقاً " همه عقاید و پیشنهادهای من بازگو شده، بدون آنکه اشاره ای به کنفرانس مطبوعاتی کاخ سعد آباد شده باشد! در مقابل مقاله روزنامه لوموند به یک مطالعه شرکت نفت کنتینانتال در سال ۱۹۷۶ (دایر بر اینکه، امکان رقابت میان پنج منبع دیگر نیرو را با نفت بوجود خواهد آورد) و یک گزارش موسسه معروف راندکسه برای سازمان مرکزی اطلاعات آمریکا تهیه شد (دایر بر اینکه افزایش قیمت نفت به سی دلار هر بشکه ذخاثر نفتی قابل بهره برداری جهان را دو برابر خواهد کرد) استناد میکند. بالاخره باید گفت که در ماه اوت ۱۹۷۸ جیمز شلزینگر وزیر نیروی وقت ایالات متحده، امکان رسیدن قیمت نفت خام را به چهل و حتی پنجاه دلار در هر بشکه مورد توجه قرار داد.

کافی است به نامها و تاریخها توجه کنیم. سیاستی که وسایل ارتباط جمعی جهان شش سال پیش

"خانمان برانداز" و "تهدید آمیز و شرم آور" میخواندند و همگان را به مبارزه با آن دعوت میکردند، امروز به عنوان تنها سیاست معقول و منطقی مورد قبول و تأیید قرار گرفته . اما کسی که آنرا پیشنهاد کرد و امروز با حسن تدبیر و تعقل میتوانست وسایل و موجبات اجرایی آنرا فراهم آورد، از صحنه سیاست جهان فعلاً کنار رفته است .

گناه من آن بود که حق داشتم .

تصویب قانون جدیدی پیرامون نفت در ایران ، به خشم و سائل ارتباط جمعی جهان درباره کشورم و خود من افزود : طبق این قانون شرکتهای نفتی خارجی فقط به عنوان خریدار نفت و یا طرف قرارداد شرکت ملی نفت ایران حق داشتند در کشور ما عمل کنند . میبایست در مرحله اول به شرکتهای خارجی اجازه اکتشاف در منطقه محدود و معینی داده شود و در صورت حصول نتیجه و کشف نفت شرکت مورد بحث منحل میشد و شرکت ملی نفت ایران میبایست نفت حاصل را به قیمت بین المللی و با تخفیف حداکثر ۵% به آن بفروشد .

از این پس شرکت ملی نفت ایران به احداث پالایشگاههای نفت در آفریقا ، آسیا ، پرداخت و پس از شرکت نفت بریتانیا در بهره برداری از نفت و گاز دریای شمال شریک شد و حق مشارکت در اکتشاف منابع نفتی آبهای گروئن لند را به اتفاق شرکتهای بریتانیایی و آمریکایی و نروژی کسب نمود . هیچیک از این توفیقات برای شرکتهای بزرگ نفتی خوشایند نبود .

در سال ۱۹۷۷ شرکت ملی نفت ایران با درآمدی معادل ۲۲ میلیارد دلار مقام نخست را در میان

پانصد شرکت سودآور جهان به دست آورد و با فاصله زیاد برد شرکت بزرگ اکسون وشل پیشی جست . بدینسان، وعده‌ای که به ملت خود داده بودم که شرکت ملی نفت ایران را به صورت بزرگترین شرکت نفتی جهان درآورم، جامه عمل به خود پوشید و تحقق پذیرفت .

قبل از آغاز حکومت نفرت و حماقت و مسخرگسی برای ایران، کشور ما چهارمین تولید کننده بزرگ نفت در دنیا بود در میان مالک صادرکننده مقام دوم را داشت . بعلاوه شرکت ملی پتروشیمی ایران از یازده کارخانه واحد وابسته ، بهره‌برداری میکرد و شرکت ملی گاز روز بروز مقام مهمتری در جهان بدست می‌آورد . همه ذخائر گاز ایران هنوز به درستی شناخته نشده ، ولی آنچه قطعی است ، ما را در ردیف اتحاد جماهیر شوروی و در مقام نخست جهانی قرار میدهد .

انسان‌ها در مقابل هرج و مرج

برای تجزیه و تحلیل و درک صحیح آنچه از یکسال پیش تا کنون در ایران میگذرد، توجه به چند نکته مهم ضرورت دارد .

تاریخ نشان خواهد داد که با رئیس مملکتی که به آینده ملتش دل بسته بود و جهان را به همبستگی و تعاون میخواند، چه رفتاری شد .

برکناری من، از صحنه سیاست جهانی باعث شد که بعضی ها بتوانند نظرات مرا بنام خود وانمود کنند و سیاست افزایش قیمت نفت را تا حد ارزش اقتصادی واقعی آن به سود خود اجرا نمایند، حال آنکه من میخواستم این سیاست به نحو هماهنگی اجرا شود و به نفع همگان باشد .

هنگامی که من از قدرتهای بزرگ غربی مصرا " میخواستم که به اندیشه بهره‌برداری از منابع نیروی جایگزین نفت باشند، کسی به اهمیت این موضوع توجه کافی نکرد و هنگامی که کشور ما کوشید خود به این سیاست جامه عمل بپوشاند در راه پیشرفت ما کارشکنی و ایجاد موانع بسیار کردند.

من بارها به دور رئیس‌جمهور و یک معاون رئیس‌جمهور آمریکا گفتم که کشور آنها که توانا ترین ممالک جهان غیر کمونیست است، نباید و نمیتواند به خود اجازه دهد که تامین نفتش در گرو ممالک دیگر باشد.

آیا آنها این گفته مرا بیاد دارند؟ البته اکنون کوشش ایالات متحده بر این است که سیاست کاهش وابستگی خود را به منابع نیروی خارجی به مرحله اجرا درآورد و "بحران ایران" را موجب اجرای این سیاست قلمداد می‌کنند. ولی امروز دیگر این سخن بهانه‌ای بیش نیست.

ظاهراً " کاهش صدور نفت ایران به خارج، موجب بروز یک "هراس واقعی در کشورهای صنعتی جهان" شده و این بیم و نگرانی به ممالک در حال توسعه نیز تسری یافته است.

واقعیت این است که از وقتی که من از صحنه سیاسی و اقتصادی جهان کناره‌رفته‌ام، یک تهاجم همه جانبه‌ای علیه تعادل و ثبات اقتصادی و سیاسی دنیا آغاز شده است که بیش از همه متوجه قدرتهای بزرگ غربی است. این بحران در حقیقت وسیله‌ای است برای ایجاد و گسترش عدم ثبات در خاور میانه و در اقتصاد جهانی.

به همین سبب امروزه عقیده عمومی بر این است که حوادث اخیر ایران تعادل قوا را در جهان بهم

زده و "وضع جدیدی" بوجود آورده است که انسانها باید خود را با آن تطبیق دهند. متاسفانه این وضع جدید، چیزی جز هرج و مرج و نابسامانی نیست و این بیان دعوتی است از انسانها که خود را با نابسامانیها منطبق سازند، یعنی آنها را بپذیرند. جایاید چنین باشد، چرا انسانها نیایند بتوانند با سیاستی مدبرانه اوضاع را تحت تسلط آورند؟

آنچه من می‌خواستم، پیش‌بینی و پیش‌گیری از این نابسامانی و هرج و مرج بود، که سالها پیش از دیگران فرارسیدن آنرا احساس و مشاهده می‌کردیم. من بارها گفتم و تکرار کردم که آینده ایران دیگر نباید درگرو نفت باشد. من بارها گفتم که مردم زمان ما با سرعتی وصف‌ناپذیر، ذخایری را که طی میلیونها سال فراهم آمده مصرف می‌کنند. طبق پیش‌بینی‌های کنفرانس جهانی نیرو که در استانبول منعقد شد، در صورت ادامه آهنگ فعلی مصرف نفت در جهان، ذخایر شناخته شده ناسی و هفت سال دیگر به پایان خواهد رسید. بعداً "چه خواهد شد؟"

سیاست، هنر پیش‌بینی

پیشرفت بشر و ادامه برنامه‌های اقتصادی و اجتماعی کشورهای جهان هنوز بستگی تام به نفت دارد. توسعه اقتصادی نیز منوط به ادامه وصول درآمد نفت است که در سال ۱۹۷۷ به ۲۱ میلیارد دلار بالغ شده بود. در حدود سی سال دیگر که تعداد نفوس ایران به ۶۵ میلیون نفر بالغ خواهد شد، منابع نفتی ما به پایان می‌رسد. برای آن زمان از هم اکنون باید چاره اندیشید، سیاست چیزی نیست جز

هنر پیش‌بینی .

در نتیجه ما بر آن شدیم که نیروگاههای بزرگ تولید برق اتمی بسازیم . دونیروگاه اول که در نزدیکی بندر بوشهر ساخته میشد به آلمان سفارش داده شد و قرار بود به ترتیب در سالهای ۱۳۵۸ و ۱۳۵۹ به پایان برسد و یکسال پیش‌متجاوز از هشتاد درصد کارهای آن انجام شده بود . نیروگاههای سوم و چهارم که در کنار شط کارون احداث میگردد، به فرانسه سفارش داده شده بود و تاریخ پایان ساختمان آنها به ترتیب ۱۳۶۲ و ۱۳۶۳ بود . اکنون ساختمان این نیروگاهها تعطیل و تمام وجوهی که صرف آنها شده بود بدور ریخته شده است . احداث چهارده نیروگاه دیگر نیز در دست بررسی است و در صورتی که سرانجام می‌بایست قدرت تولید برق اتمی ما به ۲۵۰۰ مگاوات برسد .

در بهار سال ۱۹۷۷ به دعوت ایران، پانصد تن از کارشناسان برجسته اتمی جهان برای بررسی زمینه استفاده صلح آمیز از نیروی اتم در توسعه اقتصادی و چگونگی ترتیب همکاری بین المللی در این زمینه ، در شیراز گرد هم آمدند . در پاسخ پیامی که رئیس جمهوری ایالات متحده بمناسبت این کنفرانس برایم فرستاد ، من صریحا "بادآور شدم" که باید از بروز هرگونه هرج و مرج و فقدان مسئولیت در استفاده از نیروی اتم اجتناب کرد ، وگرنه انسانیت با مخاطرات جدی روبرو خواهد شد . در این پیام اضافه کرده بودم که کوشش ایران فقط در زمینه استفاده غیر نظامی از نیروی اتم است و در این راه با کلیه کشورهای علاقمند جهان همکاری خواهیم کرد .

سیاست نیرو ، که مبانی آنرا فوقا " شرح

داده‌ام، یکی از سرزنشهای اصلی است که نسبت به من ابراز شده، گناه بزرگ من این بود که خواستم به موقع، وقیل از آنکه دیر شده باشد، ایران را از دوران نفت خارج کنم و به عصر اتم برسانم، کسه خوشبختانه حتی در کشور ما خطر شمشات اتمی نیز به سبب صحراهای بزرگی که داریم موجود نیست.

پس از بهمن ۱۳۵۷ همه طرحهای بزرگ ایران در خارج با اشکال تراشی و مقاومت روبرو شد و آنها را "تحقق ناپذیر" و ناممکن جلوه دادند. حال آنکه همین دولتها و مقامات یکسال پیش از آن با شوق و التماس در مقام جلب سفارشها و قراردادهای اجرای آن بودند گفته شد برقی کردن شبکه خطوط ایران جاه طلبانه و غیر ممکن است. ساختمان راه آهن زیرزمینی تهران، بلند پروازی و تحقق ناپذیر است. شاهراه جنوب به تهران، بی فایده و ناممکن است. ساختمان شاه لوله گاز به شوروی غیر مقدور است و و گناه من این بود که برای میهنم بلند پروازی میکردم و مرا متهم بداشتن "جـاـه طلبی های شخصی" میکردند. مگر نه این است که احتمال زنده ماندنم تا پایان این طرحهای طویل المدت ناچیز بود. من برای خودم هیچ نمیخواستم، هدف و آرزوی من این بود که همه پیش بینی های لازم برای تامین آینده ایران انجام شود، که وحدت و تمامیت ایران تضمین گردد، کسه ایرانیان مرفه باشند.

خوشبختانه، علی رغم همه تبلیغات، درستی هدفها و روشهای من برگزیده روشن بینان جهان و دل بستگان به ایران آشکار شده است و سیاست مالیخولیائی بازگشت به قرون وسطی و ایجاد رعب و وحشت و اختناق دیگر مقبول هیچکس نیست. هدف من

نه خواب و خیال بود و نه اهریمنی.

قسمت سوم

انقلاب سفید

فصل اول

مبانی انقلاب سفید

در سال ۱۳۳۲ دوازده سال از آغاز مبارزه من برای دفاع از موجودیت و تمامیت ایران میگذشت ، و دیدیم که با چه دشواریهایی روبرو شدم و سرانجام چگونه توفیق بدست آوردم .

لازم آمد که بیست و پنجسال دیگر ، هم برای دفاع از موجودیت و وحدت ایران وهم برای پیشرفت و توسعه کشورم بکوشم . در صفحات بعد مراحل مختلف این کوشش و تلاش را با زگو خواهم کرد . من یک هدف بیشتر نداشتم و هرگز آنها پنهان نکشیدم و آن سازندگی ایرانی مترقی و توانا بود که مردمش هم از مواهب و مزایای تمدن مادی برخوردار باشند و هم از اعتلای معنوی و اخلاقی و فرهنگی .

پنج هدف اصلی

برنامه دوم

من بخوبی میدانستم که چنین هدفهای بلند پایه‌ای با منافع و خواسته‌های سیاستهای بیگانه‌ای که همواره ایران را ذلیل و ناتوان میخواستند ، هماهنگ نیست و دیر یا زود با آنها برخورد خواهد یافت . با اینحال ، علی‌رغم فشارهای خارجی و سوء نیت و فساد بعضی از مسئولان داخلی ، دستم از

پای ننشستم و به تلاش خود ادامه دادم .

طی مدت سی و هفت سال، هیچ چیز مرا از انجام وکوشش برای رسیدن به آرمانهایم باز نداشت و حتی سوئ قصدهائی که نسبت به من شمس اراده ام را استوارتر کرد .

در سال ۱۳۲۲ هنگامیکه هنوز آتش جنگ فرو ننشسته و کشور ما بادشواریهائی بی مانندی رو برو بود، من هدفهای اصلی سیاست اقتصادی و اجتماعی کشورم را در پنج خلاصه کردم .

- نان برای همه

- مسکن برای همه

- پوشاک برای همه

- بهداشت برای همه

- آموزش برای همه

این هدفها را به همه دولتهائی که مباشر امور مملکتی میشوند، یادآوری میکردم و سرانجام بسا تائید و رای ملت ایران، آنرا به مرحله اجرادر آوردم .

فراموش نباید کرد که پیش از اصلاح قانون اساسی در سال ۱۳۲۸ پادشاه دارای اختیارات کافی برای رهبری امور مملکتی نبود . پس از این اصلاح و کسب اختیار انحلال مجلسین ، من توفیق یافتم بعد از حکومت ممدق، دولتهای جدی، میهن پرست و پرکاری را ممدرا مور نمایم .

بر اساس پنج اصل فوق و به تناسب تدریجی جامعه ایرانی و نیازهایش، اندک اندک اصول و مبانی دیگری برای سیاست اقتصادی و اجتماعی کشور اعلام نمودم، که منتهی آنها نوزده اصل انقلاب سفید ایران است که در فصول بعدی به تجزیه و تحلیل آنها خواهیم پرداخت و نتایج اجرای آنها را بازگو

خواهم کرد.

قبلاً" گفتیم که چگونه نخستین برنامه هفت ساله کشور باشکست مواجه شد. راستی که ترازنامه دولت مصدق برای ایران نکبت بار بود. دربرنامه دوم، قسمت مهمی از برنامه اول، که اجرانشده و با ناتمام مانده بود، ملحوظ گشت. هزینه های این برنامه به حدود هفتاد میلیارد ریال (اندکی کمتر از یک میلیارد دلار) میرسید.

قسمت عمده اعتبارات موردنیاز برنامه هفت ساله دوم می بایست از عواید نفتی کشور تامین شود. به همین سبب بهره برداری صحیح و عقلانی از منابع نفت و گاز کشور، بصورت یکی از هدفهای عمده سیاست اقتصادی مادرآمد که من شما " به آن پرداختم. همچنین توسعه کشاورزی ایران و ایجاد زیربنای لازم برای توسعه آن، دربرنامه دوم از اولویت خاص برخوردار بود. دراین زمینه بود که احداث چند سد بزرگ و شبکه های آبیاری و ایجاد کارخانه های کود شیمیایی و مراکز تولید نیرو، در برنامه پیش بینی شد.

پس از سال ۱۳۳۷ طول شبکه خطوط آهن کشور، سه برابر شد. درهمین سال کشورما دارای ۵۰۰ کیلومتر جاده های آسفالته و نزدیک به سی هزار کیلومتر راههای درجه سوم شده بود و احداث ۲۴۰۰ کیلومتر شاه لوله نفت ایران آغاز گردید. سرتاسر ایران را شورش زندگی و پیشرفت فراگرفته بود. همچنین در سال ۱۳۳۷ بود که توفیق یافتیم سرانجام به کمیوهای مالی و ارزی که از حکومت مصدق بارت رسیده بود پایان دهیم و برای اول بار در تاریخ ایران تعادل پرداختهای خارجی ایران بصورت مثبت درآمد.

زمین از آن کشاورزان

از همین زمان، من اصلاحات ارضی را ضروری ترین تدبیر برای تحول اجتماعی ایران می‌دانستم، که در فعل بعد مفعلاً" به آن خواهیم پرداخت .

در سال ۱۳۲۰ املاک اختصاصی خود را به دولت منتقل کردم که متأسفانه کاری با آنها نکرد. در نتیجه ناچار شدم که آنها را با زپس بگیری و مستقیماً " بر تقسیم اراضی و املاک سلطنتی میان کشاورزان نظارت کنم تا انجام پذیرد. کار تقسیم املاک سلطنتی تا حکومت مصدق به خوبی پیش می‌رفت، ولی چون او به قدرت رسید، اجرای طرح را متوقف کرد. پس از سقوط دولت او، کار از سر گرفته شد و این بار کامیاب شدم که آنرا به آخر برسانم.

برای کمک به روستاییان، بانک عمران روستایی بنیان نهاده شد و علی‌رغم مقاومتها و مخالفتها، قانونی در زمینه تقسیم اراضی خالص دولتی به تصویب قوه مقننه رسید. در نتیجه نزدیک ۲۰۰/۰۰۰ هکتار از این اراضی تا سال ۱۹۵۵ میان ۲۴/۰۰۰ زارع تقسیم شد و بالاخره در بهمن ۱۳۴۱ قانون محدودیت مالکیت اراضی مزروعی به تصویب ملی رسید. در این هنگام بود که من نخستین اصول و مباحثی ملی و اجتماعی ایران را اعلام کردم و به تأیید و تصویب ملت رساندم. تا این زمان بیشتر کوشش من متوجه حفظ و صیانت استقلال و تمامیت ارضی ایران بود که در معرض مخاطرات جدی قرار داشت. با وجود همه دشواریها، من در همین مدت بحرانی و پسر تلاطم توفیق یافتم که املاک سلطنتی را میان زارعین تقسیم کنم و صدی نود دارائی شخصی خود را

به فعالیتهای فرهنگی و عمرانی و غیره اختصاص
دهم. با اتکاء به پشتیبانی ملت بود که برنامه
وسیع اصلاحات اجتماعی خود را درکنگره کشاورزان
(زمستان ۱۳۴۱) به اطلاع ایرانیان رساندم. درششم
بهمن ۱۳۴۱ ملت ایران به اکثریت نزدیک به اتفاق
آراء شش اصل اول انقلاب سفید را تصویب کرد و
بدینسان انقلاب ایران بر مبنای رای عمومی و اراده
ملت از قوه به فعل پیوست.

دوران برنامه های عمرانی ملی از هفت سال به
پنج سال کاهش داده شد تا با واقعیات و نوسانهای
اقتصادی هماهنگی بیشتری پیدا کند. و پس از آغاز
انقلاب سفید بود که سه برنامه پنجساله عمرانی
کشور (۱۳۴۱ تا ۱۳۵۷) تماما " به خدمت ترقی
اجتماعی و توسعه اقتصادی ایران، یعنی انقلاب
اجتماعی و ملی مادر آمد.

در همین زمان من به هم وطنانم یادآور شدم که
اگر بعضی از احزاب و فرقه های سیاسی مرام و مسلک
خود را تنها راه نجات میدانند و اگر بعضی دیگر،
پیشرفت کشور را در منازعات طبقاتی و برتری جوشها
جستجو میکنند، نیروی اصلی انقلاب ما آن است که
برای تحقق استیلای یک طبقه اجتماعی و یا یک نظام
عقیدتی پی ریزی نشده، انقلاب سفید ما بر اساس
شعارهای پیش ساخته و تکراری نیست بلکه در مکتبها
و مراکز و نظامهای عقیدتی دیگر هر چه راجه خیز و
صلاح ملت ایران باشد اختیار میکنیم و بکار می بندیم.
به ایرانیان گفتم که هدف اصلی من آن است که
ایران را طی مدت بیست سال به حد توسعه و پیشرفت
ممالک مترقی جهان برسانم و مسلما "در مراحل نهایی،
کار دشوارتر خواهد بود.

اطلاعات ارضی در سه مرحله انجام شد. در مرحله

اول مقرر گردید که هیچ مالکی بیش از یک ده نداشته باشد و مازاد این نصاب به کشاورزانی که در اراضی مربوط به بهره‌برداری و فعالیت مشغول بودند، فروخته شد و ترتیب با زیرواحات قیمت اراضی بزرگ مالکسان از طریق فروش سهام کارخانجات دولتی، فراهم گردید. در مرحله دوم اصلاحات ارضی که از سال ۱۳۴۴ آغاز شد مالکانی که راساً به بهره‌برداری اراضی مزروعی خود نمی پرداختند مکلف شدند یا آنها را به صورت طویل‌المدت (سی سال) به زارعان اجاره داده و یا بفروشند.

بالاخره در مرحله سوم، مقرر گردید که صاحبان اراضی استیجاری یا به تقسیم عواید یا مستأجران بپردازند و یا بر اساس قراردادهای اجاره به فروش اقدام کنند.

همچنین مقرر شد که اراضی مزروعی موقوفه عام به اجاره نودونه ساله به زارعان واگذار شود و اراضی مزروعی موقوفه خاص را دولت خریداری کند و سپس به کشاورزان بفروشند.

در عوض مالکان حفظ و مالکیت اراضی بایر به شرط بهره‌برداری و آبادی آنها، برای مالکان باقی ماند. البته بدون آنکه نحوه بهره‌برداری کشاورزی بر بهره‌کشی فرد از فرد استوار باشد.

نخستین آتش افروزی علیه اصلاحات

به هنگام ارائه اصول شش‌گانه انقلاب بیسوسه ایرانیان یادآور شده بودم که اگر تائید و تمویب آن به رای عمومی واگذار میشود به آن خاطر است که دیگر هیچکس نتواند در این اصول تغییری بوجود آورد، و نظام ارباب‌ورعی را با رادیکر تجدید

کند و برتری و استیلای منافع فردی بر منافع عمومی را تحقق بخشد.

ملت ایران در سال ۱۳۴۱ ندای مرادریافت و نظرات و پیشنهادهایم را با شور و هیجانی بی مانند به اکثریتی قاطع تصویب و تأیید کرد. اما شش ماه بعد بایک شورش خونین روسای ایلات در جنوب کشور و اغتشاشات دامنه داری در تهران در جهت مخالفت با اصلاحات اجتماعی روبرو شدیم. در مخالفت با پیشرفت ایران آشوبگران و آتش افروزان دنباله کار رفتی‌ها را گرفتند.

شورش جنوب و اغتشاشات تهران بوسیله گروهی از خانها و بزرگ مالکان ترتیب یافت که چاره دیگری برای مبارزه و مقابله با اصلاحات ارضی نمی‌دیدند. اتحاد ملعون میان عوام سرخ و سیاه که در زمان حکومت ممدق آغاز شده بود، اندک اندک انجام یافت اما هنوز مکتب غریب (مارکسیسم اسلامی) یعنی جمع غیرممکن بین اضداد پدیدار نشده بود.

اغتشاشات خرداد ۱۳۴۲ جنبه کاملاً ارتجاعی و غارت و چپاول و آتش افروزی به دست اراذل و اوباش داشت.

محرک اغتشاشات، غارتها آتش افروزیها، فساد ناشناسی بنام آیت الله خمینی بود که مخصوصاً با اصلاحات ارضی و آزادی زنان شدیداً مخالف است می‌ورزید. در این هنگام وی از اعتبار و حمایتی در داخل کشور برخوردار نبود و عملاً مورد عفو قرار گرفت و تبعید شد.

در ده سال متعاقب این حوادث بود که "مارکسیسم اسلامی" در ایران پدیدار شد. برای هر مسلمان معتقد این ترکیب غیرقابل تصور است زیرا مارکسیسم مکتبی است مبتنی بر مادی گرائی مطلق و نفی و

انکار وجود پروردگار و دین را "افیون و مخدر ملت‌ها" میخواند. خوشبختانه در میان روحانیون فقط آشوبگران و متفکران مالیخولیایی یافت نمیشود، بسیاری آنهاست که جدا و صمیمانه به رسالت معنوی و روحانی و اخلاقی خود در اعتلای انسانها، عمل میکنند. اما این گروه نتوانستند مانع فعالیت مارکسیست‌های اسلامی بشوند که تصور میکنند میتوان میان کمونیسم و اسلام تلفیق و تالیفی به عمل آورد. امروزه، روحانیونی که تن به قبول افکار مالیخولیایی حاکم بر ایران نمیدهند یا مجبورند گوشه عزلت اختیار کنند و تنها به عبادت اکتفا و یا حتی جلی وطن کنند. وگرنه با خشونت "پاسداران انقلاب" مواجه میشوند و با تحویل "دادگاه‌های انقلاب اسلامی" میگردند که قضاوت نمی‌کنند، بلکه فقط محکوم میکنند.

چگونه میتوان براندیشه‌های مالیخولیایی و عوام فریبانه کسانی که میخواهند کمونیسم را با اسلام تلفیق کنند و سخنان پیامبر خدا را هم‌تراز نوشته‌های ضدبیانات قرار میدهند، صحت نهاد؟ چه بزرگ است مسئولیت کسانی که ایران را بنام دین دچار چنین هرج و مرج بی مانند کرده‌اند. دنیا بخوبی می‌بیند که از چند ماه پیش بسط اینطرف، ایران دستخوش ناامنی، آدمکشی، نفاق حکومت وحشت و اختناق و کینه و درآستانه یک جنگ داخلی است.

تاریخ قضاوت خواهد کرد که من ایران را از همه بلیات مصون و محفوظ نگاه داشتم.

پاسخ من به تاریخ جز این نیست.

فصل دوم

اصلاحات ارضی

از همان سال ۱۳۲۰ که بادشواریه‌ها و مسئولیت‌های بسیار و در مقتضیاتی توان فرسا با مسائل ملی و در رو شدم. همواره از خود می‌پرسیدم آنچه برای ملت ایران از هر چیز دیگر در تلاش برای بقا و هستی و در مبارزه‌اش با تخریب و نیستی، سودمند خواهد بود چیست؟ طبیعتاً " وحدت ملی در مفهوم جامع و کاملش و نیز حفظ و صیانت روح ایرانی که تغییرپذیر و قابل جایگزینی نبوده و نیست. اما می‌بایست که به جهات و جوانب مادی زندگی نیز توجه کرد. من طبیعتاً و فطرتاً " یک سیاستمدار حرفه‌ای نبودم و رسالت آن بود که آنچه را برای میهنم تحقق پذیر است، از آنچه نیست تمیز و تشخیص بدهم. من نمی‌بایست بدنبال آنچه شاید کمال مطلوب، اما تحقق ناپذیر بود بروم. چه در زمینه مسائل معنوی و اخلاقی و چه در زمینه مسائل اقتصادی و مادی، میدانستم که در سیاست باید واقع بین بود. من بخوبی میدانستم حکومتی که از ترکیب افکار کمونیست‌ها و ملاحی در واقع خدانشناس الهام بگیرد، تخیلی، خطرناک و بدفرجام بیش نیست و متأسفانه جریان حوادث، درستی پیش‌بینی‌های مرا نشان داد.

اصول و مبانی

هیچ چیز رانمی توان و نباید از مردم پنهان داشت و من هرگز چنین نکرده بودم. در کتاب انقلاب سفید، یادآور شده بودم که مادر سیاست ملی ایران روش اختناق افکار و تحدید آزادیهای فردی و اجتماعی و حق انتقاد را کنار خواهیم گذاشت، تا توسعه و ترقی ایران یک ظاهر سازی نباشد. در همین کتاب افزوده ام که باید به باورهایی معنوی و حقوق فسردهی و اجتماعی احترام گذاشت، به تشدید و تحکیم همکاری و تعاون بین ملتها پرداخت، اصلاحات بنیادی را بر تدابیر ظاهر فریب ترجیح داد و در مقام ایجاد یک اقتصاد دموکراتیک و اعتلای فرهنگ ملی برآمد.

در زمستان ۱۳۴۱ به هنگام سخنرانی در نخستین کنگره ملی شرکتهای تعاونی روستائی، شش اصل نخستین انقلاب سفید را به ملت ایران عرضه داشتم که عبارت بودند از:

- ۱ - اصلاحات ارضی و لغای نظام ارباب و رعیتی.
 - ۲ - ملی کردن جنگلها و مراتع.
 - ۳ - تبدیل کارخانههای دولتی به شرکتهای سهامی و فروش سهام آنها جهت تضمین اصلاحات ارضی.
 - ۴ - مشارکت کارگران در سود خالص کارخانهها.
 - ۵ - تجدید نظر اساسی در قانون انتخابات به منظور اعطای حقوق کامل و برابر سیاسی به زنان.
 - ۶ - ایجاد سپاه دانش، به منظور سواد آموزی و اشاعه فرهنگ در روستاها.
- این برنامه کاملاً عملی و قابل اجرا و منطبق با باورها، سنتها و نیازهای ایرانیان و ضرورتهای اقتصادی و اجتماعی زمان بود. سپس بتدریج این

شامل باافزودن سیزده اصل دیگر بشـرح زیر تکمیل گردید، که هر یک باقتضای تحسول جامعه وتوسعه امکانات ملی وپیدایش نیازها ومقتضیات جدید، به ملت ایران ارائه گردید.

۷ - ایجاد سپاه بهداشت ، از مسئولان طبیب ودندان پزشک وپرستار به منظور تامیسن نیازهای بهداشتی ودرمانی روستاها .

۸ - ایجاد سپاه ترویج وآبادانی به منظور عمران ونوسازی روستاها وشهرها .

۹ - ایجاد خانه های انصاف درروستاها ، به منظور تعمیم عدالت دردهات کشور وحل مسائل حقوقی کوچک روستائیان بوسیله خودشان درروستاها وبراساس کداخدا منشی.

۱۰ - ملی کردن تمام منابع آبهای زیرزمینی کشور .

۱۱ - نوسازی شهرها وروستاها ، باهمکاری سپاه ترویج وآبادانی .

۱۲ - انقلاب اداری وآموزشی.

درسال ۱۳۵۴ پنج اصل دیگرافزوده شد که عبارتند از:

۱۳ - تامین امکان فروش سهام واحدهای بزرگ صنعتی به کارگران .

مقررشد دولت اعتبارات لازم را بصورت وام دراختیار کارگران قرار دهد که بازپرداخت وامها از محل سود سهام تامین گردد.

۱۴ - مبارزه باتورم وگرانفروشی ودفاع از منافع مصرف کنندگان .

۱۵ - آموزش رایگان واجباری درهشت سال اول تحصیل.

آموزش رایگان در همه مقاطع تحصیلی بشرط قبول
اصل خدمت به دولت یا در محلی که دولت معین می‌کند،
در زمانی معادل سالهای استفاده از مزایای آموزش
رایگان .

۱۶ - تغذیه رایگان برای کودکان خردسال در مدارس
شیرخوارگان تا دوسالگی و مادران نیازمند .

۱۷ - تعمیم بیمه‌های اجتماعی به همه ایرانیان .
وبالآخره :

۱۸ - مبارزه با معاملات سوداگرانه اراضی و اموال
غیر منقول، به منظور جلوگیری از افزایش
نامعقول قیمت منازل مسکونی و آپارتمانها و
مال الاجاره .

۱۹ - مبارزه با فساد ورشاء و ارتشاء .

قبلاً درباره مراحل سه گانه اصلاحات ارضی سخن
گفتم . در پایان مرحله سوم، دیگر از مالکیت بزرگ
اراضی مزروعی در کشور ما خبری نبود و همه کشاورزان
مالک اراضی مزروعی خود شدند .

برای درک اهمیت این موضوع باید توجه داشت
که در سال ۱۳۳۵ معادل ۷۱٪ جمعیت ایران روستا نشین
بود و بیش از نیمی از اراضی مزروعی به بزرگ مالکان
تعلق داشت که حدود سی نفر از آنان، از جمله
بعضی از روسای ایلات ، هریک مالک بیش از چهار
روستا بودند . ۰/۲٪ (دو دهم درصد) مالکان اراضی
بیش از ۳۳/۸٪ اراضی مزروعی را در اختیار خود
داشتند .

این بزرگ مالکان، غالباً "یا در تهران و یا در خارج
از ایران می‌زیستند، و اداره املاک آنها با مباحث
و پیشکارانشان بود که بیشتر با روشهای قرون وسطایی
عمل می‌کردند و عملاً مانع توسعه و گسترش کشاورزی
نوین در ایران بودند .

وظایف بانک اعتبارات و توسعه کشاورزی

برای برکردن خلائی که ازالغای نظام ارباب ورعیتی پدید آمده بود، به بانک اعتبارات و توسعه کشاورزی ماموریت تقبل و انجام طرحهای مختلف مربوط به اجرای اصلاحات ارضی در کشور واگذار شد. در نهایت امر، این بانک بیش از ۲۰۰ شعبه در سراسر کشور تاسیس کرده بود و وامهای ضروری را در اختیار تعاونیهای روستائی، اتحادیه های کشاورزان و طبیعتاً خودزارعان قرار میداد. گروههای سپاس وزارت کشاورزی و بانک منظمأ به مناطق کشاورزی که دچار خشکسالی و یا آفت شده بود، میرفتند و کمکهای لازم را به کشاورزان و دامداران معمول میداشتند.

میان سالهای ۱۳۴۱ تا ۱۳۴۶ میزان وام پرداختی بانک، به کشاورزان از بیست میلیارد ریال تجاوز کرد. به موازات این اقدامات، شرکتهای تعاونی و تعاونیهای کشاورزی با کمک و همبازی کشاورزان بنیان گرفت و توسعه یافت و چون تعداد کشاورزان فراوان شد به منظور تامین هماهنگی در فعالیت این شرکتهای، ترتیب تمرکز آنان در اتحادیه های منطقه ای داده شد. در سال ۱۳۴۲ سازمان مرکزی تعاون روستائی با سرمایه ای معادل یک میلیارد ریال بوجود آمد. وظایف این سازمان عبارت بود از آماده سازی و تربیت مدیران و متخصصان لازم برای اداره تعاونیهای روستائی و کشاورزی و اتحادیه های تعاونی آموزش اعضای این شرکتهای، بازاریابی برای محصولات کشاورزی، تشویق و گسترش صنایع دستی روستائی، ایجاد ارتباط میان تعاونیهای روستائی و کشاورزی و تعاونیهای معرف.

هدف غائی و رسالت نهائی سازمان، می‌باشد
آن می‌بود که کشاورزان آزاد و مستقل را به آن حداز
توانائی فنی و امکان مالی برساند که خود را " همه
امور مربوط به خود را به دست‌گیرند و سهام‌سازمان
را نیز مجموعاً " خریداری و مدیریت آنرا تقبل نمایند.
بانکهای اعتبارات کشاورزی و شرکتهای
تعاونی کشاورزی و روستائی، سازمانها و تاسیسات
معارف کشاورزی نوین در همه جهان شمار میرود. ولی
لازم است در اینجا به سازمان دیگری در کشاورزی جدید
ایران اشاره نمایم، که در کشورهای دیگر مشابه
آن تاسیس شده و میتواند به عنوان تجربه‌ای سودمند
و موفق مورد بررسی قرار گیرد. مراد شرکتهای سهامی
زراعی است.

شرکتهای سهامی زراعی

هدف از تشکیل این شرکتها افزایش سازده و
بهبود کیفیت محصولات کشاورزی از طریق تجمیع
واحدها و مکانیزه کردن کشاورزی و بکار بردن روشهای
نوین کاشت و برداشت است.
هر کشاورز، به قدر ارزش زمین خود در شرکتهای
سهامی زراعی سهم و شریک میشود ولی به کاشت حصه
خود همچنان ادامه میدهد. اما بدون موافقت
شرکت حق فروش آنرا ندارد و سهامداران شرکت در
خرید آن حق تقدم کامل دارند. وراثت وی نیز بحای
زمین، از سهام شرکت بعنوان حق الارث دریافت
میدارند و بدین ترتیب از قطعه قطعه شدن زمین که موجب
کاهش بازده فعالیت کشاورزی است، جلوگیری میشود.
تشکیل شرکتهای سهامی زراعی، ضمن حفظ اصل مالکیت
خصوصی اراضی مزروعی، موجبات تجمیع قطعات کوچک

مزروعی و ایجاد واحدهای بزرگ مکانیزه رافراهم
میاورد و تلفیق مطلوبی است میان مالکیت خصوصی
و بهره برداری جمعی.

تاسیس شرکتهای سهامی زراعی این امکان را
برای کشاورزان صاحب زمین در ایران تامین کرد که
نیروهای خود را برای بهبود و توسعه کارخویش متمرکز
سازند و از عواید قابل ملاحظه‌ای نیز برخوردار شدند.
نتایج پانزده ساله اجرا و تحقق و اصلاحات ارضی را
میتوان در چند رقم خلاصه کرد:

– بیش از دو میلیون خانواده کشاورز ایرانی، مالک
اراضی مزروعی خود شدند.

– پرداخت بیش از ۲۰ میلیارد ریال وام از طریق
۲۸۷۰ تعاونی روستایی به ۲/۸۰۰/۰۰۰ نفر اعضای آنها
– تاسیس ۱۴۷ اتحادیه شرکتهای تعاونی که بیش از
۲۸۰۰ تعاونی فوق‌الذکر در آنها عضویت یافتند.

– تشکیل ۸۹ شرکت سهامی زراعی با نزدیک شصت هزار
سهامدار و عضو که فعالیت آنها بر مساحتی معادل
چهارصد هزار هکتار اراضی مزروعی شامل میشد.

کلیه این شرکتها سودآور و دارای بهره و بازده
اقتصادی رضایت بخش بودند.

– تشکیل ۳۵ شرکت تعاونی کشاورزی تخصصی که در
مساحتی معادل ۸۸۰۰۰ هکتار به فعالیت زراعی اشتغال
داشتند و حیطه کاشت و برداشت آنان بر ۵۷۰۰۰ خانواده
کشاورز شامل میشد.

– ایجاد ۱۰۲۲ خانه فرهنگ روستایی که نزدیک به
دو میلیون تن، از خدمات متنوع آموزشی و فرهنگی آنان
استفاده میکردند. همچنین برابر ۲۵۰/۰۰۰ کودک
روستائین به ناشش‌ساله از ۷۴۹ مجتمع مهد
کودک و شیرخوارگاه و کودکستان استفاده کرده، علاوه
بر خدمات بهداشتی و مقدمات آموزش یک وعده غذایی

رابگان دریافت میکردند .
- در طی مدت پانزده سال مورد اشاره ، تولیدات
کشاورزی ایران بطور متوسط سالانه پنج درصد
افزایش یافت ، عبارت دیگر در همین مدت مجموعاً
دو برابر شد .

تأثیر انقلاب سفید بر زندگی روستاها

فراموش نکنیم که علاوه بر اصلاحات ارضی کسسه
مستقیماً " وبدون واسطه زندگی روستائی ایران را
دگرگون کرد ، همه اصول دیگر انقلاب نیز بر آن تأثیر
مثبت و مطلوب نهادند : اصل سوم تأمین اعتبارات
لازم برای اجرای اصلاحات ارضی را میسر ساخت ، باین
معنی که پنجاه و پنج واحد صنعتی به شرکتهای سهامی
تبدیل شدند که ارزش سهام آنها به ۲/۲ میلیارد
ریال بالغ میگردد .

سرمایه این شرکتهای به ۱۵۴/۰۰۰ سهام ۵۰/۰۰۰ ریالی
منقسم گردید و بوسیله بانک اعتبارات و توسعه
کشاورزی ایران به معرض فروش گذاشته شد و از آن محل
امکان تادیه فرامات مالکین اراضی مزروعی ، فراهم
گشت . این تدبیر نه تنها گردش سرمایه ها و توسعه
فعالیت صنعتی را موجب گشت ، بلکه قشریون قابض
ملاحظه ای از افراد جامعه بصورت شریک و سهامدار
شرکتهای بزرگ صنعتی کشور در آمدند و مستقیماً " در بسط
و توسعه ملی و ثمرات رونق اقتصادی سهم گردیدند .

بدیهی است بعضی از بخشهای اساسی اقتصاد کشور
مانند خطوط آهن ، صنایع اسلحه سازی ، استخراج
معادن ذغال سنگ ، تولید برق ، صنعت نفت ، استخراج
و بهره برداری از معادن مس همچنان در مالکیت و اداره
دولت ، که نماینده مصالح عمومی بود ، باقی مانده

حال آنکه کارخانه‌های دولتی در بخش‌های صنایع غذایی، ریسندگی و بافندگی، مصالح ساختمانی و... به بخش خصوصی منتقل گردید.

در دوران پانزده سال مورداشاره دولت به نوسازی و تجهیز همه صنایع تحت مالکیت خود پرداخت و تا صنعت ویا واحدی به حد کارآرایی مکنفی نرسید، نسبت به فروش آن اقدام نشد. کار تجدیدبینای صنایع کشور به سازمانی خاص بنام گسترش و نوسازی صنایع واگذار شده بود که با برنامه‌های منظم به این مهم میپرداخت.

فصل سوم

اقدامات سپاه دانش، سپاه بهداشت

وسپاه ترویج و آبادانی

سپاههای دانش، بهداشت و ترویج و آبادانی که هر سه بر اساس اصول انقلاب شاه و ملت تاسیس شد، نقشی بس مهم و اساسی و موثر در آبادانی روستاها و گسترش خدمات بهداشتی، آموزشی و رفاهی و فرهنگی در میسران کشاورزان و همه روستائینان، ایفا نمود.

افراد این سپاهها را مشمولان وظیفه مرد و بیساخته دختران داوطلب تشکیل میدادند. مخصوصاً "شوروشوق" و هیجان دختران در این خدمت، حیرت انگیز بود. خود من هنگام بازدید از یک مرکز آموزش دختران داوطلب از آنان پرسیدم کدام یک مایل است دوران خدمت خود را در روستاها بگذارند. بدون استثنا همه اعلام آمادگی و ابراز تمایل کردند.

پیش از سال ۱۳۴۲ فقط ۱۶ تا ۲۴٪ کودکان لازم‌التعلیم، به تناسب مناطق مختلف کشور، به مدرسه میرفتند و دیگران از این نعمت محروم بودند. در مقابل ۷۴٪ کودکان شهرنشین از خدمات آموزشی استفاده میکردند. البته قانون تعلیمات اجباری در سال ۱۳۲۱ به تصویب رسیده بود، ولی امکان اجرای آن وجود نداشت. و در سطح کل کشور و در مجموع طبقات سنی، ۸۵٪ ایرانیان از نعمت سواد محروم بودند و خواندن و نوشتن نمیدانستند.

من بخوبی میدانستم که برای حل این مشکل باید از شور و شوق جوانان ایران باری جست. آیا

امکان داشت و قابل تصور بود که جوانان مشمسول خدمت وظیفه عمومی حاضر به خدمت در روستاها برای سوادآموزی و گسترش آموزش نباشند و پاسخ آنان به این ندای ملی منفی باشد؟ ایدا". پاسخ جوانان ایران مثبت و توأم با شور و هیجان و اخلاص عمل بود و احترام و ستایش همگان را برانگیخت و حتی موجب تعجب و تحسین در ممالک خارجی شد و کشورهای متعدد از این اصل انقلاب شاه و ملت الهام گرفتند.

سپاه دانش توفیقی بی مانند به دست آورد: فقط در سطح روستاهای کشور طی مدت پانزده سال، تعداد دانش آموزان مدارس سپاه دانش ۶۹۲٪ افزایش یافت و در پنج سال اول ۵۱۰/۰۰۰ پسر و ۱۲۸/۰۰۰ دختر همچنین ۲۵۰/۰۰۰ مردسالمند و ۱۲/۰۰۰ زن سالمند از آموزش این سپاهیان استفاده کرده و خوانندگی و نوشتن فراگرفتند.

در همین مدت سپاهیان دانش موفق شدند با کمک و خودیاری روستائیان ۱۰۷۰۰ مدرسه ساده در روستاها بسازند و ۷۲۰۰ بنای قدیمی را مرمت کنند.

سپاهیان دانش در همین مدت توانستند ۹۵۰ مسجد بنا کنند و ۸۲۰۰ مسجد را تعمیر کردند. همچنین ۵۰۰ حمام عمومی و ۶۰۰۰ کیلومتر راه روستائی احداث نمودند که در آنها ۲۴۵۰ پل کوچک و ۲۰/۰۰۰ آبرو تعبیه شده بود. اینان در ایجاد و نوسازی ۸۷۰۰ مزرعه نمونه و اجرای برنامه غرس ۱۲/۵۰۰/۰۰۰ اصله درخت بمنتظر ایجاد فضای سبز و پیاپیغات قابل استحصال و تاسیس ۷۵۰۰ باشگاه ورزشی روستائی و نصب ۵۰۰ صندوق پست در روستاها نیز همکاری و مشارکت مستقیم و موثر داشتند.

تا پایان سال ۱۳۵۷ بیست و هشت دوره از پسران

و ۱۸ دوره از دختران به خدمت سپاه دانش رفتند، که مجموع تعداد آنان به بیش از یکمدهزارتن بالغ گردید. بسیاری از این گروه پس از پایان دوره سپاهگیری به خدمت وزارت آموزش و پرورش درآمدند و کار تعلیم نوجوانان و جوانان را ادامه دادند. بعضی دیگر در راهبری خانه‌های انصاف مشارکت موثر نمودند.

هزینه مدارس سپاه دانش ثلث هزینه مدارس متعارف مشابه بود و همه خدمات عمرانی و فرهنگی و اجتماعی جنبی را سپاهیان برایگان و داوطلبانسه انجام می‌دادند.

بخشی مهم از این خدمات به عهده سپاه ترویج و آبادانی بود که براساس اصل هشتم انقلاب و شاه و ملت دو سال بعد بنیان گرفت و در آغاز کار وظایف مشخص دیگری نیز برعهده داشت.

سپاه ترویج و آبادانی

نخستین وظیفه هر یک از افراد این سپاه، تهیه "شناسنامه" هر روستا بود. این شناسنامه مشتمل بود بر اطلاعات دقیقی در مورد موقعیت و مشخصات جغرافیائی، کشاورزی، اقتصادی و فرهنگی هر ناحیه. براساس تکمیل این پرسشنامه و اطلاعاتی که بدست می‌داد، می‌بایست بررسیهای دقیقتری در مورد مسائل و معضلات محلی به عمل آید و وزارت کشاورزی و عمران روستائی ما موریت داشت که براساس مجموع پرسشنامه‌ها شناسنامه جامع و کاملی از همه روستاها و زندگی روستائی ایران فراهم آورد.

کار دیگر این سپاهیان، آموزش و ترویج روشهای نوین کاشت و برداشت بود و می‌بایست در مزرعه نمونه

کوچکی که مساحت آن از یک هزار متر کمتر نباشد، عملاً طرز استفاده و فواید این راه و روشها به روستائیان آموخته شود. همچنین سپاهیان ترویج و آبادانی وظیفه داشتند شیوه‌های بهبود کیفیت دامداری، تهویه و تنظیف محلهای نگاهداری دامها و تلقیح آنها را به کشاورزان بیاموزند و نیـمـز فعالیتهای اجتماعی و فرهنگی را در روستاها گسترش دهند.

بعضی از اقدامات و خدماتی که این سپاهیان در ۶۶،۷۵۴ روستای کشور ما انجام دادند به قرار زیر است: احداث راهها و شبکه‌های آبرسانی روستائی، انجام کمکهای بهداشتی و درمانی بروستائیان در غیبت سپاه بهداشت، ساختمان حمامهای عمومی، مدارس، کتابخانه‌ها، نصب موتورهای کوچک مولد برق و بهره‌برداری از آنها، کمک به بهره‌برداری از شبکه پست و تلگراف و تلفن، احداث ابنیه عمومی، از جمله محل استقرار تعاونیهای روستائی و مدارس.....

تشکیلات سپاه بهداشت و پیش‌بینی شبکه

پزشکی از طریق تلویزیون

فوقاً " به فعالیتهای و خدمات سپاهیان دانش و سپاهیان ترویج و آبادانی اشاره کردیم. قسمتی از خدمات سپاهیان بهداشت جنبه عمومی و اختصاصی به پاکسازی و بهسازی محیط زیست، تامین آب آشامیدنی و امثال اینها داشت ولی وظیفه و رسالت اصلی آنان، انجام خدمات پیش‌گیری و درمان بیماریها بود. در طی هشت سالی که از فعالیت سپاه بهداشت گذشته بود، تعداد روستائیان که از خدمات بهداشتی و درمانی استفاده میکردند، از یک میلیون نفر به

هشت میلیون نفر بالغ گردید. توفیق این سپاه چنان بود که در سال ۱۳۵۲ تصمیم گرفته شد، همه خدمات بهداشتی و درمانی در سطح روستاهای کشور به آنان تفویض شود و بدنبال این تصمیم سازمان سپاه بهداشت و مراکز بهداشتی و درمانی روستاها تشکیل گردید.

در سال ۱۳۵۶ سازمان فوق ۱۴۲۲ مرکز بهداشت و درمان روستائی و ۱۲۴۰ پزشک در اختیار داشت. همچنین چهار صد آزمایشگاه تشخیص طبی و تعداد قابل ملاحظه ای درمانگاههای ثابت و سیار در اختیار این سازمان بود که هزینه تهیه و یا فعالیت بسیاری از آنها را خود روستائینان تقبل کرده بودند. نقش روانی سپاهیان بهداشت را نباید از دیده بدور داشت. حضور آنان در روستاها و خدمات موثر و ملموس و محسوس که انجام میدادند سبب شد که روستائینان به طب جدید اعتماد پیدا کنند و از مراجعه به اشخاص فاقد صلاحیت اجتناب نمایند و بدین ترتیب "سپاهی" به عنوان عامل درمان و نجات و سلامت در دل روستائینان ایرانی مقامی والا یافت.

در حقیقت افراد این سپاه سربازان انقلاب اجتماعی و ملی ایران بودند. سربازانی که در پی کار با فقر و جهل و عقب افتادگی میکوشیدند و از هیچ مانعی هراس نداشتند و در حیطه مسئولیت و عمل خود از هیچ خدمتی برای بهبود شرایط زندگی هم میهنانشان دریغ نمی ورزیدند.

حقوق و مزایای این سپاهیان، دقیقاً "معادل افسران هم‌رتبه آنان در قوای مسلح بود. به عنوان مثال، یک فارغ التحصیل دانشگاه، چه زن، چه مرد، حقوق و مزایای معادل ستوان یکم ارتش دریافت می‌داشتند. چرا که میان آنان تفاوتی نبود. فراموش نکنیم که طی این دوران، اندک اندک

سطح زندگی وقوه خرید درکشور ما ارتقاء یافت و نتیجه عواید عمومی نیزرو بتزاید رفت ودستگاههای دولتی توانستند بنوبه خودحجم هزینه‌های عمرانی، رادرسطح روستاهای کشورافزایش دهند. آنچه سباهیان انجام دادند، درحقیقت مکمل ومزید بسر برنامه‌های متعارف عمران وتوسعه ملی بود زیراکه مفهوم تحول واحساس ترقی رابه قلب روستاهای دوروتزدیک ایران بردند ویدین ترتیب کشا وورزان وروستائیان ازنزدیک دگرگونی کشورخود رااحساس نمودند.

تلاش سباهیان انقلاب، باعث تسریع درهمه برنامه‌های عمرانی شدوسرانجام این امکان رابه وجود آورد که ایران، ازمدار عقب افتادگی خارج شود ودرشمار ممالک متحول درآید.

برنامه آینده مااین بودکه از طریق ماهواره‌هایی که ایران قصد خریداری آنرا داشته یک شبکه درمانی تلویزیونی بوجود آوریم به نحوی که هرطبیب ساده دریک روستای دورافتاده بتواند باپزشکان متخصص درتهران یا مراکز بزرگ تماس بگیرد، بیمارخود راارائه دهد وجاره جوشی نماید. ایجاد چنین شبکه‌ای می توانست امکان مراجعه به برجسته ترین متخصصان وپزشکان را برای دورافتاده ترین ایرانیان بوجود آورد.

بااستفاده ازماهواره‌ها واجرای برنامه‌ای که مجموعاً " سی میلیارد دلارتمام میشد، قراربود یک شبکه کامل مخابراتی برای سرتاسر کشوراحداث شود ودرنتیجه ایران ازحیث مخابرات دزصف مقدم ممالک دنیاقرار میگرفت.

ازدیدگاه من، این عمل یکی از جنبه‌های عمده اصلی تمدن بزرگ بشمار میرفت.

توسعه جنگلها و مراتع

اکنون به دواصل دیگر انقلاب اجتماعی و ملی ایران میپردازیم -

یکی ، ملی شدن جنگلها و مراتع

و دیگری ، ملی شدن منابع آب

هردوی این اصول باسنتهای کهن ملی و مذهبسی ایرانیان و ضرورتهای کنونی بسط و توسعه اقتصاد کشورهماهنگی تام و تمام داشت .

مناسفانه مساحت جنگلهای ایران چندان زیاد نیست . بررویهم ۳،۴۰۰،۰۰۰ هکتار جنگلدردامنههای شمالی کوههای البرز و استانهای ساحلی دریای خزر وجوددارد و تاسه میلیون هکتار دیگر بطور پراکنده در سایر نقاط کشور و از این مجموع فقط ۱/۳ میلیون هکتار از لحاظ صنعتی قابل بهره برداری است و مابقی بر اثر حوادث و فقدان نگاهداری صحیح درگذشته ، نمیتواند به فوریت مورد استفاده قرار گیرد .

بر اساس اسناد و مدارک موجود ، ایران از عهد عتیق تا اوائل قرن هیجدهم دارای جنگلهای متعدد و متنوع بود . مساحت جنگلهای موجود در داخل سرحدات کنونی ایران ، در زمان هخامنشیان به بیش از ۱۶ میلیون هکتار میرسید . اهدام جنگلهای ایران از زمان حمله مغول آغاز گشت و مخصوصا " در سه قرن اخیر و اوائل قرن بیستم به حد اعلائی خود رسید . میان سالهای ۱۹۰۳ تا ۱۹۱۳ تقریبا " یکم دوسسی هزارتن ذغال خوب از قطع اشجار جنگلی ایران استحصال گردید که بیش از سی و سه هزارتن آن به خارج صادر شد .

در طول تاریخ، جنگلهای ایران تحت نظام مالکیت شخصی نبود و طبق اصول اسلامی نیز شطها و رودخانه‌ها و جنگلها و مراتع و دریاچه‌ها و مردابها قابلیت تملک خصوصی و فردی نداشته متعلق به عامه مردم است. در دوران خاننحانی وضع قدرت مرکزی، بزرگ مالکان و صاحبان قدرت و نفوذ، بتدریج بخشی مهم از جنگلها و مراتع کشور را به مالکیت خود درآوردند و به نحوی غیر عقلانی مورد بهره‌برداری قرار دادند و تخریب و انهدام آنها را باعث شدند. در نتیجه قسمتی مهم از جنگلهای ایران از میان رفت و در مناطق مرکزی، صحرا توسعه و گسترش فراوان یافت.

من، در سال ۱۳۴۲ یاد آور شدم که جنگل شروسی است طبیعی و ملی که در پیدایش و گسترش آن دست بشر دخالت نداشته و بنا بر این حاصل کار و کوشش شخصی یا اشخاص معینی نمیتواند باشد، بلکه طبیعت آن را بهما ارزانی داشته تا همگان از مواهبش بهره‌مند شوند، طبیعتاً این بیان من بر مراتع نیز شمول داشت. مساحت مراتع ایران به هیجده میلیون هکتار میرسد که حدود ۸ میلیون آن مراتع معمولی و ده میلیون هکتار آن بیشه زار و پاکم و بیشه مشجر بود. این مراتع برای تغذیه نیمی از دامهای کشور کافی بود و نه بیشتر. بهمین سبب دامهای ایران نحیف بودند و از غذای کافی برخوردار نمیشدند و کمبود مرتع سوء استفاده‌های زیادی را سبب میشد.

تصویب نامه قانونی اجرای اهل ملی کردن جنگلها و مراتع در بهمن ۱۳۴۱ قطعیت یافت و از آن پس همه جنگلها و مرتعهای ایران بصورت شروسی ملی متعلق به همه ایرانیان درآمد و ترتیبی برای پرداخت غرامات معقولی به مالکان خصوصی داده شد. حفاظت، بهره‌برداری و توسعه جنگلهای کشور به

سازمان جنگلیانی محول شد. برای تجدید واحیای جنگلها، هرگونه تردد غیر مجاز و بهره برداری در قسمت مهمی از جنگلهای کشور ممنوع گردید و به شرکت ملی نفت ایران ماموریت داده شد که مراکز متعدد توزیع مواد نفتی در سطح روستاها و نقاط دورافتاده کشور بوجود آورد تا نیاز مردم به مصرف ذغال چوب از میان برود.

در طی این مدت ۹ میلیون اصله درخت در ۲۶ نقطه کشور کاشته شد و ۲۸۰۰۰ هکتار کمربند سبز در اطراف شهرهای بزرگ و یا حاشیه راههای اصلی کشور احداث گردید و چندین جنگل بزرگ بصورت پارک جنگلی ملی درآمد.

بعلاوه در مساحتی برابر ۸۰۰۰۰۰ هکتار، نهالها و بوته های مخصوص برای جلوگیری از پیشرفت شبنم در محاری مرکزی ایران کاشته شد.

در زمینه مراتع، مقررات خاصی برای استفاده دامداران از آنها وضع گردید و حقوق و امتیازات بزرگ مالکان سابق بر این اراضی ملغی شد و وزارت کشاورزی ماموریت یافت برنامه خاصی برای توسعه و بهره برداری مراتع ملی به مرحله اجرا درآورد.

تلاش ملی برای تامین آب

در سال ۱۳۴۷ اصل ملی شدن منابع آبیهای تحت الارضی و سطح الارضی در سرتاسر کشور به تصویب رسید. تصویب این اصل هم بر سنتهای ملی دیرین ایرانی به زمان هخامنشیان میرسد، استوار بود و هم بر تعالیم دین اسلام.

متأسفانه ایران در طول تاریخ خود همواره با کمبود آب مواجه بوده است تا آنجا که داریوش بزرگ

دعا میکرد که اهورامزدا ایران را از خطر دشمن ، دروغ و خشکسالی محفوظ نگاه دارد .

در حالیکه متوسط میزان سالیانه بارندگی در جهان ۸۶۰ میلی متر است ، این رقم در ایران از ۲۳۱ میلی متر تجاوز نمیکند . مجموع منابع آب ایران ، به نسبت بارندگی مطلوب و یا خشکسالی بین ۲۸۰ تا ۵۲۰ میلیارد مترمکعب متغیر و بطور متوسط برابر ۳۷۸ میلیارد مترمکعب است .

از این مجموع در حدود ۷۳٪ به جنگلها ، مراتع ، اراضی غیرمزروعی و یادیم اختصاص میابد و بابه دریاچه ها و دریاها میریزد . در حدود ۲۷٪ یعنی بطور متوسط تقریبا " ۱۰۳ میلیارد مترمکعب ، از طریق رودخانه ها و چشمه سارها ، در دسترس و قابل استفاده است .

در سال ۱۳۴۶ حدود ۶۶/۸ میلیون مترمکعب برای تامین نیازهای شهری و صنعتی و کشاورزی ایران کفایت داشت که از این رقم ۲۶/۲ میلیارد مترمکعب آن فقط به مصرف زراعت میرسد .

این ارقام بخوبی نشان میدهد که اگر فقط یکسال کمبود باران در کشور باشد چه مشکلی پدید میاید و اگر خشکسالی تکرار شود چه فاجعه ای است . همچنین افزایش سریع نفوس ، توسعه شهرها ، گسترش صنایع ذوب آهن فلزات ، پتروشیمی ، تولید برق و ارتقاء میزان مصرف ، ضرورت و وجوب اتخاذ و اجرای یک سیاست جامع و درونگر تامین و توسعه منابع آب و جلوگیری از اتلاف آنرا بر همگان روشن ساخته و میسازد .

قبل از سال ۱۳۴۲ پنج سد بزرگ و کوچک در کشور ماساخته شده بود . پس از این تاریخ هشت سد بزرگ بر این رقم افزوده شد که مجموعا " ظرفیت دریاچه های زیر این سدها بر ۱۳ میلیارد مترمکعب بالغ گردید

وامکان آبیاری ۸۰۰۰۰۰ هکتار اراضی مزروعی (از جمله ۴۰۰۰۰۰ هکتار اراضی جدید) را تامین نمود. ظرفیت نصب شده تولید برق این سدها به ۱۰۸۴ مگاوات بالغ گردید. هنگامی که من ناگزیر از ترک ایران شدم، پنج سد بزرگ دیگر در دست ساختمان بود که تنهایی از آنها، یعنی سد رضاشاه کبیر بر روی شط کارون، میتواند ۱۵۰۰۰ هکتار اراضی جدید زراعی را مشروب و ۱۰۰۰ مگاوات برق تولید نماید. با ساختمان دوسد دیگر بر شط کارون، که در دست بررسی بود، میزان تولید برق در این مجموع به ۳۰۰ مگاوات بالغ میگردد. بعلاوه مطالعاتی برای استفاده از آبهای زیرزمینی این منطقه آغاز شده بود.

طرح دیگری که در زمینه تامین منابع آب در دست انجام و اتمام بود، مرکز شیرین کردن آب دریا در ساحل خلیج فارس بود که میبایست به مدد نیروی برق حاصل از نیروگاههای اتمی تحقق یابد. قرار بود آب حاصل از این طرح، هم به مصارف شهری و خانگی و رفع کمبودهای موجود در شهرها و روستاهای سواحل جنوبی کشور برسد و هم به مصارف صنعتی و کشاورزی.

هدف نهائی و طویل المدت ما این بود که سطح اراضی زیر کشت را از ۲/۷ میلیون هکتار به ۱۵ میلیون هکتار برسانیم و برای نیل به این منظور لازم بود که هم نیرو هم آب کافی در اختیار باشد.

تولید نیروی برق ایران در سالهای ۱۳۴۲ تا ۱۳۵۷ از ۲/۳۸۸ میلیون کیلووات ساعت به بیش از ۲۰ میلیارد کیلووات ساعت و ظرفیت نصب شده مراکز تولید برق، از ۸۵۰ مگاوات به ۷۵۰۰

مگاوات رسید و قرار بود که در سالهای ۱۳۵۹ و ۱۳۶۰ ،
۲۴۰۰ مگاوات تولید برق از نیروگاههای اتمی نیز
به این رقم اضافه شود. برنامه نهائی ما آن بود
که طی بیست سال آینده ۲۵۰۰ مگاوات برق اتمی
تولید کنیم .

ملاحظه میشود ، ارزش اتهاماتی که در زمینه
عدم توجه کافی به کشاورزی نسبت به سیاست مسن
وارد آمد ، تا چه اندازه بود . در کشوری که با
کمبود آب مواجه است ، لازم آن بود که ابتدا
سرمایه گذاری های سنگین و عمده در این قسمت
انجام شود و آنچه در توان بود انجام شد .

فصل چهارم

انقلاب سفید و کارگران

بر اثر انقلاب شاه و ملت، ۲/۵ میلیون خانواده ایرانی، یعنی حدود دوازده میلیون نفر، مالک اراضی مزروعی خود شدند. اگر چنین تحولی خوشایند بزرگ مالکان روحانی و غیر روحانی نبود و نیست، تعجب نباید کرد.

اصل دیگر سیاست ما، تاکید و تکیه بر توسعه سریع صنایع کشور بود. من نمیتوانستم یک آن از خاطر ببرم که با توجه به آهنگ افزایش نفوس در ایران، تعداد جمعیت کشور در سال ۱۳۷۰ از پنجاه میلیون نفر تجاوز خواهد کرد و برای اینان باید منبع درآمد و اشتغال فراهم کرد.

جمعیت تهران در سال ۱۳۳۵ برابر با ۱۰۷۰۰۰۰۰ نفر و در سال ۱۳۵۷ معادل ۴۵۰۰۰۰۰ نفر بود. جمعیت اصفهان در سال ۱۳۳۵ برابر ۲۵۵۰۰۰۰ و در سال ۱۳۵۷ معادل ۱۰۰۰۰۰۰۰ نفر بود. جمعیت تبریز در سال ۱۳۳۵ برابر با ۳۰۰۰۰۰۰ نفر و در سال ۱۳۵۷ معادل ۹۰۰۰۰۰۰ نفر بود.

جمعیت مشهد در سال ۱۳۳۵ برابر با ۲۵۰۰۰۰۰ نفر و در سال ۱۳۵۷ معادل با ۹۵۰۰۰۰۰ نفر بود. جمعیت شیراز در سال ۱۳۳۵ برابر ۱۷۱۰۰۰۰ نفر و در سال ۱۳۵۷ معادل با ۷۵۰۰۰۰۰ نفر بود.

الیه پدیده شهرگرایی منحصر و مختص به ایران نیست. امانیتوانستیم از توجه به آن در کشور

خود غافل باشیم و پیچیدگی آنرا بدست فراموشی بسپاریم .

تأمین مسکن برای کارگران

تأمین مسکن، یکی از اولویتهای اصلی سیاست ملی ما بود. برای نیل به این منظور مباحثه که به اصلاحات عمده شهری، ایجاد شهرهای جدید، اصلاح محلات قدیمی شهرهای موجود و بخصوص جلوگیری از معاملات سوداگرانه اراضی بپردازیم .

برای مبارزه با این معاملات سوداگرانه و جلوگیری از افزایش سرسام آور قیمت زمین ، اصل هیجدهم انقلاب اعلام شد . اعلام این اصل در سال ۱۳۵۶ صورت گرفت ، ولی قبل از آن نیز از توجه به این مطلب غافل نبودیم . موثرترین راه جلوگیری از سوء استفاده ها این بود که دولت را " به احداث و ساختمان مسکن برای نیازمندان بپردازد . هم یک برنامه ملی طویل المدت ضرورت داشت و هم یک برنامه فوری و سریع که نیازهای عاجل را برآورد .

یکی دیگر از مباحثی سیاست مسکن تأمین شرایط مطلوب و تشویق آمیز برای سرمایه گذاری خصوصی در زمینه مسکن بود . به همین منظور بود که شرکتهای متعددی پس از آن در ووام مسکن تشکیل شد ، امکانات بانکی رهنی ایران افزایش یافت ، بانک ساختمان و صندوق سرمایه گذاری بانکهای ایران در برنامه های خانه سازی بنیان گرفت و بالاخره برنامه وسیعی برای ایجاد و تشویق و گسترش تعاونیهای مسکن تدوین گشت .

طبق آمار موجود ، وزارت آبادانی و مسکن سه تنهائی تا پایان سال ۱۳۵۷ سی و یک هزار واحد مسکونی (خانه های سازمانی ، خانه های ارزان قیمت

خانه‌های کارگری ساخته و تحویل داده و احداث نزدیک به چهل هزار واحد مسکونی دیگر را آغاز کرده بود. بعلاوه ۲۰۵۶ طرح شهرسازی و عمرانی در شهرها و ۶۸۹۲ طرح عمرانی و نوسازی در روستاها به انجام رسیده بود.

چنین مقرر بود که هر واحد بزرگ صنعتی، هر موسسه اقتصادی ملی با کمک دولت و استفاده از اراضی ملی بتواند به خانه‌سازی برای کارگران و کارمندان خود بپردازد و این خانه‌ها هر چه ممکن است به محل کار نزدیک باشد تا از رفعت و آسودگی و تلافی و بروز مشکل عبور و مرور جلوگیری شود. در این مدت ۲۱۱۵ طرح رفاهی و فرهنگی برای جوانان نیز به انجام رسید که مشتمل بود بر ساختمان مدارس و دانشگاه‌ها و بیمارستانها و درمانگاهها و مراکز ورزشی و تفریحی اردوگاههای تابستانی و امثال آنها. همچنین اجرای ۸۷۹ طرح دیگر در حال پیشرفت بود.

البته باید به این طرحها، مجموع فعالیتهای عمرانی و بهسازی سپاه ترویج و آبادانی در سطح روستاها و حتی شهرهای کوچک کشورمان افزوده شود. به منظور کمک به تامین مسکن دوازده میلیون مترمربع زمین در اختیار شرکتهای تعاونی مسکن گذاشته شد و طی مدت ده سال ۵۴۴/۰۰۰ نفر از وامهای طویل‌المدت ساختمان و باخريد مسکن استفاده کردند که مجموع این وامها به رقم ۱۰۳ میلیارد ریال بالغ گردید.

با تمام این تفصیل باید قبول کنیم که برنامه تامین مسکن برای کارگران از نقاط ضعف سیاست ما محسوب میشود، چراکه با تمام کوششهایی که انجام گرفت، موادی مثل سیمان و آجر و امکانات کافی برای نیل به همه برنامه‌ها و هدفهای خود

دراختیار نداشتیم .

تامین بهداشت و سلامت کارگران

شمول بیمه‌های اجتماعی بر همه کارگران، یکی دیگر از هدفهای عمده کشور محسوب میشود. ایران در این زمینه، نیم قرن از کشورهای دیگر عقب بود و من می‌بایست که این تاخیر را سریعاً جبران کنم. اصل شانزدهم انقلاب به تامین خدمات پزشکی و درمانی جهت زنان باردار و نوزادان اختصاص یافت که مجموعاً هر سال حدود صدها هزارتن از مزایای این اصل بهره‌مند میشدند. اعلام و تصویب و اجرای این اصل، گامی دیگر در راه تحقق طب ملی و تامین موجبات و وسائل درمان برای همگان بود. به‌مراه اعلام این اصل، اجرای برنامه وسیعی در زمینه پیش‌گیری بیماریهای ساری و انجام تلقیحات ضروری و بهسازی و پاکسازی محیط زیست آغاز گردید. تصمیم بر آن بود که برای هر یک از شهروندان، دفترچه درمانی خاص تهیه گردد که در آن همه سوابق و اطلاعات مربوط به سلامت وی مندرج باشد و به این ترتیب کار تلقیح و دریابی بیماریها و درمان آنها تسهیل گردد.

من همواره، کوشش برای تامین بهداشت عمومی و گسترش خدمات درمانی را از هدفهای مقدم و اصلی دولتها تلقی میکردم. گرچه خوانندگان ایرانی این سطور غالباً با اسامی و مشغلات سازمانهایی که ذکر میکنم آشنا هستند، معذالک یادآوری نام آنها را به منظور تجلیل از خدماتشان ضروری میدانم:

نخست شبر و خورشید سرخ ایران که قدیمی‌ترین با زمان خدمات درمانی و بهداشتی و امداد کشور ما محسوب

میشود: دیگر سازمان شاهنشاهی خدمات اجتماعی، و بنگاه حمایت مادران و نوزادان و بنیاد پهلوی. هر سه این سازمانها در زمینه درمان، مبارزه با بیماریهای همه گیر، گسترش خدمات بهداشتی، تامین سلامت گروههای مختلف اجتماعی، خدمات امدادی، بهسازی و نوسازی محیط زیست، خدمات وسیع و متنوعی را به عهده داشتند.

موسسات دیگری که هر یک به نوبه خود در کار بهداشت و درمان فعالیت داشته و به اجرای برنامه های دولت کمک و یا آنها را تکمیل میکردند، به قرار زیر هستند: جمعیت آموزشی و بهیستی فرح پهلوی، بنیاد ملکه پهلوی، سازمان ملی حمایت از نابینایان و ناشنوایان، انجمن ملی حمایت کودکان، انجمن ملی مبارزه با جذام، انجمن ملی مبارزه با سرطان، سازمان ملی خون و.....

کوششهای اجتماعی و انسانی شهبانو

بسیاری از سازمانهایی که به آنها اشاره کردم، تحت ریاست عالی شهبانو خدمت میکردند که با قلبی رئوف و کوششی بسیار به آنها میپرداخت. کافی است تنها به یک مورد اشاره کنیم: امروزه درمان جذام، کاری عادی است اما تجدید زندگی فعال جذامیان شفا یافته و بازگشت آنان به اجتماع، با مقاومت افراد و پیش داوریهای مختلف روبرو میشود. برای پیروزی بر این مشکل، شهبانو راه حل خاصی ارائه دادند: برای جذامیان شفا یافته دهکده خاصی با برخورداری از همه تاسیسات اجتماعی و فرهنگی و رفاهی ساخته شد که در آن استقرار یافتند.

جذابیت این دهکده چنان بود که روستائیان بسیار بدان روی آوردند و با بیماران فعلی یکجا به فعالیت پرداختند و کار ادغام، خود به خود جامه عمل پوشید روزی که شهبانو برای بازدید به این دهکده رفتند، با استقبالی پر شور و هیجان مواجه گردیدند.

تلاش مداوم شهبانو برای ارتقاء و پیشرفت زنان ایرانی با موانع و مشکلاتی ناشی از سنتهای قدیم و باورهای اجتماعی روبرو میشد که لازم آمد به تدریج در رفع آنها اقدام شود. اندک‌اندک در مناطق مختلف کشور کلاسهای مختلط بوجود آمد، زنان پذیرفتند که پزشکان مرد به معاینه و مداوای آنان بپردازند، رفت و آمد پرستاران زن موتور سوار که برای انجام خدمات درمانی به روستاها میرفتند امری عادی شد. همه اینها انقلابی بزرگ در زندگی روستاها و شهرهای ایران بود.

شهبانو ریاست عالیّه انجمن ملی حمایت کودکان را بعهده داشتند. این انجمن با همکاری کارشناسان سازمانهای بین‌المللی که بدانها وابسته بود، با اصلاح و تکمیل قوانین مربوط به کودکان توجه خاص می‌دول داشت و همچنین بیمارستانها، درمانگاههای تخصصی، شیرخوارگاهها اردوهای تابستانی برای کودکان در سرتاسر کشور تاسیس نمود.

هدف همه سازمانهای اجتماعی و درمانی که بر ریاست عالیّه شهبانو فعالیت میکردند، تکمیل و تسهیل کار دستگاههای دولتی با استفاده از خدمات داوطلبانه و کمکهای بخش خصوصی بود و در این زمینه توفیق بسیار بدست آوردند.

مناسب است اشاره‌ای هم به بیمارستان قلب — ملکه پهلوی بکنیم که به همت مادر مبنیان یافت و از مجهزترین و بهترین بیمارستانهای تخصصی در جهان

بشمار میرفت ، این موسسه که همه پزشکان آن ایرانی بودند ، علاوه بر خدمات درمانی ، وظیفه مهمی در آموزش تخصصی بیماریهای قلب و عروق بعهدہ داشت .

سیاست تامین اجتماعی

اصل هفدهم انقلاب شاه و ملت ، به تامین اجتماعی و گسترش و تعمیم آن به همه گروههای حرفه‌ای و اجتماعی اختصاص داشت . هدف غائی و نهائی سیاست ملی ما آن بود که همه افراد فعال جامعه ، در مقابل خطرات ناشی از حوادث ، بیماریها ، ناتوانیهای ناشی از کار بیمه شوند و نیز همه ایرانیان بتوانند از نوعی بیمه ایام پیری و سالخوردگی یعنی بازنشستگی بهره‌مند گردند . همچنین میبایست تدابیر و مقررات خاصی برای حمایت از نوجوانان خانواده‌های نوپا و نیز کودکان استثنائی در این مجموعه مقررات و نظامات ملحوظ و منظور گردد .

باید صراحتاً بگویم که قوانین و مقررات تامین اجتماعی در کشور ما ، از مترقی ترین و کاملترین قوانین جهانی در این زمینه بشمار می‌آید . بعنوان مثال در پیشرفته ترین ممالک ، حقوق بازنشستگی از ۵۰ الی ۶۰ درصد حقوق تجاوز نمیکنند ، حال آنکه این رقم در ایران در بعضی موارد حتی به صد درصد اصل حقوق میرسد و کوشش بر آن بود که میزان مقرری بازنشستگی از حداقل مصوب حقوق و دستمزد کمتر نباشد و با نوسانهای شاخص هزینه زندگی منطبق گردد .

مشارکت کارگران در سود خالص کارخانه‌ها

اصل چهارم انقلاب شاه و ملت، یعنی مشارکت کارگران در سود خالص کارخانه‌ها، در سال ۱۳۴۲ اعلام شد و به تصویب رسید. اجرای این اصل بر انعقاد الزامی قراردادهای دسته‌جمعی کارنهاده بود که حتی الامکان بدون مداخله مستقیم دولت، کارگران و کارفرمایان بتوانند از طریق نمایندگان اتحادیه‌های خود به ترتیب مشارکت کارگران را در سود خالص واحدهای صنعتی و صرفه‌جویی‌های ناشی از کاهش ضایعات بدهند.

فقط در سال ۱۳۵۶ تعداد ۵۴/۰۰۰ تن از کارگران بخش خصوصی و بخش دولتی توانستند اضافه درآمدی معادل ۱۲ میلیارد ریال از این امر تحصیل نمایند که تقریباً "برابر یک تا دو ماه دستمزد متعارف آنان بود. در طی چهارده سال اجرای این اصل، میزان کل دریافتی از این بابت، یکصد و بیست و هشت برابر شد.

در این رهگذر، بانک رفاه کارگران مأموریت یافت که با اعطای وام به کارگران، ایجاد تعاونیهای کارگران را تسهیل نماید. بر رویه‌مسم چندین میلیارد ریال در این زمینه پرداخت شد که از محل آن کارگران توانستند به خرید و یا تعمیر منازل و یا تهیه وسایل زندگی بهتر بپردازند. نرخ بهره وامهای بانک در بعضی از موارد فقط ۴٪ یعنی بسیار با صرفه بود.

بدین ترتیب، همکاری واقعی و موثر کار و سرمایه در ایجاد و توسعه واحدهای بزرگ صنعتی

وهمبستگی و اشتراک منافع همه عوامل انسانی تولید کارگران، متخصصان فنی، مهندسان و مدیران از قسوه به فعل پیوست.

سه اصل عمده حاکم بر قوانین و مقررات کارگری ما عبارت است از:

۱ - هر کارگر ایرانی دارای حق اشتغال و حقوق برخوردار است و از تامین اجتماعی است و اگر کار خود را از دست بدهد و دچار بیکاری شود از بیمه بیکاری استفاده خواهد کرد.

۲ - حداقل دستمزد، با توجه به نوسانات شاخص هزینه زندگی، هر سال تعیین میشود. این حداقل، با توجه به بخشهای مختلف صنعت و موقع جغرافیایی واحدهای صنعتی معتبر است. طبقه بندی مشاغل بمنظور تعیین عادلانه دستمزدها، الزامی است.

۳ - بازده کار در تعیین میزان دستمزد موثر است. تاکید برای اجرای دقیق این اصل می بایست، بهره‌وری کار را بتدریج افزایش دهد.

همچنین، کوشش ما بر آن بوده که آموزش حرفه‌ای را در جوار فعالیت صنعتی هر چه بیشتر توسعه دهیم تا میزان مهارت و تخصص کارگران با توجه به نیازهای روز افزون کشور، افزایش یابد. در این رهگذر، توجه کامل بعمل آمد که در هر یک از مراکز استانها، واحدهای بزرگی برای آموزش حرفه‌ای تاسیس شود که هم به تربیت کارگران جوان و آماده سازی آنان بپردازد و هم به تکمیل مهارت کارگران شاغل در حین خدمت. همچنین مراکز بازآموزی فعال و پرتحرکی تاسیس شد که با استقبال فراوان کارگران ما مواجه گشت چرا که طبق قوانین کار ایران، هر کارگر حق داشت تا بالاترین سطوح تخصصی

تحصیلات تخصصی و مهارت فنی خود را در این مراکز تکمیل کند.

بالاخره باید گفت که همکاری اتحادیه‌های کارگری و سازمانهای کارفرمایان بایکدیگر و بسا دولت همواره در سطحی رضایت بخش بود، چرا که همیشه منافع عالی و نهایی اقتصاد کشور و کارگران ایرانی را مد نظر داشتند.

مشارکت کارگران در مالکیت واحدهای صنعتی

در زمینه مشارکت کار و سرمایه به آنچه فوقاً گذشت، اکتفا نکردیم. برای من، مشارکت کارگران در سود خالص واحدهای صنعتی، سرآغازی پیش نبود و میخواستم که بتدریج کارگران ایرانی در مالکیت واحدهای صنعتی شریک و سهم بگیرند تا هر نوع دوگانگی و تضاد میان عوامل اصلی تولید از میان برداشته شود.

در تابستان ۱۳۵۴ اصل سیزدهم انقلاب در زمینه گسترش واحدهای صنعتی به تصویب رسید. واحدهای بزرگ صنعتی که حداقل پنجاه درصد از تأسیسات آنها میگذشت، مکلف شدند وضع خود را به شرکت سهامی عام تبدیل و تا معادل ۴۹٪ از سهام خود را در درجه اول به کارگران و کارمندان همان واحد و در مرحله بعد به عامه مردم بفروشند.

واحدهای صنعتی بخش عمومی نیز متعهد شدند تا ۹۹٪ سهام خود را به معرض فروش بگذارند تا به این ترتیب مالکیت واحدهای تولیدی و صنعتی هر چه بیشتر عمومیت یابد و همگان در بسط و توسعه اقتصاد ملی شریک و سهم شوند. تصویب این اصل، یکی از مبانی دموکراسی اقتصادی در ایران بود و نقطه

عطفی در تحول اجتماعی، و سیاسی جامعه ما محسوب
میشد، زیرا که میبایست همبستگی و اشتراک منافع
گروههای عمده صنعتی را در راهبری اقتصاد صنعتی
و پیشرفت و توسعه ایران به مرحله تحقق رساند و
همچنین از پیدایش انحصارهای بزرگ و کارفرمایانی
بصورت فئودالهای دیروز جلوگیری کند.

اعلام و تصویب این اصل، ابتدا با تعجب و
انتقاد و حتی مخالفت بسیار مواجه شد. اما پس از
یکسال، خود کارفرمایان متوجه شدند که روابط
صنعتی و بازده کار بهبود یافته و در نتیجه سود بیشتری
هم نصیب خود آنها خواهد شد.

آشوبگران وابسته به حزب توده و عوامل
ارتجاع بیش از همه با این اصل مخالف بودند، زیرا
که مشارکت کارگران در مالکیت واحدهای صنعتی و رفع
تضادهای طبقاتی، آنان را خلع سلاح میکرد و بهترین
بهبان تخریب و براندازی را از آنان سلب مینمود.
آنها، شکست این تجربه را الزامی و غیر قابل
اجتناب میدانستند و از عدم تحقق پیش بینی های خود
سخت دل آزرده و عصبی شدند. چرا؟ پاسخ به این
سؤال دشوار نیست.

قرار بود سهام بیشتر واحدهای صنعتی بخش
دولتی، البته با استثنای صنایع اساسی و کلید چون
نفت و گاز و پتروشیمی و راه آهن و اسلحه سازی و برق
و فولاد، در پائیز ۱۳۵۷ به معرض فروش گذاشته شود.
در همین اوان بود که در تهران و مشهد و اصفهان
و تبریز و قم، اغتشاشات و تظاهرات خشونت آمیز
همراه با قتل و غارت و آتش افروزی به وقوع پیوست
و شهرهای ما را به خون و آتش کشید. همین حوادث
بود که سرانجام به تغییراتی منتهی شد که مطبوعات
بین المللی آنرا "هرج و مرج پایان نا پذیر"

و "کلاف سردرگم" نام گذارده‌اند.

قبل از این تاریخ، ۱۵۳ واحد بزرگ صنعتی که به خانواده‌ها و یا گروه‌های معدودی از سهامداران تعلق داشت، سهام خود را به معرض فروش گذاشته و ۱۶۲/۰۰۰ تن از کارگران آنها، این سهام را خریداری کرده بودند. کار فروش سهام ۳۲۰ واحد بزرگ صنعتی دیگر با سرمایه‌ای معادل ۱۷۰ میلیارد ریال نیز در دست اجرا و انجام بود.

در غالب موارد، خرید سهام بوسیله کارگران از طریق اعطای وام‌های خاص تسهیل شد و شورای بنام نظارت برگسترش مالکیت واحدهای صنعتی برای این مهم نظارت داشت. وام‌های پرداختی می‌بایست در مدت ده سال از محل سود سهام خریداری شده مستهلک شود.

در خاتمه، بدینست به ذکر چند رقم بپردازم:

پانزده سال پیش حداقل دستمزد یک کارگر ساده معادل ۲۰۰۰ ریال در ماه بود. در سال ۱۹۷۸، حداقل دستمزد یک کارگر ساده معادل ۱۰۰۰۰ ریال در ماه بود که می‌باید تقریباً " ۲۰٪ هم بابت حق مشارکت در سود خالص واحدهای صنعتی به آن اضافه کرد.

کارگران در غالب موارد از خانه‌های ارزان قیمت، غذای ارزان قیمت در کارگاه و امکان خرید پنج کالای اصلی یعنی نان و گوشت و قند و برنج و روغن به قیمت‌های ارزان و تشبیه شده بهره‌مند بودند بسیاری از فروشگاه‌های کارگری طبق گزارش‌هایی که به من رسیده، طی آشوبها و اغتشاشات سال گذشته به آتش کشیده شده و نابود گردیدند. بالاخره باید گفت که فرزندان و کودکان این کارگران می‌توانستند از آموزش رایگان در همه مقاطع تحصیلی استفاده کنند.

در سال ۱۳۵۴ به هنگام بازدید از کارخانه‌قند قوچان یکی از کارگرها در پاسخ سؤال من از وضعیت زندگی‌شان گفت که نزدیک به ۸۰٪ کارگران دارای وسیله نقلیه شخصی هستند و نیمی از آنان از خدمه خانگی استفاده میکنند.

چنین بود و چنین است، پاسخ من به تاریخ درباره توسعه اقتصادی و اجتماعی و رفاه کشاورزان و کارگران.

فصل پنجم

انقلاب در دستگاه قضاوت

گفته‌اند که دستگاه قضاوت در ایران، که‌گاه تحت تاثیر ونفوذ ارباب قدرت و ثروت و غیر عادلانه بوده است، شاید چنین باشد. اما من شخصا "جز رضایت و خوشنودی از حاصل کارخانه‌های انصاف، که بر اثر انقلاب شاه و ملت ایجاد شد، در مردم ندیدم. پدرم، دستگاه قضائی ایران را بکلی نو سازی کرد و قوانین مدنی، جزائی و تجاری جدیدی با الهام از قوانین اروپائی، بخصوص فرانسوی بتصویب رساند. از آن پس، دستگاه قضائی ایران از مداخلات ونفوذ روحانیون بدور ماند و با اصطلاح "غیرمذهبی" گردید. ولی البته دستگاه جدید قضائی کشور چنانکه باید و شاید نبود، شبکه آن در سرتاسر کشور گسترش نداشت و مخصوصا "روستا نشینان از آن بی بهره بودند هزینه‌های قضائی سنگین بود و ساکنان روستاها که غالبا "از نعمت سواد محروم و فاقد توانائی مالی کافی بودند، نمیتوانستند در مقابل دستگاه دادگستری از حقوق خود بطور شایسته دفاع نمایند. مسائل روستا نشینان غالبا " بسیار ساده و بیشتر به حصه زمین آنان و اختلافاتشان با همسایگان بر سر تعیین حدود اراضی، استفاده از حق آب و یا مالکیت دامها بود. در مورد این دعاوی کوچک، میبایست به دادگستری شهرها مراجعه کنند، از خدمات وکلای دادگستری استفاده و مراحل

مختلف قضائی را طی نمایند. مراجعه به دیوان عالی کشور، در مرحله تمیز، مستلزم آمد و رفت به پایتخت کشور بود.

همه این دشواریها باعث میشد که روستائیان بجای مراجعه به دادگستری، با آنهمه هزینه رفت و آمد و انتظار، در بسیاری از موارد مسائل فیما بین خود را با نیرنگ و خشونت حل نمایند و در نتیجه پرونده های متعدد اختلافات محلی بر سر زمین و دام بوجود آمده، بیشتر وقت و نیروی زاندارمری و مراجع دولتی قضائی را بخود اختصاص داده بود.

یک جنبه مساله این بود و جنبه دیگر آنکه روستائیان بهتر از قضات حرفه ای، قادر به درک و حل و فصل دعاوی کوچک و مربوط به آب و زمین و دام و امثال آن بودند و طبیعتاً "طرفین دعوا را با روابط خاص محلی بهتر و بیشتر میشناختند. پس چنین بنظر آمد که اگر برای حل و فصل این قبیل مسائل و دعاوی از ریش سفیدان و سالخوردگان و خبرگان محلی و مورد اعتماد روستائیان کمک گرفته شود، هم مشکلات مردم زودتر حل میشود، هم از اتلاف وقت و نیرو و هزینه بسیار جلوگیری میگردد و هم دستگاههای اداری و قضائی سبک و سهل خواهد شد.

خانه های انصاف

اساس کارخانه های انصاف بر حل و فصل مسائل و دعاوی کوچک از طریق کدخدا منشی و اطلاعات محلی نهاده شد. نخستین خانه انصاف در زمستان ۱۳۴۲ در روستای مهبیار از توابع اصفهان گشایش یافت. تعداد خانه های انصاف در پایان سال ۱۳۵۶ به ۱۳۵۷

رسید که نزدیک به ۱۹۰۰۰ روستای کشور درحیطه عمل صلاحیت آنان بود.

خانه انصاف درحقیقت یک دادگاه واقعی روستائی است که پنج تن قضاات آنرا اهل هرده برای مدت سه سال انتخاب می کنند. اعضای خانه های انصاف افتخارا " خدمت می کنند و در نتیجه عدالت و قضاوت رایگان در اختیار روستائیان قرار می گیرد. آئین دادرسی در خانه های انصاف ساده و بی پیراه بود و قضاات در انتخاب راه و روش تحقیق و تجسس آزاد بودند و چون همه نسبت بیکدیگر آشنائی داشتند کارهای مردم سریع و آسان فیصله می یافت .

فعالیت خانه های انصاف با استقبال و توفیق فراوان روبرو شد. این خانه ها ، در نخستین سال فعالیت خود به ۱۸۰۰۰ پرونده رسیدگی و آنها را حل و فصل کردند و در پایان سال ۱۳۵۶ تعداد کسب پرونده های که در خانه های انصاف رسیدگی شده و فیصله یافته بود از سه میلیون تجاوز کرد. چه هزینه ها که بدین ترتیب صرفه جویی شد.....

توفیق کار و فعالیت خانه های انصاف تنها جنبه کمی و مقداری نداشت . بررسی کارشناسان و متخصصان نشان می دهد که آراء صادره بوسیله خانه های انصاف عادلانه ، منصفانه و منطقی و عاری از فساد و اعمال نفوذها بوده است . استادان حقوق و قضاات بسیاری از این نتیجه مثبت و درخشان اظهار تعجب کردند . اما من ، که روشن بینی و ذکاوت و شرم قوی روستائیان ایرانی را بخوبی می شناختم ، از ابتدای کار نسبت به نتیجه آن خوشبین بودم .

بر اثر ، همین توفیق بود که تصمیم گرفته شد در شهرها نیز برای رسیدگی به دعاوی کوچک و محلی دادگاههای منتخب اهل هر محله و شهر تشکیل شود .

این مراجع در ۱۳۴۵ آغاز کار کردند و شوراهای داوری نام گرفتند.

آنها نیز از پنج قاضی اهل محل برای مدت سه سال تشکیل میشدند. فقط میبایست یکی از این پنج تن از میان افراد آشنا به حرفه قضائـــی و مسائل حقوقی (قضات شاغل یا بازنشسته، وکلای دعاوی.....) انتخاب شود زیرا که مسائل و دعاوی شهری مشکلتر و پیچیده تر و تاحدی فنی تر بود. خدمات شوراهای داوری، که غالباً "در محل مدارس و شهرداریها و عمارات وابسته عمومی دیگر تشکیل میشد، رایگان بود.

در پایان سال ۱۳۵۶ در ۲۰۳ شهر ایـــــــــــــــران مجموعاً " ۲۸۳ شورای داوری به فعالیت مشغول بود که از ابتدای تاسیس بیش از ۷۵۰/۰۰۰ پرونده رسیدگی و آنها را حل و فصل کرده بودند.

در سال ۱۳۵۶ تصمیم گرفته شد که حیطة صلاحیت خانه های انصاف و شوراهای داوری گسترش یابد و رسیدگی به بیشتر دعاوی در مرحله بدایت به آنان محول شود تا در کار قضاوت تسریع قابل ملاحظه ای بوجود آید و از اتلاف وقت و هزینه بسیار اجتناب شود.

توفیق خانه های انصاف و شوراهای داوری، همانند کامیابی سپاهیان دانش و بهداشت نشان دهنده برتری راه حل های انقلابی بر راههای متعارف در حل و فصل مسائل اجتماعی در یک جامعه در حال بسط و توسعه سریع بود.

در طی مسافرتهاى متعدد به شهرها و روستاهای کشور، غالباً " از روستائیان درباره خانه های انصاف و فعالیت و نتایج کارشان پرسش میکردم، پاسخها همه جا گرم و آمیخته با تأیید بود و نشان

میداد که مردم به آراء آنها اعتماد و اطمینان دارند. درحقیقت فعالیت خانه‌های انصاف دارای جنبه کدخدامنشی و حل و فصل دعاوی بطور دوستانه و خانوادگی بود و از تبدیل موضوعات بسیار کوچکی به دعاوی و اختلافات پیچیده و احیاناً "سیاسی" جلوگیری میکرد.

تشکیل خانه‌های انصاف، یک ابتکار انقلابی و موفق و یک تجربه شجاعانه بود. مشارکت قضات منتخب مردم در امور قضائی، جنبه و جلوه‌ای از سیاست کلی توسعه و تصمیم مشارکت مردم در راهبری امور عمومی بود که همواره بدان توجه فراوان داشتیم. بدینسان، ما به همگان نشان دادیم که سرآمدان و نخبگان برگزیده مردم قادرند مسائل آنها را حل و فصل کنند و به حکومت عامه جامعه عمل ببوشانند. در حال حاضر همه کوشش کسانی که مدعی حکومت برایان هستند بر این است که سرآمدان و نخبگان جامعه ایرانی را از میان ببرند و یا از کشور برانند و تاحدی هم توفیق یافته‌اند. اما سرانجام با شکست روبرو خواهند شد و نخواهند توانست به مقصود خود نائل شوند.

ابتکار تشکیل خانه‌های انصاف و شوراهای داوری در زمینه دستگاه قضائی، پاسخ من به تاریخ بوده است.

فصل ششم

انقلاب آموزشی و اصلاحات فرهنگی دفاع از تمدن ایرانی و هویت ملی

همه دیدند و می‌دانستند که من بیش از هر چیزی به اندیشه آینده ایران بودم. هم رسالت و وظیفه من این بود و هم اقتضای منش و طبیعتم. مفهوم سازندگی آینده ایران، توجه به آموزش جوانان بود. به همین سبب در کنار تأمین بهداشت و سلامت ایرانیان سیاست آموزشی، از لویت خاص برخوردار بود.

به هنگام آغاز سلطنت پهلوی فقط صدی یک از ایرانیان باسواد بودند. آری، در کشوری که صدها تن از برجسته‌ترین نوابغ انسانیت، چون فارابی و رازی و حلاج و ابن سینا، غزالی و فردوسی و سعدی و مولوی و حافظ و نظامی و خیام و روزبهان و رودکی و شیخ بهائی و فرخی سیستانی، منوچهری و سنائی و عطار و خاقانی و خواجه نظام‌الملک و پروین اعتصامی و را تربیت کرد، تنها یک درصد از نفوس خواندن و نوشتن می‌دانستند و اثری از آموزش واقعی نبود. طبیعتاً "آغاز هر کار دشوارتر است و امکانات ما هم محدودتر بود. طبق سرشماری ۱۳۳۵، ۱۴/۹٪ از ایرانیان باسواد بودند و از چهار میلیون نفر کودکان لازم‌التعلیم فقط ۱/۷۲۰/۰۰۰ تن آنان توانستند در آن سال به مدرسه راه‌یابند. پس می‌بایست در جستجوی راه‌حلهای انقلابی برای مبارزه با بیسوادی و گسترش آموزش بود. من

قبلاً" باین تدابیر و راه‌حلیها ، یعنی تشکیل سپاه دانش ، اشاره کردم .

حاصل کار سپاه دانش و کوششهای متعارف اداری را در زمینه گسترش آموزش عمومی میتوان در چند رقم بیان و خلاصه کرد .

طی پانزده سال میزان افزایش تعداد دانش - آموزان در مقاطع مختلف تحصیلی به شرح زیر است :

کودکستانها	۱۳۵۰%
مدارس ابتدائی	۵۶۰%
دوره راهنمایی	۲۶۳%
مدارس متوسطه	۳۳۱%
مدارس حرفه‌ای و فنی	۱۵۵۰%
مدارس سپاه دانش	۶۹۲%

تعداد کل دانش‌آموزان و دانشجویان کشور ، طی همین مدت از ۱/۵ میلیون نفر به بیش از ده میلیون تن رسید . این کامیابی بزرگ بیش از همه مرهون و مدیون سپاه دانش است که نه تنها به کار اصلی خود یعنی آموزش بیسوادان پرداخت و میلیونها تن را از نعمت خواندن و نوشتن ، برخوردار ساخت ، بلکه شور و شوقی وصف‌ناپذیر نسبت به دانستن و آموختن در همه گروههای جامعه بخصوص در میان روستائیان بوجود آورد . براهکار کوشش سپاه دانش ، نسبت تعداد دانش‌آموزان در روستاها طی مدت پانزده سال از ۳۹/۴% به ۵۲/۸% کل دانش‌آموزان کشور بالغ گردید که این درصد تقریباً " با تناسب جمعیت روستائیان در مجموع نفوس مملکت برابر است .

باید افزود که با احتمال قریب به یقین میزان افزایش بودجه آموزش و پرورش ایران طی این مدت ، در دنیا بی نظیر است :

بودجه آموزش و پرورش در برنامه سوم عمرانی کشور

تاریخ و فرهنگ و تمدن ایرانی و زبان و ادبیات فارسی و آداب و سنن محلی و منطقه‌ای بعمل آید. در منشور انقلاب آموزشی، توسعه سریع آموزش فنی و حرفه‌ای به موازات مدارس ابتدائی و متوسطه و تجدید نظراساسی در برنامه مدارس اخیرالذکر توصیه شده بود که همه اینها متعاقبا" به مرحله اجرا درآمد.

اجرای سیاست عدم تمرکز در مدیریت آموزش و پرورش و تفویض اختیارات به مسئولان در سطوح مختلف اداری و استانها و شهرستانها نیز یکی دیگر از تدابیری بود که در منشور انقلاب آموزشی مورد توجه خاص قرار گرفت.

بمنظور توسعه و گسترش آموزش فنی و حرفه‌ای، بهره‌گیری از وسایل سمعی و بصری و ترتیب برنامه‌های بازآموزی در خارج از ساعات کار، توصیه شده بود. چنانکه قبلا" یادآور شدم، ایران در صددهتهیه ماهواره بود که از طریق آنها رساندن تصاویر تلویزیونی و آموزش تلویزیونی به دورافتاده‌ترین روستاهای کشور نیز میسر و مقدور باشد. گسترش و تشویق پژوهشهای علمی اصیل، برقراری رابطه همکاری میان هیجده دانشگاه و یکمده سی و هفت مؤسسه آموزش عالی کشور با بخشهای صنعت و کشاورزی همچنین توسعه ورزش و تربیت بدنی در همه مدارس کشور نیز در منشور انقلاب آموزشی مقام مهمی داشت در زمینه ورزش، برنامه وسیعی به منظور احداث ورزشگاههای عمومی و زمینهای ورزشی و تجهیز مدارس و ترتیب مسابقات و تشویق و بزرگداشت قهرمانان به مرحله اجرا درآمد که همه دیده‌اند و میدانند.

برگزاری بازیهای آسیائی ۱۳۵۳ در تهران، که کشور ما در آن مقام دوم را یافت، توفیقی بزرگ

تاریخ و فرهنگ و تمدن ایرانی و زبان و ادبیات فارسی و آداب و سنن محلی و منطقه‌ای بعمل آید. در منشور انقلاب آموزشی، توسعه سریع آموزش فنی و حرفه‌ای به موازات مدارس ابتدائی و متوسطه و تجدید نظراساسی در برنامه مدارس اخیرالذکر توصیه شده بود که همه اینها متعاقبا" به مرحله اجرا درآمد.

اجرای سیاست عدم تمرکز در مدیریت آموزش و پرورش و تفویض اختیارات به مسئولان در سطوح مختلف اداری و استانها و شهرستانها نیز یکی دیگر از تدابیری بود که در منشور انقلاب آموزشی مورد توجه خاص قرار گرفت.

بمنظور توسعه و گسترش آموزش فنی و حرفه‌ای، بهره‌گیری از وسایل سمعی و بصری و ترتیب برنامه‌های بازآموزی در خارج از ساعات کار، توصیه شده بود. چنانکه قبلا" یادآور شدم، ایران در صدد تهیه ماهواره بود که از طریق آنها رساندن تصاویر تلویزیونی و آموزش تلویزیونی به دورافتاده‌ترین روستاهای کشور نیز میسر و مقدور باشد. گسترش و تشویق پژوهشهای علمی اصیل، برقراری رابطه همکاری میان هیجده دانشگاه و یکمده سی و هفت مؤسسه آموزش عالی کشور با بخشهای صنعت و کشاورزی همچنین توسعه ورزش و تربیت بدنی در همه مدارس کشور نیز در منشور انقلاب آموزشی مقام مهمی داشت در زمینه ورزش، برنامه وسیعی به منظور احداث ورزشگاههای عمومی و زمینهای ورزشی و تجهیز مدارس و ترتیب مسابقات و تشویق و بزرگداشت قهرمانان به مرحله اجرا درآمد که همه دیده‌اند و میدانند.

برگزاری بازیهای آسیائی ۱۳۵۳ در تهران، که کشور ما در آن مقام دوم را یافت، توفیقی بزرگ

برای ایران بود. حال آنکه ایرانیها برجیسن و هندوستان که جمعیتشان بیش از بیست برابر ایران بود سبقت جستند.

هدف نهائی سیاست آموزشی ما این بود که بتوانیم زنان و مردانی تندرست و توانا و آگاه برای جامعه فردای ایران تربیت کنیم. زنان و مردانی که قادر به مقابله با مسائل دشوار تمدن جدید و حل و فصل آنها باشند. زنان و مردانی که از حس میهن دوستی و اعتماد به نفس و صفات اخلاقی برخوردار باشند.

آموزش رایگان برای دانشجویان

در ابتدای سلطنت من، قانون آموزش اجباری و رایگان از تصویب قوه مقننه گذشت، اما کشور امکانات و وسائل اجرای آنرا نداشت. انجام سپاه دانش و گسترش آموزش رایگان در سطح روستاهای کشور، گامی بزرگ در این راه بود. من آرزو داشتم که آموزش در همه سطوح برای همه ایرانیان رایگان باشد. بهمین سبب اصل پانزدهم انقلاب شاه و ملت اعلام شد که بر طبق آن همه دانش آموزان و دانشجویان در مقابل تعهد خدمت به دولت، و یادار محل و وظیفه ای که دولت معین نماید، از آموزش رایگان کامل برخوردار شوند. این تدبیر مخصوصاً برای دانشجویان بسیار مفید بود زیرا نوعی بیمه و تعهد دولت در مقابل آنان برای تهیه شغل مناسب محسوب میشد. بر اثر اجرای این اصل مجموعاً ۷/۴۰۰/۰۰۰ نفر از آموزش رایگان بهره مند شدند که نزدیک به شش میلیون نفر آنان از تغذیه رایگان در مدارس برخوردار بودند.

یکسال پیش تعداد دانشجویان مادر دانشگاهها و مدارس عالی کشور نزدیک به ۲۰۰/۰۰۰ تن و در خارج نزدیک به یکمدهزارتن بود که نیمی از گروه اخیر در ایالات متحده امریکابه تحصیل اشتغال داشتند. پردیس دانشگاه نوبنیاد پهلوی در شیراز و دانشگاه اصفهان که هر دو در دست ساختمان بود، میبایست از زیباترین و مجهزترین مجموعه های آموزش عالی در سرتاسر جهان شود.

بیشتر دانشجویان ما علاوه بر آموزش رایگان از کمک هزینه تحصیلی استفاده میکردند و طبیعتاً سن آنان اجازه نمیداد که بدانند بیست و چند سال قبل که هنوز متولد نشده بودند، کشورشان با چه تنگناها و چه دشواریهایی مواجه بود و آنچه را که داشتند و در اختیارشان بود کاملاً عادی میدانستند. امروزه که من به وقایع دو سال گذشته میاندیشم گهگاه به خود میگویم که شاید مادر اتخاذ بسیاری از این تدابیر شتاب کردیم.

شاید میبایست شرایط ورود به دانشگاهها را دشوارتر میکردیم. اشتباه دیگر من آن بود که در سیاست کلی کشور مقام و اعتباری که باید و شاید برای استادکاران، کشاورزان ماهر، ارباب حرف و صنایع و امثال آنها که بمدد بازوی خود کار میکردند قائل نشدیم و لاجرم همه بسوی دانشگاهها روی آوردند و مدرک گزائی به کلیه گروههای اجتماعی و طبقات سنی سرایت کرد.

ما فکر میکردیم که باید خود را برای مقابله با عصر صنعت خودکار و الکترونیک آماده کنیم، پس بی حساب در دانشگاهها را گشودیم و شاید توجهی که میبایست به جنبه های معنوی و روانی آموزش معطوف نداشتیم.

بسیاری از دانشجویان ما ، فرزندانشان خانواده‌های ساده روستایی بودند که پدرانشان حتی روستاهای خود را ترک نکرده و به شهرهای بزرگ نیامده بودند.

اینها یکباره وارد بهترین دانشگاههای داخل و خارج کشور شدند و در شهرهای بزرگ و محیط سرد و خشن آنان به زندگی پرداختند. این جهش در شرایط زندگی، خالی از نتایج دشوار و بعضاً نامطلوب انسانی و روانی نبود. گروهی به تنبلی و بیکاری گرایشیدند و گروهی دیگر به خوشنیت اعتراض و فزون طلبی دادم.

ادامه این خوشنیتها در یکسال اخیر دانشگاههای ایران را دچار نابسامانیهای فراوان و هرج و مرج گرد. استادان مورد اهانت قرار گرفتند و اکنون عملاً همه مدارس عالی کشور ما بحالت تعطیل درآمده است. بعنوان نمونه از دوهزار تن افراد هیات علمی دانشگاه تهران، نزدیک به ۱۲۰۰ نفر آنان یا بوسیله کمیته‌های مجهول الهویه تمفییه شده و یا تقاضای بازنشستگی کرده و یا اعازم خارج شده‌اند.

در این شرایط ، سرنوشت جوانان مستعد ما چه خواهد شد! اگر دانشگاهها تعطیل شوند، اگر فراگیری دانشها و فنون جدید برای فرزندان ایران میسر نباشد، چه نتیجه‌ای جز بازگرداندن کشور به گذشته و توقف پیشرفت ملی بدست خواهد آمد؟

بزرگداشت فرهنگ و هنر ایرانی

من هرگز فرهنگ را مختص گروهی خاص و محدود

نمیدانستم و گسترش و اعتلای فرهنگ ایران را از مبانی اصلی سیاست ملی و مملکتی تلقی میکردم که مخصوصاً "شهبانو توجه و دقت بسیار معطوف بدان کرد.

نخستین کوشش ما، حفظ و صیانت هنرهای سنتی و باستانی ایران و تجدید حیات آنها بود. همچنین توجه بلیغ به شکوفانی فرهنگ و هنر اصیل و نوین ایران معطوف شد. ایجاد کتابخانه‌های متعدد موسسات تحقیقاتی و آموزشی، موزه‌ها، فرهنگسراها، برپائی جشنواره‌ها، تشویق نویسندگان و شاعران و هنرمندان، همه برای اجرای این اصل تکیه داشت و آنقدر روشن است که نیازی به تفصیل دربار گفتن آن نیست.

بسیاری از مردم ایران تصور میکردند که هر چه متعلق به گذشته است، کهنه و مخالف ترقی و حتی ارتجاعی است. این باور، یکنوع بی‌اعتنائی به فرهنگ و سنتی و گونه‌ای غرب‌گرایی افراطی در بعضی گروههای اجتماعی بوجود آورده بود. مبارزه با این طرز تفکر برای ما از اهمیت خاص برخوردار بود تا ایرانیان به بزرگی و تنوع و جامعیت فرهنگ و تمدن و هنرهای خود بیشتر و بهتر پی ببرند و بدینسان مبانی وحدت و هویت ملی تحکیم شود.

در همین دیدگاه بود که به شعر و ادبیات و تاریخ ایران، مقامی والادبر برنامه‌های تحصیلی اختصاص داده شد. همچنین تلویزیون ملی ایران در حفظ و اشاعه موسیقی ملی و سنتی ایران سهم قابل ملاحظه‌ای ایفا کرد.

به موازات این برنامه‌ها، به شناسائی و شناساندن هنر پیشرو نیز توجه کامل مبذول شد که جشنواره شیراز تخت جمشید، میعادگاه نوپردازان هنر جهانی، نمونه‌ای شایسته از آن است.

میل دارم در اینجا تعدادی از برجسته ترین شاعران و هنرمندان معاصر و نوپرداز کشورمان را نام ببرم: نخست نسیما یوشیج، بنیان گذار شعر نو در ایران. سپس شاعرانی چون فریدون مشیری، نادر نادرپور، ابتهاج (سایه)، اخوان ثالث، سهراب سپهری، احمد شاملو، فروغ فرخزاد، سیمین دانشور، سیمین بهبهانی..... در زمینه هنرهای نمایشی: بیژن اردوان مفید (که برادر دیگرشان بهمن به سینما پرداخت) آربی اوانیان..... در زمینه سینما: پرویز کیمیائی، جلال مقدم، گلستان، هژیر داریوش، داریوش مهرجویی، بهرام بیضائی، کیمیای.....

در میان نقاشان و مجسمه سازان، بهمن محمدرسی، اویسی، پرویز تناولی، دریا بیگی، آغداشلو، ابوالقاسم سعیدی، فرامرز پیلارام، یکتاشی، زنده رودی، ایران درودی، پروانه اعتمادی، محجوبی.....

بدیهی است نامهای بسیاری را ذکر نکرده‌ام که همه را اهل نظر بخوبی می‌شناسند.

در دوران سازندگی ستابان کشور، مسائل ناشی از معماری، دارای اهمیت خاص بود. تعدادی از مهندسان و معماران ایران، گرایش محسوسی به تقلید از غرب نشان دادند. بسیاری از ساختمانهای قدیمی و محلات سنتی شهرهای مامتا سافانه به بهانه نوسازی ویران شد و جای خود را به بناهای بی هویت و نسا- هماهنگ با آب و هوا و شرایط محیط و زندگی ایرانی داد. در این زمینه نیز شباهت به تلاش برخاست و توفیق یافتیم بسیاری از بناهای قدیمی را مرمت کرده و از تخریب محلات و نقاط سنتی جلوگیری کنیم. خوشبختانه باید بگویم که بسیاری از معماری

ایرانی نیز با الهام از شرایط اقلیمی و سنتهای ملی هنر ایرانی، در ابداع سبک جدید معماری ایران توفیق یافتند و به نحوی مطلوب شیوه‌های نورا با خصائص قدیم ایرانی تلفیق کردند.

فصل هفتم

کوشش برای انقلاب اداری

دیوان سالاری (بوروکراسی) مشکلی است جهانی که اختصاص به ایران ندارد ولی متأسفانه از دیر باز در کشور ما بصورت یک تاسیس اجتماعی و مقاوم درآمد. قبلاً یادآور شدم که بخشی از اصل دوازدهم منشور انقلاب ما اختصاص به انقلاب اداری و مبارزه با دیوانسالاری داشت. ما میدانستیم که در این رهگذر به مبارزه با هیولائی میپردازیم که در گذشته همواره پیروز بوده است: هیولای کاغذ بازی، کند کاری، کار امروز به فردا نهادن، که برای پیروزی بر آن بیش از هر چیز به تغییر بنیادی در رفتارهای فردی، روانی و اخلاقی ضرور است و میدانستم که این تغییر بنیادی، کاری آسان نیست.

اصلاحات آموزشی، شرط لازم اصلاحات اداری

عقیده من همواره بر آن بود که دستگاه اداری باید در خدمت مردم باشد و کارمندان موظفند با حسن مسئولیت و روح قاطعیت و سرعت عمل به حل و فصل مسائل مردم و تمشیت امور مملکت بپردازند. ولی میدانستم که باید در رویه سازمانهای اداری نسبت به مردم تغییر حاصل شود و هم در رفتار مردم در برابر دستگاه اداری. ضرورت انقلاب اداری از این جهت احساس میشد

که حجم کار دستگاههای اداری مملکت به سبب افزایش سریع نفوس و بسط و توسعه اقتصاد ملی و اجرای اصل عدم تمرکز و ایجاد سازمانهای جدید روز به روز افزایش می یافت .

ما به دشواری تلاش خویش آگاه بودیم و می دانستیم که باید به اصلاحی بنیادی در سازمان اداری ایران پرداخت . به همین سبب انقلاب اداری و آموزشی را لازم و ملزوم یکدیگر می دانستیم . هدف انقلاب آموزشی در همه سطوح و مقاطع تحصیلی آن بود که مردم ایران از درایت و بینش و تدبیر لازم برخوردار شوند و طبیعتاً " این برخورداری حسن جریان امور اداری مملکت را باعث می شد .

باید مجدداً " به این نکته اشاره کنم که یکی از اهداف تشکیل سپاههای دانش ، بهداشت و ترویج و آبادانی نیز این بود که در سطح روستاهای کشور از سنگینی دستگاه اداری کاسته شود و روحیه جدیدی بوجود آید . آرزوی من آن بود که بر اثر انقلاب آموزشی ، این روحیه بر همه افراد جامعه تسری یابد و هر ایرانی ، با دانش و آگاهی لازم ، خود را عضوی موثر و مسئول از جامعه متحول ایران بداند .

بر اجرای انقلاب اداری ، یک شورای مرکزی تشکیل شد و نمایندگان آن مأموریت یافتند که در همه سازمانهای دولتی به تغییر و اصلاح روشهای اداری بپردازند . در این زمینه ، نتایج بدست آمد ، بعضی از تشریفات سبکتر و آسانتر شد و در چند جا اصل عدم تمرکز حاکم تحقق پوشید . همچنین کوششی قابل ملاحظه برای آشنا ساختن مسئولان اداری با روشهای جدید مدیریت و استفاده از " کامپیوتر " در سازمانها معمول گشت .

مقاومت سرسخت دیوان سالاری

تأسیس بازرسی شاهنشاهی

در طی سالهای ۱۳۵۴ تا ۱۳۵۷ اندک اندک بر همه مشهود گشت که دیوان سالاری و دیوانسالاران ، سخت در برابر این اصلاحات مقاومت میکنند و نفوذ ناپذیرند . هیولای دیوانسالاری تغییر شکل میافتد اما توانا و پابرجاست .

ما ، در سال ۱۳۲۸ سازمان بازرسی شاهنشاهی را تشکیل داده بودیم . تشکیل این سازمان در حقیقت چیزی نبود جز احیای یک سنت قدیمی ایرانی که در زمان هخامنشیان " چشم و گوش شاه " مینامیدند ، که بازرسانی از جانب پادشاه در همه نقاط ایران مأمور مراقبت در امور و رسیدگی به شکایات مردم بودند . تاسیسات مشابهی در بعضی از کشورها منجمله ممالک اسکاندیناوی وجود دارد .

هیات بازرسان شاهنشاهی ، مستقیماً " در مقابل خود من ، مسئول بودند و وظیفه داشتند که مشکلات و نارسائی هارا ، بی اغماض یادداشت کنند و به من گزارش دهند . هر ایرانی میتواند به این بازرسان مراجعه و شکایت خود را عنوان و طرح نماید و این بازرسان موظف بودند ، دقیقاً " به این مراجعات رسیدگی کنند ، ولو ناچیز و اندک بوده باشد .

بندوبست ، نادرستی ، کندکاری چنانچه در خلقیات گروهی از اعضای دستگاه اداری ، و مراجعان آنها ، ریشه داشت که وجود همین بازرسی تا حد زیادی از بروز آنها پیشگیری میکرد .

بازرسی شاهنشاهی ، در سال ۱۳۴۰ منحل شد

و در سال ۱۳۵۵ با شکلی نوین بنام "کمیسیون شاهنشاهی تجدید حیات یافت" در این کمیسیون نمایندگان سازمانهای اداری، حزب رستاخیز ملت ایران، اطایقهای بازرگانی و صنایع و معادن و وسائل ارتباط جمعی شرکت داشتند. کمیسیون شاهنشاهی ماموریت یافت دقیقا "به برنامه های وزارتخانه ها و سازمان های دولتی رسیدگی کند و هر جا اشتباه، کندی، نقص و بیاستی در کار باشد گوشزد نماید و احیانا "خاطیان و مقصران را تنبیه کند.

کمیسیون شاهنشاهی، در حقیقت شکلی جدید در در نحوه تجزیه و تحلیل و انتقاد امور عمومی بشمار میامد و من تصور میکردم که در عمل موثرتر از نحوه کار احزاب سیاسی کشورهای غربی خواهد بود. متاسفانه، نتایج کار کمیسیون شاهنشاهی مانند بسیاری دیگر از تدابیری که در سالهای اخیر اتخاذ شده بود، بر اثر حوادث زمستان گذشته مشهود نگردید و این طرح به ثمر نرسید.

در میان همه اصول انقلاب ما، انقلاب اداری دشوارتر بود چراکه تحقق آن با یک دگرگونی بنیادی در روحیات مردم و روشهای اداری بستگی داشت. به موازات این کار، ما به اجرای اصل عدم تمرکز پرداخته بودیم که لازم آن ایجاد و تاسیس سازمانهای جدید در سطوح مختلف کشور بود. در حقیقت پیشرفت این دو برنامه به موازات یکدیگر سابقه ای بود با زمان که فرصت توفیق در آن دست نداد.

تحقق بعضی از برنامه های بنیادی، احتیاج به مدت زمانی طولانی دارد. در زمینه اصلاحات اداری، متاسفانه من وقت کافی نیافتم و متاسفانه دستگاه اداری ایران در این رهگذر باری نداد.

بیش از آن است که غالباً " تصور میشود، از جمله این حقوق مسلم، یکی استقلال کامل مالی وحق اداره ثروت ودارائی شخصی است که تا این اواخر در بسیاری از ممالک مترقی اروپائی بطور کامل وجود نداشت. ما، با الهام از فرهنگ وتمدن کهن ایرانی کسه برای زنان مقامی والا قائل شده و با الهام از فلسفه ومعنویت اسلام، عقیده داشتیم که باید در جامعه نوین ایران برای زنان ایرانی سهم و مقامی فراخور تعداد و امکانات آنان بوجود آورد، و به این راه رفتیم. در آئین باستانی زرتشت، حقوق زن و مسرد برابر است و دین مقدس اسلام نیز مخالفتی با حقوق سیاسی و اجتماعی ندارد. بهمین سبب، مسکن وضع زنان را در جامعه ایرانی، غیر منصفانه غیر عادلانه و نامعقول میدانستیم. تحول اجتماعی نشان خواهد داد که حق با من بود و آنچه اکنون در زمینه سلب حقوق سیاسی، فردی و فرهنگی از زنان ایران صورت میگیرد، ارتجاعی و صریحاً " مخالف توسعه و ترقی است.

چگونه میتوان قبول کرد که باردیگر، نیمی از نفوس مملکت ما، از همه حقوق محروم شوند و نتوانند در زندگی و سازندگی اجتماعی مشارکت نمایند.

سخنان علی ابن ابیطالب (ع)

اکنون باردیگر چادر در ایران عملاً احبّاری به خواهران و مادران ما تحمیل شده، امکان ورزش کردن از دختران جوان ایرانی سلب گردیده و این فعالیتها برای دختران "شیطانی" تلقی می شود. برای من حتی تصور نیست که مشارکت

زنان در زندگی اجتماعی عملی "شیطانی" باشند .
ارتجاع، کهنه پرستی، تزویر و عوام فریبی غاصبان
قدرت و حکومت در ایران در زمینه سلب حقوق
وامکانات زنان ایرانی، مشمئز کننده است .
اگر بعضی از زنان، خود آزادانه بخواهند چادر
بسر کنند، امری طبیعی است و من هرگز مخالف آن
نبوده‌ام . اما چگونه و به چه عنوان و حقی میتوان
نیمی از جمعیت کشور را از لذاثذ ورزش محروم کرد؟
کهنه پرستان و مزدورانی که اکنون برای ———
حاکمند، نمیدانند که توسعه ورزش نوعی پیش‌گیری
از شیوع بیماریها و امری مفید بلکه لازم در زمینه
تامین بهداشت عمومی است . آنها نمیدانند یا
نمیخواهند بدانند که تندرستی بزرگترین سرمایه
هر ملت است .

چگونه زنی که چادر بسر دارد میتواند زندگی
کند، در کارهای اداری شریک و سهم باشد، طبیعی
باشد، قاضی باشد.....؟ در طی پانزده سال
اخیر زنان ایران در کلیه شئون زندگی، حرفه‌ای
صنعی و اجتماعی با توفیق کامل شرکت کردند و نشان
دادند که برای تقبل همه مسئولیتهای سطوح
مدیریت، کفایت و لیاقت دارند . در این پانزده
سال زنان ما به مقامهای وزارت، سفارت، معاونت
و کالت، استادی دانشگاهها و همه مناصب و مقامات
مهم مملکتی دست یافتند و بخوبی و شایستگی از عهده
انجام وظایف و مسئولیتهای خود برآمدند .

دختران جوان ما، سهمی بزرگ در مبارزه با
بیسوادی و کامیابیهای تردید ناپذیر سپاه بهداشت
داشتند . اکنون آنها میخواهند زنان ایرانی را
از همه این دستاوردها محروم کنند .
بیم من از آن است که بازگشت به خرافات

و پیش داوریهای صدسال پیش ، تحصیل مجدد چنانچه به زنان و سلب حقوق و امتیازات قانونی راسب شود که نتوانند چنانکه باید و شاید وظایف مادری خود را در زمینه تربیت فرزندان ایران برای قرن آینده انجام دهند ، بدیهی است اگر نیمی از جمعیت یک کشور از حقوق و امتیازات اجتماعی و سیاسی محروم و حتی آزادانه و بالامانع قادر به تحصیل و کسب علم در همه شئون نباشد ، نیم دیگر نیز نخواهد توانست به همه مدارج ترقی و تکامل دست یابد .

آینده نگران ، عقیده دارند که بر اثر بسط و توسعه صنایع خودکار انسانها در قرن آینده هفته ای سه یا چهار روز بیشتر کار نخواهند کرد . آیا قابل تصور هست که در چنین جامعه ای زنان حتی از حق ورزش کردن بطور آزادانه محروم باشند و مادران ایرانی مجبور گردند که چادر بر سر نهند و خود را اسیر کفن سیاه نمایند ؟

قبلاً به آشوبهایی که در سال ۱۳۴۲ بوسیله ارتجاع سیاه برای مبارزه با اصلاحات اجتماعی ایران فراهم شده بود ، اشاره کرده ام . خوشبختانه این آشوبها دیری نپاشید و نور بر ظلمت پیروز شد و کشور ما توانست مقامی شایسته و فراخور خود در میان ممالک جهان بدست آورد .

در این رهگذر ، اکثریت قاطع روحانیون ایران ، به ضرورت ترقی و تحول اجتماعی و قسوف یافتند و بسیاری از آنان صمیمانه در این راه کوشش و همکاری کردند .

آیا لازم است یادآور شوم که طبق قانون اساسی ایران ، پادشاه حافظ و نگاهبان مذهب شیعہ اثنی عشری است و من همواره در این زمینه کوشا و بسو سوگند خود سخت پای بند بوده ام .

نمیخواهم در اینجا از کسی نام ببرم، چه بسیارند روحانیون موجهی که شدیداً "باگفتار و کردار شخصی که اکنون در قم حاکم است مخالفند. حضرت علی ابن ابیطالب (ع) فرموده است "فرزندان خود را برای جهان فردا پرورش دهید" آیا سکوت روحانیون در مقابل اعمال ارتجاعی و خرافاتی که در ایران صورت میگیرد، مخالف فرموده امام شیعیان نیست؟

عدالت، اساس و عصاره اسلام است

من هرگز از انجام تعهد و سوگند خود در حقیقت و صیانت مذهب شیعه اثنی عشری و دفاع از آن در مقابل حملات مادی گرایان، باز ننشستم و اکنون عمیقاً متأسفم که طرز تفکر "مارکسیست اسلامی" یعنی جمع غیر قابل تصور بین اعداد در میان گروهی از روحانیون ایران نفوذ کرده است. برداشت من از اسلام، همواره دقیق و مستند به متون معتبر بوده است، حال آنکه شخص حاکم بر قم و بعضی دیگر از "روحانیون" ایران دین رابه نفع مصالح شخصی و مادی و افراط و تفریط و هوسهای خود تفسیر و به بازیچه‌ای تبدیل نموده‌اند. نص صریح قرآن و روح و معنویت اسلام شدیداً "کینه و نفرت و انتقام و آدمکشی و غارت و دزدی را که از زمستان ۱۳۵۷ تاکنون بر ایران حکومت دارد محکوم میکند. اساس عماره اسلام چیزی جز عدل و انصاف نیست و انقلاب شاه و ملت که برای تحقق عدالت اجتماعی و مشارکت ملی بنیان نهاده شد، مستقیماً "از اصول و تعالیم اسلام الهی گرفته است."

اعتقادات عمیق مذهبی، اساس زندگی معنوی و اخلاقی هر جامعه است که اگر دستخوش مادی‌گرائی شود، با مخاطرات بسیار روبرو خواهد شد. ایمان، بهترین و موثرترین ضامن سلامت فکری جوامع بشری است که باعث میشود انسانها به مراتب ومدارج عالی روحانی و معنوی دست یابند و از بند مادیات و خودپرستی رها شوند.

در سطح جوامع نیز، ایمان و اعتقاد بزرگترین نیروهاست. وهیچ مرام سیاسی ونظام عقیدت‌سوی نیست، که انسانها را از اعتقادات مذهب‌سوی و معنوی بی نیاز گرداند.

بخت بزرگ ایرانیان این بود وهست که در پرتو روحانیت و معنویت تعالیم مقدس و مثرقی اسلام زندگی میکنند و در مراحل دشوار زندگی اجتماعی وتاریخ خود همواره از این منبع کسب فیض کرده‌اند، همه کسانی که برای تحقق و پیشرفت انقلاب اجتماعی و ملی کوشیدند، میدانستند ومیدانند که تلاش آنها دقیقا" منطبق با تعالیم عالی اسلام وملهم از آن بوده‌است و باید از این جهت مفتخر و سربلند باشند.

اعتقاد راسخ من به اسلام وكوشی که برای حفظ وصیانت وتوسعه آن انجام میدادم مانع احترامی عمیق به سایر ادیان حقه نبود وهمواره بالهام از سنتهای ملی ایرانی کوشیدم که ایران سرزمین همزیستی میان همه افکار و ادیان باشد، که متأسفانه اکنون نیست ودستخوش تعصب و خشونت و خرافات شده است.

مانسبت به همه کسانی که در ایران میزیستند احترامی عمیق داشتیم، ولو اینکه اهل دیانتی جز اسلام باشند وتعلیم اسلام نیز جز این نیست بی - احترامی بذهاب دیگر وتعصب و خشونت و سلب حقوق سیاسی

و آزادی فکر وعقیده را که برای ایران حاکم شده، بدون تردید محکوم کنیم .

فصل نهم

مبارزه با تورم، سوداگری و فساد

اصرار و تاکید همیشگی من بر آن بود که معالجه عمومی باید برتر از منافع خصوصی باشد و همین امر باعث شد که بعضی از گروه‌های جامعه به مخالفت با سیاستی که اعمال می‌کردم برخیزند. حتی قبائل از آنکه ائتلاف شوم سرخ و سیاه کمر قتل و ویرانی کشورمان را به بندد.

دو هدف از اهداف انقلاب سفید مربوط به مبارزه با فساد و سوداگری بود. من بخوبی میدانستم که برایش کوشش برای مبارزه با فساد و معاملات سوداگرانه، افراد صاحب نفوذ و ثروتمند بسیاری به مخالفت با من خواهند پرداخت و چون منافع خود را در خطر ببینند از توسل به هیچ چیز امتناع نخواهند داشت. دواصلی که به آنها اشاره کردم، اصول چهاردهم و نوزدهم انقلاب سفید است: یکی مبارزه با تورم و گرانفروشی و معاملات سوداگرانه و دیگری مبارزه با فساد. در کنار تقسیم اراضی و اصلاحات ارضی از یک طرف و مشارکت کارگران در سود خالص و سهام واحدهای صنعتی از طرف دیگر، اجرای دو اصل مورد اشاره باعث شد که اتحاد جدیدی از دشمنان ایران علیه سیاست من بوجود آید.

اصل چهاردهم (که در سال ۱۳۵۴ اعلام شد)، مربوط به تعیین و تثبیت قیمتها بود تا از تورم بی رویه جلوگیری شود و اقدامات ضروری در جهت حفظ و میانست

حقوق مصرف‌کنندگان بعمل آید. اعلام این اصل بر اثر احساس روزافزون فشار تورمی در کشور و افزایش سریع قیمت‌ها، لازم و ضروری به نظر آمد. پیدایش فشارهای تورمی ناشی از افزایش سریع درآمدها (در حدود ۴۰٪ در سال است) بود که به ارتقاء سطح تقاضای کالاهای مصرفی و واردات انجامید و همین فزونی عرضه بر تقاضا موجب ترقی قیمت‌ها گردید.

تورم

تورم ناشی از این وضع، با وجود رونق عمومی اقتصاد کشور، در حدود ۲۰٪ و نتیجتاً "خطرناک" به نظر می‌رسید، قوانین و مقررات موجود آن روز کشور کافی و وافی به مقصود، یعنی جلوگیری از افزایش قیمت‌ها، نبود.

باید یادآور شوم که در بیشتر کشورهای باختری، جستجوی سود فراوان از جانب فروشندگان سوداگری، انحصارات مواد اولیه، تعدد واسطه‌ها و مسابقه جهانی بین دستمزدها و قیمت‌ها، از عوامل اصلی تورم بشمار می‌رود که اگر بدان توجه کافی مبذول نشود ممکن است به اضمحلال جهان غیر-کمونیست منتهی گردد.

در ایران از ۱۳۵۳ تا ۱۳۵۷ جلوگیری نسبی از فشار تورمی میسر گردید و حتی در بعضی موارد کاهش‌های در قیمت‌ها مشاهده شد، بدون آنکه علی‌رغم افزایش حجم پول در جریان، کندی در آهنگ بسط و توسعه اقتصادی پدید آید. اما از اوایل ۱۳۵۷ آهنگ افزایش قیمت‌ها سریع و سریعتر شد. قوانین و مقررات مملکتی و منطقه‌ای و شهرداری برای تعیین و تثبیت قیمت‌ها مراعات نگردید و هر چه دولت کوشید از طریق

برانگیختن حس وظیفه شناسی عمومی و جلب همکاری بازرگانان و خرده فروشان و بدون سختگیری، عمل نماید، مشمر شمر واقع نگردید. اینجا بود کسه ما اشتباهاتی بزرگ مرتکب شدیم و از دانشجویانی که خود داوطلب شده بودند خواستیم به کار مراقبت در نرخ کالاها بپردازند و در بسیاری موارد، طرز رفتار آنان به عکس العملهایی منجر شد و ناراضیتهایی هائی بوجود آورد، بدون آنکه تعدیل موثری در سیر صعودی نرخ کالاها پدید آورد. خرده فروشان از یک طرف تحت فشار عمده فروشان و واسطه ها قرار داشتند که مرتباً " قیمتها را افزایش میدادند و از طرف دیگر تحت فشار سختگیری بازرسان کم تحریمه ای که میخواستند با سختگیری موجبات تنزل نرخها را فراهم آوردند. احتمالاً" بعضی از این دانشجویان بازرسان، تسوده ای بودند و سختگیری عمدی آنها به گسترش ناراضیتهای کمک کرد. بعضی از بازاریان از این سختگیریها ناراضی بودند و به صف مخالفان پیوستند. عکس العمل دادگاههای صنفی در مقابل گرانفروشان خشن و غالباً عادلانه بود، اما به ناراضیتهای گروهی از بازاریان و کسه دامن زد. البته این شدت عمل به خرده فروشان و کسه جز منحصراً نبود و گروهی از تجار عمده، مدیران واحدهای صنعتی و فروشگاهها و شرکتهای چند ملیتی تحت تعقیب قرار گرفتند و کالاهایی که انحصار کرده بودند مصادره و به معرض فروش گذاشته شد و با پروانه کسب آنان لغو گردید. با تمام این احوال باید گفت که حاصل کار منفی بود و توفیقی در مبارزه با تورم بدست نیامد.

مقررات مربوط به اعلام دارائی مستخدمین دولت

اصل نوزدهم انقلاب که به سال ۱۳۵۶ اعلام شد،

مکمل اصل چهاردهم بود. براساس این اصل تدابیر مختلفی برای جلوگیری از هرگونه سوء استفاده، اعمال نفوذهای نامشروع و فساد، اتخاذ شد.

براین اساس صاحبان همه مقامات و مشاغل دولتی میبایست در آغاز شروع کار خود در هر قسمت دارای خود و همسر و فرزندان صغیر خود را رسماً اعلام نمایند و اگر دارای سهام شرکتها بودند میبایست یا آنها را به اسناد خزانه و اوراق قرضه ملی تبدیل کنند و یا اداره آنها را به بانکهای مجاز و شرکتهای سرمایه گذاری سپارند تا از هرگونه اعمال نفوذ و غرض ورزی احتمالی جلوگیری شود. اعلام این اصل قسمتی از برنامه کلی مبارزه با فساد بود و این امکان را بوجود میآورد که از هر نوع سوء استفاده ای جلوگیری شود و اگر بعضی از مستخدمان دولت ثروتهای نامشروع اندوخته باشند، به مسئولان مکشوف گردد و اقدام قانونی لازم در مورد آنان بعمل آید.

هیچیک از ما موران عالیرتبه دولت، حتی نخست وزیر، وزیران و استانداران و سفرا، از اصول مستثنی نبودند زیرا ما لازم میدانستیم که زندگی فردی و اجتماعی مسئولان از هرگونه شبهه و خدشه بدور باشد و اقوام و بلاد و ستانها نشان نتوانند به هیچ قیمت از نفوذ و روابط سیاسی آنان بهره مند گردند.

از طرف دیگر ضروری بود که مستخدمان دولت حقوق و مزایای مکفی دریافت کنند و زندگی آنان از هر جهت در حدود شئون اجتماعی ایشان، تأمین باشد.

این بود برداشت من از حکومت عامه و دموکراسی مبنای برابری کامل حقوق و امتیازات و تکالیف

افراد جامعه در مقابل قانون که هرکس بتراند به تناسب کار و خدمت و زحمت خود از مواهب و نعم جامعه برخوردار شود و از نابرابریهای غیر عادلانه جلوگیری گردد.

من قبول میکنم که در کشورهای روبه توسعه، بر اثر افزایش مستمر درآمد، فساد امری غیر قابل اجتناب است. اما نه در سطح دولت.

فصل دهم

بنیاد پهلوی

دارائی شخصی من

با توجه به آنچه در مورد سایر مقامات گفتم، باید اکنون به دارائی شخصی خود و چگونگی وضع بنیاد پهلوی بپردازم.

اگر مندرجات بعضی از جراید را بپذیریم، من ثروتی بی پایان دارم اما واقعیت چیز دیگر است. به تصمیم من، بنیاد پهلوی در سال ۱۳۳۲ ایجاد شد و از همان آغاز وظیفه و رسالتی اجتماعی و فرهنگی برای آن تعیین گردید. در سال ۱۳۳۹ مقررات و آئین نامه بنیاد رسماً "به تصویب رسید و امکانات لازم و کافی در اختیار بنیاد گذاشته شد.

این امکانات عبارت بود از اراضی و دارائیهای شخصی من، اموال غیر منقول، مهمانخانه ها و سهام شرکتهای مختلف مانند بانک عمران و بیمه ملی. ریاست عالی بنیاد با خود من نبود و اداره امور آن را نایب التولیه و هیات مدیره به عهده داشتند. یک هیات عالی مرکب از نخست وزیر، روسای مجلسین، رئیس دیوان عالی کشور و نخی چند از مقامات و شخصیتهای خوشنام و موجه مملکتی بر امور بنیاد نظارت کامل داشتند و هر سال گزارش مالی و ترازنامه آن را دقیقاً "رسیدگی میکردند که سپس چاپ و منتشر میشد و در اختیار همگان قرار میگرفت.

پرداخت سیزده هزار و ام شرافتی به دانشجویان

فعالیت بنیاد پهلوی، مخصوصاً " در قسمت فرهنگی، گسترش فوق العاده یافت و جوانان دانشجوی بسیاری از کمکهای آن برخوردار شدند. در آغاز سال ۱۳۵۷ طبق آمار موجود ۱۳۰۰۰ دانشجوی ایرانی در داخل و خارج کشور از کمک هزینه تحصیلی بنیاد برخوردار بودند. البته تعداد زیادی از دانشجویان ایرانی از کمکهای دولت برای ادامه تحصیل خود استفاده میکردند ولی به تحقیق میتوان گفت که دانشجویان برخوردار از کمک هزینه بنیاد پهلوی برجستهترین و مستعدترین جوانان ایرانی بودند.

در ایالات متحده آمریکا، بنیاد پهلوی به احداث آسمان خراش عظیمی در نیویورک پرداخت که از محل عواید آن میتوانست همه این قبیل هزینهها را تامین و پرداخت نماید.

یکی دیگر از مهمترین فعالیتهای بنیاد بنگاه ترجمه و نشر کتاب بود. تا سال ۱۳۵۶ این بنگاه بیش از ۵۰۰ عنوان کتاب در زمینههای جامعهشناسی، ادیان، شعر و همچنین از شاهکارهای ادب ایران و جهان انتشار داده بود.

هر سال بمناسبت عید نوروز نویسندگان و مترجمان بهترین کتب سال، جوایز خود را که به وسیله بنیاد پهلوی تامین میشد دریافت میکنند. برندگان این جوایز راهیاتی از برجستهترین دانشگاهیان انتخاب میکردند. همچنین بنیاد پهلوی بمناسبت عید نوروز هر سال هدایایی برای بهترین دانشآموزان مدارس ابتدائی و متوسطه در سراسر کشور ارسال میداشت.

دیگر از فعالیتهای موثر بنیاد پهلوی مرمت مساجد و تکایا و تامین هزینه آب و برق و نگاهداری آنها بود. گروه کثیری از طلاب علوم دینی بویژه شهر قم، از کمک هزینه بنیاد برای ادامه تحصیل خود استفاده میکردند و نیز تعدادی از نشریات مذهبی از کمکهای مالی بنیاد بهره‌مند بودند. یقین دارم که بسیاری از افراد و سازمانهایی که از مساعدت بنیاد بهره‌مند شده بودند، این کمکهای ذقیمت را از یاد نبرده‌اند.

برنامه‌های خانه‌سازی بنیاد

باید به توضیحات فوق اضافه کنم که بسیاری از فعالیتهای اجتماعی، فرهنگی و نیکوکاری که زیر نظر شهبانو انجام میگرفت، از کمکهای مالی قابل ملاحظه بنیاد پهلوی بهره‌مند بود. همچنین بنیاد پهلوی، به منظور تعدیل مال الاجاره و باقیمت خانه‌های مسکونی، به انجام یک رشته برنامه‌های وسیع خانه‌سازی با توجه به امکانات کشور در تولید سیمان و آجر دست زد. در این رهگذر ساختمان شش هزار واحد مسکونی در سال ۱۳۵۷ در دست انجام بود.

ثروت شخصی من

من هرگز کوچکترین درآمد سودی از محل بنیاد پهلوی نداشتم بلکه در زمستان ۱۳۵۷ باقیمانده دارایی خود را نیز به این بنیاد بخشیدم. مهم نیست که زمان برای اتخاذ این تصمیم مناسب بود یا نبود. من به ضرورت و وجوب اتخاذ چنین تصمیمی اعتقاد داشتم و از این کار متاسف نیستم.

باید اضافه کنم که واگذاری دارائی شخصی من به بنیاد پهلوی جنبه وقف داشت . بنابراین کسانی که امروز بر ایران حاکمند ، از لحاظ اصول مذهبی حق ندارند در تحقق نیت واقف تغییری به عمل آورند آیا آنها مثلا" به اهمیت پرداخت کمک هزینه تحصیلی به دانشجویان شایسته و نیازمند ایرانی آگاهند؟ متأسفانه نه .

واقعیت اینست که اگر من در ایران میماندم به حکم ضرورت ناچار بودم مخارج زندگی خود را کاهش دهم و اگر به ایران بازگردم باز هم ناچار به این کار خواهم بود چراکه قسمت مهم از این هزینه ها را سخما" می پرداختم .

حملات و انتقادات نا جوانمردانه بود . به همین منظور بود که چندماه پیش از آن فرمان خاصی در مورد طرز رفتار افراد خانواده سلطنتی امضاء کردم و متعاقب آن دستور دادم هیاتی مرکب از سه قاضی عالیرتبه برای رسیدگی بشکایات احتمالی تشکیل شود .

آیا چنین کاری تیغ دادن بر کف زندگی مست نبود؟

البته باید در انتظار پاسخ به تاریخ باشیم .

فصل یازدهم

بسوی تمدن بزرگ

چه بسیار از کارهای من انتقاد شده و بعضی از این انتقادهای درست بوده است، اما کمتر کسی است که امروز بتواند دشواریهای فراوانی، که بر آن پیروز شدیم حتی مجسم نماید، و مسلماً " نادرندگسانی که بگویند اگر کوششهای من نبود اکنون ایرانی وجود نمیداشت، چنانکه خوانندگان ملاحظه کرده اند مرحله نخست تلاش من تضمین استقلال و وحدت و تمامیت ایران در سالهای ۱۳۲۴ - ۱۳۲۵ و سپس نجات کشور از آشوب و هرج و مرج در سال ۱۳۳۲ بود. سپس به بازسازی و توسعه اقتصاد ایران، استقرار و حاکمیت ملی به منافع نفت پرداختیم و پس از سال ۱۳۴۲ بود که ایران، با تأیید کامل ملت، به شاهراه ترقی قدم نهاد. راهی که من آنرا تمدن بزرگ نام نهادم.

مارکسیسم اسلامی، مکتبی غریب

در زمستان ۱۳۵۶ بمناسبت یک صدمین سالروز تولد پدرم رضاشاه کبیر، کتابی تحت عنوان تمدن بزرگ انتشار دادم. روی سخن من در این کتاب با هم میهنانم بود و در طی فصول آن هم تروریسم و هم خشونت فدتروریسم را شدیداً " محکوم کرده و گفته بودم که خونریزی و ایجاد رعب و وحشت از هر سو که باشد، حاصلی جز فلج کردن پیشرفت جامعه و تخریب

مبانی مودت و تفاهم بین افراد آن نخواهد داشت .
نکته اینست که این فکر گرایش به تخریب سب
جامعه ، درحقیقت مبنای مکتبی است که بگوید
"مارکسیسم اسلامی" نام داده . برای من که عمیقاً
خداپرست و متدین هستم ، حتی تصور تلفیق میان
معنویت مذهبی و مادی گرائی مطلق مارکسیسم میسر
نیست .

مارکسیسم اسلامی چیزی نیست جز جمع اعداد .
مگر نه اینست که لنین و پیش از او مارکس مذهب
را آفییون توده ها میخواندند؟
خوشبختانه باید بگویم که بیشتر روحانیون
حقیقی ایران، حتی کسانی که برای مذهب یک نقش
سیاسی قائلند، این مکتب را مردود شمرده اند . بعضی
دیگر گفته اند که برخی از آراء و عقاید اشتراکی میتواند
مفید واقع شود . آری ممکن است چنین باشد . ولی باید
پرسید مفید برای چه کسی؟

امروزه بسیاری از روحانیونی که با مکتب
غریب مارکسیسم اسلامی مخالف بودند یا گوشه عزلت
گزیده و مهرسکوت بر لب زده و یا اینکه مورد تعقیب
و آزار و شکنجه به اصطلاح پاسداران اسلامی قرار
گرفته اند که بنام "خدا و انقلاب" هر چه میخواهند
میکنند .

چطور میتوان قبول کرد که انقلابی هم از مرام
اشتراکی الهام بگیرد و هم از دیانت مقدس اسلام
که مادی گری را به هر شکل و هر نوع و هر صورت محکوم
میکنند؟

چطور میتوان آیات مقدس قرآن و سخنان
پیامبر اسلام را با نوشته های متفکرینی که هدفشان
مبارزه با دین و اشاعه مادی گری بوده است در یک
سطح قرارداد؟

ما در حقیقت بر سر دوراهی قرار داشتیم و مسـئـر راه
معنویت و اعتلای انسانها را انتخاب کرده بودم. اکنون
ایران تحت تسلط اشتلاکی از ارتجاع سیاه و کمونیسم
قرار گرفته و به سوی نیستی و ویرانی می‌رود. در این
راه مسئولیت روحانیونی که دست در دست کمونیستهای
خدانشناس و ضد مذهب نهاده‌اند و با آنان به مسابقه
در عوام فریبی پرداخته‌اند، بس بزرگ و نابخشودنی
است. متأسفانه برای این روحانیون دیگر راه برگشت
وجود ندارد و به حکم تجربه چند سال اخیر محکوم و
اسیر کمونیستها هستند. در آینده نزدیک دیگر کسی
در کنار آنها نخواهد ماند و کمونیستها آنها را خواهند
بلعید و با بیدر مقابل تاریخ پاسخگوی جنایاتسی
باشند که بنام مذهب مرتکب شده‌اند. متأسفانه
این خطر وجود دارد که سرانجام بر اثر اشتـلـاف
ارتجاع سیاه و کمونیسم مادی گزاشی سرخ بر ایران
مسلط شود و آنوقت همین روحانیونی که امروز دست
در دست کمونیستها نهاده‌اند بوسیله خود آنها
محکوم خواهند شد.

پسیج دائم ملی برای پیشرفت

من بخوبی میدانستم که در راه وصول به تمدن
بزرگ، موانع و دشواریهای بسیار وجود خواهد داشت
صعود، همواره مشکل است. رسیدن به قله‌ها و بلندی‌ها
آسان نیست. نزول مشکل نیست. هیچکس نمیدانسد
حد انحطاط و سقوط چیست.

تمدن بزرگ، از دیدگاه من، درست نقطه مقابل
حالت اختناق و فساد و انحطاط و هرج و مرجی است که
اکنون بر ایران حاکم است.

از دیدگاه من، تمدن بزرگ پیش از هر چیز کوششی

است برای ایجاد تفاهم ملی و صلح و صفای اجتماعی و پیدایش شرایط مناسبی که همه افراد جامعه بتوانند به کاروتلاش برای پیشرفت ملی بپردازند... یک ملت بزرگ نمیتواند کوشش دسته جمعی خود را در راه توسعه و ترقی متوقف نماید و به گفته ها و افکار عوام فریبانی که از واقعیات جهانی بی خبرند گوش فرا دهد. کشوری چون ایران با توجه به موقع خاص و بسیار حساس جغرافیایی که دارد، برای تضمین بقا و تأمین موجبات ترقی خود باید در حال بسیج و آمادگی دائم باشد. ولی نه چنانکه لنین می گفت، در حال "انقلاب دائم".

هر ملت حق دارد، و باید، به تمدن بزرگ برسد و با چون ما ایرانیان به آن بازگردد. این بیان ناشی از طبیعت تکامل تاریخ است. و ما ایرانیان از طریق تلفیق ارزشهای سنتی و ملی خود با بهترین دستاوردهای تمدنهای دیگر همواره در این راه کوشا بوده ایم.

در جهان هیچ ملتی نیست که بتواند به پیشرفت مادی بی اعتنا باشد و با خود را از حاصل و نتیجه اکتشافات و اختراعات سایر ملل بی نیاز بداند. هیچ ملتی نمیتواند بدون رابطه و دادوستد با ملتهای دیگر زندگی کند. و گرنه دستخوش رکود و سکون، اسیر پیش داوریها و محکوم به فناست.

برای ما و ما و ما بزرگ در درجه اول، انتخاب بهترین دستاوردهای تمدنهای دیگر بود ولی عقیده داشتیم که برای این کار باید هویت ملی خود را حفظ کنیم. عقیده داشتیم که باید ایرانی بمانیم تا بتوانیم از پیشرفتهای دیگران بهره گیریم.

آیا امکان توفیق وجود داشت؟

این بود آرمانی که من ۳۷ سال بخاطر آن کوشیدم، آرمانی که راهنمای من در هر تصمیم و هر عمل بود.

امروزه بعضیها عقیده دارند که من باشکست کامل مواجه شدم. ولی کافی است ببینیم چه پیشرفت‌های بزرگی نصیب ایران شد. شاید هم پیش از آنچه برای دیگران قابل تحمل بود.

از آغاز انقلاب سفید در سال ۱۳۴۲ تا حوادث اخیر، درآمد ناخالص ملی ایران بر اساس قیمت‌های ثابت از سیصد و چهل میلیارد ریال به پنج هزار و شصت و هشتاد و دومیلیارد ریال رسید، یعنی پانزده برابر شد. در همین مدت میزان ذخائر ارزی کشور از ۴۵ میلیارد به ۱۵۰۹ میلیارد ریال بالغ شد. میزان رشد سالیانه اقتصاد کشور ما در این اواخر از همه کشورهای جهان بیشتر بود و در سال ۱۳۵۷ به ۱۳/۸ درصد بالغ گردید. درآمد سرانه و سالیانه ۱۳۴۲ برابر با ۷۴ دلار و در سال ۱۳۵۷ برابر با ۲۵۴۰ دلار بود و همین مابعد از سال ۱۳۵۳ یکی از ده قدرت اقتصادی مهم جهان در میان ممالک عضو صندوق بین‌المللی پول بشمار می‌آمد.

در زمان مصدق بودجه سالیانه ایران ۳۰ میلیارد ریال یعنی در حدود ۴۰۰ میلیون دلار بود، رقم آخرین بودجه ملی که از تصویب قوه مقننه گذشت ۵۷ میلیارد دلار بود که ۲۰ میلیارد دلار آن از عواید نفتی و بقیه از سایر منابع مانند مالیات‌ها تأمین می‌گردید.

ما موفق شدیم طی مدتی کوتاه در قوای...

مقررات ایران ، حقوق و امتیازاتی برای کشاورزان و کارگران تامین کنیم که در کشورهای دیگر همین گروهها قرنها برای بدست آوردن آنها تلاش کرده بودند. بسیاری از امتیازاتی که قوانین ایران برای کارگران صنایع قائل میشدند در کشورهای صنعتی سوسیالیست و غیر سوسیالیست نیز وجود ندارد.

سالهای طولانی لازم آمد تا زنان کشورهای پیشرفته بتوانند حقوق مدنی و سیاسی کسب کنند. در کشور ما بر اثر انقلاب شاه و ملت ، زنان از حقوق برابر با مردان درهمه شئون برخوردار شدند که متأسفانه میدانید اکنون بر آنها چه میگردد.

تصمیم کامل آموزش همگانی در اروپا و ایالات متحده امریکا قریب به یک قرن و نیم طول کشید. ولی پس از انقلاب ملی و اجتماعی ما آهنگ گسترش آموزش در ایران بسیار سریع بود . حتی مخالفین من هم مجبور به قبول این نکته هستند زیرا همواره از چندین ده هزار دانشجویی سخن میگفتند که برضد من تظاهرات میکردند.

مبانی تمدن بزرگی که ایران میرفت به آن دست یابد همینها بود. چه کسی میتواند با این پیشرفتها مخالف باشد؟ من شما " فکر میکردم که کسی مخالفتی نخواهد داشت ، ولی دیدیم که چنین نشد.

هدف من ترقی هرچه بیشتر ایران بود و میخواستم آنچه از نظر سیاسی ، اجتماعی و اقتصادی میسر است برای وطنم فراهم شود، و آنچه در امکان بود انجام دادم. مسئله اینست که آیا امکان توفیق کامل وجود داشت؟

خیلی هادرباره سیاست من از خواب و خیال

وبلند پروازی صحبت کرده اند. کوشش من برای پیشرفت ایران بلند پروازی بود، اما خواب و خیال نبود، زیرا که تا حد زیادی کامیاب شدیم. اما واقعیت دیگری که اکنون مشاهده میکنیم، سقوط مملکت و کوششی است که برای تدنی و انحطاط آن انجام میگردد.

آنچه اکنون بر ایران میگذرد، در آرمانها و عقاید پیشین من کوچکترین تغییری به وجود نیاورده است. ولی بخوبی میبینیم که اکنون در مقابل ایران با خطر مرگ و نیستی وجود دارد و یا امکان بسیار عکس العملهای شدید و خونین. و مسئول این وضع متعصبین مرتجع هستند که برنامه‌های جز کشتن، سوزاندن و نابود کردن ندارند. اکنون جهل و بلاهت و وحشت بر ایران حکومت میکند. چنین حکومتی پایدار نخواهد ماند. زیرا نمیتوان برای مدتی طولانی به ملتی بزرگ و هوشمند دروغ گفت.

تجاری از تاریخ

تمدن بزرگ، اکنون برای ملت ایران به یک افسانه شبیه است. ایرانیان اکنون دستخوش نومیدی شده‌اند، اما تاریخ نشان میدهد، که ملت ما از این گرداب فنا نیز نجات خواهد یافت، مانند آن سیل عظیمی که به زیر سنگلاخها و کوهسارها فرو میریزد و ناپدید میشود و اندکی بعد مجدداً به منصفه ظهور میرسد.

رستاخیز ملت ایران، رستاخیزی شگفت‌انگیز خواهد بود. رستاخیزی بر اساس همه ارزشهای ملی، بر اساس سنتهای تمدن ایرانی، بر اساس نیروی کوشش و آفرینش ایرانیان، بر اساس اندیشه و هنر و استعداد ملتی که در طول زندگی خود دشواریها، شکستها و

پیروزی های مادی و معنوی بسیار دیده است .
اگر اکنون بسیاری از ارزشهای ملی ایرانیان
تحت الشعاع روح عوام فریبی و نفاق و انتقام قرار
گرفته ، تردیدی ندارم که این ارزشهای جاودان در
آینده ای نزدیک تجدید حیات خواهد یافت . اکنون
هرچم خون و انتقام بدست اشباح سیاه در ایران به
اهتزاز درآمده . هنوز دوران ویرانی و وحشت ادامه
دارد . و ملت ایران با تحیر به فجایع و خرابیهائی
که گروهی متمصب مرعوب با مجذوب بوجود آورده اند ،
مینگرد . زندانهای ایران انباشته از بی گناهان
است . از عمق تاریکی و نومیدی ، ملت ایران بـ
روشنائیهای دوران تاریخ پرافتخار خود باز خواهد گشت
و دوران امیدواری و سربلندی دوباره آغاز خواهد شد
و سرانجام هستی برنستی و روشنائی بر تاریکی
پیروزی خواهد یافت .

تنها سئوالی که اکنون مطرح است اینست :
بازگشت به روشنائی چقدر طول خواهد کشید و
ایرانیان تاکی به این سراب باور خواهند داشت .

فصل دوازدهم

ارتش ایران در سال ۱۳۶۲

من همواره یادآور شده بودم که ایران هیچ گونه سیاست توسعه طلبی، برتری جویی و ادعاهای ارضی ندارد. ما نمیخواستیم دیدگاههای سیاسی، اجتماعی و اقتصادی خود را بر هیچکس تحمیل کنیم. نمایندگان ایران در سازمان ملل متحد همواره در جهت تفاهم، تعدیل و آشتی اقدام میکردند.

ملت ایران در حال پیشرفت بود، و برای ادامه پیشرفت نیاز به صلح داشت. ما خواهان صلح بودیم هم برای خود و هم برای دیگران.

با این وجود، سیاست مستقل ملی ما اجاب نمیکرد که وسائل و امکانات لازم برای دفاع از استقلال خود در اختیار داشته باشیم؛ این وسائل و امکانات چیزی نبود جز ارتش ایران.

سیاست من همواره آن بود که تسلیحات ارتش ایران در حد لازم و کافی برای تضمین امنیت و استقلال ایران باشد. این یک سیاست مخفی نبود و آنرا به صدای بلند اعلام میکردیم. شاید هم همین سیاست باعث سقوط من شد.

بدنیست در اینجا بگویم که ارتش مادر سال ۱۳۶۲ چه میتوانست باشد:

تعداد کل قوای مسلح ایران میبایست از ۵۴۰ هزار نفر به ۷۶۰ هزار تن بالغ گردد. ارقامی که ذیلاً میآورم بخوبی نمایانگر قدرت عظیمی

است که ایران در شرف دست یافتن به آن بود:
- ۱۵۰۰ تانک موسوم به "شیرایران" که از طرف مهندسان انگلیسی برای شرایط ایران طراحی شده و از هر جهت به تانکهای مشابه برتری داشت. این تانکها قرار بود به موتور جدید، توپ ۱۲۰ میلیمتری تله متر بالیزر و زرهی از نوع تازه مجهز باشند و همه دستگاههای آن با کامپیوتر تنظیم و رهبری شود.

- ۸۰۰ تانک "جیفتن" با موتور جدید و دستگاههایی که فوقاً ذکر شد.

- ۴۶۰ تانک "۶۰-ام" مجهز به دستگاههای جدید و توپ ۱۰۵.

- ۴۰۰ تانک "۴۷-ام" با طرح تجدید نظر شده و توپ ۹۰ میلیمتری که امکان جایگزینی آن با توپ ۱۰۵ وجود داشت.

- ۲۵۰ تانک "اسکورپیون" مخصوص عملیات اکتشافی،
- تانکهای دیگری از نوع فوق میبایستی متعاقباً سفارش داده شود.

از نظر توپخانه واحدهای ارتش ایران میبایست دارای قدرت آتش مشابه با واحدهای ارتش پیمان آتلانتیک شمالی باشد و ما میتوانستیم در آینده بسیار نزدیک در کارخانههای داخل کشور توپهای ۱۰۵، ۱۲۰، ۱۵۰ و حتی قوی تر تولید نمائیم.

برنامه تکمیل نیروی هوایی ایران تا سال ۱۳۶۲ به این شرح بود:

- ۷۸ هواپیمای "۱۴-اف" مجهز به موشکهای فونیکس با برد ۹۰ مایل و دارای رادار با برد ۱۵۰ مایل. این هواپیماها به شش دستگاه پرتاب موشک مجهز هستند و میتوانند در آن واحد موشکهای خود را به شش جهت مختلف پرتاب نمایند.

- ۲۵۰ هواپیمای فانتوم که مرتباً " تعمیر و ترمیم می‌شوند و آمادگی کامل برای عملیات مختلف داشتند. قدیمی ترین نوع این هواپیما مجهز به بمبهای لیزر و جدیدترین آنها دارای دستگا‌های انحراف موشکهای دشمن بودند.

- بیش از ۱۰۰ هواپیمای " ای - ۵ - اف " - بیش از ۱۰۰ هواپیمای " ۷-۱۴ " یا " ۷-۱۵ " تراپری به تناسب برنامه‌های تولید این هواپیماها در ممالک متحده آمریکا.

- ۱۶۰ هواپیمای " ۱۶ اف " که سفارش داده شده بود و برای خرید ۱۴۰ هواپیمای دیگر از همین نسوع در مذاکره بودیم.

- ۷ رادار پرنده که می‌توانست در ارتفاع ۳۵۰۰ پا پرواز نماید و خرید آنها موجب صرفه‌جویی در تهیه ۳۰ رادار زمینی می‌شد.

- ۲۴ هواپیمای بوئینگ ۷۴۷ و ۷۰۷ برای رسانیدن سوخت به هواپیماهای در حال پرواز. این هواپیماها با طرح مخصوصی به راهنمایی خود من ساخته شده بود و در اختیار داشتن آنها به ما اجازه و امکان می‌داد که بیشترین تعداد هواپیماهای جنگی را در حال پرواز نگاهداریم و مذاکراتی برای خرید هواپیمای دیگر از این نوع در جریان بود.

- ۵۷ هواپیمای حمل و نقل ۱۳۰ - سی (هرکولس).
- مدها هلی کوپتر از انواع مختلف. ساختمان و احداث ماشینهای کارخانه هلی کوپتر سازی ایران عملاً در پایان سال ۱۳۵۷ به اتمام رسیده بود و به این ترتیب تعداد هلی کوپترهای ارتش ایران با هریک از ممالک عضو پیمان آتلانتیک شمالی هم‌آهنگ می‌گردید.

باید اضافه کنم در کارخانه‌های اسلحه سازی

ایران مادیاری امکان تولید سلاحهای زیربودیم :

- موشکهای ضد هوایی "۷ سام" شوروی.
- موشکهای هوا به زمین ماوریک امریکائی باکلاهیگ تلویزیونی که بسیار دقیق و دارای برد ۱۲ مایل هستند. به من گزارش داده اند که کارخانه سازنده این موشکها در شیراز پس از حوادث اخیر بکلی تخریب و ویران گردیده.
- موشکهای ضد تانک TOW، مادر فکر آن بودیم که به نوع متعارف این موشکها که دارای سرعت کمتر از صوت است اکتفا نکرده و به ساختن موشکهای فوق صوت "TOW" بالیزر پردازیم.
- موشکهای ضد تانک شوروی .
- دستگا ههای پرتاب موشک تله گیده از نوع دراگون برای نیروی زمینی با بردی دوبرابر متعارف یعنی ۱۰۰۰ متر بجای ۵۰۰ متر.
- ارتش ایران در پایان سال ۱۳۵۷ دارای سه تیپ هوا برد بود که می بایست در سال ۱۳۶۲ به پنج تیپ افزایش یابد.

برنامه نیروی دریائی ما بشرح زیر بود :

- چهار رزم ناو هشت هزار تنی با دستگا ههای پرتاب موشک دریا به هوا با سرعت MACH-3 (سه برابر صوت) و دستگا ههای پرتاب موشک دریا به دریا با سرعت کمتر از سرعت صوت و برد ۹۰ کیلومتر. مطالعاتی برای افزایش سرعت این نوع موشکها به ما فوق صوت و امکان پرتاب آنها از زیر دریائی در جریان بود.
- دوازده ناوشکن سه هزار تنی مجهز به موشکهای دریا به دریا از نوع فوق الذکر.
- دوازده ناوچه جنگی ساخت فرانسه .
- سه زیر دریائی که سفارش داده شده بود و نه زیر دریائی که قرار بود در اروپا (احتمالاً آلمان فدرال و هلند)

ساخته شود.

- پنجاه هلی کوپتر مخصوص نیروی دریائی.

- تعداد لازم کشتی‌های نیروی دریائی، کشتی‌های تانکر سوخت و غیره.....

- هواپیماهای نوع " DRAGON " ساخت کارخانه لاکهید، با برد طولانی ما مورانجام وظایف اکتشافی نیروی دریائی.

بعلاوه ایران قادر بود در کارخانه‌های تسلیحاتی خود توپهای ۲۲ میلیمتری ضد هوایی روسی و نوع جدیدی از توپ ۳۵ میلیمتری ضد هوایی دولوله بهترازی و پنج میلیمتری سوئسی و توپ جدید ۲۰ میلیمتری ضد هوایی و تقریباً تمام سلاحهای مورد احتیاج ارتش، غیر از هواپیما، بسازد حتی قسمت عمده تانک ها را می توانستیم بسازیم و همه را ترمیم و تعمیر کنیم یک کارخانه تعمیر موتور هواپیما در دست ساختمان بود که در نوع خود بی نظیر و تمام احتیاجات نیروی هوایی و هواپیماهای شرکت ملی و سایر هواپیماها را در ایران رفع میکرد.

وظیفه و مأموریت نیروی دریائی ایران نه تنها در محدوده خلیج فارس بلکه انجام هر مأموریت و عملیاتی در دریای عمان و سرتاسر اقیانوس هند بود. من همواره تاکید کرده بودم که ایران قصد دست آوردن سلاحهای اتمی ندارد. ولی هدف و برنامه ما این بود که از لحاظ تجهیزات متعارف و غیر اتمی یکی از تواناترین، متحرکترین و موثرترین ارتشهای دنیا را در اختیار داشته باشیم که هم قادر به حفظ و سیانت حدود و صغور و دفاع از استقلال و تمامیت ایران باشد، هم بتواند منافع ما را در خلیج فارس تأمین کند و هم در صورت لزوم در حفظ صلح و ثبات در اقیانوس هند مشارکت نماید.

بیکار، سفیر اتحاد جماهیر شوروی، در گفتگویی با من از اینکه رادارهای پرنده ما خواهند توانست تا پانصد کیلومتری داخل سرحدات شوروی را تحت مراقبت قرار دهند، اظهار نگرانی کرد. من به وی جواب دادم که ماهواره های شوروی قادرند همه چیز را درست اسر خاک ایران بدقت ببینند و مراقبت نمایند.

در این منطقه از دنیا، تنها ایران دارای چنین نیروی نظامی بود که می توانست از هرگونه اختلال و اغتشاش بطور موثر جلوگیری نماید. تنها ایران دارای امکانات مالی و بخصوص نیروی انسانی کافی بود که بتواند چنین ارتشی را در منطقه ای به این حد از اهمیت و حساسیت اداره کند.

بسیارند کسانی که از سیاست دفاعی و نظامی ما انتقاد می کردند و هدفهای مرامبتنی بر بلنسد- پروازی های بی مورد و فزون طلبی و نیز موجد مخارج زاید می دانستند. بنا بر این لازم است که توضیح بیشتری بدهم.

هنگامی که ایران را ترک کردم ذخائر ارزی کشور به بیش از ۱۲ میلیارد دلار بالغ می شد. درآمدهای ارزی ایران به حدی بود که قدرت جذب همه آن هنوز در اقتصاد کشور وجود نداشت و وزیر بنای اقتصادی ایران احتیاج به تکمیل داشت: می بایست شبکه راههای داخلی در ایران توسعه و گسترش یابد. بعلاوه ایران دارای تعداد کافی متخصصین فنی و مواد اولیه صنایع خود نبود. هنگامی که من ایران را ترک کردم نه تنها در کشور ما مطلقاً "بیکاری وجود نداشت، بلکه یک میلیون تن خارجی در ایران کار می کردند. برنامه های وسیعی برای تربیت مهندسان و متخصصان فنی و کارگران ماهر در دست انجام بود.

متاسفانه با فشارهای تورمی ناشی از عوامل مختلف و از جمله آنچه درسطور فوق یادآورشدم، روبرو بودیم. بنابراین اقتصاد ایران، ناتوان نبود و به موازات اجرای برنامه‌های وسیع عمران و توسعه ملی ما قادر بودیم که بدون حذف طرحهای مفید برای آینده مملکت به تقویت نیروهای دفاعی خود بپردازیم، بخصوص که این عمل برای حفظ وصیانت استقلال و تمامیت ایران و تضمین امنیت کشور لازم و ضروری بود.

فصل سیزدهم

مبانی سیاست خارجی ایران

قبلاً درباره هدفها و دستاوردهای سیاست داخلی ایران سخن گفتم و دیدیم که چگونه کشور ما توانست، پس از نابسامانیهای زمان مصدق، بسط و توسعه ملی را در محیط ثبات و آرامش آغاز نماید.

توفیق ایران در این زمینه و کامیابیهای انقلاب شاه و ملت، بدون یک محیط حسن همجواری و دوستی با کشورهای همسایه و سایر ممالک جهان و بدون تحقق یک سیاست خارجی واقع بینانه میسر نمی شود و اکنون به توجیه جنبه های مختلف این سیاست خارجی و نتایج آن می پردازم.

روابط ایران

با اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی

هدف اصلی من در سیاست خارجی این بود که ایران بهترین روابط را با کلیه کشورهای همسایه و هم مرز داشته باشد. من در این زمینه توفیق یافتم زیرا مانند هر نظامی با وجدان از جنگ نفرت دارم و صلح را برای کشور خود واجب می دیدم. کوشش من بر آن بود که میان ایران و همسایگانش احترام متقابل و متساوی برقرار باشد. سیاست ما با کلیه همسایگان مبتنی بر صلح و صفا بود، ولی

می‌بایست به آنها تفهیم کنیم که در صورت هجوم به ایران و اعمال سیاستی خصم آمیز نسبت به کشور ما، با مقاومت سرسخت روبرو خواهند شد.

خوشبختانه ما توفیق یافتیم کلیه مسائل فیما بین ما با اتحاد جماهیر شوروی به خوبی حل و فصل کنیم. از جمله این مسائل یکی اختلافات مرزی بود و دیگری چگونگی تقسیم آب رودخانه ارس که طبق حقوق بین المللی بر اساس پنجاه و پنجاه به انجام رسید. بر اساس توافق، دو کشور مشترکاً "سد بزرگی بر روی رودخانه ارس بنا کردیم که هم مقادیر قابل ملاحظه‌ای برق تولید میکند و هم منطقه وسیعی را آبیاری می‌نماید. برنامه‌های مشترک دیگری هم در این زمینه طرح ریزی شده بود که می‌بایست سرانجام تولید مشترک برق از تاسیسات سد ارس به یک میلیون کیلووات در ساعت برسد.

حجم مبادلات بازرگانی ما با اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی قابل ملاحظه و این کشور یکی از طرفهای عمده تجارت خارجی ایران بود. بر اساس فروش و صدور گاز ایران به اتحاد شوروی، این کشور در شرایط رضایتبخشی مجتمع عظیم ذوب آهن ایران را بنا کرد. فراموش نکنیم که در زمان ریاست جمهوری ژنرال آیزنهاور امریکاییها از قبول تقاضای ایران برای احداث یک مجتمع ذوب آهن سرباز زده بودند. روسها همچنین در زمینه اکتشافات و بهره‌برداری معادن آهن و ذغال سنگ در جنوب خراسان و در استان کرمان به ماکمکهای شایانی کردند. بالاخره باید گفت که قسمتی مهم از صادرات و واردات ایران به اروپا از طریق خطوط آهن اتحاد شوروی انجام میگرفت.

اضافه می‌کنم که ما معادل چند صد میلیون روبل

وسايل نظامی و جنگ افزار را از اتحاد جماهیر شوروی خریداری کردیم و قرار بود مقادیر مهمی اسلحه از چکسلواکی خریداری نمایم .
با استفاده از فرصت باید بگویم که من همواره چه در چکسلواکی و چه در سایر کشورهای اروپای شرقی با استقبال گرم و محبت آمیز روبرو شدم و روابطی بس دوستانه با رهبران بعضی از این ممالک چون چکسلواکی، بلغارستان، لهستان و رومانی داشتم .
مخصوصاً "خاطره ای بس دلپذیر از گفتگوهای متعدد خود با آقای چائوشکو، رهبر رومانی دارم که در رفتارش نسبت به من، حتی پس از آنکه مجبور به ترک وطنم شدم، تغییری حاصل نشده است . وی بنظر من مردی است توانا که از هیچ چیز برای حفظ و صیانت استقلال کشورش فروگذار نخواهد کرد .

ترکیه، دوست و متحد ایران

در روابط ما با ترکیه هرگز مشکلی وجود نداشت از زمانی که پدرم به دعوت کمال آتاتورک به ترکیه سفر کرد، روابط دو کشور همواره بردوستی و همبستگی کامل مبتنی بوده است . ایران همواره خواهان عظمت، رونق و پیشرفت ترکیه بوده و برای آن اهمیتی وافر قائل شده است . امروز نیز من از صمیم قلب خواهان سعادت ملت شجاع ترک هستم .
ترکیه و ایران در چهار چوب پیمان بغداد با یکدیگر متحد بودند . پس از امضاء این قرارداد در سال ۱۹۵۶ سفری به مسکو رفتم و خوشحالف که از انعقاد پیمان بغداد ناراضی بود به من گفت :
" این پیمانی است تهاجمی که برضد ما تـسـد ا ر ک
و منعقد شده ! "

به او گفتم ، در محافل سیاسی و مطبوعاتی از یک خط دفاعی در کوههای زاگرس صحبت میشدند و پرسیدم .

- کوههای زاگرس در کجاست ؟ در روسیه یا در ایران ؟
 جواب داد :
 - در ایران
 به وی گفتم :
 - پس روشن است که پیمان بغداد جنبه تدافعی دارد ، نه تهاجمی .
 خروشچف لحن صحبت را عوض کرد و گفت :
 - با من شوخی نکنید ، خودتان بخوبی میدانید که ما میتوانیم انگلستان را با هفت بمب اتمی و ترکیه را با ۱۲ بمب اتمی نابود کنیم .
 چه مفهومی میباشد برای این سخنان قائل شد ؟
 اندکی بعد خروشچف اعلام داشت که این پیمان مانند یک حساب صابون متفجر و نابود خواهد شد . بعد از یک ربع قرن باید قبول کرد که حق با خروشچف بود .

تلاش برای صلح

در کنفرانس نفتی الجزایر در سال ۱۹۷۵ فرصت یافتیم که مفعلاً با آقای صدام حسین رئیس جمهوری کنونی عراق مذاکره کنیم . ما توانستیم در همه مسائل به توافق برسیم . و با حسن نیت کاملی که از دو طرف ابراز شد ، به اختلافات قدیمی دو کشور پایان دادیم و سوء تفاهمهایی را که از دوران استعمار باقی مانده بود از میان برداشتیم .
 از جمله توافقیهای دوطرفه ، حل مسئله شط العرب بر اساس اصول حقوق بین الملل بود .
 من همواره عقیده داشتم که رونق و ثبات عراق

و خوشبختی ملت آن، مانند سایر همسایگان، یکی از شروط اصلی امنیت ایران است.

بر اساس همین طرز فکر بود که به کمک افغانستان شفافیت تا بر مشکلات اقتصادی که با آنها روبرو بود، فائق آید. چندی بعد تغییرات عمده در حکومت سیاست افغانستان روی داد، بدون آنکه دولتهای بزرگ غربی از خود عکس العملی نشان دهند. بلافاصله حکومت جدید افغانستان را به رسمیت شناختیم و به کمکهای اقتصادی خود ادامه دادیم. ولی هنوز هم از بی اعتنائی دول بزرگ غربی نسبت به تغییرات و تحولات افغانستان متحیرم و از خود می پرسیم که آیا نباید این رویه را به آغاز یک تغییر جهت بنیادی در سیاست ابرقدرتها تعبیر کرد؟

من نخستین رئیس کشوری بودم که پس از استقلال پاکستان به آن کشور سفر کردم. ما همواره خسودرا دوست و متحد پاکستان میدانستیم و در حد مقدور از هیچ کمک اقتصادی و نظامی به آن کشور دریغ نکردیم. ولی همواره برای بهبود و تثبیت روابط میان کشور اسلامی پاکستان و هندوستان کوشیدیم و من بطور کلی هر نوع برخورد و محاصره میان دو کشور را برای صلح جهانی بسیار خطرناک میدانستم.

در همین رهگذر بود که با اغتنام از حضور ژنرال یحیی خان رئیس جمهوری پاکستان در تخت جمشید بمناسبت برگزاری آئین دوهزاروپانصدمین سال بنیان گذاری شاهنشاهی ایران ملاقاتی میان ایشان و آقای پادگورنی صدر هیئت رئیسه اتحاد جماهیر شوروی ترتیب دادم. امید من آن بود که بدین ترتیب از خطر برخورد میان هند و پاکستان بمناسبت بحران بنگلادش اجتناب شود.

متأسفانه سخت گیری و عدم انعطاف ژنرال یحیی

خان مانع حصول نتیجه شد و امیدهای من به باد رفت .

همسایگان مادر خلیج فارس

روابط ما با کشورهای جنوبی خلیج فارس پیوسته دوستانه بوده است ، بویژه با عربستان سعودی . من چندین بار به عربستان سعودی ، کشوری که استقلال و تمامیت آن برای ما مسلمانان واجد اهمیت بسیار است ، سفر کردم . از جمله دوبار توفیق زیارت خانه خدا را یافتم . من هم مانند هر مسلمان مومن و معتقد امیدوارم عربستان سعودی بتواند پیوسته با قدرت ثبات ، رسالت خود را در دفاع از اماکن مقدسه اسلام که هر سال میلیونها نفر به زیارت آنها می‌شتابند ، انجام دهد .

تاریخ ، این سعود بنیان گذار عربستان سعودی را مردی بزرگ ، شجاع ، غیرتمند ، مدیر و مدبر می‌شناسد . با توجه به اوضاع دلخراش کنونی ایران باید واقعا " خوشحال بود که عربستان سعودی آزادی و استقلال خود را حفظ کرده و باید دعا کرد که در آینده نیز چنین باشد .

چند سال پیش آقای رابرتز فرستاده مخصوص وزارت امور خارجه ، بریتانیای کبیر در ملاقاتی به من اطمینان داد که کشورش " هر اندازه که لازم باشد " حضور خود را در خلیج فارس حفظ خواهد کرد . سه ماه بعد از این مذاکره ، انگلیسها با شتاب خلیج فارس را رها کردند و رفتند . اگر اشتباه نکنم این اقدام مقارن بود با ورود و عضویت بریتانیای کبیر در بازار مشترک اروپا .

پس لازم بود که بهر قیمت هست ، امنیت خلیج فارس حفظ شود و کدام قدرت غیر از ایران میتواندست

چنین مسئولیتی را تقبل نماید؟

به همین سبب بود که ایران درست یک روز قبل از آنکه انگلیسها از خلیج فارس بیرونند حاکمیت خود را با ردیگر بحر زایر تنب کوچک ، تنب بزرگ و ابوموسی مستقر کرد .

در بحرین ایرانیان فقط یک ششم جمعیت را تشکیل میدادند . در نتیجه دولت ایران قبول کرد که برای تعیین سرنوشت این جزیره به آراء مردم آن مراجعه شود و آنها استقلال بحرین را برگزیدند . در سال ۱۹۷۳ به درخواست صریح سلطنت نشین عمان من تصمیم گرفتم کمک نظامی به آن کشور بدهم تا بتواند استقلال و تمامیت خود را در مقابل شورشیان ظفار ، که از حمایت کمونیستها و یمن جنوبی برخوردار بودند ، حفظ و حراست کند .

چینیها نیز که ، ابتدا از شورشیان عمان حمایت میکردند ، پس از برقراری روابط سیاسی و دوستانه با ایران دست از این حمایت برداشتند . در اینجا به خوبی دیده میشود که چین در سیاست خارجی خود همواره نقشی صریح و روشن دارد و من در مذاکراتم با آقای هوآکوفنگ رهبر چین که در پائیز ۱۳۵۷ انجام گرفت ، با ردیگر متوجه صداقت سیاست خارجی چین و بینش و برداشت صحیح این کشور از اوضاع جهانی شدم .

در عمان سربازان ما با دلاوری به وظائف خود عمل کردند تا آنکه دوست من سلطان قابوس توانست بر اوضاع مسلط شود و نظم و امنیت را برقرار کند .

تلاش برای تشکیل بازار مشترک کشورهای ساحلی اقیانوس هند

افریقا در برابر مداخلات و برتری جونی کمونیستها

در مقابل خطرات روزافزونی که منطقه ما را تهدید میکرد، بنظر من لازم آمد که یک سیاست مشترک همبستگی و همکاری میان کشورهای ساحلی خلیج فارس تدوین و اتخاذ شود تا بتواند امنیت این منطقه حساس را تامین و تضمین نمایند.

من عقیده داشتم که کشورهای ساحلی اقیانوس هند، یعنی ایران، پاکستان، هندوستان، بنگلادش، بirmانی، مالزی، تایلند، سنگاپور، استرالیا، و حتی زلاندنو و البته با کشورهای ساحلی شرق آفریقا باید مشترکاً و متفقاً "امنیت این منطقه را تامین نمایند. فراموش نکنیم که هدف از انعقاد پیمان جنوب شرقی آسیا تامین همین نظر بود که متاسفانه توفیقی حاصل نشد و اکنون این پیمان در حال نزع است.

در همین رهگذر بود که در مسافرتی به استرالیا در سال ۱۹۷۴ من پیشنهاد کردم بازار مشترک کشورهای ساحلی اقیانوس هند بوجود آید. متعاقب آن، همین پیشنهاد را در سنگاپور به آقای لی کوآن یو رهبر مدیر آن کشور، و دولت هند نیز ارائه دادم.

طبق پیشنهاد من میبایست پس از مطالعه دقیق، مبادلاته نیازها و امکانات کشورهای عضو، برنامه‌های جامعی برای بازرگانی و همکاری میان آنها تنظیم و تدوین شود. بعنوان مثال، من اعلام کرده بودم که ایران حاضر است در زمینه صنعتی ک...

هندوستان و بهره‌برداری از منابع معدنی و اراضی کشاورزی آن، تشریک مساعی و کمکهای لازم را معمول دارد.

بدون آنکه این بازار مشترک تشکیل شده باشد، ماکمکهای اقتصادی قابل ملاحظه‌ای به بعضی از کشورهای آفریقایی ساحل اقیانوس هند انجام دادیم و حتی قدم فراتر نهاده و از کمک به کشورهای چون سنگال که در کنار اقیانوس اطلس واقع است و بیابعضی از ممالک داخلی قاره آفریقا، دریغ نکردیم. من بارهبران آفریقای جنوبی برای یافتن راه حل مطلوبی در زمینه مسئله نامیبیا به مذاکره و تبادل نظر پرداختم. همچنین همه رهبران جنبشهای سیاهپوست مختلف رودزیا را، به حضور پذیرفتم و آنان را جدا "تشویق کردم که در جستجو و تحقق راه حلی عادلانه و صلح‌آمیز برای مسائل آن کشور همکاری و تشریک مساعی نمایند. این اقدامات من در زمینه استقرار صلح در قاره آفریقا موجب ابراز تشکر و حق شناسی امریکائی ها و انگلیسها شده بود.

فراموش نکنیم که ایران از قاره آفریقا چندین دور نیست و فقط شبه جزیره عربستان و دریای احمر با اقیانوس هند ما را از آن قاره جدا میکند. ایران نمیتوانست نسبت به توسعه نفوذ کمونیسیم در قاره آفریقا بی اعتنا بماند. این توسعه در سه محور انجام میگردد: محور نخست از لیبی بسوی چاد، سودان و سومالی یعنی همان محور مدیترانه دریای احمر، اقیانوس هند است. محور دوم در جهت ارتباط میان مدیترانه و اقیانوس اطلس است و محور سوم میخواهد قاره، آفریقا را در حد آنگولا و مواز مپیک بدونیسم قسمت نماید. حتی من این اندیشه را در سرپرورده بودم که ایران به تامین اعتبار مالی جهت

ساختمان خط آهن سرتاسری شرق و غرب افریقا کمک نماید.
خوشبختانه در حال حاضر مصرومراکش، بر اثر رهبری پرزیدنت سادات و سلطان حسن دوم، استوار برجای خود ایستاده اند و از استقلال و آزادی تمامیت خود دفاع میکنند. من در جای دیگر به تفصیل از این دو دوست خود و این دو شخصیت استثنائی جهان و همچنین از آقای سنگور رئیس جمهور مدبر سنگال سخن خواهم گفت.

باید مجدداً " این نکته را یادآور شوم که محورهای نفوذی کمونیزم در افریقا در جهت از بین بردن تعادل این قاره ترسیم شده اند و نشانه وجود و اعمال یک سیاست سوق الجیشی طویل المدت هستند که اگر به این نکته توجه نشود فردا، افریقای سیاه تبدیل به افریقای سرخ خواهد شد.

من عمیقاً عقیده دارم که تشکیل یک منطقه صلح و ثبات در اطراف اقیانوس هند میتواند با عت شود که دیگر ایالات متحده و اتحاد جماهیر شوروی دخالتی در این منطقه نداشته باشند. پیشنهاد من قابل تحقق و منطقی بود. ولی آیا ایالات متحده و اتحاد جماهیر شوروی میتوانند قبول کنند که این پیشنهاد به مرحله عمل درآید و حضور نظامی آنان در اقیانوس هند غیر لازم تشخیص داده شود؟

تلاش برای همبستگی جهانی

شاید ضرورت نداشته باشد که به روابط کشور خود با ممالک غربی تاکید کنم. به گمان من ایران از لحاظ مرامی و سیاسی جزئی از اردوی کشورهای دمکراتیک غربی است و از لحاظ اقتصادی قسمت اعظم

مبادلات ما با ایالات متحده آمریکا و سایر کشورهای عضو سازمان همکاری و توسعه اقتصادی صورت میگیرد. باید اضافه کنم که ما در این اواخر کوشیدیم مبادلات بازرگانی و روابط اقتصادی خود را با سایر کشورهای آمریکای شمالی و نیز ممالک آمریکای مرکزی و آمریکای جنوبی بسط و توسعه بخشیم.

من همواره صراحتاً "گفته‌ام که سیاست خارجی ما تنها در خدمت مصالح ایران بود. اما بدیهی است که مملکت ایران ایجاب میکند که همسایگان ما پیوسته در حالت صلح و ثبات و ترقی بسربرند. به همین سبب پیوسته به سیاست حسن همجواری عمل کردیم و تاجایی که میتوانستیم از معاضدت و یاری به آنان دریغ نورزیدیم. باز به همین دلیل است که عقیده داشتیم که باید در سیاست خارجی خود اصل تعادل میان دنیای غرب، اتحاد جماهیر شوروی، کشورهای اروپای شرقی و جمهوری خلق چین را مراعات نمائیم. ما به همبستگی عمیق و راستین میان همه ملل جهان عقیده داشتیم و آنرا یکی از مبانی سیاست خارجی خود میدانستیم و امیدوار بودیم که سایر کشورهای جهان نیز به این اصل عمل کنند.

من در سال ۱۹۷۳ پیشنهاد کردم که دوازده کشور صنعتی عمده جهان به دوازده کشور عضو اوپک ملحق شوند و به اشتراک صندوق بین المللی کمکهای اقتصادی را بوجود آورند و هر یک ۱۵۰ میلیون دلار سرمایه آنرا تقبل نمایند. برپایه پیشنهاد من میبایست دوازده کشور از ممالک جهان سوم نیز در شورای این صندوق شرکت داشته باشند تا متفقاً "به طرحهای پیشنهادی ممالک در حال توسعه رسیدگی شود و تاکید کرده بودم که باید به اولویت طرحهای

که به استقلال اقتصادی این کشورها کمک می‌کنند
توجه بیشتر به عمل آید.

پس از سال ۱۹۷۳ به عامل جدید در این رهگذر
پدیدار شد: نخست افزایش تعداد اعضای اوپک، دوم
تزلزل وضع دلار که در آن هنگام پولی محکم بود.
سوم قیمت نفت، البته اگر قرار باشد که در حال
حاضر به پیشنهاد من توجه شود، باید عوامل فوق
را هم در نظر گرفت.

بر پایه پیشنهاد من قرار بود سرمایه ایمن
صندوق سه میلیارد دلار باشد و اکنون مبلغ ضروری،
بسیست میلیارد است و صلاح خواهد بود که سرمایه‌گذاری
اولیه هر کشور عضو یا میزان درآمد آن متناسب باشد
بدیهی است نمی‌توان از عربستان سعودی و گابن یک
اندازه کمک انتظار داشت.

پیشنهاد من واقع بینانه بود

بر اساس نظرم، بانک جهانی ترمیم و توسعه
و صندوق بین المللی پول می‌بایست به عنوان مشاور
فنی و عامل انجام و تسهیل سرمایه، سرمایه‌گذاریها،
با صندوق همکاری نمایند و با اتکاء به منابع آن
وامهای بیست ساله با نرخ سالانه ۲/۵ درصد در
اختیار کشورهای در حال توسعه قرار دهند. آقای
مکنامارا رئیس بانک جهانی و همچنین مدیر کل صندوق
بین المللی پول، این پیشنهاد را به تأیید و حسن
اعتبار فراوان تلقی کردند. فراموش نکنیم که بر
اساس این طرح از یک طرف کمک موثری به توسعه
اقتصادی و صنعتی در کشورهای جهان سوم به عمل
می‌آید و از طرف دیگر معالک صنعتی از سفارش‌های
زیادی برخوردار می‌شدند و صادراتشان رونق می‌گرفت.

نتیجه نهائی، تحکیم همکاری و همبستگی بین المللی بود.

از دیدگاه من این صندوق میبایست بای طرفی کامل سیاست عمل کند و امکانات خود را در اختیار همه کشورهای نیازمند، بدون توجه به نظام حکومتی آنان، قرار دهد.

چنین سازمانی میتواند در حقیقت یک بنیاد جهانی و تعاونی همکاریهای بین المللی باشد. این پیشنهادها در چهارچوب یک طرح بین المللی به منظور حل بحران جهانی نیروارائه شده بود که متأسفانه نه کشورهای صنعتی با آن موافقت کردند، و نه کشورهای عضو اوپک.

بی شبهه این طرح، شجاعانه و ابتکاری بود. اما تخیلی و دوراز واقع بینی نبود و به تحقیق همبستگی و همکاری بین المللی به منظور نیل به ثبات اقتصادی و سیاسی در جهان، تکیه داشت. روشن است آنهایی که پیوسته در جستجوی ناپسامانسی جهانند، نسبت به این طرح نظر خوبی نداشتند.

درست تجسم کنید: اگر اتحاد سرخ و سیاه در ایران شکست خورده بود و ایران میتواند به قیمتهای فعلی، روزانه پنج تا شش میلیون بشکه نفت صادر کند، چه امکاناتی در اختیار ایران بود و به چه پیشرفتهای حیرت انگیزی که نائل نمیشد. باین امکانات ما میتوانستیم به هدفهای انقلاب شاه و ملت برسیم و در حل و فصل مشکلات جهانی، از جمله مسائلی که در کنفرانس شمال، جنوب مطرح شده بود، بطور موثر کمک نمائیم.

در مورد مسائل کنفرانس اخیرالذکر، من مکرراً با آقای ژیسکار دستن رئیس جمهوری فرانسه به مذاکره و تبادل نظر پرداختم. میان ما اتفاق نظر

کامل وجود داشت و هر دو معتقد بودیم که مسائل بزرگ اقتصادی و سیاسی جهان، از جمله مسئله نیرو را باید بکجا و بطور کلی حل و فصل کرد. امیدوارم رئیس جمهوری فرانسه بتواند، علی رغم دشواریهای موجود، به کوشش و تلاش خود در این زمینه ادامه دهد.

فصل چهاردهم

بزرگان جهان ما

در زمان سلطنت پدرم، سفیران در امور مربوط به سیاست خارجی سهم و نقش عمده‌ای داشتند، و البته در مورد روابط ما با کشورهای خارجی، متأسفانه سهم سفرای آنها در ایران به مراتب بیشتر بود.

امروزه سرعت و سهولت مسافرت چنان است که رهبران کشورها میتوانند غالباً "بایکدیگر ملاقات کرده، مستقیماً" به حل و فصل مسائل و معضلات بپردازند. من به سهم خود در طی سی و هفت سال سلطنت همواره از این شیوه نوین دیپلماسی حسن استفاده کردم.

حتی یک کتاب مستقل برای نقل و تحریر تاریخ وقایع و داستانهای مربوط به این ملاقاتها کافی نخواهد بود. این دیدوبازدیدهای سیاسی، در صورت وجود حسن نیت، بهترین روش از میان بماند. دشواریها و نیل به هدفهای صحیح سیاسی است. بهمین سبب است که شاید در طول تاریخ، هرگز رهبران کشورها به قدر دوران معاصر، بدیدار یکدیگر نرفته باشند.

وطن پرستی سرسختانه ژنرال دوگل

هنگامیکه ژنرال دوگل در راه مسافرت به مسکو، در سال ۱۹۴۳ به تهران سفر کرد، من پادشاهی جوان

بودم و از همان نخستین لحظه دیدار، مجذوب شخصیت استثنائی این مرد بزرگ شدم. هنگامیکه دوگسل از فرانسه سخن میگفت، من همه آمال و آرزوهای خود را درباره وطنم، درسخنان او باز یافتم. هدف او تجدید استقلال و عظمت فرانسه، در داخل و خارج بود. او از آرمانهایش با فصاحت و بلاغت و مراحمیت سخن میگفت و من نیز، احساس میکردم، که آرزوهای ما ایده‌های مشابهی برای ایران دارم، پس از این چندین ملاقات دیگر، چه در پاریس، چه در ایران با ژنرال دوگل دست داد و هر بار رشته‌های مودت و احترام متقابل مالستوارتر شد. باید اضافه کنم که غالباً از طریق مبادله نامه نیز با یکدیگر ارتباط داشتیم.

پس از مرگ ژنرال دوگل، من برای حضور در مراسم مذهبی که بیاد او در کلیسای نتردام ترتیب یافته بود به پاریس رفتم. تقریباً همه رهبران بزرگ جهان در این آئین حضور داشتند. در میان آنان تنها کسی که در منزل شخصی خانم دوگل با ایشان ملاقات کردم من بودم و شدیداً تحت تاثیر این توجه خاص که نشانه روابط استثنائی من با ژنرال دوگل بود، قرار گرفتم.

من پیوسته این وطن پرست بزرگ را به مانند معلم و راهنمایی برای خود تلقی میکردم. برای شناخت خدمتی که او به فرانسه کرده است کافی است وضع این کشور را در سال ۱۹۵۶ با زمانی مقایسه کنیم که دوگل از ریاست جمهوری استعفا کرد. آنوقت در خواهیم یافت که او برای فرانسه چه کرد.

رهبران سه کشور بزرگ در تهران

برگزاری کنفرانس سه کشور بزرگ در تهران

برای من این امکان را فراهم آورد که برای نخستین بار با دوتن از رهبران بزرگ جهان یعنی روزولت و استالین ملاقات کنم. لازم به یادآوری است که قبلاً وینستن چرچیل را دیده بودم.

در این میان، ژوزف استالین تنها کسی بود که با رعایت اصول تشریفاتی سیاسی، شما "بیدار من" یعنی رئیس کشور میزبان، آمد. برای دیدار روزولت و چرچیل لازم آمد که به سفارت شوروی بروم.

در باره ملاقاتم با استالین گفتنی بسیار است. به عنوان مثال، هرگز فراموش نخواهم کرد که وی با صراحت به من گفت: "برای پنجاه سال آینده آسوده خاطر باشید!" آیا میبایست این بیان را همانند تضمینی تلقی کنم که تزارها به سلسله قاجار داده بودند؟

استالین به حد افراط مبادی آداب بود، تنها آنجا که درنگ و توجه کرد که من قبل از شروع به نوشیدن چای کنم. ما از موضوعات بسیار سخن گفتیم و او هم بر هر موضوعی با دقت خاص توجه میکرد. نکته فوق العاده مهم برای من، تجدید تسلیحات ارتش ایران بود و عجله داشتم که نیازمندیهای خودمان را به تانک و هواپیما با وی در میان بگذارم.

به محض اشاره به این مطلب، استالین پیشنهاد کرد که تجهیزات و جنگ افزارهای لازم برای یک هنگ زرهی و یک هنگ هوایی را در اختیار ایران بگذارد که شرایط و نحوه واگذاری و ترتیب آموزش افراد بعداً به توافق طرفین معین گردد. البته من به گرمی از این پیشنهاد استالین سپاسگزاری کردم. زیرا میدانستم در صورت حصول توافقی عادلانه این عمل گامی بسوی تجدید حیثیت و تحکیم استقلال کشورم خواهد بود. چند هفته بعد نماینده مخصوص

استالین شرایط این پیشنهاد را به من اطلاع داد. این شرایط سخت و نامطلوب بود. روسها میخواستند که هنگ زرهی در قزوین و هنگ هوایی در مشهد، یعنی هر دو قسمت شمالی کشور مستقر شود و تا پایان جنگ فرماندهی آن زیر نظر ستاد ارتش شوروی باشد. چون این شرایط مخالف استقلال و حق حاکمیت ملی ایران بود، از قبول آن سر بازدم و در نتیجه روابط من با استالین تیره شد.

با همه این تفصیلات، باید قبول کنم که استالین سرداری بزرگ و در حقیقت فاتح جنگ جهانی دوم بود. در کنفرانسهای تهران، بالتا و پوتسدام بازیگر اصلی استالین بود که توانست عملاً نظرات خود را به دو همتای دیگرش تحمیل کند و شرایط مناسبی برای اتحاد جماهیر شوروی در صحنه جهانی تحمیل نماید که این کشور هنوز هم از آن منتفع است.

اکنون که به بحث درباره روابط خود با اتحاد جماهیر شوروی و استالین پرداخته‌ام بد نیست بگویم که مناسبات من با جانشینانش همیشه آسان نبود. من از مرام اشتراکی و نظام عقیدتی حاکم بر اتحاد جماهیر شوروی بکلی دور بوده و هستم و در تمام مدت سلطنت خود با آن مبارزه کردم و میدانستم که این مبارزه خطرانی را در بر دارد و این خطرات را پذیرفتم. عدم تفاهم میان شورویها و من تا سال ۱۹۵۶ که برای نخستین بار به مسکو سفر کردم، کم و بیش بطول انجامید. ملاقات من با خروشچف چند روزی بعد از انعقاد پیمان بغداد صورت گرفت. قبلاً جریان این ملاقات و عکس العمل خروشچف را با زنگو کرده‌ام. مذاکره با نیکیتا خروشچف آسان نبود. او مردی سخت و گاه لجاجت بود اما در شخصیت و رفتارش یک جنبه ساده و در عین حال محیل روستائی وجود داشت.

که خالی از لطف نبود. بهر حال مایه توفیق رسیدیم که روابط دو کشور باید بر حسن همجواری استوار باشد و از آن پس هر دو دولت به این سیاست عمل کردند.

با آقای لئونید برژنف هم در ایران و هم در مسکو ملاقات و مذاکره داشتم. گرچه این مذاکرات گهگاه بسیار حساس و دقیق بود، ولی من از آنها خاطره‌ای بس دلپذیر دارم و صرف نظر از اختلافات مرامی و عقیدتی برای آقای برژنف احترامی خاص قائم و او را سیاستمداری توانا و کم نظیر می‌دانم.

آقای برژنف به اجرای سیاست همزیستی مسالمت‌آمیز و اصول قطع نامه‌های هلسینکی سخت دلبستگی دارد. او موفق شده است کشورش را به جدا علی قدرت برساند. اتحاد جماهیر شوروی اکنون بزرگترین نیروی اتمی جهان را در اختیار دارد، و بسزودی دارای توانا ترین نیروی دریایی جهان خواهد شد. برتری نیروهای زمینی، هوایی و هوایرد اتحاد جماهیر شوروی چنان است که نیاز به مقایسه و بازگوئی آن نیست.

بازگردیم به کنفرانس تهران و ملاقات‌هایی که داشتم. طی این کنفرانس بود که الزاما "جهت دیدار روزولت به سفارت شوروی رفتیم. در این هنگام روزولت در جدا علی قدرت و نفوذ جهانی خود بسودو چقدر متعجب شدم وقتی بالحنی جدی از من خواست که پس از پایان دوران ریاست جمهوری او را به عنوان متخصص جنگلکاری در ایران استخدام کنیم!! نمیدانستم این تقاضا را چگونه تلقی کنم؟ آیا می‌بایست فکر کنم که از نظر روزولت آینده ایران آنقدر مطمئن است که باید به فکر جنگلکاری زمینهایش بود؟!!

نخستین ملاقات من با ونستون چرچیل هنگامی

صورت گرفت که وی در راه سفر به مسکو توقفی کوتاه در تهران داشت. در این ملاقات ما به تکمیل پیرامون چگونگی رهبری عملیات جنگی به تبادل نظر پرداختیم با وجود جوانی، من دیدگاههای نظامی و سیاسی خود را برای چرچیل شرح دادم. عقیده من آن بود که متفقین باید از جنوب یعنی از ایتالیا و بالکان به اروپا حمله کنند، زیرا این دو منطقه را ضعیف تر میدانستم و دلایل دیگری نیز برشردم.

چرچیل، مطابق معمول برصندلی راحتی لم داده و با تعجب و تحیر به من نگاه میکرد. در تمام مدتی که من صحبت میکردم مستقیماً "به چشمان من نگاه میکرد چون سخنانم به پایان رسید سکوت کرد و چیزی نگفت.

سالها بعد، به هنگام مطالعه خاطراتش دریافتم که چرچیل عقاید آن روزی مرا تأیید میکرد. او با همت و خونسردی فراوان کشورش را به پیروزی هدایت کرد.

پس از جنگ چندبار با چرچیل ملاقات داشتم. در یکی از این دیدارها، که چرچیل مجتهداً نخست وزیر انگلستان شده بود، طی ناهاری در خانه شماره ۱۰ دانتینگ استریت، بانو چرچیل نظر مرا درباره نقش آینده همسرش در سیاست انگلستان پرسید. او فکر میکرد که شاید چرچیل بتواند پس از پایان دوران نخست وزیری، نقش یک مرشد و راهنما و مشاور غیر فعال سیاسی را در کشورش ایفا کند. من با این عقیده موافق نبودم و به خانم چرچیل گفتم که حیثیت و اعتبار جهانی شوهرش چنان است که باید نقطه پایان زندگی سیاسی اش همان مقام رهبر پیروزمند جنگ و نخست وزیری باشد نه چیز دیگر.

رهبران آمریکا

هنگامی که به ملت بزرگ و نجیب آمریکا شـمی می اندیشم ، گذشته از روزولت نام رهبرانی چـون ژنرال آیزنهاور ، ریچارد نیکسون ، هنری کیسینجر ، ترومن ، ارل هاریمن ولیندون جانسون به خاطر م می آید .

قطعا " مورخان از ژنرال آیزنهاور بیشتر بعنوان یک سردار و یک رهبر نظامی سخن خواهند گفت . من بیشتر به جنبه های اخلاقی و احساسی شخصیت وی فکر می کنم . آیزنهاور ، مردی بود واقعا " نیک نهاد که عمیقا " در دل هم میهنانش جای داشت پس از مرگش من خود را اخلاقا " موظف دانستم که در مراسم تشییع جنازه این سردار بزرگ و شخصیت استثنائی شرکت کنم فراموش نکرده بودم که بهنگام ریاست جمهوری وی دولت آمریکا برای نجات ایران از خطر هرج و مرج و سقوط به من کمک کرد . باید گفت که سیاست خارجی ایالات متحده آمریکا در این زمان بوسیله مردی مصمم و توانا چون جان فوستر دالسر رهبری میشد و سیاستی بود فراخور شایسته یک قدرت بزرگ جهانی .

از سال ۱۹۵۳ تاکنون پیوندهای مودت و دوستی استواری میان ریچارد نیکسون و من وجود دارد . در آن زمان او معاون رئیس جمهور وقت آمریکا یعنی ژنرال آیزنهاور بود که در زمان حکومتش روابط ما با آن کشور در حد اعلائی خود قرار داشت . این حسن رابطه کامل در زمان ریاست جمهوری نیکسون و جerald فورد ادامه یافت .

در زمینه سیاست خارجی آمریکا ، بینش نیکسون

واقع بینانه بود. دو تصمیم مهم وی یعنی خروج آمریکا از جنگ ویتنام و برقراری روابط عادی و دوستانه با جمهوری خلق چین، هر دو عاقلانه و مدبرانه بود. همچنین وی برای حفظ تعادل قوا در جهان و سیاست حیثیت و نفوذ اعتبار آن در صحنه بین‌المللی اهمیتی خاص قائل بود که درخور توجه است.

قبل از اینکه نیکسون به ریاست جمهوری آمریکا نائل شود، من مفعلاً در تهران با وی مذاکره و گفتگو داشتم و در همه مسائل مهم جهانی تفاهم کامل میان ما حاصل شده بود که برای این اساس در صحنه سیاست بین‌الملل باید هر کشور در جستجوی پیوندها و متحدان طبیعی خود باشد، یعنی ممالکی که با آنها مستمراً دارای منافع مشترک می‌باشد و از پیوندهای زودگذر اجتناب کند. نیکسون و من با یکدیگر توافق داشتیم که یک متحد قوی و مطمئن بهتر از ده کشور متزلزل و ناتوان است.

بهنگام اقامت در مکزیک، ریچارد نیکسون نشان داد که به پیوندهای دوستی و مودتش، میتسوان اعتماد داشت.

با هنری کیسینجر، در مشاغل و مسئولیت‌های مختلفش تماس داشتم: نخست هنگامی که رئیس شورای امنیت ملی بود و نیز در زمان وزارت امور خارجه نیکسون و جerald فورد. او مردی است هم مطلقاً از سیاست جهانی و هم کاردان مجرب، در روابط اجتماعی و سیاسی پای بند اصول و معتقد به ضرورت حفظ قدرت سیاسی و بین‌المللی آمریکا و رعایت اصل تعادل در صحنه جهانی. باید اضافه کنم که در زمینه تأثیر عوامل سیاسی، جغرافیایی در مسائل و روابط بین‌الملل اتفاق نظر کامل میان ما وجود داشت و دارد.

کیسینجر، مردی است واقعا " هوشمند، زیسرک و نکته سنج. صفات وخصائصی که کمتر در بزرگان جهان مشاهده میشود.

روابط ایران و امریکا در زمان وزارت امور خارجه کیسینجر به عالیترین حد خود رسید که جلوه‌ای از آن انعقاد و قرارداد بازرگانی پنجساله و پنجاه میلیارد دلاری میان دو کشور بود.

در میان سایر رجال سیاسی امریکا که از آنان خاطره‌ای دلیذیر دارم، باید به ارل هاریمسن، پریزیدنت ترومن و پریزیدنت جانسون اشاره کنم. نخستین دیدار من با هاریمسن در زمان جنگ صورت گرفت از آن پس او همواره نقشی مهم در سیاست خارجی ایالات متحده و رویه حزب دمکرات داشت و مورد احترام بسیار بوده و هست. ترومن در دوران بی دشاوار زمام امور را بدست گرفت و پیوسته با قدرت و حسن تصمیم به مقابله با مسائل پرداخت. من شخصا " لیندن جانسون را یک رئیس جمهوری و شخصیتی بزرگ تلقی میکنم که مقامی فراخور خود در تاریخ بدست نیاورد. همسرش لیدی برد نیز بانویی شایسته است.

ژرژ ششم، بوین و لنوم بلوم

نخستین سررسمی من به عنوان پادشاه ایران به خارج از کشور، در سال ۱۹۴۸ به لندن صورت گرفت. این مسافرت به مناسبت بازیهای المپیک انجام شد و شاید بهمین سبب و به علت گرفتاری ما موران تشریفات بود که ترتیب برنامه‌ها در حد مطلوب انجام نشد. ولی ژرژ ششم و خانواده‌اش با محبتی خاص مرا پذیرفتند که در نتیجه از این سفر خاطره‌ای دلیذیر دارم. طی چند روز اقامت در لندن مذاکرات مفصلی با

آقای بوبن وزیر خارجه انگلستان داشتم . هنگام صحبت از ثروت‌های طبیعی و منابع معدنی ایران، اشاره‌ای به استان کرمان شد . بوبن بلافاصله گفت :

- آری متوجه شدم ، کرمان که در منطقه نفوذ ما واقع است ."

با تعجب به وی جواب دادم :

- من تصور میکردم سرتاسر کشور ایران جزئی از دنیای آزاد است ."

بوبن جواب داد :

- بلی مقصود من همین بود ."

سه ماه بعد از مذاکرات بود که فخر آراشی در دانشگاه تهران به من سوء قصد کرد . در همین سال (۱۹۴۸) یک سفر رسمی به فرانسه کردم که طی آن مذاکراتی مفصل با لئون بلوم یکی از رجال معروف فرانسه و کی موله داشتم . میان ما تفاهم کامل برقرار شد مخصوصاً " وقتیکه سخن از برنامه‌های رفاه اجتماعی در ایران رفت .

همچنین روابط حسنه‌ای میان من و سایر روسای ممالک غربی وجود داشت که در شمار آنها قبلاً به پوزیدنت ژیسکار دستن اشاره کردم .

بزرگان آفریقا

ملاقات‌های من با امپراطوری اتیوپی ، هایلند سلاسی همواره گرم و محبت آمیز بوده است . من نسبت به شجاعت و شهامت وی در مقابل با حمله ایتالیا احساس تحسین میکردم . مذاکرات بین ما همیشه گرم و صریح بود و چند بار بخود اجازه دادم که به امپراطور ، انجام اصلاحات اجتماعی را در داخل کشورش توصیه کنم .

هنگامیکه امپراطور برای دفاع از کشورش به

جامعه ملل آمد و توفیق نیافت من محصل جوانی بودم .
جامعه ملل در حفظ استقلال و موجودیت اتیوپی عاجز
ماند . سازمان ملل نیز امروزه در موارد مشابه
موثرتر از جامعه ملل دیروز نیست و اتیوپی هم امروز
چه سرنوشتی دارد ؟

مادر نظر داشتیم کمکهای اقتصادی بیشتری بیه
کشورهای ساحل عاج ، گابن و سنگال انجام دهیم . روابط
من با پرزیدنت سنگور بسیار دوستانه است . وی در صحنه
جهانی از حیثیت بزرگی برخوردار است و همگان او را نه
تنها استاد مسلم زبان و ادبیات فرانسه و شاعری
برجسته ، بلکه رهبری توانا و مدبر می‌شناسند .
در ملاقاتهایم با پرزیدنت سنگور مخصوصاً " دربار
فرهنگ آفریقای سیاه که بسیار مورد علاقه اوست ،
سخن گفتیم . بخصوص که من نیز به اعتلای فرهنگ
ایران دلبستگی عمیق داشته و دارم .

نظریات پرزیدنت سنگور در تدوین و اجرای سیاست
آفریقائی ایران بسیار موثر و مفید بود . متأسفانه
من شخما " نتوانستم به سنگال سفر کنم . ولی شهبانو
در مسافرت رسمی خود به آنجا با استقبال گرم و پر شور
مواجه شد .

دوستان عرب

دوست من سلطان حسن دوم از زمان ولایت عهدی ،
شجاعت و شهامت و میهن دوستی خود را ثابت کرد و هرگز
از مواجهه با خطرات بیمی نداشته و ندارد .
سلطان حسن دوم ، پادشاهی است هوشمند و دانا
که تحمیلات عالییه خود را در رشته حقوق در دانشگاه
بر دو انجام داده است . وی هم به فرهنگ جدید
اروپائی و هم به معارف اسلامی آشنائی کامل دارد .

شاید ضروری نباشد که بگویم تا چه حد آرزومند توفیق
وی وسعدت ملتش هستم .

همچنین باید فرصت رامفتنم شمرده سپاسگزاری
خود و خانواده ام را از میهمان نوازی و پذیرائی گرم
ایشان نسبت به ما بازگو کنم .

البته نباید فراموش کنیم که انورالسادات
هنگامی زمام امور مصر را بدست گرفت که کشورش
در جنگ شکست خورده و ملتش دل آزرده و سرگشته بود .
اونبرد را با استفاده از جنگ افزارهای روسی از سر
گرفت و برای نخستین بار مصریان را به پیروزی رساند ،
سپس بخاطر حفظ صلح و میانیت استقلال کشورش به خدمت
مستشاران شوروی خاتمه داد و راهی انحصار را "در جهت
منافع ملت مصر در پیش گرفت . روشن بینی سیاسی
و شهامت و واقع بینی انورالسادات ، نیاز به بازگو
ندارد . به همین سبب است که او را باید یکی از
مردان بزرگ تاریخ و یکی از برجسته ترین نوابع
سیاسی مصر تلقی کرد .

از صمیم قلب برای توفیق این رهبر بسزری و
سعادت ملتش دعا کنیم .

درباره ملک حسین پادشاه اردن هاشمی ، هر چه
بگویم کم است . من او را نه تنها یک دوست ، بلکه
یک برادر تلقی میکنم . او انسانی است تمام عیار ،
رشوف ، مهربان ، با شهامت که کشورش را در شرایطی
بس دشوار با تدبیر کامل رهبری میکند .

ملک حسین ، بارها با همت و شجاعت ، با نشیب و
فرازها و دشواریها به مقابله پرداخت و شایسته آن است
که ملتش را به هدفهای بلندی که دارد ناائل سازد .
در این مورد مناسب است جریان واقعه ای را یاد آور
شوم .

چند سال پیش به تحریک جمال عبدالناصر ،

کودتائی در اردن ترتیب داده شده بود. به سرکردگی یکی از یازدهگانهای آن کشور شورش کسرد. ملک حسین با تهور و شجاعتی وصفناپذیرتنها و بسودن محافظ، به میان افسران و سربازان شورشی رفت، با آنان سخن گفت و سخنانش آنقدر موثرافتاد که همه برایش کف زدند و در برابرش به خاک افتادند و غائله پایان یافت.

تیتو، چائوشکو، هواکوفنگ

برای تکمیل توضیحاتم، بار دیگر به کشورهای کمونیست باز میگردم تا یادی از سه رهبر برجسته این ممالک: مارشال تیتو، پرزیدنت چائوشکو و آقایی هواکوفنگ بنمایم.

به استثنای ایران، یوگسلاوی تنها کشوری است که با مقتضیات و شرایطی بس دشوار و مخاطره آمیز با استالین به مقابله برخاست. تامين اتحاد ملل و جوامع مختلف یوگسلاوی، کاری آسان نبود و بایست صراحتاً "گفت که مارشال تیتو در این مهم توفیق حاصل کرد.

انشاء الله که جانشینانش نیز بقدر او کامیابی یابند.

پرزیدنت چائوشکو، رئیس جمهوری رومانی، مردی است میهن پرست که با شهامت و سرسختی از استقلال و سربلندی کشورش دفاع میکند. میان ما، پیوندهای دوستی صمیمانه وجود داشته و دارد. روابط اقتصادی ما و رومانی، همانند سایر ممالک اروپای شرقی، منظمتر در حال بسط و توسعه بود که این خود نشانه تاکید ما بر یک سیاست مستقل ملی است.

سرانجام باید اشاره‌ای به صمیمیت و یکرنگی رهبران چین بکنم. به هنگام مسافرت رسمی آقای هواکونگ به ایران، که بحران کشور ما به حد اعلای خود رسیده بود، من بخوبی احساس کردم، که چین تنها قدرت جهانی است که صمیمانه به حفظ استقلال و قدرت و اعتبار بین‌المللی ایران علاقه دارد. باید این فصل را با تجلیلی از پرزیدنت لوپزپورتیو، رئیس‌جمهور مکزیک پایان بخشم که اکنون در کشور زیبایشان زندگی میکنم و این‌طور رابه رشته تحریر می‌آورم.

هنگامی که به سال ۱۹۷۵ برای نخستین بار طی یک مسافرت رسمی به مکزیک، با ایشان ملاقات کردم، تصور این ایام را نداشتم و فکر نمی‌کردم که روزی در مکزیک زندگی خواهم کرد.

پرزیدنت لوپزپورتیو مردی است باشهامت که سخت به استقلال اقتصادی و سیاسی کشورش دلبستگی دارد و به خاطر آن تلاش میکند. توفیق ایشان و خوشبختی ملت مکزیک، آرزوی من است.

فصل پانزدهم

درازه تحقق دموکراسی شاهنشاهی

سیاست داخلی ما زسه اصل الهام میگرفت :
مشارکت ، عدم تمرکز وتوسعه وتحکیم هرچه بیشتر
دموکراسی . آرزوی من آن بود که ملت ایران هرچه
بیشتر در اداره امور عمومی واقتصادی شریک وسهیم
باشد ومیکوشیدم تا از طریق بشمر رسانیدن انقلاب
سفید به این هدف نائل شوم .

خانه های انصاف ، شورا های داوری ، شورا های
ده وشهر واستان ، شهرداریها واستانداریها عوامل
تحقق سیاست جلب مشارکت عمومی بودند . مشارکت
کارگران درسود خالص وسهام کارگاههای صنعتی
میبایست مارابه جنبه اقتصادی این هدف نزدیک کند .
البته طبیعی بود که در اداره امور لشگری ،
ژاندارمری ، پلیس ، رهبری سیاست خارجی ، مالیه
عمومی ونیز سیاست آموزشی ، اصل تمرکز باید مراعات
گردد . در قسمت اخیر کوشش ما بر آن بود که ضمن حفظ
لهجه های محلی ، زبان فارسی را هرچه بیشتر بعنوان
یکی از عوامل اصلی وحدت ملی درسرتاسر کشور گسترش
دهیم .

ما عقیده داشتیم که دل بستگی به ده وشهر ومنطقه
منافاتی با عشق به وطن واحد ، یعنی ایران ندارد .
از دیدگاه من ، سیاست جلب مشارکت عمومی ،
در اداره امور سیاسی مملکت ، میبایست بموازات
اجرای اصل عدم تمرکز ، تحقق پذیرد .

براین منظور میبایست دستگاه اداری کشور
زیور و شود و کارمندی صریح ، دقیق ، پرکار ،
مبتکر و میهن دوست تربیت شوند . پیش بینی میشد که
در سال ۱۳۶۰ سه میلیون نفر به تعداد کارگران
ایرانی افزوده شود ، ولی ما این امکان را نیـ
داشتیم که در ۱۳۷۰ دانشگاه و موسسه آموزش عالی و
صدها موسسه آموزشی حرفه‌ای و نیز از طریق
دانشجویان خود در خارج از کشور هزاران مدیر و مهندس
و طبیب و متخصص فنی و مورد احتیاج مملکت
را آماده کنیم . تا بدین ترتیب در اداره امور وقفه
و عدم تعادل پدید نیاید . بعلاوه نیروهای مسلح
ایران بازار کار مناسبی را برای جذب جوانان ما
تشکیل میدادند .

سلطنت و حکومت

تحقق دموکراسی ، مسلماً " بدون جلب مشارکت
عمومی و اجرای اصل عدم تمرکز ، امکان پذیر نبود .
در اینجا باید خاطره‌ای را ذکر کنم :

روزی پدرم به من گفت ، " میل دارد کشوری
برای من به ارث بگذارد که دارای سازمانهای قوی
سیاسی باشد که بتوانند خود به خود امور مملکت
را بگردانند " . من در آن موقع خیلی جوان بودم و از
این سخن آزرده خاطر شدم و آنرا تمبیر به عدم اعتماد
پدرم نسبت به کفایت خود کردم .

هنگامیکه رضاشاه استعفا کرد و ایران بسـ
اشغال خارجیان درآمد ، دریافتم که با انتقال سلطنت
و تاج و تخت به من ، آنهم در یک مشروطه سلطنتی ، قدرت
بخودی خود به من انتقال نیافته است . همان زمان
تصمیم گرفتم که باید برای ایران ، یک سازمان
سیاسی و اداری قوی و منکی به مشارکت مردم فراهم

کرد.

شاید بتوان مراسمش کرده در اجرای اصل عدم تمرکز، تندروی کردم. من امیدوار بودم که حزب رستاخیز، بتواند آماده سازی و آموزش سیاسی افراد و اتحاد جامعه را بخوبی انجام دهد. ولی چنانکه خواهیم دید، این حزب با شکست روبرو شد.

تحقق مشارکت، اجرای اصل عدم تمرکز، تفویض مدیریت امور عمومی به مردم، انجام انتخابات آزاد در همه سطوح، میبایست در چهارچوب سلطنت مشروطه جامعه عمل بپوشد.

ایران همواره یک شاهنشاهی بوده و هست. یعنی ترکیبی از اقوام مختلف، با زبانها، مذاهب، خلیقات و فرهنگهای متنوع. وظیفه پادشاه همیشه تأمین وحدت ملی و تحقق همبستگی میان ایرانیان بوده است و من میکوشیدم که این رسالت را از طریق برپائی یک دمکراسی شاهنشاهی انجام دهم.

تلفیق این دو کلمه، بایکدیگر نباید موجب تعجب باشد: طبق قانون اساسی ایران، پادشاه دارای اختیارات وسیعی است و میتواند اندیشهها و برنامه‌های خود را به قوه مجریه بقبولاند. ولی این اختیارات ناشی از ملت و مشروط به اصول قانون اساسی است. طبق قانون اساسی ایران، پادشاه سلطنت میکند نه حکومت.

از دیدگاه من، دمکراسی شاهنشاهی عبارت بود از اتحاد همه اجزای تشکیل دهنده ملت ایران زیر پرچم و در داخل سرحدات مقدس سرزمین ما. دمکراسی شاهنشاهی، عبارت بود از اتحاد تمام گروهها و طبقات به منظور تلاش مشترک در راه ترقی مین. پس نباید تعجب کرد که این همه کوشش بسرای جلوگیری از پیشرفت ما و تحقق هدفهای ملی ما بعمل آمد.

فصل شانزدهم .

کامیابیها و ناکامیهای ما

کامیابیهای انقلاب سفید را که بعداً " انقلاب شاه و ملت نام گرفت ، میتوان در یک جمله خلاصه کرد : بر اثر انقلاب شاه و ملت ، ایران توانست از حالت عقب افتادگی معنوی ، اقتصادی و اجتماعی که پنجاه سال پیش گریبانگیرش بود ، رهایی یابد و از قرون وسطایی به جهان معاصر گام نهد .

ویرانیهای ناشی از انقلاب و جنگ داخلی کنونی و هرج و مرج حاکم بر کشور ما ممکن است با ردیگر ایران را به عقب بازگرداند و مبین را از سیر توسعه و ترقی برای مدتی طولانی منحرف کند .

واقعیت ارقام

اکنون ناچارم واقعیاتی را به مدد ارقام بیان کنم .

سازمان ملل متحد ، تراژنامه درخشان یک ربع قرن کوشش ما را انتشار داده است . بر طبق این گزارش ، ایران در همه شئون سیاسی ، اقتصادی اجتماعی و آموزشی در صدر کشورهای در حال توسعه قرار داشت . طبق آخرین برنامه پنج ساله ، میزان رشد سالانه اقتصاد کشور ۲۵ درصد پیشبینی شده بود . ما توانستیم در سال ۱۹۷۵ به رقم ۴۲ درصد رشد سالانه به قیمتهای جاری برسیم . تورم در آن سال ۱۸ درصد بود یعنی

چهار برابر زاین! آمار سازمان ملل متحد نشان می‌دهد که میزان متوسط رشد و توسعه سالیانه اقتصاد ایران از آغاز انقلاب سفید تا پایان سال ۱۳۵۷ سیزده درصد بوده است.

در طی مدت ۲۵ سال، درآمد سرانه و سالیانه ایرانیان از ۱۶۰ دلاریه ۲۲۰۰ دلار (طبق آمار سازمان ملل متحد) و یا ۲۵۴۰ دلار (طبق آمار رسمی کشور خودمان) رسید.

طی این بیست و پنج سال، سرتاسر ایران بیسک کارگاه عظیم توسعه و پیشرفت و ساختمان نبود. دانشگاهها، مدارس، موسسات حرفه‌ای، بیمارستانها، راهها، خطوط آهن، سدها، مراکز تولید برق، لوله‌های انتقال گاز و نفت، کارخانه‌ها، مراکز هنری و فرهنگی، ورزشگاهها، تعاونیها، شهرها و شهرک و روستاهای بسیار ساخته شد.

در سال ۱۹۱۱ مسیحی قانونی برای اجرای تعلیمات اجباری به تصویب رسیده بود اما امکان تحقق آن وجود نداشت. نه مدرسه وجود داشت. و نه معلم. در سال ۱۲۹۹ تعداد کل محصلین مدارس ابتدایی، متوسطه و عالی کشور فقط ۴۰ هزار نفر بود و ایران حتی یک دانشگاه هم نداشت.

در آغاز سلطنت من تعداد دانش‌آموزان و دانشجویان ۴۰ هزار تن بوده و در سال ۱۳۵۷ از ده میلیون نفر تجاوز کرد که نزدیک به ۲۰۰ هزار تن آنان در هیجده دانشگاه و ۱۳۷ موسسه آموزش عالی به تحصیلات بالاتر از متوسطه مشغول بودند. پنج‌سال پیش ۹۹ درصد جمعیت ایران بی سواد بودند. این رقم در آغاز سلطنت من به ۸۰ درصد و در پایان ۲۵ درصد رسید.

آیا میتوان منکر این واقعیات شد؟ ممکن است

روشهایی که به کار برده شد قابل انتقاد باشد اما انکار نتایج بدست آمده غیرممکن است. ملت ایران فطرتاً " وطبیعتاً " مستعد ترقی و تعالی است و حتمی پیامبر اسلام نیز از این خصیصه ملی ایرانیان غافل نبود.

توسعه اقتصادی، تنها راه نیل به دموکراسی واقعی

مخالفین، سخت گیریها و احیاناً " خشونت سالیهای اخیر را مورد انتقاد قرار داده و مرابه استبداد و حکومت مطلقه و عدم رعایت حقوق بشر متهم کرده اند. همه این اتهامات قابل بحث است. ولی قبیل از بحث درباره آنها، باید به این سؤال پاسخ داد که آیا راه دیگری داشتیم؟

ایران، با موقع خاص سیاسی و جغرافیائی خود، کشوری بود با اصطلاح " در حال توسعه ". تعداد نفوس کشور در سال ۱۳۴۷ بیست و هفت میلیون نفر بود که در پایان سال ۱۳۵۲ به سی و شش میلیون نفر رسید و در سال ۱۳۷۰ به پنجاه میلیون تن بالغ خواهد شد. یعنی هر سال باید برای یک میلیون نفر غذا و کساکه فراهم کرد.

اگر بپذیریم که تنها راه تحقق یک دموکراسی راستین، وجود یک اقتصاد سالم و تواناست باید الزاماً " قبول کنیم که کشورهای در حال توسعه، ناگزیرند برای نیل به دموکراسی، استاده همه نیروها و منابع و امکانات خود را برای ایجاد زیر بنسای اقتصادی لازم تجهیز نمایند.

در روزگار ما استقلال سیاسی، بدون یک اقتصاد توانا مفهومی ندارد. توسعه اقتصادی، شرط لازم و واجب تحقق دموکراسی سیاسی و نیل به ترقی اجتماعی است. قدرت اقتصادی ضامن آزادی و حق حاکمیت

ملتهاست. پس ناچار بودیم برای نیل به دموکراسی واقعی ابتدا به سازندگی اقتصاد ملی خودبپردازیم.

کشورهای در حال توسعه، برسر دوراهی

کافی است نگاهی به نقشه جهان ببینیم تا دریابیم که تنها بیست و پنج کشور، از صد و پنجاه کشور جهان دارای حکومت دموکراسی به مفهوم غربی آن هستند. همه این کشورها، چه آنها که اقتصاد صنعتی پیشرفته هستند و چه آنها که کشاورزی مترقی دارند، از یک سطح زندگی عالی برخوردارند. صرف نظر از این گروه محدود، اگر بطور مثال هندوستان را در نظر بگیریم، این کشور دارای حکومتی است به ظاهر دموکراتیک، ولی مردم آن با فقر بیماری، اختلافات داخلی، کم سواد و تعصب در برابر پیشرفت گریبانگیر هستند، و برای تحقق واقعی دموکراسی در آن کشور چاره‌ای نیست جز ایجاد یک اقتصاد نوین.

در اینجا به عمق مطلب ویکی از دلخراش‌ترین مسائل عصر حاضر می‌رسیم: کشورهای در حال توسعه در برابر یک دوراهی قرار دارند، یا باید برای همیشه در حال عقب افتادگی باقی بمانند، یا به هر قیمتی که هست، علی‌رغم دشواریها، موانع فقدان تجربه و نبودن متخصصین، براه توسعه و پیشرفت قدم بگذارند. در این راه با مخالفتها و سخت‌گیریهای کشورهای صنعتی مواجه‌اند. زمان به زیان آنها کار میکند، فاصله غنی و فقیر روز به روز بیشتر می‌شود. ممالک پیشرفته امروز، هنگامیکه ترقی و توسعه خود را آغاز کردند با چنین مسائلی و موانعی روبرو نبوده، چنین رقیبان خطرناک و توانایی نداشتند و توانستند اقتصاد خود را توسعه بخشند و به یک

نظام دمکراتیک نائل آیند .

فراموش نکنیم که کشورهای پیشرفته امروزی غالباً " بانهایت خشونت نسبت به ممالک عقب افتاده و سرزمینهایی که تا دیروز مستعمره بودند در رفتار کردند . قسمت مهمی از ثروت کنونی کشورهای صنعتی از غارت کشورهای عقب افتاده بدست آمده است .

تصویری کاذب و خونین از دمکراسی

هنگامیکه ، من اجرای برنامه ضربتی وهمیه جانبه خود را برای خروج ایران از تاریکی اعصار و قرون و جبران عقب افتادگیهای چند صد ساله ، آغاز کردم بخوبی میدانستم که کامیابی در این رهگذر ، مشروط به آماده سازی و تجهیز همه نیروهای ملی است . میدانستم که باید یک حالت بسیج دائم و آمادگی مستمر در کشور وجود داشته باشد تا بتوان در برابر عوامل مخرب و مخالف با پیشرفت ، یعنی مرتجعین ، بزرگ مالکان ، کمونیستها ، محافظه کاران و همچنین تحریکات بین المللی ، ایستادگی کرد . میدانستم که بسیج یک کشور کار آسانی نیست و پایداری و تلاش بسیار میخواهد . اگر می گذاشتم که خرابکاران هر چه میخواهند بکنند ، مسلماً امکان توفیق بدست نمی آمد ، و اگر دست روی دست می گذاشتم و از بیم دشواریها کاری انجام نمیدادیم مسلماً " ایران در عقب افتادگی و رکود باقی میماند و در این صورت ، حکومت دمکراتیک سراسری پیش نبود . فراموش نکنیم که دمکراسی ، اگر با گرسنگی ، نادانسی و ناتوانی و انحطاط مادی و معنوی مترادف و همسراه باشد مسلماً " واقعیتی نخواهد داشت . پس ما ناگزیر بودیم که راه خود را انتخاب

کنیم، انتخاب ما میان استبداد و حکومت مطلقه از یکسو و روشهای انسانی و آزادمنشانه ازسوی دیگر نبود. انتخاب ما درحقیقت میان اغتشاش و هرج و مرج بی حاصل از یکطرف و حفظ مصالح واقعی میهن ازطرف دیگر بود.

آنچه در پایان سال گذشته و درسال جاری در ایران میگذرد مرا ازهرتوضیحی در، این زمینسه بی نیاز میکند. اکنون درایران اثری ازدمکراسی نیست. آنچه هست برخوردهای خونین است میان گروههای رقیب، که مرامی جزعوامفریبی و دروغگویی و هدفی جز حفظ قدرت، از طریق ارعاب و وحشت ندارند. هرج و مرج حاکم بر ایران چنان است که انجام هیچگونه انتخاب آزاد امکان ندارد و مسلسل و نارنجک جایگزین ورقه رای شده است.

همکاری با جهان غرب

اکنون که ایران در حال ویرانی است و روبه نابودی می رود، اندک اندک، جهان غرب به سهم و نقش ما در حفظ تعادل بین المللی و تعلق ما بدنیای آزاد، هنگامیکه من در اسامور کشور بودم، پی میبرد. میان ایران و جهان غرب، نه تنها پیوندهای استوار نژادی، فرهنگی و مرامی وجود داشت بلکه همبستگی و منافع مشترک اقتصادی نیز مابین ما و دیگر متعل و مربوط میکرد و ما بخوبی میدانستیم که اگر اروپا دچار بحران شدید شود، ایران از آثار و نتایج آن برکنار نخواهد بود. ایران، یکی از کشورهای دمکراتیک غرب بود و پیوندهای بسیاری مابین اروپا و متعل میکرد. حجم مبادلات ایران با اروپای غربی، از جمله

فروش نفت ، خرید کالاهای سرمایه‌ای و اجزای قراردادهای عمرانی، پیوسته در حال افزایش بود. پایان اجرای شاه لوله دوم گاز باعث میشد که ایران بتواند سالیانه سیزده میلیارد مترمکعب گاز از طریق اتحاد جماهیرشوروی به اروپا صادر کند و ما برای سیمد سال ذخائر گاز کافی داشتیم، تحقق این طرح، همکاری اقتصاد میان ایران، اتحاد جماهیر شوروی و اروپای شرقی و اروپای باختری را به میزان قابل ملاحظه‌ای افزایش میداد.

پس از خرید قسمتی از سهام کروب و بایکوک، من قصد داشتم میزان مشارکت دولت ایران را در موسسات اقتصادی بزرگ بین المللی با زهمم افزایش دهم. بعنوان مثال ما قصد داشتیم در ایران نوع جدید، لوکوموتیو برقی با تلفیق الگوهای آلمانی و سوئدی بسازیم. من میخواستم ایران را در مدیریت شرکتهای بزرگ بین المللی شریک و سهام و از پیشرفته‌ترین تکنولوژی بهره‌مند سازم. تمام این طرحها برای ایران، موجد درآمدهای بسیار سودآور بود. از جمله درصنای پتروشیمی، ما از سرمایه‌گذاریهای خود انتظار درآمدهای قابل ملاحظه داشتیم.

همکاری اقتصادی با ایران، یکی از عوامل ثبات اقتصادی اروپای غربی بود و به کشورهای این منطقه امکان میداد در مقابل خرید نفت، کالاهای سرمایه‌ای و تکنولوژی خود را به ممالک نفت خیز صادر کنند.

سیاست همکاری و تفاهم و اتحاد ما با کشورهای ساحل خلیج فارس و اقیانوس هند، بر منافع مشترک و احترام متقابل نسبت به اصول حقوق بین الملل استوار بود و موجب تحکیم روابط این منطقه حساس

بادنیای غرب میشد. کشورهای غربی، نه تنها به لحاظ نوع دوستی و رعایت اصول انسانی، بلکه از نظر حفظ و صیانت منافع خود باید به حل و فصل مسائل و مشکلات کشورهای بسیار فقیر و عقب مانده جهان توجه خاص و فوری میدول دارند. چنانکه بارها گفته و نوشته ام اگر یک نهضت جهانی برای کمک به کشورهای تهن دست جهان، تحقق نیابد، وقوع یک فاجعه بین المللی غیر قابل اجتناب خواهد بود. ما برای نجات جهان از این فاجعه تنها به حرف اکتفا نکردیم و هرچه در امکان داشتیم، انجام دادیم.

تشکیل حزب رستاخیز یک اشتباه بود

یکی از اشتباهات دوران سلطنت من تشکیل حزب رستاخیز در اسفند ۱۳۵۲ (چهارم مارس ۱۹۷۴) بود که به توصیه من صورت گرفت. هدف من از این پیشنهاد آن بود که همه گروههای صنعتی و اجتماعی بتوانند آزادانه در این حزب عقاید و نظرات و انتقادهای سازنده خود را ابراز دارند، و از طریق این حزب همگان در اداره امور مملکتی شریک و سهم شونند و امکان شناسائی استعدادها فراهم شود. میل داشتم، حزب رستاخیز ملت ایران، یک مکتب آموزش سیاسی و تربیت استعدادها و گسترش حس مسئولیت اجتماعی باشد. تشکیل این حزب به موازات اجرای سیاست عدم تمرکز اداری صورت گرفت. هدف من آن بود که رستاخیز عامل تحکیم مبانی وحدت ملی و در حقیقت مکمل سیاست عدم تمرکز باشد. آرزو داشتم زنان و مردان ایرانی با حس تحرک و دلپستگی خود به ایران زمین، از حزب رستاخیز، سازمانی فعال و فراگیر و موثر بوجود آورند. متاسفانه این تجربه با ناکامی روبرو شد.

پرزیدنت انورالسادات نیز در مصر ناچار شد، حزب واحد را از میان بردارد و کشورش را به نظام چندحزبی برگرداند.

قدر مسلم این است که حزب رستاخیز ملت ایران در تحقق هدفهای خود، توفیق نیافت و نتوانست به آرمان همکاری و گفت و شنود ملی و بسیج همه نیروهای جامعه در راه ترقی وطن، جامه عمل بپوشاند. ناگفته نماند که زنان و مردان بسیاری بخصوص در میان جوانان، با شوق و شور در این حزب فعالیت کردند. ناکامی دیگر سیاست ما، آن بود که در آماده سازی و تربیت کادر لازم برای اداره امور مملکت، توفیق کامل بدست نیاوردیم. البته این عدم توفیق، موقت و در حال رفع بود. ولی موجب بروز مشکلات و برخوردهای اجتماعی و انسانی شد. همچنین سیاست تامین مسکن ما مقرون به توفیق نبود و یکی از تنگناهای پیشرفت ملی محسوب میشد.

مبارزه با زمان

پیش بینی من آن بود، که ما خواهیم توانست در ظرف سه یا چهار سال برای این مشکلات فائق آئیم. مدارس عالی فنی ما نمیتوانستند طی چهار سال، چهار سال دوره فارغ التحصیل به جامعه تحویل دهند و تعداد زیادی متخصص فنی در سطوح پائین تر، میبایست به بازار کار وارد شوند. طی این سه یا چهار سال تولید فولاد کشور به ده میلیون تن در سال، بالغ شود. تولید فرانس ۲۵ میلیون تن است و این برنامه تولید ما برای اواخر قرن بیستم بود. در این مدت تا سیات بندری عظیم جاه بهار در نزدیکی مرز پاکستان و نیز تا سیات بندر عباس به پایان میرسد و حتی کشتی های پانصد هزار تنی میتواند نستند در آنجا پهلو گرفته و یا در خشکی تعمیر شوند.

در این مدت برنامه‌های بزرگ دیگری نیز چون توسعه خطوط آهن و ساختمان شاهراه‌های سرتاسری، به ثمر میرسید.

ما آماده بودیم، که هر روز ۵ تا ۶ میلیون بشکه نفت از چاه‌های خود استخراج و صادر کنیم تا با عواید آن بتوانیم زیربنای لازم را برای ورود به قرن بیست و یکم بوجود آوریم.

مبارزه من، مبارزه با زمان بود. که شاید اکنون همه متوجه مفهوم و هدف آن بشوند و دریابند چرا انقلاب در سال ۱۳۵۷ وقوع یافت و همه چیز را متوقف کرد. اگر برای من این امکان باقی میماند که دوران کوتاهی را که در پیش داشتیم بدون دشواری عمده و با کامیابی، بگذرانم و به سر منزل مقصود برسم، ملت ایران از قدرت و رفاه بی‌مانندی برخوردار میشد.

باید قبول کنم که برای دفاع از کشور خود و نظام سیاسی آن، در مقابل دروغ پردازیه‌ها و تبلیغات سوء کار مهمی انجام ندادیم. اکنون من بخوبی متوجه شده‌ام که چه برنامه و ترتیبات وسیع و حساب شده‌ای بر ضد ما به مرحله اجرا درآمد. من آنچنان بخودم اطمینان و اعتماد داشتم که به حملات و اهانتها و دروغ پردازیه‌ها اعتنا نمی‌کردم و سرانجام زنان و مردان و بویژه جوانان بسیاری دستخوش تبلیغات سوء و انحرافی شدند. بخش بزرگی از جوانان ایران، متوجه هدفها و آرمانهای من نشدند و شاید امروز دریافته باشند که چه اشتباهی کردند.

در بیست و هشتم مرداد ۱۳۵۷ (۵ اوت ۱۹۷۸)، به ملت ایران وعده دادم که انتخابات صحیح و آزاد در پایان دوره قانونگذاری انجام خواهد شد. در آن

موقع ایران ، حکومتی توانا و مسئول داشت . ولی امروز مسئول امور کشور کیست ؟

هنگامی که این سطور را مینویسم ، قانون اساسی ایران پایمال شده و هیچ چیز جای آنرا نگرفت است . مجلسی ، بنام خبرگان مرکب از ۷۳ نفر که شصت تن از آنان ملاحظتند ، به تدوین اصول و موادی سرگرم است که کمترین ارتباطی با دموکراسی و تحقق حاکمیت ملی ندارد .

به محض اینکه من وعده تحقق انتخابات آزاد را به ایرانیان دادم ، یک بسیج همگانی برضد این سیاست آغاز شد ، زیرا نمی خواستند ملت ایران ، آزادانه رای و نظر خود را ابراز دارد .

من اطمینان دارم که انجام انتخابات آزاد ، به استقرار و تحقق یک دموکراسی واقعی منتهی میشود ، زیرا همه ممانی آن آماده شده بود . از آنجا که ما با هدف خود ، یک قدم بیشتر فاصله نداشتیم ، لازم بود که مانع پیروزی ما شوند و چنین شد . بدین سبب مرتجع ترین و فاسدترین عناصر ، با گروههای چپ افراطی همداستان و همراه شدند تا سدی در مقابل پیشرفت ایران و تحقق حاکمیت کامل ملی بوجود آورند .

مرامت هم کرده اند که میخواستم ، ایرانیان را علیه رغم خواست خودشان خوشبخت کنم . هدف من آن بود که ایرانیان را علیه رغم دشمنانشان ، علیه رغم ائتلاف عوامل مخرب ، به رفاه و خوشبختی برسانم ، نه علیه رغم میل و اراده خودشان .

برای جلوگیری از توفیق من مرتجع ترین و متعصبترین عوامل مذهبی ، که رویه رفتارشان با نص و روح اسلام منافات کامل دارد ، با مخربان حرفه ای ، آدمکشان و غارتگران ، ائتلاف کردند و بدین

ترتیب اتحاد نامقدس و شوم سرخ و سیاه برای ویرانی و نابودی ایران ، بوجود آمد و کار خود را آغاز کرد .

قسمت چهارم

اتحاد لغتی سرخ و سیاه

فصل اول

نقش وسائل ارتباط جمعی

طی سال اخیر وسائل ارتباط جمعی نقش قابل ملاحظه‌ای در جریان‌های سیاسی ایران ایفا کردند که متأسفانه، در بسیاری از مواقع، با واقع بینی و حقیقت‌گوئی همراه نبوده است.

من کاملاً قبول می‌کنم که خبرنگاری که به ایران اعزام شده برای تهیه مقاله و گزارش خود اتفاق کوچک یا اغتشاشی را بزرگ جلوه دهد. اما نمیتوانم بپذیرم که سه کشته و ده زخمی یک حادثه به ده‌ها کشته و صدها زخمی تبدیل شود. متأسفانه در طی دوران نابسامانی اوضاع ایران وسائل ارتباط جمعی عالماً و عامداً به بزرگ کردن وقایع و تحریف حقایق پرداختند و افکار عمومی را متشنج و برضد ایران بسیج کردند.

البته این رویه تازگی ندارد. و مبارزه بعضی از وسائل ارتباط جمعی با ایران در سال ۱۳۳۷ و از هنگامی آغاز شد که ما کوشیدیم حاکمیت خود را بر صنایع نفت مستقر کنیم. این مبارزه پس از سال ۱۳۵۲ و کوشش من برای فروش نفت به قیمتی عادلانه، روز بروز شدت یافت. من فراموش نمی‌کنم که بعد از نطق موهن و تهدید آمیز آقای سایمن وزیر دارایی وقت آمریکا درباره من و سیاست‌کشورهای صادرکننده نفت، لحن مطبوعات غربی بتدریج تغییر یافت و مرا مسئول افزایش قیمت نفت و گناهکار اصلی دانستند.

کوشش کردند ناراضی قابل فهم مردم عادی کشورهای غربی، واز جمله راستندگان وسائل نقلیه را، ازگرانی قیمت بنزین، بظرف من منحرف کنند ورامقصر معرفی نمایند. اتومبیل رانان غربی فراموش می‌کردند که قسمت اعظم قیمت بنزینی که مصرف می‌کنند، بی عوارض ومالیاتی است که نصیب خزانه عمومی کشورشان می‌شود ویاسودیست که عاید شرکتهای بزرگ نفتی می‌گردد. نفع همه در آن بود که مسئولیت خود را پنهان کنند وشاه ایران رامقصر جلوه دهند. شاید کمتر کشوری بقدر ایران جوانان خود را به تحمیل درممالک خارجی، مخصوصاً " ایالت متحده امریکا، تشویق کرده باشد. همه این دانشجویان توقعات بیشتری داشتند وغالباً " فراموش می‌کردند که از امکانات ووضع استثنائی برخوردارند. درپائیز ۱۳۵۶ هنگامیکه به اتفاق شهبانو در ایالت متحده امریکا بودم، در ویلیامزبورگ، صدها دانشجوی ایرانی، در مقابل اقامتگاه ماتظاهرات گرم وپرشور ومحبت آمیزی نسبت به من انجام دادند. من به میان آنان رفتم وباتنی چند به گفتگو پرداختم. کمی دورتر چند نفر نقابدار، با پرچم وعلامت داس وچکش، برضد من تظاهرات می‌کردند. چرا آنها نقاب به صورت داشتند؟ به گفته مطبوعات غربی ازبیم ساواک ولی حقیقت آن بود که اکثر آنان ایرانی نبودند وآشوبگران حرفه‌ای بودند که در مقابل دریافت مزد به تظاهرات می‌پرداختند. حقیقت اینست که در این تظاهرات تعداد طرفداران پانصد نفر وشمار مخالفان حدود پنجاه تن بودند. فردای آن روز در مطبوعات، تعداد تظاهرکنندگان معکوس بود. شمار موافقان را پنجاه ومخالفان را پانصد تن اعلام کرده بودند. هنگام وزود ما به

واشنگتن هزارتن از ایرانیان مقیم امریکا به استقبال ما آمده بودند. بار دیگر چند تن آشوبگر نقابدار با چوب و جماق و زنجیر به ایرانیان حمله کردند. باز هم مطبوعات امریکا به طرفداری از مهاجمین پرداختند. حتی یکی از آنها سؤال کرد چه کسی به طرفداران شاه مزد می‌دهد، اما هیچکس نپرسید آشوبگران از کجا می‌آیند و چه کسی آنها را رهبری می‌کند!

واقعیت اینست که چه در داخل و چه در خارج کشور، کوشش بزرگی برای انحراف و مشوب کردن اذهنان جوانان و دانشجویان ما به عمل آمد که آنها را به اغتشاش و براندازی تشویق کنند. شنیده‌ام که هزینه این برنامه تخریبی که نزدیک به ۲۵۰ میلیون دلار بود از طرف دولت لیبی تامین گردید.

رویه بنگاه سخن پراکنی انگلستان (بی.بی.سی.) نیز شگفت‌آور بود. از آغاز سال ۱۹۷۸ برنامه‌های فارسی این بنگاه صریحا "وعلنا" در مخالفت و ضدیت با من تنظیم میشد. گوئی بکدست نامرئی همه این برنامه‌ها را تنظیم و رهبری میکنند.

من فکر میکنم که بعضی از جرایم غربی با ذکسر ارقام دروغین درباره کشتگان حوادث مختلف و تخریب حقایق فقط قصد داشتند میزان فروش خود را بالا ببرند. چگونه می‌توانیم در این رهگذر به وضع خاص پیرمردی که در نوفل لوشاتو منزل داشت و از اربعین دهکده علنا" با استفاده از وسایل ارتباط جمعی جهان غرب، ایرانیان را به آدم‌کشی و شورش دعوت میکرد، اشاره‌ای نکنیم؟ میدانم که بسیاری از فرانسویان از این وضع ناراضی و ناراحت و متعجب بودند و هستند هنگامی که پیرمرد مورد اشاره از عراق اخراج شد من میتوانستم از دولت فرانسه بخواهم که مانع فعالیتش

بشود. ولی میدانستم که این تقاضا حاصلی نخواهد داشت. زیرا این پیرمرد بازیچه ناتوانی در دست دشمنان خارجی ایران بود و بس.

البته باید گفت که بسیاری از روزنامه نویسان با شرافت و صداقت و خون سردی حقایق اوضاع ایران را بازگو کردند. در زمان سلطنت من همه خبرنگاران خارجی، چه موافق و چه مخالف، میتوانستند آزادانه به ایران بیایند و هر چه میخواهند بنویسند. راستی چه هیاهویی بپا میشد اگر در آن زمان دولت ایران محدودیتهای مشابه آنچه امروز هست برای آنان بوجود میآورد. در آخرین هفته های سلطنت من، رادیو و تلویزیون ایران، اخبار و تماویز همه تظاهرات داخل مملکت را پخش میکردند.

قبل از پایان این فصل، باید به جرایدی اشاره کنم که با شرافت و واقع بینی هشدارهای مرادرباره آئینده منعکس کردند. بعنوان مثال درپائیز ۱۳۵۶ آرتودوبورگ گراو خبرنگار مجله نیوزویک، بامن مصاحبه ای کرد و نظر مرادرباره سناریوی کوه در دانشگاه های جنگ اروپا مطرح شده بود پرسید.

سناریو این بود: یک رژیم دست چپ اقراطی در ایران مستقر شده و در مقابل احساس خطر، از شوروی تقاضای کمک میکند. شورویها قبول کرده با کمک لشکرکشی برق آسا از دریای خزر تا خلیج فارس را تحت تصرف و کنترل خود درمیآورند.

خبرنگار نیوزویک، از من پرسید:

"به عقیده شما با توجه به رویدادهای ویتنام، زسیر آنگولا و..... عکس العمل ایالات متحده امریکا چه خواهد بود؟"

پاسخ دادم:

"بسیاری از امریکاشیها، حتی بعضی از اعضای مجلسین

آن کشور ظاهراً "اطلاع ندارند که ایران و ایالات متحده یک قرارداد دو جانبه بسیار مهم با یکدیگر امضاء کرده‌اند که طبق آن آمریکا موظف است در صورتیکه یک کشور کمونیست یا تحت نفوذ کمونیست‌ها به ایران حمله کند، به کمک ما بشتابد. پس باید ایالات متحده تصمیم بگیرد که به تعهدات خود عمل خواهد کرد یا نه. ما ایرانیان هرگز از انجام تعهدات خود سرباز نخواهیم زد."

خبرنگار نیوزویک مجدداً "اصرار کرد و گفت :

"آیا تصور نمی‌کنید که ممکن است در صورتیکه خطری متوجه تامین نفت مصرفی کشورهای غربی نشود، ایالات متحده به نحوی با مسکو توافق نماید؟"

پاسخ دادم :

"باید دانست درجه هنگام و به چه قیمت آمریکاییان از خود عکس العمل نشان خواهند داد و خطر جنگ را خواهند پذیرفت. این یک نکته روشنی نیست و بستگی به برداشت شما آمریکاییها از چگونگی تامین منافع خودتان دارد و احترامی که برای انجام تعهدات خود قائل هستید. آیا قبول خواهید کرد که یک رژیم مستقل متحد و دوست شما سرنگون شود."

خبرنگار نیوزویک سپس این نکته را یادآور شد

که مجموع دیون کشورهای توسعه نیافته به ممالک پیشرفته به ۲۵۰ میلیارد دلار بالغ میشود و اضافه کرد که سه کشور سوئد، کانادا و هلند قبول کرده‌اند که از دریافت نزدیک به یک میلیارد دلار از مطالبات خود چشم‌پوشند و به این ترتیب کشورهای بدهکار امیدوارند به لغو کلیه تعهدات خود نسبت به بستانکاران توفیق یابند. من در این زمینه ابراز شک و تردید کردم و گفتم :

"من به توفیق گفت و شنود شمال و جنوب امید

بسیار داشتم. متأسفانه این مجمع به بیان شکوه‌ها و شکایتهای گذشت. در حال حاضر دنیای غرب در آن حد از توانائی نیست که از وصول مطالبات خود چشم‌پوشد، ولی اگر در پایان قرن حاضر آئین نوینی در مناسبات و روابط اقتصادی میان کشورهای پیشرفته و ممالک عقب‌افتاده، بمرحله اجرا در نیاید و مشکل دیون به نحوی حل نشود، خطر بروز جنگ وجود خواهد داشت. نه منطقی است نه قابل قبول و نه منطبق با اصول اخلاقی که نود درصد از منافع ثروت جهان فقط در اختیار ده درصد از نفوس کره زمین باشد.

پس از آن برای مجله نیوزویک عقاید شناخته شده خود را در این زمینه بازگو کردم: "توزیع مجدد ثروت‌های موجود مطرح نیست. چراکه مشکل را فقط برای چهار یا پنج سال حل خواهند کرد. باید به کشورهای در حال توسعه کمک کرد که از حالت عقب‌افتادگی خارج شوند و برای خود منابع جدیدی ثروت بوجود آورند. ایالات متحده آمریکا، کشورهای اروپای باختری و ژاپن بیش از سایر ممالک به انجام این برنامه کمکی قادرند. حتی شرکت‌های چند ملیتی، که تاکنون رویه سیاستی کوتاه‌بینانه داشته‌اند می‌توانند در این رهگذر مفید واقع شوند."

قبلاً چندین بار یادآور شده‌ام که کشورهای کمونیست نیز می‌توانند در این زمینه، نقش و سهمی مفید و موثر داشته باشند، زیرا آنها هم دارای منابع عظیم ثروت هستند و از یک تکنولوژی پیشرفته برخوردارند که آنرا به قیمتی مشابه آمریکا، نه ارزانتر، به کشورهای جهان سوم می‌فروشند. اکنون نیز عقیده دارم و می‌گویم که کشورهای کمونیست نیز باید در جستجوی یک راه حل جهانی برای مشکل تأمین نیروی شریک باشند و مانند اروپای غربی و ژاپن قبول مسئولیت

نمایند.

البته بیان حقیقت آسان، و دفاع از آن کم‌خطر

نیست.....

فصل دوم

شاگردان جادوگر

در خارج ایران چنین تصور میشود که رهبران اصلی حوادث اخیر ایران انحصاراً "روحانیون شیعه هستند که تعداد آنان در حدود شصت هزار نفر است . این برداشت تصویری باطل بیش نیست که رفع اشتباه در اینجا ضرور بنظر میرسد .

قبلاً یادآور شدم که پدرم قصد داشت در سال ۱۳۰۴ حکومت جمهوری را در ایران اعلام کند و مخصوصاً "جامعه روحانیت" بعنوان اینکه دیانت با جمهوری سازگار نیست ، مانع اعلام و اجرای این تصمیم شد . هنگامیکه پس از استعفای پدرم به سلطنت رسیدم ، من نسبت به حفظ وصیانت قانون اساسی و مذهب شیعه اثنی عشری سوگند یاد کردم و از آن پس همواره در ایفای تعهد خود کوشیدم و انحرافی از اجرای تعالیم عالیه اسلام مبنی بر عدالت و صداقت و رشوخت نداشتم و همیشه خداوند متعال را حافظ و راهنمای خود دانستم .

پیشتر یادآور شده ام که در سالهای قبل ، سلب اختیارات قضائی و آموزشی از روحانیون باعث نارضائی گروهی از آنان گردید و گفتم چگونه بیک اقلیت محدود و مرتجع به مخالفت با اصلاحات اساسی من ، بخصوص تقسیم اراضی و آزادی زنان ، پرداخت . من یقین دارم که در مقابل این اقلیت محدود ، اکثریت قاطع جامعه روحانیت با سیاست من موافق

بود. آنها بخوبی میدانستند که مادرراه ترقی و تعالی ایران، پیش‌میرویم وصیمانه بامن همراه بودند. هنگامیکه در بهار ۱۹۷۸ (۱۳۵۷) برای زیارت مرقد امام هشتم شعبان به مشهد رفتم، جمعی کثیر از روحانیون وفاداری و پشتیبانی خود را نسبت به من ابراز داشتند و در این شهر مقدس با استقبالی عظیم روبرو شدم.

مبارزه سیاسی بامن از میان جامعه روحانیت آغاز نشد، بلکه در اواخر سال ۱۹۷۶ گروهی از چپ‌گرایان و محافظ سیاسی غیر مذهبی با برخورداری از حمایت شخصیتها و گروههای سیاسی خارجی، مبارزه و شایعه پراکنی و دروغ پردازی را آغاز کردند.

در اوایل سال ۱۹۷۸ تندی چند از روحانیون در متن این مبارزه تخریبی ظاهر شدند و سپس بتدریج که کار نابسامانی و اغتشاش بالا گرفت و بی نظمی برکشور حاکم شد تعداد بیشتری از آنان به این جریان پیوستند. اما بسیاری از آنان در مقابل ارباب و وحشتی که اکنون در ایران وجود دارد ناچار شدند مهر بکوت بربل زنند و یقین است که با آشوبگران همداستان نیستند.

رهبری اقلیت آشوبگر و فریب خورده جامعه روحانیت از نوفل لوشاتو بوسیله پیرمردی که ادعا میکرد به نام خدا سخن میگوید صورت گرفت. من تردیدی ندارم که اکثریت جامعه روحانیت ایران، اکنون از وضع دلخراش کشورمان و ازرنجهای بی‌پایان هموطنان نشان در عذاب هستند و سیاستی را که هزاران قربانی داشته، دهها هزار خانواده را پریشان و بی پناه کرده و ایران را به ویرانی کشانده تأیید نمیکنند، زیرا آنچه امروز در ایران انجام میشود صریحاً " مخالف اصول مقدس اسلام است.

گروهی از کسانی که اکنون ظاهراً " برای ایران حکومت می‌کنند، با وجود اشتباهات، فجایع و جنایاتی که بنام آنان صورت گرفته و یا احتمالاً " خودشان مرتکب شده‌اند، بهر حال یا در کسوت روحانیت و بیساعتدین هستند. آرزو مندم که این اشخاص هر چه زودتر متوجه خطاهای خود بشوند و براه راست بازگردند و دریابند که انقلاب امروز ایران در راه خدا و قرآن نیست، بلکه در خدمت بدکاران و بداندیشان است. آنها به روشنی می‌بینند که اکنون همه آشوبگران حرفه‌ای و مخالفین دیانت و اسلام به اردوی آنان پیوسته‌اند. آنها بخوبی می‌بینند که بر اثر اتحاد شوم سرخ و سیاه، کارگردانان جریانهای تخریبی و انقلابیون کمونیست حرفه‌ای، اندک اندک زمام همه امور را در ایران بدست بگیرند. حزب توده، برای استقرار و توسعه نفوذ خود، نیاز به فقر و بیکساری و نابسامانی و فقر دارد و این هدیه‌ای است که شاگردان جادوگری که امروز تصور می‌کنند برای ایران حاکمند، تقدیم حزب توده کرده‌اند.

اگر این وضع ادامه یابد، دیری نخواهد پاید که همه چیز، برای استقرار قدرت نهائی حزب توده آماده خواهد شد و ملامت‌هایی که در این ماجرا کارگردان بوده‌اند، در آتش که خود برافروختند خواهند سوخت و پیروانشان رانیز خواهند سوزاند.

فصل سوم

عزاداریهای پیاپی و جنایت آبادان

مطبوعات جهان برای نخستین بار طی سال ۱۹۷۸ (۱۳۵۷) از تروریسم در ایران سخن گفتند. حقیقت اینست که از سالهای پیش، من و وزیران و فرماندهان ارتش، هدف سوء قصد و توطئه‌ها بودیم. من دوبار بطور معجزه‌آسا از خطر سوء قصد نجات یافتم. جریان نخستین سوء قصد را قبلاً یادآور شده‌ام. باردوم در ۲۱ فروردین سال ۱۳۴۳ (۱۰ آوریس ۱۹۶۴) بود که سرباز جوانی بنام شمس‌آبادی به هنگام ورود به دفتر کارم در کاخ مرمر، مرا هدف قرار داد و دو تن از محافظان من به قیمت جان خود او را از پای درآوردند. تحقیقات بعدی نشان داد که یک بار دیگر جب‌گرایان افراطی توطئه را ترتیب داده بودند. من متفکر این توطئه شخصی بود بنام پرویز نیکخواه که به ده سال حبس محکوم شد و اندکی بعد، من وی را عفو کردم. پس از رهائی از زندان، نیکخواه جزء طرفداران پایرجای سلطنت شد و به همین علت پس از حوادث اخیر تیرباران گردید. همدستان نیکخواه در این توطئه غالباً "مهندسان فارغ‌التحصیل از دانشگاه منجستر بودند که آنها را هم نیز عفو کردم.

در ۱۶ اسفند ۱۳۲۹ نخست وزیر وقت، سپهبد رزم‌آرا در مسجد شاه تهران، بدست یک متعصب مذهبی کشته شد.

اول بهمن ۱۳۳۴ (ژانویه ۱۹۵۶) نخست وزیر

وقت حسنعلی منصور، بدست یک متعصب مذهبی دیگر، موسوم به محمد بخاراشی، ازپای درآمد. بسیاری از افسران ارشد وامرای ارتش ایران (ازجمله سرلشگر موسوی، سرلشگر طاهری و سپهبد فرسیو)، بدست تروریستها به قتل رسیدند. طی سالهای ۱۳۵۱ و ۱۳۵۲ به سرهنگ امریکائی نیز درکوچه‌های تهران بدست تروریستها ازپای درآمدند.

صورت اسامی کسانی که قربانی تروریستها شدند، طولانی است. بسیاری از آنها هیچگونه مسئولیتی در کارهای دولتی و یا امنیتی نداشتند.

از اواخر ۱۳۵۵ به بعد حمله به رژیم ایران از یک پشتیبانی موثر خارجی برخوردار شد. صلیب — سرخ بین المللی و انجمن بین المللی حقوقدانان و نیز چند سازمان دیگر، تقاضا کردند که برای تحقیق به ایران بیایند. من این تقاضا را پذیرفتم به این شرط که گروههای بررسی، گزارشها و توصیه‌های خود را در اختیار ما بگذارند تا بتوانیم براساس آنها به تغییرات و اصلاحات لازم بپردازیم. بیشتر این پیشنهادات و توصیه‌ها راهم انجام دادیم. شاید بی فایده باشد که بگویم که مطبوعات جهانی درباره اصل گزارشها و انتقادهای آنان هیاهوی بسیار بپا کردند اما تصمیمات و اصلاحات ما را از یاد بردند و در بونه اجمال گذاشتند.

در آغاز سال ۱۳۵۷ ناگهان عملیات تروریستی و براندازی خاتمه یافت و من دریافتم که طرح دیگری در حال تکوین است. ناگهان سیاستمدارانی که تا آن موقع مهرسکوت بر لب زده بودند، به روی صحنه ظاهر شدند. واضح بود که گردانندگان بازی برائش — ناکامی تروریسم تغییر روش داده بودند.

نخستین گردانندگان این بازی جدید اشخاص

شروتمندی بودند که دربرتو حمایت رژیمی که آنرا شدیداً محکوم می‌کردند، به مال و مکتب و شـروت رسیده بودند، و از حمایتها و ارتباطات زیـــــادی در کشورهای غربی برخوردار بودند. اینها یکبـاره هیاهو و عوام‌فریبی خود را آغاز کردند و درخواست داشتند که در ایران، یک دمکراسی پارلمانی واقعی، برقرار شود.

من هم طرفدار یک دمکراسی واقعی بودم که به استقلال و تمامیت ایران صدمه‌ای وارد نسازد. ولی نمی‌خواستیم که به قیمت یک شبه دمکراسی عوام‌فریبی و حزب بازی برای ایران حاکم شود.

از این پس تبلیغات مداوم و هیاهوی ایـــــان "آزادیخواهان"، روزبه روز توسعه یافت. هر چه بیشتر، من در راه آزادی سازی تشکیلات گام می‌نهادم و تصمیماتی در جهت تامین خواسته‌های آنان اتخاذ می‌کردم، برنابسامانی اوضاع افزوده میشد و هر تدبیری را تعبیر به ضعف می‌کردند.

چون کار به درازا کشید و کم‌انیکه هوای کسب قدرت را داشتند به مقصود خود نرسیدند، بازیگران جدیدی بروی صحنه آمدند و چندتن از ملاها کارگردانی طرح تخریب را بدست گرفتند و سرانجام اتحاد سرخ و سیاه، قطعیت یافت.

نخستین اغتشاشات در شهر مقدس قم روی داد که طی آن شش نفر به قتل رسیدند. از این پس برپا کردن مراسم عزاداری به مناسبت سوم، هفتم و چهلم کشته‌شدگان بهانه برپائی تظاهرات، ایجاد اغتشاش و تحریک به قتل گردید تا هر بار بتوان مراسم عزاداری جدیدی برای مقتولین برپا کرد و آتش خشم و تعصب را برانگیخت. البته از دیدگاه مذهبی، چنین سوء استفاده شرم‌آوری از غم و اندوه دیگران قابل

قبول نیست. به من گزارش دادند که در مقابل درودی گورستانها گروهی آشوبگر حرفه‌ای هر جنازه‌ای را از اقوام متوفی بزور و عنف گرفته در اطراف آن تظاهرات بپا میکردند و آنرا یک قربانی جدید ساواک قلمداد میکردند.

چندی قبل از آن نیز افراد سالمی را به مرکز کرم به صورت زخمی درآورده در مقابل دوربینهای خبرنگاران بی اطلاع با مغزهای خارجی قرار داده بودند. چنین روشهایی احتیاج به توصیف ندارد.

عمل غیرقابل بخشش دیگر آشوبگران، سوء استفاده از زودباوری و احساسات دانشجویان بود. ابتدا دانشگاه‌ها را به آشوب کشیدند و سپس برای گسترش ناپسامانی به تحریک در مدارس متوسطه و ابتدایی پرداختند و متأسفانه موفق شدند.

البته من انتظار نداشتم که جوانان ایران، محافظه‌کار باشند و میدانستم که برای آرمان‌های خود حاضر به تلاش و فداکاری هستند، اما نمیدانستم که فریب دروغ پردازان و آشوبگران را خواهند خورد. اشتباه بزرگ ما آن بود که از وسائل ارتباط جمعی خود برای مبارزه با اندیشه‌های مخرب استفاده نکردیم و با جوانان به گفت و شنود نپرداختیم. یقین است که در این صورت بسیاری از آنان تحت تأثیر اندیشه‌های ویرانگر قرار نمی‌گرفت.

حتی در این موقع اکثریت ایرانیان هنوز از سیاست من پشتیبانی میکردند. استقبالی که در مشهد بهنگام زیارت مرقد مطهر امام هشتم شیعیان، از من شدنشانی از این پشتیبانی و دلچسپی بود. چند هفته بعد هنگامیکه جمشید آموزگار نخست‌وزیر، به تبریز رفت سیمد هزارتن در یک اجتماع بزرگ، برای پشتیبانی از دولت، شرکت کردند.

جمشید آموزگار را در تابستان ۱۳۵۶ به نخست‌وزیری انتخاب کردم. در این انتخاب، هم به مسائل سیاست خارجی توجه داشتیم، و هم به مسائل سیاست داخلی آموزگار، در مقام نماینده ایران در کنفرانسهای نفتی و مذاکرات اوپک، از شهرت بین المللی قابل ملاحظه‌ای برخوردار شده بود. وی تحصیلات عالی خود را در رشته مهندسی در ایالات متحده به پایان رسانیده بود و در آن کشور دوستان بسیار داشت. به صداقت و درستکاری شهرت داشت و علاوه بر این دبیر کل حزب رستاخیز بود و می‌توانست از پشتیبانی آن برخوردار شود.

تصمیم من دائر به تغییر نخست‌وزیر و انتصاب آموزگار به جای هویدا دلیل عدم رضایت از هویدا نبود. من نسبت به این شخصیت تحصیل کرده و خدمتگذار که سیزده سال مصدر امور بود محبت فراوان داشتم. اما هویدا "جدا" خسته شده بود و خود نیز بی‌علاقه نبود که اندکی از مسئولیت رهبری امور دولت دور شود. برای اینکه اعتماد و اطمینان خود را نسبت به هویدا نشان داده باشم وی را به وزارت دربار شاهنشاهی منصوب کردم که در این سمت می‌توانست هم طرف مشورت قرار گیرد، و هم هر روز با من ملاقات داشته باشد.

از ابتدای تشکیل دولت آموزگار، بر ضرورت سیاست آزادسازی سیاسی، به شرط آنکه موجب تخریب کشور نشود، تاکید کردم. یکسال بعد بمناسبت جشن مشروطیت یادآور شدم که ایران به سرعت دارای یک حکومت دمکراسی، مشابه دمکراسیهای غربی، خواهد شد و تعهد کردم که انتخابات کاملاً آزاد، پس از پایان دوره قانون گذاری صورت خواهد گرفت و در چهار چوب قانون اساسی، هر شخصیت و یا گروه و حزب مخالف

خواهد توانست به فعالیت سیاسی و انتخاباتی بپردازد.

فصل چهارم

حقایق درباره

سازمان اطلاعات و امنیت کشور

بموازات آغاز عملیات تروریستی، سازمان اطلاعات و امنیت کشور آماج حملات بین المللی قرار گرفت. آیا اگر تروریستها ایران را به خاک و خون نمی کشیدند ساواک مجبور به مداخله و شدت عمل می شد و مورد حمله قرار می گرفت؟

تتمتهای زیادی به ساواک وارد شده است، از جمله گفتند میلیونها نفر از ایرانیان برای آن سازمان کار می کردند. اگر چنین است، باید پرسید آیا این میلیونها نفر کارمند ساواک که قاعدتا "میبايست وفادار باشند، هنگامیکه حکومت در معرض مخاطره قرار گرفت کجا بودند؟ حقیقت اینست که تعداد کارمندان ساواک در آغاز سال ۱۹۷۸ سه هزار و دویست تن بودند و در پایان این سال از چهار هزار نفر تجاوز نمی کرد.

سازمانهای مشابه ساواک در همه کشورهای جهان وجود دارد که وظیفه آنها حفظ پاسداری امنیست داخلی و خارجی هر کشور است. بعنوان مثال باید به "کا - چی - بی" در اتحاد جماهیر شوروی و "سیا" در ایالات متحده آمریکا، "اینتلجنس سرویسز" در بریتانیا و "اس - دی - ای - سی" در فرانسه اشاره کرد.

چه دلیل داشت که ما ایرانیها فعالیت تروریستها را در سرزمین خود بپذیریم ولی ایتالیاییها مجاز

باشند بایرگاد سرخ یا آلمانها با گروه معسروث
"بادر" مبارزه کنند. چرا کسی تعجب نکرد و قتیکه
در یک روز و در آن واحد شش زندانی در آلمان با
شلیک گلوله خودکشی کردند و هیچکس نپرسید چگونه
آنها اسلحه بدست آورده بودند؟

مبارزه با خرابکاری کمونیستها

ساواک پس از ماجرای مصدق، بمنظور مبارزه با
عملیات براندازی کمونیستها در ایران تشکیل شد.
من نمیخواستم نسبت به رویه دول غربی در برابر
کمونیستها، اظهار نظر و قضاوت کنم ولی فراموش
نکنیم که ایران دارای یک مرز مشترک طولانی با
اتحاد جماهیر شوروی است. گرچه ما موفق شدیم با
این کشور روابط مودت آمیز حسن همجواری و همکاری
اقتصادی برقرار کنیم، با این وجود باید بگویم که
پس از جنگ جهانی دوم، مناسبات مآخالی از اشکال
ونشیب و فراز نبود. زیرا در سالهای جنگ و تا ۱۳۲۵
قسمتی از خاک ایران در اشغال نیروهای شوروی پسود
و پس در آخرین ماههای حکومت مصدق حزب توده چنان
قدرت یافته بود که امید داشت ایران را تحت تسلط
خود درآورد. پس ما ناچار شدیم، نه بخاطر دفاع از
رژیم، بلکه بخاطر حفظ تمامیت ملی، این حزب را
غیرقانونی و ممنوع اعلام کنیم.

ایجاد ساواک، بمنظور مبارزه با فعالیتهای
براندازی خارجی و داخلی علیه استقلال و تمامیت
ارضی ایران بود. مسئولیت بنیان گذاری ساواک در
سال ۱۳۳۲ به سپهد تیموریختیار تفویض شد
وی در این کار از "سیا" کمک خواست. تعداد زیادی
از کارمندان ساواک برای طی دوره های آموزشی به

امریکا رفتند و در اداره مرکزی "سیا" به کارآموزی پرداختند. همچنین دوره‌های کارآموزی و بازآموزی انفرادی و دسته جمعی، برای کارمندان سازمان اطلاعات و امنیت کشور در غالب سازمانهای اطلاعاتی اروپای غربی ترتیب یافت تا با روشهای آنان آشنایی حاصل کنند.

سپهبد بختیار تا سال ۱۳۴۰ بر سرکار بود. در این تاریخ من این شخص جاه طلب و طماع را از کار برکنار کردم، زیرا از قدرت خود برای تأمین منافع شخصی استفاده میکرد و از توسل به روشهای خشونت آمیز امتناع نداشت. بختیار به خارج اعزام شد و در بیروت به توطئه برضد ایران مشغول گشت و چند سال بعد بر اثر یک سوء قصد در عراق به قتل رسید.

نقش ساواک و قدرت آن

در ایران، مثل هر کشور دیگر خائن و جاسوس خرابکار حرفه‌ای وجود داشت. دولت ما فرماندهی قوای مسلح ما با خطر دفاع از امنیت ملی، محبور بودند از فعالیت آنان آگاه باشند و با آنها به مبارزه پردازند. این کار وظیفه و نقش ساواک بود. ساواک در مقام یک سازمان اطلاعات و ضدحاشی عمل میکرد و فعالیت داخلی آن بعنوان ضابط دادگستری بود که این وظیفه هم به توصیه قضات بین المللی در این اواخر از آن سلب و به شهربانی و ژاندارمری محول شد.

هسته اولیه ساواک از گروهی از افسران مورد اعتماد نیروهای مسلح تشکیل شده بود که به نوبه خود کارمندان دیگری از میان کادر نیروهای مسلح و با فارغ التحصیلان دانشگاهها انتخاب و استخدام

کردند. در نهایت امر، کارمندان غیرنظامی درس‌اواک کاملاً اکثریت داشتند.

دخالت ساواک در امور مربوط به دادگستری، کذب محض است. جریان دادرسی در ایران کاملاً شبیه به کشورهای غربی بود، با حق استفاده از وکیل مدافع حق تقاضای استیناف و مراجع به دیوان عالی کشور. در آخرین ماههای ۱۹۷۸، مقررات مربوط به بازرسی نیز تغییر یافت و به متهمان اجازه داده شد که حتی در مراحل بازجویی از حضور وکلای عدلیه استفاده کنند.

مخالفان نظم و امنیت و ترقی ایران در شماره فعالیت‌های ساواک دروغ پردازیهای بسیار کرده‌اند. از جمله اینکه تعداد "زندانیان سیاسی" در ایران بین ۲۵ هزار تا یکصد هزار نفر بوده است. حال آنکه طبق یک گزارش محرمانه که از طرف مخالفین رژیم تهیه شده و سرحد ساواک مورد استناد قرار گرفته است، طی نه سال یعنی از ۱۹۶۸ الی ۱۹۷۷ تعداد کل کسانی که بدلائل سیاسی بوسیله ساواک توقیف شدند دقیقاً سه هزار و صد و شصت و چهار نفر بوده است.

در هیچ کشوری رئیس مملکت مسئول اعمال پلیس و یا سازمانهای اطلاعاتی نیست که معمولاً زیر نظر وزیر کشور، وزیر جنگ، و یا نخست وزیر فعالیت می‌کنند.

در ایران ساواک مستقیماً زیر نظر نخست وزیر بود. معمولاً روسای ممالک به تقاضای وزیر دادگستری از حق عفو و بخشودگی در مورد محکومین استفاده می‌کنند. من نیز با گشاده‌دستی از این حق خود استفاده کردم.

با احساس تاجر بسیار اطلاع یافتم که مرحوم

هویدا نخست وزیر سابق، ونیز سرلشکر پاکروان، ارتشبد نصیری و سپهبد ناصر مقدم روسای پیشین ساواک، قبل از اینکه بدست دژخیمان به قتل برسند همه اظهار داشتند، هیچگاه دستوری از من در مورد نحوه رفتار با یک زندانی، یک متهم یا یک محکوم دریافت نداشتند.

طبق قانون، من حق تخفیف و عفو و بخشودگی مجازاتها را داشتم و چنانکه گفتم، پیوسته با گشاده دستی وبدون محدودیت از این حق استفاده کردم. مخصوصاً " همه کسانی را که بچان من سوء قصد کرده بودند، حتی علیرغم مخالفت دادگستری، مورد عفو قرار دادم.

طبیعتاً من نمیتوانم از کلیه عملیات ساواک دفاع کنم. چه بسا ممکن است با تعدادی از زندانیان بد رفتاری شده باشد. ولی به صراحت میگویم گسه همواره دستور میدادم که از هر نوع رفتار و خشونت اجتناب شود. هنگامیکه صلیب سرخ بین المللی در مقام تحقیق پیرامون فعالیتهای ساواک برآمد، دستور دادم همه زندانها را بروی نمایندگان این سازمان بگشایند و به کلیه توصیه های آنها عمل کردیم و از این پس دیگر از کسی شکایت نرسید.

در اینجا باید الزاماً حساب تروریستها را از حساب زندانیان سیاسی جدا کرد. سرخورد میمان تروریستها و ساواک یا کارمندان سایر سازمانهای انتظامی غیر قابل اجتناب بود و ناچار تلغاتی نیز داشت. هیچکس تروریستها را به آتش امروزی و غارت و کشتار ملزم نکرده بود. آنها آزادانه راه خشونت را اختیار کرده بودند.

درباره زندانیان سیاسی به معنی خاص کلمه، و نه آتش افروزان و خرابکاران، باید صراحتاً بگویم

که هرگز با آنان بد رفتاری نشد. هیچکس نمی‌تواند نام یک مرد سیاسی را که بدست ساواک نابود شده باشد ذکر کند.

در زمستان ۱۳۵۷ ارتشبد از هاری نخست وزیر وقت دستور داد ارتشبد نصیری، رئیس سابق ساواک، و تنی چند از کارمندان این سازمان، بازداشت و زندانی شوند. من با این تصمیم مخالفتی نکردم زیرا که امیدوار بودم، دستگاه دادگستری دقیقاً "بسه اتهامات آنها رسیدگی خواهد کرد و اگر بیگناه باشند تبرئه خواهند شد. ولی نمیتوانم در مورد رفتار به اصطلاح دادگاههای انقلابی با آنان، که برخلاف همه اصول عدالت بود، سکوت اختیار کنم. همه روسای ساواک، بدون محاکمه و بدون حق دفاع به قتل رسیدند. حتی سرلشگر پاکروان که بیشتر فیلسوف و دانشمند بود تا نظامی و در دوران ریاستش هیچکس از ساواک شکایتی نداشت.

آن حقوقدانان بین المللی کجاستند که هر وقت یک تروریست در مبارزه مسلحانه با مأمورین انتظامی کشته میشد فریادشان به آسمان میرسید؟ و سائسل ارتباط جمعی بین المللی، این جنایتکاران را به قهرمانان آزادی و خرابکاران کمونیست را به مدافعان حقوق بشر تبدیل کردند.

امروز، چه کسی نسبت به فجایع و جنایاتی که در ایران صورت می‌گیرد اعتراض می‌کند؟ به استثنای چند نویسنده و روزنامه نویس با شهامت، هیچکس.

فصل پنجم

تدارک برای ویرانی ایران

درشش ماه اول ۱۳۵۷ اندک اندک ، آشوب و ناامنی سراسر کشور را فرا گرفت . برای کاهش تشنج و سلب بهانه از مخالفین ، تدابیر مختلفی اتخاذ شد که از جمله آنها آزادی صدها تن از زندانیان بود . درتابستان بر اثر اغتشاشات شدید در اصفهان ، دولت مجبور شد درآن شهر حکومت نظامی اعلام کند . ولی اجرای برنامه ویرانی ایران آغاز شده بود و گوئی دیگر جلوگیری از آن امکان نداشت . در اوائل شهریور (اواخر اوت) سپهد مقدم رئیس سازمان اطلاعات و امنیت کشور ، مذاکرات خود را با یکی از مراجع مهم مذهبی برایم نقل کرد که ازمن میخواست به یک اقدام وسیع و نمایی برای جلوگیری از سقوط و ویرانی کشور دست بزنم . طبیعتاً نسبت به این پیام و تقاضا بی اعتنا نماندم . ولی چه میشد کرد؟ ناچار شدم از نخست وزیر جمشید آموزگار بخواهم استعفا دهد و دولت جدیدی را با اختیارات و آزادی عمل بیشتر روی کار آوردم . این تصمیم من یک اشتباه بزرگ بود . زیرا آموزگار مردی بود پاکدامن و با حسن نیت که شاید میبایست در آن هنگام در راس امور باقی بماند .

اعلام حکومت نظامی

جانشین وی جعفر شریف امامی ، خواست بکباره

برگذشته خط بطلان کشد. رابطه خود را با حزب رستاخیز قطع کرد، بدون آنکه اعتبار و نفوذی نزد مخالفان بیابد. برای جلب نظر محافل مذهبی تقویم شاهنشاهی را لغو کرد و مجدداً "تقویم هجری را رسمیت بخشید و همچنین کازینوها و قمارخانه‌ها را تعطیل کرد.

با این حال تظاهرات و اغتشاشات همچنان ادامه یافت. تا آنجا که دولت مجبور شد در تهران وهشت شهردیگر مقررات حکومت نظامی را اجرا نماید. نخستین روز اجرای این مقررات در تهران هفدهم شهریور (هشتم سپتامبر) است که مخالفان و وسائل ارتباط جمعی بین المللی آنرا "جمعه سیاه" نامیدند. در پاسخ نمایندگان مجلسین راجع به تعداد تلفات نخست وزیر گفت که ۸۵ جواز دفن پس از این حوادث صادر شده است و وی مسئولیت همه برخوردهای ناشی از اجرای قانون را سخما" می پذیرد.

با وجود اجرای مقررات حکومت نظامی، آشوب و نابسامانی همچنان ادامه و گسترش یافت. پاسانان ژاندارمها و سربازان در این ایام از خود خونسردی و حسن رفتار عجیبی نشان دادند و هرگز در مقام انتقام جوشی بخاطر همقطاران متعددشان، که بدست آشوبگران کشته می شدند بر نیامدند.

بدیهی است اگر مقررات حکومت نظامی به دقت اجرا می شد، می بایست دادگاههای نظامی تشکیل شود و متخلفین از مقررات به مجازات برسند. ولی در حقیقت اعلام حکومت نظامی جنبه اخطار داشت و سربازان فقط بروی آتش افروزان، غارتگران و گروههای مسلح آتش گشودند و در هر حال مجموع این تدابیر آرامشی بدید نیاورد.

گروههای مسلح، از کمیته‌هایی که در پناه مساجد تشکیل می شد دستور می گرفتند. در این هنگام بود که

علنا" گفته شد میان اسلام و کمونیسم منافاتی وجود ندارد. این نظر غریب بوسیله مجاهدین خلق عنوان شد که در لبنان و لیبی، آموزش دیده بودند.

در این هنگام مطبوعات چپ‌گرای غربی، سخن از خشونت و ارباب و وحشت میراندند. نه از آنچه تروریستها ایجاد کرده بودند بلکه از آنچه در خیال آنها ناشی از پلیس و ساواک بود.

در همین هنگام بود که جراید غربی شماره "زندانیان سیاسی" را چند هزار تن اعلام کردند. واقعیت اینست که در این موقع شماره زندانیانی که بعثت داشتن پرونده‌های جنائی محکومیت پیسدا کرده بودند و هنوز در زندان سر می‌بردند از سیصد نفر تجاوز نمی‌کرد. مقایسه این دورقم حیرت‌انگیز است. بخصوص اگر بیاد بیاوریم که طی مدت نه سال گذشته تعداد کسانی که به دلائل سیاسی بازداشت گردیده بودند دقیقا "سه هزار و صد و شصت و چهار نفر بود.

بطور وضوح، مایک دوره انقلابی را طی می‌کردیم که برنامه آن به دقت تدارک شده بود. در شهرها شکی که حکومت نظامی وجود داشت، گروههای کوچک تروریستی و براندازی، مسلح به سلاحهای خودکار و مواد منفجره جنگهای چریکی شهری را آغاز کردند. متعاقب آن حمله به ابنیه عمومی، مدارس، بیمارستانها بانکها و سازمانهای دولتی آغاز شد. هدف نهائی تخریب سریع اداری، اقتصادی و فرهنگی کشور بود.

سفرهای کریم سنجابی و مهدی بازرگان

در مقابل بن بست سعی کردم یک دولت اتحادملسی

تشکیل شود. آقای عبدالله انتظام شخصی که نسیال
و خوش نام قبول کرد که با وجود بیماری ریاست این
دولت را به عهده گیرد و بکوشد که اعضای باصلاح
جبهه ملی به عضویت آن درآیند. به این منظور با
کریم سنجابی و سایر اعضای گروههای مخالف تماس
گرفتم. اما شرایط آنها غیر قابل قبول بود. بیاد
آوریم که کریم سنجابی تازه از نوفل لوشاتو برگشته
بود. مقارن همین زمان رئیس انجمن ایرانی حقوق
بشر، مهدی بازرگان، مقطعه کار و تاجری ثروتمند
نیز سفری به نوفل لوشاتو کرد و پس از اقامتی کوتاه
در لندن به تهران بازگشت. چند روز بعد پایتخت
دچار آشوب و اغتشاشی عظیم شد. دردانشگاه تهران
و سایر مدارس عالی و متوسطه شعارهای خشونت آمیز
در جهت دعوت به آشوب و "انقلاب اسلامی" داده میشد
به قوای انتظامی دستور داده شده بود که از حرکت
تظاهرکنندگان جلوگیری کند ولی در حد امکان و جز
در صورت ضرورت قطعی از تیراندازی خودداری نمایند.
آشوبگران، در غرب و مرکز بیشتر بانکها، صدقه
مغازه و فروشگاه، دهها هتل و عمارات بزرگ
سالنهای سینما و بناهای دولتی را به آتش کشیدند
و غارت کردند. حتی قوای انتظامی نتوانستند از
آتش زدن قسمتی از سفارت بریتانیای کبیر جلوگیری
کنند. ساختمان وزارت اطلاعات مورد حمله قرار
گرفت و غارت شد.

توقیف امیرعباس هویدا

در پایان این روز دولت شریف امامی استعفا داد
و من از ارتشید غلامرضا ازهاری، رئیس ستاد ارتش
خواستم که کابینه جدید را تشکیل دهد.

از هاری مردی بود صدیق و شریف و خوش نام کسه
همواره از دخالت در امور سیاسی احتراز می‌جست. در
این هنگام از شخصیت‌های سیاسی هیچکس داوطلب
نخست‌وزیری نبود و ارتشبد از هاری این مسئولیت را
بعنوان یک وظیفه سربازی پذیرفت. او نیز کوشید با
تدابیری مخالفان را آرام کند و پیش از هر چیز تصمیم
به بازداشت دوازده تن از شخصیت‌ها، از جمله
امیرعباس هویدا، گرفت. ارتشبد از هاری به من
گفت، تنها یک محاکمه واقعی خواهد توانست این
شخصیت‌ها را در برابر مردم روسفید کند. من چندان
به این استدلال عقیده نداشتم. ولی هویدا، کسه
هنوز مورد احترام من بود آماج اصلی حملات
مخالفین بود، گرچه هدف واقعی خود من بودم.
اندکی بعد قبل از این ماجرا به هویدا پیشنهاد
کرده بودم به خارج برود و سمت سفارت ایران در
بروکسل را بپذیرد. او آنقدر به خود اعتماد داشت که
از قبول پیشنهاد من سرباز زد. بعداً " درباره جریان
وحشتناک قتل وی سخن خواهم گفت.

امیدها و نومی‌ها

در نخستین روزهای دولت ارتشبد از هاری، آرامش
نسبی در کشور برقرار شد. اعتصاب تاحد زیادی کاهش
یافت و تولید روزانه نفت خام مجدداً " به پنج
میلیون و سیصد هزار بشکه رسید. دستور اعتصاب عمومی
که برای روز دوازدهم نوامبر از نوفل‌لوشاتو صادر
شده بود با شکست کامل مواجه گشت. در بسیاری
از شهرهای بزرگ چون تهران و اصفهان و مشهد و تبریز
مردم به تظاهر و مقابله با مخریبین پرداختند. آنچه
ما میخواستیم صلح و صفای عمومی و آشتی ملی بود

بنا بر این دولت سعی کرد از برخورد گروههای مخالف
و موافق جلوگیری کند .

علاوه بر زندانیانی که قبلاً آزاد شده بودند، دولت
ارتشبد از هاری یک عفو عمومی و کامل اعلام کرد
و آخرین زندانیان سیاسی غیر از آدمکشان از زندان خارج
شدند .

مادر این هنگام با اشتلافی از نیروهای مسلح مخالف
رو در رو نبودیم، بلکه با یک بیسج عمومی همه قوای
مخرب برای نابودی ایران نو و مترقی مواجه بودیم که
برای نیل به این منظور میبایست دودمانی کسه
مکرراً مانع سقوط کشور شده بود از اریکه قدرت
کنار گذاشته شود .

در این هنگام بود که اعتصابهای وسیع سیاسی
برای به زانو درآوردن کشور آغاز شد: تهران و
شهرهای بزرگ، هر روز چند ساعت فاقد برق بودند .
وسائل نقلیه عمومی تعطیل شد، کارمندان سازمان
آب و شبکه نفت و بنزین و سپس بانکها و وزارتخانهها
اعتصاب کردند . هدف این کوششها فلج کردن فعالیت
مردم ایران بود تا دولت در مقابل ویران گران
ناچار به تسلیم شود . مردم، بیکار و سرگردان و در
نتیجه خشن و ناراضی در کوچهها و خیابانها قدم
میزدند . کارگران و کارمندانی که از شرکت در
اعتصاب خودداری می کردند مورد تهدید قرار می گرفتند
ما بخوبی میدانیم که برای فلج کردن شبکه توزیع
برق یا نفت ، پنج و یا شش نفر کافی است و همین باعث
شد که اعتصاب انقلابی توفیق یابد . زیانهای کسه
در طی دو ماه اعتصاب عمومی به چاهها و پالایشگاههای
نفت وارد آمد از حد و حساب بیرون است و بدین
سان کوشش برای برقراری نظم و آرامش و جلوگیری
از سقوط کشور، بار دیگر با نا کامی

و نومییدی مواجه شد و بدتر از همه ارتشبد از هزاری در اواخر دی ماه ۱۳۵۷ دچار یک حمله قلبی گردید و دیگر نتوانست به کار خود ادامه دهد.

امروز بعضیها به من سرزنش می‌کنند که چرا با اعمال قدرت و شدت مقررات حکومت نظامی را بدقت اجرا نکردم و امنیت را به هر قیمت که شده به کشور بازگرداندم؟

مسئله این کار ممکن بود ولی به چه قیمتی؟ امروز به من گفته می‌شود که بقیما " اجرای این تصمیم بمراتب کمتر از دوران خونین هرج و مرج کنونی تلفات در بر می‌داشت. پاسخ من اینست که سرزنش پس از وقوع حوادث کار دشواری نیست و یک پادشاه حق ندارد تاج و تخت خود را به قیمت ریختن خون هم میهنانش حفظ کند.

یک دیکتاتور می‌تواند حکومت را بنام مرامی که مدافع آنست با خونریزی نگاهدارد. اما پادشاه یک دیکتاتور نیست. میان شاه و ملت پیوندی ناگسستنی وجود دارد. یک دیکتاتور تنهاست و به خود می‌اندیشد، یک پادشاه تاج و تخت را از دیگری به ارث برده و باید به فرزندانش انتقال دهد. من در این فکر بودم که پس از نیل به سطح مطلوبی از توسعه فرهنگی، صنعتی، کشاورزی و فنی، تاج و تخت را به پسر و گذار کنم.

در هفته‌های دشوار پایان سلطنتم، من قسمت مهمی از وقت خود را برای تلفن می‌گذراندم و دستورم همواره چنین بود: "کوشش کنید از خونریزی جلوگیری شود." روزی که استاندار خراسان با ناراحتی بسیار اطلاع داد که گروهی از تظاهرکنندگان می‌خواهند مجسمه مرا واژگون کنند به وی گفتم: در حالی که دولت در همه جبهه‌ها عقب‌نشینی می‌کند و تسلیم می‌شود، چه

معنی و مفهومی دارد که برای حفظ یک مجسمه از قوای نظامی استفاده شود.

فصل ششم

نخست وزیر شاپور بختیار

ماموریت شگفت انگیز ژنرال هایزر

در تمام این مدت ، می‌کوشیدم به خود تلقین کنم که در مقابل مخالفانی با حسن نیت و حسن مسئولیت قرار دارم .

آنها استقرار سریعتر دموکراسی و مبارزه با فساد را طلب می‌کردند . منم آرزوئی جز این نداشتم و قبلاً" به هردو کار پرداخته بودم .

من می‌خواستم بهر قیمت ، از توسل به زور و اعمال خشونت اجتناب کنم و در یک محیط صلح و صفا و تفاهم ملی ، راههای قانونی برای حل مشکلات بیابم . سرانجام به این نتیجه رسیدم که شاید یک دولت غیرنظامی با عضویت گروهی از رهبران مخالف بتواند به آشوب خاتمه دهد و وضع کشور را به حال عادی بازگرداند .

توقعات سیاستمداران مخالف

نخست به دکتر غلامحسین صدیقی ، عضو جبهه ملی ، ماموریت دادم تا برای تشکیل کابینه اقدام کند . دکتر صدیقی را مردی وطن خواه میدانستم و او هیچ شرطی برای قبول این ماموریت قائل نشد . فقط یک هفته برای مطالعه و بررسی از من وقت خواست که بلافاصله پذیرفتم .

دکتر صدیقی ، به پیروی از توقعات جبهه ملی ، از من خواست که در ایران بمانم ، ولی اختیارات خود را

به یک شورای نیابت سلطنت تفویض کنم .
این تقاضا برایم پذیرفتنی نبود ، زیرا مفهومش آن بود که قبول می‌کنم قادر به سلطنت نیستم ، اما باید بگویم که دکتر صدیقی تنها سیاستمدار مخالفی بود که مصرا " ازمن خواست ایران را ترک نکنم .
در همین ایام ، آقایان سنجایی و بازرگان کسه تازه از اروپا بازگشته بودند ، به چنان تحریکات سیاسی و مخالف قانون اساسی دست زدند که دولت طبق مقررات حکومت نظامی ناگزیر از بازداشت آنان شد .
دکتر سنجایی از زندان بوسیله رئیس ساواک سپهد مقدم تقاضای ملاقات مرا کرد . برای تسهیل مذاکرات و آماده سازی محیط ، از دولت خواستم سنجایی و بازرگان را آزاد کند . پس از چند روز تقاضای ملاقات سنجایی را پذیرفتم . او با احتشام بسیار دست مرا بوسید و نسبت به مقام سلطنت و شخص من ، ابراز وفاداری بسیار کرد و گفت که حاضر است مقام نخست وزیری را قبول کند ، بشرطی که من بکسه بهانه " استفاده از تعطیلات " راهی خارج شوم . او نه میخواست شورای نیابت سلطنت تشکیل شود ، که تشکیل آن قانونا " الزامی بود ، و نه میخواست از مجلسین رای اعتماد بخواهد .
من از قبول توقعات سنجایی سرباز زدم و در حالیکه شرایط روز بروز دشوارتر می‌شد ، در جستجوی راه حل دیگری برآمدم .
آیا واقعا " رهبران سیاسی مخالف ، متوجه وخامت اوضاع و خطراتی که کشور را تهدید می‌کرد ، بودند ؟ آیا میدانستند که دیگر مساله حفظ امتیازات و برآوردن توقعاتشان مطرح نیست ، بلکه حیات و معات افسران در میان است ؟

نخست‌وزیری شاپور بختیار

بی‌نظمی و اغتشاش در گردش چرخهای اقتصاد کشور، اعتمادیاتی بی‌بایی و تظاهرات خیابانی عملاً "زندگی جامعه را فلج کرده بود. میزان تولید نفت خام که در مواقع ضروری عادی ۵/۸ میلیون بشکه بود در روز چهارم دی ماه ۱۳۵۷ به ۱/۷ میلیون بشکه رسید که فاجعه‌ای برای اقتصاد ایران محسوب میشد. در این گازه شوروی دچار اختلال و اشکال شده بود. در این هنگام بود که شاپور بختیار، یکی از اعضای هیئت ملی، بوسیله سیهید مقدم، رئیس ساواک از تقاضای ملاقات کرد. من قبلاً "بوسیله جمشید آموزگار نخست‌وزیر سابق، تماسی با بختیار داشتم و همچنان به کوشش خود برای تشکیل یک دولت ائتلافی ادامه می‌دادم. در این اواخر، در حالیکه کریم سنجابی همچنان به اظهارات تحریک‌آمیز خود ادامه می‌داد شاپور بختیار روشی معتدل تر داشت و تقریباً "مکوت کرده بود. در نتیجه شاپور بختیار رایه حضور پذیرفتم.

و اگر اشتباه نکنم سیهید مقدم شخصاً "ویرایشانه و در خارج از ساعات متعارف ملاقات، به کاخ نیاوران هدایت کرد. بختیار در این ملاقات مکرراً "نسبت به مقام سلطنت ابراز وفاداری کرد و کوشیده من ثابت کند که تنها کسی است که می‌تواند در آن دوران دشوار دولت را تشکیل دهد. او می‌گفت مایل است تمام ترتیبات مندرج در قانون اساسی را رعایت کند، بیدین معنی که قبل از مسافرت من به خارج از کشور بعنوان تعطیلات، یک شورای نیابت سلطنت تشکیل شود و از دو مجلس رای اعتماد

بگیرد، این شرایط برای من قابل قبول بود. بختیار
بادشواری کابینه خود را تشکیل داد و از مجلسیـــــــــــــــ
رای اعتماد گرفت. اما فرصت نیافت برنامه خود را که
برای خبرنگاران و سائل ارتباط جمعی جهانی شرح داده
بود، به مرحله اجرا درآورد. جالب آنکه از همان
روز نخست دوستان سیاسیش در جبهه ملی برای سقوط او
کوشیدند. عجب اینست که در این هنگام کسی در پی
بازگشت آرامش و تجدید فعالیت اقتصادی نبود و تنها
مسئله مورد علاقه رهبران کشور سرنوشت پادشاه بود.
بعضی از اطرافیان به منظور آرام سازی محیط، به
من توصیه می کردند چند هفته ای از ایران دور شویم
فرماندهان ارتش از من می خواستند در کشور باقی
مانم تا نیروهای مسلح از هم پاشیده نشوند.

حوادث ایران، در این هنگام در اس کلیه اخبار
جهان قرار داشت. اکنون می توانم صریحا " بگویم
که هفته قبل از این وقایع من احساس می کردم که
کار از کار گذشته است. از نزدیک به دو سال پیش
من تغییری در رویه امریکائیه احساس می کردم.
میدانستم که بعضی از آنها با برنامه های تسلیحاتی
ایران موافق نیستند و می دارند که افسران و
متخصصینی که در خدمت ارتش ایران بودند، روزی گروگان
شورویها شوند. آیا واقعا " امریکائیه ما میل به
الفای قرارداد دو جانبه میان ایران و ایالات متحده
بودند و می خواستند از ایفای تعهدات خود سرباززنند؟
من این سؤال را رسما " با دولت امریکا در میان
گذاشتم. جواب داده شد:
" ایالات متحده امریکا به تعهدات خود وفا دار خواهد
ماند. " !

چندی بعد با دوست خود، نلسن راکفلر ملاقاتی
داشتم. ناگهان از او سؤال کردم: " آیا ممکن است

امریکائیا و شورویها دنیا را بین خود تقسیم کرده باشند.

راکفلر جواب داد:

"قطعا نه و بعد افزود: "لااقل تاجائی که من

اطلاع دارم."

در شهریور ۱۳۵۷ هنگامیکه بحران جدی ترشد، سفرای آمریکا و انگلیس نزد من آمدند و پشتیبانی دولتی من متبوع خود را اعلام داشتند و گفتند که برخلاف سال ۱۹۵۱ در تاشید سیاست دولت ایران اتفاق نظر کامل دارند.

اختلال روزنامه پراودا

تا اوایل تابستان، من مرتبا "سفیر اتحاد جماهیر شوروی را می دیدم و تقریبا" در هر ملاقات، او به من در زمینه تفاهم، دوستی و همکاری دولت متبوعش اطمینان می داد. در این موقع سفیر شوروی به مرخصی رفت و پس از بازگشت به تهران دیگر او را ندیدم. با این حال اوضاع ایران موجب نگرانی شورویها نبود. برای مثال کافی است به مقاله‌ای که در واسط پایتیز در روزنامه پراودا انتشار یافت، اشاره کنم. در این مقاله، از جمله عبارات زیر به چشم می‌خورد:

"اتحاد جماهیر شوروی که دارای روابط حسنه با ایران است، صراحتا" اعلام می‌کند که با هرگونه مداخله نامشروع، در امور داخلی این کشور، از هرچا و بهر شکل و بهر بهانه‌ای که باشد، مخالفت خواهد کرد. جریان‌هایی که در ایران می‌گذرد صرفا" جنبه داخلی دارد و باید انحصارا" بدست ایرانیان حل و فصل شود. همه کشورها باید با توجه به حق حاکمیت

واستقلال ایران و بارعایت منشور سازمان ملل متحد از دخالت در امور این کشور اجتناب ورزند. واضح است که هر نوع دخالتی در امور ایران، که کشوری است هم مرز با اتحاد جماهیر شوروی و بخصوص یک دخالت نظامی، همانند عملی برضد امنیت و منافع اتحاد جماهیر شوروی تلقی خواهد شد.

در پانزدهم آذر ایالات متحده آمریکا، رسماً اعلام داشت که بهیچ صورت در ایران مداخله نخواهد کرد. با این حال سفرای دولتین آمریکا و انگلیس در ملاقاتهای خود تکرار میکردند: "ما همچنان از شما پشتیبانی میکنیم!"

در طول پائیز و زمستان، مرتباً "این دو سفیر، مرابه ادامه و گسترش سیاست آزادسازی تشویق میکردند. من شخصاً با اصل این سیاست موافق بودم، ولی فکر میکردم که در دوران اغتشاش و ناامنسی و بدون داشتن کادر سیاسی لازم، به فاجعه منتهی خواهد شد.

عجب در اینکه غالباً، شخصیتها یا فرستادگانی از آمریکا بیدار من میآمدند و سیاست مقاومت و اعمال قدرت را توصیه میکردند و چون از سفیر ایالات متحده می پرسیدم که رویه واقعی آن دولت چیست میگفت که دستوری دریافت نکرده است.

از منابع مختلف، اطلاعات دیگری به من میرسید چند هفته قبل از آن نماینده "سیا" را در ایران به حضور پذیرفتم. از شوخالی بودن سخنانش متعجب شدم. هنگامیکه صحبت از آزادسازی سیاسی شد، خنده شادی بر لبانش نقش بست و معلوم شد، میخواهد از این موضوع با من صحبت کند، نه درباره امنیت منطقه! بعد از حریق سفارت انگلیس، یکی از امرای ارتش با وابسته نظامی آن کشور ملاقاتی داشت که به وی

گفت :

"جه وقت متوجه خواهيد شد كه راه حل مسائل شما سياسي است."

دراواخر آذر سناتور محمد علي مسعودي به من گزارش داد كه جورج اميراكيس ، دبيراول سفارت امريكا به وي گفته است: "بزودي در ايران يك رژيم حديد وجود خواهد داشت."

اما جرياني كه بيش از همه از سوي متحدان جنس ساله ، موجب تعجب من شد ، ماموريت شگفت انگيز ژنرال هايزر در ايران بود .

ماموريت شگفت انگيز ژنرال هايزر

دراواائل بهمن ماه خبري حيرت انگيز به من گزارش شد كه ژنرال هايزر چندروزي است در تهران اقامت دارد . من در هفته هاي اخير از هيچ جيز تعجب نمي كردم . ولي ژنرال هايزر ، شخصيت كوچكي نبود . وي در مقام معاونت فرماندهي كل نيروهاي پيمان اتلانتيك شمالي چندبار به تهران آمده و هر بار از من تقاضاي ملاقات مي كرد .

مسافرتهاي ژنرال هايزر به ايران جنبه تشريفاتي نداشت و او براي ديدار با فرمانده قواي مسلح ايران كه يكي از كشورهاي عضو پيمان مركزي بود ، به ايران مي آمد .

رفت و آمدهاي ژنرال هايزر همواره از چند هفته قبل برنامه ريزي مي شد . ولي اين بار جنبه هاي اسرار آميز داشت . نظاميان امريكا ، با هواپيماهاي خود مي آمدند و مي رفتند و طبيعتاً " تابع تشريفات معمول نبودند . از امراي ارتش درباره مسافرت ژنرال هايزر سئوال كردم . آنها هم چيزي

نمیدانستند حضور او در ایران واقعا " شگفت انگیز بود و نمیتوانست اتفاقی وبدون دلایل بسیار مهم باشد .

حضور وی در ایران، کم کم علنی شد و روزنامه های شوروی نوشتند که ژنرال هایزر برای تدارک یک کودتای نظامی به ایران آمده است . درحقیقت درج این مطلب یک نوع اخطار بود . اندکی بعد روزنامه هرال د تریبیون چاپ پاریس ، به شورویها و سایر دول اطمینان داد که ژنرال هایزر، نه برای تدارک یک کودتا ، بلکه برای جلوگیری از آن به ایران سفر کرده است و سرانجام روشن شد که نگرانی اصلی رهبران امریکا وقوع یک کودتای نظامی در ایران است .

آیا چنین خطری وجود داشت ؟ تصور نمیکنم . زیرا افسران ارتش ایران به دفاع از تاج و تخت و حفظ قانون اساسی سوگند یاد کرده بودند و مسلما " تا هنگامیکه از این قانون تخلف نمیشد دست به هیچ اقدامی نمی زدند . احتمالا " سرویسهای اطلاعاتی امریکا میدانستند که برنامه زیر پا گذاشتن قانون اساسی در پیش است . پس مبیایست از بروز عکس العمل در ارتش ایران جلوگیری کنند . هدف مسافرت ژنرال هایزر به ایران جز این نبود .

بالاخره من یکبار ژنرال هایزر را به اتفاق سفیر امریکا ، آقای سالیوان ملاقات کردم . تنها چیزی که مورد علاقه هر دوی آنها بود دانستن روز و ساعت حرکت من از ایران بود . ژنرال هایزر ، از ارتشبد قره باغی ، رئیس ستاد ارتش خواست که ملاقاتی بین او و مهدی بازرگان ترتیب دهد . ارتشبد قره باغی این تقاضا را به من گزارش داد .

نمیدانم در این ملاقات چه گذشت ، میدانم که

ارتشبد قره‌باغی از تمام قدرت خود استفاده کرد تا فرماندهان ارتش ایران را از هرگونه اقدام و تصمیمی بازدارد. او اکنون تنها کسی است که از جریان این مطلب اطلاع دارد، زیرا فرماندهان و امرای ارشدارتش ایران یکی پس از دیگری به قتل رسیدند و تنها ارتشبد قره‌باغی بوسیله مهندس بازرگان از قتل نجات یافت.

پس از آنکه من ایران را ترک کردم، ژنرال هایزر با چندین روز در ایران اقامت داشت. در این هنگام چه گذشت؟ تنها چیزی که میتوانم بگویم اینست که ربیعی فرمانده نیروی هوایی ایران طی "محاكمه" اش به "قضات" گفت: "ژنرال هایزر شاه را مثل یک موش مرده به خارج از کشور پرتاب کرد.

فصل هفتم

جلای وطن

قراربراین شد که شهبانو ومن، پس از اینکه آقای بختیار از مجلسین رای اعتماد گرفت برای چند هفته استراحت و تمدد اعصاب ایران را ترک کنیم. آخرین روزهای اقامت در تهران، سخت دشوار بود و شبها بایی خوابی گذشت. میبایست روزها همچنان به کار خود ادامه دهم، حال آنکه تاریخ حرکت نزدیک و نزدیکتر میشد و لحظه ای از وضع دلخسراش ایران فارغ نبودم.

نمیتوانم احساسات خود را به هنگامیکه به اتفاق شهبانو ایران را ترک می کردیم وصف نمایم. به حکم تجربه طولانی و احساس قلبی، نسبت به آینده سخت نگران بودم. آرزو داشتم، سفر من موجب پیدایش آرامش و تسکین تشنجات شود. امیدوار بودم بخت با شاپور بختیار یاری کند و وی بتواند کاری انجام دهد و سرانجام وطن از ویرانی و نابودی نجات یابد. در فرودگاه مهرآباد بادی سرد میوزید. بر اثر اعتصاب کارکنان فرودگاه، تعداد زیادی هواپیما در آنجا متوقف بود. دریای پلکان هواپیماهای سلطنتی، مقامات مهم کشوری و لشگری از جمله شاپور بختیار، نخست وزیر، رئیس مجلس شورای ملی، چند تن از وزیران و فرماندهان نیروهای مسلح به بدرقه آمده بودند.

به همه حاضران توصیه کردم که در رفتار خود

جانب حزم و احتیاط را نگاهدارند. خداوند را بپس
شهادت میگیرم که آنچه میتوانستم برای نجات
خدمتگذاران وطن از مخاطرات احتمالی، انجام
دادم.

امام جمعه تهران که در مسافرتهاى قبله در
فرودگاه حضور داشت و دعای سفر میخواند، این بار
غایب بود. بعضیها در مورد این غیبت تعبیرات خاص
کردند. حقیقت اینست که او بیمار بود و متأسفانه
چند هفته بعد در ژنو درگذشت. البته من ماننـد
همیشه یک مصلح کلام الله محید به همراه داشتم.
احساسات، وفاداری و صمیمیتی که در فرودگاه نسبت
به من ابراز شد واقعا "مراسخت تحت تاثیر قرار
داد. همه سکوت کرده بودند و بسیاری میگریستند.
آخرین تصویری که از ایران، سرزمینی که سی و هفت
سال بر آن سلطنت کردم، بیاد دارم خاطر چهره های
سرگشته و غمگین و اشک آلود کسانی است که به بدرقه
آمده بودند.

مرحله اول سفر ما شهر آسوان بود، که در آنجا
با استقبال گرم و مردانه پرزیدنت سادات مواجه
شدم، البته بزرگواری و شهامتی که در او سراغ داشتم
جز این هم انتظاری نمی رفت. طی چند روزی که
در آسوان اقامت داشتیم محبت و توجه خاص و میهمانـوازی
پرزیدنت سادات و همسرش برای شهبانو من بسیار
شلی بخش بود.

پرزیدنت سادات می خواست که مامدتی طولانی تر
در مصر بمانیم ولی من احساس می کردم که باید باز
هم از ایران دورتر شوم. در آن موقع میل داشتم به
امریکا بروم که فرزندانم در آنجا اقامت داشتند
ولی همه ما را از رفتن به ایالات متحده برحذر
میداشتند.

طبق قرار قبلی چند روزی در مراکش اقامت
گزیدیم و در آنجا سلطان حسن دوم برادرانه از ما
پذیرائی کرد. هنگامیکه قرار شد به باهاماس برویم
سلطان حسن هواپیمای مراکشی را در اختیار ما
گذاشت. مشکل ترین مراحل، اقامت مادران جزایر
بود. زیرا هر روز خبرکشتارهای ایران به ما میرسید،
گوئی این کابوس پایانی نداشت. محل اقامت
مادرها ماس ویلانی در کنار دریا بود. که هرکس
میتوانست به آن نزدیک شود. بهمین سبب تعداد
زیادی پاسبان به محافظت ماکمالته بودند که حضور
آنان نیز خالی از اشکال نبود. تنها دلخوشی مادران
چند روز، محبتهای بی دریغ جهانگردان آلمانی
و فرانسوی بود.

از همان روز اول میدانستیم که اقامت ما در
باهاماس جنبه موقت خواهد داشت و در جستجوی کشوری
دیگر بودیم که بتوانیم برای مدتی طولانی در
آن زندگی کنیم.

هنگامیکه قرار بر این شد که به مکزیک برویم
بسیار خوشحال شدم از مسافرت رسمی خود به این
کشور و استقبال گرم مردم آن خاطره‌ای بس دلپذیر
داشتم. در طی همان سفر رسمی بود که با پرزیدنت
لوپز پرتیتو آشنا شدم و به روشن بینی وی در مسائل
جهانی وقوف یافتم.

متأسفانه وضع مزاجی من اجازه نداد که قسمتهائی
مختلف کشور زیبای مکزیک را چنانکه میخواستم بازدید
کنم. در عوض فرصت تجدید دیدار با هنری کیمینجرو
ریچارد نیکسون را یافتم که به من ثابت کرد حتی
در میان امریکائیان نیز دوستان وفادار میتوان یافت.
قرار بود پرزیدنت نیکسون به اتفاق همسرش
بدیدار ما بیاید، در آخرین لحظه بیماری بانونیکسون

مانع مسافرت وی شد و آقای نیکسون به تنهایی نزد ما آمد. بیست و چهار ساعتی که با وی گذرانیدیم برای شهبانو و من بسیار مطبوع و دلپذیر بود.

این دیدار برای هردوی ما بسیار مطبوع بود. هم بخاطر دوستی استوارمان و هم بخاطر تفاهم و توافق نظری که در مسائل مهم سیاسی و بین المللی داشته و داریم.

پرزیدنت نیکسون یکبار قبل از انتخاب به ریاست جمهوری و یکبار دیگر در سمت رئیس جمهوری به ایران سفر کرده بود و هیچکس بهتر از او در نیافت که یک متحد قوی در این منطقه چه ارزشی برای جهان غرب دارد.

فصل هشتم

حکومت و حشمت

کسانیکه پس از خروج من، برای ایران حکومت کرده و می‌کنند، ناتوانی و عدم مسئولیت خود را بطور کامل نشان دادند: شاپور بختیار خواست بر ایران حکومت کند اما قادر به این کار نشد. مهدی بازرگان "نخست‌وزیر" "جمهوری اسلامی" در حد اعلای ناتوانی است، حکومت وی از لحاظ قانونی هیچ مبنائی ندارد. نه قانون اساسی هست، نه مجلس شورای ملی، نه سنا، از لحاظ سیاسی او بازیچه‌ای بیش نیست که هر روز به سازی میرقصد. روزی سخنی میگوید و فردای آن خلافش را اعلام میکند و ملامت او مشاورینشان هر چه میخواهند میکنند. اما دیگر حکومت و دولتی در ایران وجود ندارد.

در زمستان گذشته مهدی بازرگان اعلام کرد: "جمهوری اسلامی" که ما بنیان می‌نهیم، نه حکومت لیبی است و نه حکومت عربستان سعودی، بلکه همانند دولتی خواهد بود که طی ده سال اول خلافت علمی وجود داشت. "جمهوری اسلامی در بهار سال ۱۳۵۸ رسماً اعلام شد و در حقیقت ایران را سیزده قرن به عقب برگرداند.

تعصب کورکورانه

مضحک و در عین حال غم‌انگیز اینست که آقای

بازرگان قبلا" رئیس انجمن ایرانی حقوق بشر بود و در زمان "نخست وزیری" وی حکومت وحشت و اعراب و خشونت در ایران مستقر گشت . عجب آنکه جلادانی که برای ایران حکم میرانند، برخلاف همه سنتهای اسلامی و ایرانی عمل می‌کنند، اما بی پروا نام خدا را بر زبان می‌آورند .

اینها ، بیش از یازده قرن تمدن قبل از اسلام ایران را که سرتاسر افتخار و بزرگی و خلاقیت است بدور ریخته‌اند و جز ده سال دوران خلافت علی ابن ابیطالب (ع) منکر تاریخ بعد از اسلام ایران نیز هستند متعصبین جاهلی که هنوز در ایران بر سر کارند تصور می‌کنند که پس از دوران علی (ع) ، تنها کسانی هستند که بر طبق اصول عدالت حکومت میکنند تعصبی کورکورانه و جاهلانه ، اکنون وحشت و جنون و حماقت را بر کشور ما مستولی کرده است .

آنچه منطقا" قابل فهم نیست ، اینست که وسائل ارتباط جمعی جهانی که قبلا" در کشور ما تعداد افراد شهربانی و یازدانیان را هزار بار بیشتر جلو می‌دادند و برای کشته‌های خیالی داستانها می‌ساختند ، بی آنکه خم به ابرو بیاورند شاهد و ناظر کشتن سدها تن بیگناه هستند . انجمنهای بین المللی حقوقدانان و یادافع از حقوق بشر ، که آنهمه درباره انسانی کردن دستگاه قضاوت داد سخن میدادند ، پس از روی کار آمدن تفتیش عقاید و آرا و حکومت وحشت و در برابر جنایاتی که اکنون در ایران صورت میگیرد ، مهر سکوت بر لب زده‌اند . چرا نمی‌گویند که دردوران "حکومت" فعلی ، همه حقوق متهمین و زندانیان زیر پا گذاشته شده ؟ چرا به رسمی شدن مجازاتهای بدنی در ملا عام و وحشی گریها دیگر اعتراض نمی‌کنند ، در "دادگاههای انقلاب اسلامی" یک

مورد اتهام بیشتر وجود ندارد. همه زندانیان را بعنوان مفسد فی الارض محکوم می‌کنند. مفسد فی الارض در فقه اسلامی بر موارد کفر و الحاد، شامل می‌شود که هیچگونه ارتباطی با جریانیهای "دادگاههای" اسلامی ندارد و آنچه در طی این محاکمات انجام شده صریحا "قطعا" خلاف شرع بوده است.

«خمینی، تشنه خون»

"دادگاههای اسلامی" کوچکترین توجهی به ابتدائی ترین حقوق متهم، از جمله حق دفاع، ندارند. "قضات" این دادگاهها، هر متهمی را جانی می‌پندارند. برای آنها هر کسی در زندگی، سیاسی، اجتماعی و اقتصادی ایران در دوران سلطنت من شریک و سهیم بوده، مقصر است و اگر متهمی اعتراض کند و بیادار مقام دفاع برآید و یا بیگناهی خود را اعلام دارد مجازاتش تشدید خواهد شد. در این "دادگاهها" نه ارائه مدارک ضرورت دارد، نه شهادت شهود، نه دفاع وکلای دادگستری از متهمان.

در آواز بهمن ۱۳۵۷ مهدی بازرگان اعلام کرد که متهمان سیاسی، در دادگاههای علنی و رسمی، محاکمه خواهند شد. چند روز بعد از آن ارتشبد نعمت الله نصیری از محلی که در آن بود، ربوده شد و شهادت "مضروب و مورد شکنجه واقع گردید".

در شب ۲۲ بهمن، همه وی را با چهره خونین و زخم آلود بر پرده تلویزیون دیدند که حتی قادر به سخن گفتن هم نبود. با این حال وی در حضور جلادان خود اعلام کرد که هرگز دستور کشتار و شکنجه زندانیان را نداده است. چهارشنبه بعد در شب ۲۶ بهمن ارتشبد نعمت الله نصیری و سه امیر وفادار دیگر ارتش ایران: سپهبد رحیمی، فرماندار

نظامی تهران، سرلشگر خسرو داد، فرمانده هوانیروز
وسرلشگر ناجی، فرماندار نظامی اصفهان بدست
کمیته‌ها، تیرباران شدند.

در روز ۵ اسفند مهدی بازرگان تهدید کرد که
اگر اختیارات نامحدود کمیته‌ها معین و مشخص نشود
استعفا خواهد داد. روز پانزدهم اسفند رسماً "در این
زمینه به وی اطمینان داده شد و متعاقب آن
توقیف‌های غیرقانونی، کشتارها و جنایتها دوچندان
گردید. تقریباً " همه فرماندهان واحدهای مختلف
نیروهای مسلح ایران تیرباران شدند. سنا سورا
علامه وحیدی که بیش از صد سال داشت و تعداد زیادی
از افرادی که نشان از هفتاد بیشتر بود به قتل
رسیدند. تعداد قربانیان "دادگاههای اسلامی"
آنقدر زیاد است که تا امروز ارقام دقیقی درباره
آنها وجود ندارد. در میان آنها گروهی کثیر از وزرا
و معاونین، سفیران، نمایندگان دو مجلس
استانداران، شهرداران و امرای افسران ارشد و
درجه‌داران و سربازان نیروهای مسلح، افسران پلیس
وزندار مری، روزنامه‌نویسان، ناشناسان و
خبرنگاران، قضات، وکلای عدلیه، روحانیون،
پزشکان، استادان دانشگاهها، فرمانان ورزشی،
بازرگانان و صاحبان صنایع و
وجود دارند. همه اینها، بدون محاکمه، بدون
داشتن حق دفاع و بدون رعایت کوچکترین اصول
انسانی بقتل رسیدند.

خوشبختانه در زمان حکومت شاپور بختیار و پس
از آن هزاران تن از ایرانیان موفق شدند، مثل
خود بختیار ایران را ترک کنند و از خطر نجات
یابند.

روزنامه‌های بزرگ غربی نامه سرگشاده‌ای از پسر
بختیار خطاب به خمینی انتشار دادند که چنین
ختم می‌شود:

"فای خمینی، شام‌شنه خون هستید، بدستور شما
تاکنون صدها تن به قتل رسیده‌اند، بدون آنکه مورد
اتهام و علت محکومیت آنها روشن باشد. شما
چاقوکشان خود را برای غارت خانه پدرم اعزام
داشتید. آیا شما پور بختیار جنا پتکار است؟ پس شما که
هستید که موجب مرگ هزاران جوان ایرانی شده‌اید.
شما تنگ تاریخ هستید. شما مانع شدید که ایران به
دمکراسی نائل آید. شما مسئول شهادت هزاران جوان
ایرانی هستید و هرگز یک قهرمان تاریخ نخواهید شد.
این نامه در ۸ مارس در روزنامه لوموند به چاپ
رسید. در آن موقع هنوز، کار "دادگاه‌های" انقلاب
اسلامی به اوج خود نرسیده بود. از آن پس بود که قتل
وغارت در تهران و شهرستانها، ابعاد گسترده‌تری
یافت و کمیته‌ها با استفاده از جنگ افزارهای غارت
شده، مسلح شده به آزار و شکنجه مردم بی گناه
پرداختند. یکی از کارگردانان اصلی این ماجراها،
ابراهیم یزدی، دارنده یک گذرنامه امریکایی
بود که در دولت بازرگان ابتدا معاون نخست وزیر و
سپس وزیر امور خارجه شد.

در طی ماه اسفند ۱۳۵۷ بی گناهان بسیاری محاکمه
و اعدام شدند. برای آنها هیچ پرونده‌ای وجود نداشت
موارد اتهام به آنان اعلام نشده بود، طبیعتاً "حق
دفاع نداشتند. "محاکمات" بطور سری انجام
می‌گرفت و "قضات" نقاب بر چهره داشتند.

بدینسان بسیاری از شهود جریانهای سیاسی و
تحولات اخیر به قتل رسیدند. در نخستین روزهای بقدرت
رسیدن پیرمرد مقیم قم، امیرانتظام سخنگوی دولت

بازرگان اعلام داشت: "دولت ومخصوصا" وزارت دادگستری هیچگونه دخالت ونظارتی برجریستان دادرسها وآراء صادره دردادگاههای اسلامی ندارند" یکباردیگر بازرگان بعنوان اعتراض تهدیدبه استعفا کرد اما برسرکار خود باقی ماند!

قتل امیرعباس هویدا

مهدی بازرگان در اواخر اسفند وانذکی قبل از آغاز سال نو، تقاضا کرد که "محاكمه" امیرعباس هویدا معلق شود. هویدا، در مراحل آخر زندگیش از خود شجاعت، بلکه تهوری حیرت انگیز نشان داد.

طی پائیز وزمستان گذشته، برنامه تبلیغاتی وسیعی به منظور لکه دار ساختن نظام سیاسی واداری کشور ما، در ایران و جهان بمرحله اجرا درآمد. امیرعباس هویدا آماج وهدف بیشتر این تبلیغات "س" و مخرب بود و چون مدت سیزده سال زمام امور کشور را بدست داشت، طبیعتا "بیش از هرکس مورد نکوهش و حمله قرار گرفته بود. من احساس میکردم که هویدا بخوبی متوجه خطری که او را تهدید میکند، نیست. مسلما "اگر محاکمه ای عادلانه ومطابق موازین صحیح حقوقی، ترتیب میافتد، هویدا و چند تن از وزیرانش که قبل از وی ویا همزمان با وی بازداشت شده بودند، میتوانند از خود دفاع کنند و بپرواقت حاصل نمایند.

هویدا که دردومین روز تشکیل حکومت ارتشیدانها را بازداشت شده و تحت نظر بود، بر اثر اغتشاشات وگشایش همه زندانها، آزاد شد و بخانه یکی از دوستان خود رفت و از آنجا به نزدیکترین کمیته تلفن کرد و نشانی محل اقامت خود را داد. اندکی بعد بر اغش آمده زندانیش

کردند و همانجا نوشتن لایحه دفاعیه‌ای را آغاز کرد. هنگامی که برای "محاكمه" احضار شد، هنسوز تهیه و تدوین این لایحه پایان نرسیده بود و تقاضای یک ماه مهلت اضافی داشت که مورد موافقت حکام وقت قرار گرفت. سحرگان وی را به "دادگاه" کشاندند و بدون اینکه حق دفاع داشته باشد به عنوان محاربه با خدا و رسول خدا محکوم به اعدامش کردند. هویدا در دادگاه گفت نه تنها من هرگز با خدا و رسول خدا محاربه نکرده‌ام، بلکه مسلمان بوده هستم و زیارت‌خانه خدا رفته‌ام. اگر فکر میکنید من گناهکارم، هرچه لازم است بکنید ولی فراموش نکنید که مادر کشوری زندگی میکنیم که قوانین آن به تصویب قوه مقننه میرسید و همه شما از حمایت آن برخوردارید.

بعضی‌ها میخواهند بدانند، به چه علت بازرگان تقاضای تعلیق محاکمه هویدا را کرد. به نظر من علت آن است که تا آن موقع بی حساب و کتاب آدم‌کشی شده و کوچکترین توجه به رعایت حداقل تشریفات و ظواهر قانونی و شرعی صورت نگرفته بود. هویدا مرد گمنامی نبود و مشاوران و اطرافیان آن شخص مقیم قم میخواستند لاقلاً به قتل وی شکل دنیایی پسندی بدهند. پس با عجله "مقررات" خاصی برای دادگاههای اسلامی وضع کردند و در اوایل فروردین ۱۳۵۸ انتشار دادند، که حتی همان مقررات هم در "محاكمه" مجدد هویدا رعایت نشد.

در اوایل بهار ۱۳۵۸ میرعباس هویدا بدست جلادان بارگبار مسلسل به قتل رسید. ولی ظاهراً "قبل از مرگ، بر اثر بدرفتاریهایی که در زندان با وی شده بود، در حال نزاع بود.

هنگامی که خبر قتل هویدا به من رسید، یکروز

تمام خلوت کردم و به دعا پرداختم. هویدا شاهد و ناظر بسیاری از حقایق و وقایع درباره جلادانش بود و آنها میخواستند بهر قیمت هست او را از میان بردارند. قتل وی، جنایتی شرم آور بیش نبود که در همه مطبوعات جهان آزاد با عکس العملی سخت و خشم آلود مواجه شد. دولتهای امریکا و انگلستان و فرانسه و آلمان و ایتالیا، رسماً "از این قتل ابراز تاسف و تاسر و نگرانی کردند و حتی دبیر کل سازمان ملل متحد از این بی اعتنائی مقامات ایرانی نسبت به اصول عدالت اظهار تعجب کرد.

با اینحال جلادان، به کار خود ادامه دادند. در روز یازدهم آوریل یکی از "دادگاههای انقلاب اسلامی" پس از تشریفات بسیار کوتاهی، یازده نفر را محکوم با اعدام کرد که نیم ساعت بعد به جوخه آتش سپرده شدند نخستین این گروه از جان باختگان سرنشگر حسن پاکروان بود. تنها جرم وی آن بود، که یازده سال قبل ریاست ساواک را بعهده داشت. موافقین و مخالفین در شرافت و حسن گذشت و مهربانی پاکروان اتفاق نظر داشتند.

وی بارها از من عفو و آزادی زندانیان سیاسی و مخالفین و مخصوصاً گروهی از ملاح را خواسته و بدست آورده بود.

در همان روز، سیهید ناصر مقدم رئیس پیشین ساواک که از طرف کریم سنجابی نزد من وساطت میکرد سیهید حجت کاشانی رئیس سابق سازمان تربیست بدنی و تفریحات سالم ایران، سرلشگر علی نشاط فرمانده گارد جاویدان، سیهید تقی مجیدی که یازده سال پیش بازنشسته شده بود، منصور روحانی و عباسعلی خلعتیری وزیران سابق، مهندس عبدالسد ریاضی رئیس پیشین مجلس شورای ملی، علامه وحیدی

سنا تور مدساله ، سرتیپ علی بیات نماینده مجلس
و غلامرضا نیک بی شهردار سابق تهران، بقتل رسیدند
پس از این جنایتها بود که کمیسیون بین المللی
حقوقدانان صریحا " اعلام کرد که نحوه انجام
محاکمات دردادگاههای اسلامی مخالف موازین حقوق
بشروقراردادها و موافقت نامه هائی است که ایران
به آن ملحق شده .

پاسخ "آن سخن" به این اعلامیه حقوقدانان
بسیار کوتاه بود و گفت "باید دست فاسدان راقطع
کرد..... باید خون ریخته شود.....هرچه در
ایران بیشتر خونریزی شود، انقلاب بیشتر پیش
خواهد رفت"..... !

ادامه خونریزی و آدمکشی

در اواسط بهار (هشتم مه) پس از یک "محاکمه"
کوتاه بیست و یک تن دیگر بدست جلادان بقتل
رسیدند. یکی از آنها دکتر جواد سعید، آخرین
رئیس مجلس شورای ملی و دبیر کل سابق حزب
رستاخیز ملت ایران بود. در همین روز دکتر محمد
رضا عاملی تهرانی وزیر سابق اطلاعات و جهانگردی
و سپس آموزش و پرورش غلامرضا کیانپور وزیر
سابق دادگستری، سرلشگر فتحی امین فرمانده لشکر
زرهی همدان، و گروهی از قضاات و افسران ارتش
و شهربانی به قتل رسیدند.

از ماه بهمن تا خرداد آدمکشی و خونریزی، حتی
یکروز متوقف نشد. بسیاری از افسران ارشد و امرای
برجسته نیروهای سه گانه ارتش در این جریان بقتل
رسیدند. باید یادآور شوم که قبل از آن سپهبد
بدره ای فرمانده شجاع و شرافتمند نیروی زمینی
و سرلشگر بیگلری همکار نزدیکش از پشت سر هدف گلوله

قرار گرفته ، به شهادت رسیدند .

دراواخر بهمن ۱۳۵۷ شاخه نظامی کمیته‌های انقلاب درخواست کرد که یک تصفیه کامل وهمه جانبی در نیروهای مسلح به عمل آید ویک ارتش واقعی خلق تشکیل شود .

دراین چند هفته مجموعاً " ، نزدیک به ۲۵۰ نفر ازامراواقبران نیروهای سه‌گانه وزاندارمـریوشهریانی کشور ، بطوررسمی ، بقتل رسیدند .

درشهریور ۱۳۵۸ درمطبوعات جهان اعلام شد که (فراموش نشود که باسوء استفاده ازنام اسلام) ازابتدای استقرار "حکومت اسلامی" ۵۷۵ نفربطـور رسمی بقتل رسیده‌اند . کمانـسی به قتل رسیدند که حملگی مومن ومسلمان بودند . رقمی که ذکر شده طبیعتاً " شامل برهزاران نفر که درزندانها وپاسداری عملیات کمیته‌ها وپاسداران شهید شده‌اند ، نیست . گروههای متفرق وناشناخته ، باغارت سربازخانه‌ها واتیارهای مهمات ، مسلح شده وهرچه میخواهند میکنند وهرکس راخواهند میکشند ، بدون اینکه آماری درکار باشد

شماره دقیق قربانیان این "حکومت" چیست ؟
مسلماً " هیچکس نمیداند .

بیست هزار زندانی سیاسی

دراواخر فروردین ۱۳۵۸ پاسداران انقلاب سرلشگر سالخورده امیرحسین عطارپور را که نزدیک به سی سال پیش بازنشسته شده بود ، توقیف وزندانی کردند . پسراوفریرز عطارپور ، سردبیر روزنامه تهران جورنال موفق شد سرمقاله شجاعانه‌ای انتشار دهد ودر آن اعلام دارد که بیش از بیست هزار تن زندانی سیاسی در

بدترین و نامطلوب ترین شرایط در زندانها بسر میبرند .
جراکسی به واقعیت اعتراض نکرد و نمی‌کند؟ قبلاً"
گفتم که در طول مدت سلطنت من تعداد کسانی که به
اتهام جرائم سیاسی بازداشت شدند و بسیاری از آنان
نیز ترور است بودند، سه هزار و یکصد و شصت و چهار نفر
بود. تردید نیست که از ماه بهمن ۱۳۵۷ تا کنون
دهها هزار نفر به جرائم سیاسی مختلف توقیف شده
در بدترین شرایط زندانی گردیده و مورد غیر انسانی -
ترین شکنجه و آزارها قرار گرفته‌اند. تعداد کسانی که
در زندانها به قتل رسیدند متأسفانه بسیار زیاد
و نامعلوم است .

هیچکس نمیتواند انکار کند که در طول مسـئـدت
سلطنت من ، نمایندگان صلیب سرخ بین المللی
همواره مجاز بودند، آزادانه از زندانها بازدید
کنند. همه متهمین حق داشتند وکیل بگیرند .
محکومین میتوانند تقاضای تجدیدنظر و در مرحله
نهایی به دیوان عالی کشور مراجعه نمایند و بالاخره
امکان تقاضای عفو و بخشودگی وجود داشت که من با
گشاده دستی از آن استفاده میکردم. در "دادگاههای
انقلاب اسلامی"، چه تضمینی وجود دارد؟ رویه و طرز
عمل و مقررات این دادگاهها ، صریحاً "خلاف شرع
و مابین تعالیم مقدس اسلام است .

چرا وسائل ارتباط جمعی بین المللی، هنگامیکه
حاکمان فعلی ایران اجازه ندادند نمایندگان صلیب
سرخ بین المللی به بازدید زندانها بروند، مهـر
سکوت بر لب زدند؟ واضح است به چه علت نمیخواهند
کسی از زندانهای ایران بازدید کند. پیرمرد مقیم
قم، در رابطه با زندانیان سیاسی گفته است
"میبایست همه آنها را کشت و زندانها را خالی کرد
اینها متهم نیستند، جنایتکارند، احتیاج به

محاكمه و قضاوت نیست باید آنها را کشت ایمن
حرفهایشانه غرب زدگی است .
جای تعجب است که آقای آندرویانگ ، مدافع
حقوق بشر ، گوینده این سخنان و صدها عبارت مشابه
را مردی مقدس میدانند !

اشتباهاتی بزرگ به نلم اسلام

طبق گزارش خبرگزاری فرانسه در واسط بهار
(سیزده مه) پیرمرد مقیم قم ، تلگرافی به پرزیدنت
ژیکاردستن ، مخابره کرد و ضمن ابراز تشکر از
پذیرائی "دوستان فرانسویش" اظهار تعجب نمود
که چرا در فرانسه به خاطر قتل چند جانی و دزدان
عدم توجه به اصول حقوق بشر صحبت میشود .
مقارن این احوال حتی در ایران ، با وجود سانسور
و اختناق اعتراضاتی به جریان این دادگاهها
صورت گرفت . از جمله تاریخ هشتم خرداد آقای
حسن نزیه در مجمع وکلاء دادگستری و حقوق دانان با
شهامت اظهار داشت که اشتباهات بزرگی بنام اسلام
صورت گرفته است . وی یادآور شد که نمیتوان
مسائل سیاسی ، اقتصادی و قضائی جهان امروز را
انحصارا " با تکیه به مقررات اسلام حل و فصل کرد
و افزود که حتی مراجع عالیقدر مذهبی نیز قبول
دارند که استناد به متون حقوقی اسلامی نه مصلحت
است و نه ممکن و نه مفید . آقای نزیه در میان
کف زدنهای حاضران یادآور شد که فقدان برنامه
اقتصادی و عدم صلاحیت و فساد اطرافیان " آن شخص"
کشور را به بحران کشانده و تنها یک عفو عمومی
و کامل خواهد توانست اعتماد را به مردم بازگرداند .

درباره بحران اقتصادی، کافی است به تعداد
بیکاران اشاره کنم که ظاهراً " بیش از چهار
میلیون نفر است . در زمان سلطنت من، نه تنها در
ایران بیکاری وجود نداشت بلکه بیش از یک میلیون
کارگر خارجی در ایران مشغول به فعالیت بودند .
حاکمان امروزی ایران با بلاهت و ارباب و وحشت
نومیدی را بر ایرانیان چیره ساخته اند و چنان
ویرانی بوجود آورده اند که سرانجام آن معلوم
نیست .

در عصر حاضر این سومین کوشش برای نابودی و
ویرانی ایران است :

با راول در سال ۱۹۰۷ بود که روسها و انگلیسها
ایران را میان خود تقسیم کردند .

با ردوم در سال ۱۳۲۰ (۱۹۴۱) بود که با زاتحاد
جماهیر شوروی و بریتانیای کبیر ایران را اشغال
کردند و میخواستند آنرا قطعه قطعه کنند .

امروزه برای بار سوم در نقاب مذهب برای
ویرانی و نابودی ایران تلاش میشود و میخواهند نوع
جدیدی از استعمار را بنفع کشورهای سرمایه داری به
ایران تحمیل کنند که قطعا " امپریالیسم سرخ را با
خشونت بیشتر بدنیال خواهد داشت و راه وصول به
خلیج فارس را خواهد گشود .

فصل نهم

دروغ پردازیه‌ها، ناکامیها، ورشکستگی

۱۹۰۷، ۱۹۴۵ و ۱۹۷۸ در تاریخ معاصر ایران، نقاط عطف و سالهای سرنوشت‌ساز بشمار می‌آیند. در این پاسخ به تاریخ، باید صمیمانه اعتراف کنم که خواستم ملت کهنسال ایران را با شتابی که شاید بیش از توانش بود به سوی استقلال، همزیستی، فرهنگ و رفاه، یعنی آنچه تمدن بزرگ میخوانندم، پیش ببرم. شاید اشتباه اصلی من همین شتاب بود. میخواستم بیش از پایان ذخائر نفتی کشور، کار سازندگی ایران را به سرمنزل مقصود برسانم. البته در این رهگذر، مخالفان بسیار داشتم که کوشیدند مرا از پای درآورند. در این شمار باید بیش از همه از دارودسته شرکتهای بزرگ نفتی نام برد که نمیخواستند سیاست فروش نفت به قیمت عادلانه، از حیطه تسلط آنان خارج باشد. آنها نمیخواستند به فداکاریهای لازم در جهت توزیع مجدد ثروتها، میان کشورهای صنعتی و جوامع روبه توسعه، تن در دهند. بهمین جهت بود که برای نمونه و برای عبرت دیگران، ایران را به عنوان قربانی انتخاب کردند و به ویرانی آن برخاستند، و نه کشوری چون لیبی را. در سال ۱۹۷۶ دوتن از شخصیت‌های مهم نفتی آمریکا گفته بودند که تا دو سال دیگر "کار شاه تمام است." اما نمیدانستند که بدینسان اقتصاد همه کشورهای مصرف‌کننده نفت و جهان غرب دچار تزلزل و دشواری

خواهد شد.

پیش‌بینی سرمایه‌گذاری آینده ایران

از آنهمه برنامه‌های بزرگ ملی، اکنون چه باقی مانده است؟ باید یادآوری کنم که مادون نیروگاه بزرگ مولد برق هسته‌ای، از مجموعش نیروگاه خود را به فرانسه سفارش داده بودیم، نیروگاه‌هایی که آغاز بهره‌برداری مجموع آنها، ایران را بصورت یک قدرت صنعتی درمی‌آورد. هر یک از این دون نیروگاه نهد مگاواتی مستلزم پانزده میلیارد فرانک سرمایه‌گذاری بود. همچنین می‌بایست به کمپن فرانسیسی‌ها طرح‌های بزرگ دیگری چون متروی تهران (ده میلیارد فرانک)، برقی کردن خطوط آهن تهران بندر شاهپور، (ده تا پانزده میلیارد فرانک) ساختمان شاهراه تهران، جنوب و مرکز تحقیقات اتمی تهران را به مرحله اجرا درآوریم. موسسه اتومبیل سازی پژو، با شرکت ایران ناسیونال قرارداد بی‌پسندی و توافق کرده بود که مشترکاً "پس از ۱۹۸۳ سالانه یکصد هزار اتومبیل تولید و قسمتی از آنرا صادر نمایند. شش هواپیمای ایربوس و همچنین فرستنده‌های موج کوتاه به شرکتهای فرانسوی سفارش داده شده بود. موسسات خانه‌سازی فرانسوی، در تهران و شیراز، به اجرای برنامه‌های وسیع ساختمانی مشغول بودند. در پایان سال ۱۹۷۸، بیش از یکصد هشتاد موسسه و شرکت فرانسوی در ایران سرگرم فعالیت بودند که اکنون بیشتر آنها ایران را ترک کرده‌اند. همه بنگاههای خارجی که در ایران به فعالیت مشغول بودند، وضعی مشابه دارند و آنهایی که قسمتی کوچک از تشکیلات خود را حفظ کرده‌اند با مداخلات

و آزار کمیته‌ها دست به گریبانند.

شرکتهای آمریکائی، ژاپنی، آلمانی، ایتالیائی، نیز قراردادهای سفارشهای بزرگی را از دست داده‌اند. شاید بیش از همه در این رهگذرایسالات متحده آمریکا زیان دیده باشد. ما با این کشور، یک قرارداد تجارتی پنج ساله امضاء کرده بودیم که رقم مبادلات سالیانه در آن ده میلیارد دلار پیش بینی شده بود.

مطبوعات جهانی افشاء کرده‌اند که مشاور اصلی "آن شخص"، قطب زاده نامی است که "حاسوس شناخته شده"، اتحاد جماهیر شوروی است. "وی رسماً" از شهروندان سوریه است و طبق نوشته همین مطبوعات "طی سالهای طولانی، که در پاریس میزیسته عاملاً ارتباطی، میان حزب توده و سایر تشکیلات بین الملل سوم بوده است."

ویرانی اقتصاد و تعطیل تجارت

ایرانیان، بیش از همه از تعطیل و توقف برنامه توسعه و عمران ملی و هرج و مرج اقتصادی رنج می‌برند، زیرا عملاً "حاصل سالها کار و کوشش بدست ناپبودی سپرده شده است."

تولید نفت ما، هنوز به میزان قبلی نرسیده و طبق گفته مقامات تهران، دیگر به آن نخواهد رسید. اکنون گروهی بی صلاحیت، مدیریت تا سیسات عظیم نفتی کشور را بدست گرفته اند و بعلمت نبودن کاردانی و عدم انجام تعمیرات و مراقبتهای لازم، جاهای نفت و پالایشگاهها به سرعت روبه ویرانی می‌رود و ایمن سرمایه عظیم ملی در معرض خطر نابودی است. توده‌ایها بتدریج، زمام امور اتحادیه‌های

کارگران و کشاورزان را بدست گرفته و در کارخانسه
و موسسات اقتصادی، حاکم مطلق هستند. شوراها سیای
کارگری اداره بیشتر بنگاههای اقتصادی را در دست
دارند. تولید را کاهش و دستمزدها را بی حساب و کتاب
افزایش میدهند.

از آنجا که انضباط، از واحدهای تولیدی رخت
بر بسته، حاکمان امروزی ایران، برای جلوگیری
از انهدام آنها دوره بیشتر نمیشناسند؛ بی
تعطیل و یا "ملی کردن". در بسیاری از موارد،
کارفرمایان از فرط استیصال، تقاضای ملی شدن
کارخانههای خود را کرده اند تا بدین ترتیب پرداخت
هزینهها و دستمزدها از خزانه عمومی انجام شود.

فساد و کم کاری و کاغذ بازی بر همه دستگاههای
اداری حاکم شده است. بر اثر این جریانها، طی
تابستان گذشته عملاً "قسمت اعظم صنعت کشور بی
تعطیل و نابودی کشیده شد. از جمله بنگاههای بزرگ
تولید فولاد، مس، آلومینیوم، معدنها، کارخانه
های اسلحه سازی، موسسات اتمی و ترانکتور
سازی. بقیه بنگاههای تولیدی، در حالت تعطیل و یا
نیمه تعطیل هستند و در مجموع، میزان تولید صنایع
ایران از بیست و پنج تا سی درصد ظرفیت، تجاوز
نمیکند. گروههای کارگران و زحمتکشان بیش از همه،
از این "انقلاب اسلامی" زیان برده اند.

در زمان سلطنت من، امکان کار و فعالیت و ارتقاء
و پیشرفت اجتماعی، برای همه وجود داشت. اکنون
کارگران و کشاورزان و کارمندان با بیکاری و تهی دستی
و دشواریهای بسیار دست به گریبانند.
ارزش پول کشور به سرعت کاهش می یابد و سرعت
تورم چنان است، که هرگونه پیش بینی و برنامه ریزی
اقتصادی را، حتی در کوتاه مدت، غیر ممکن ساخته.

تقریباً " همه کارگاههای ساختمانی و طرحهای عمرانی تعطیل شده است و شرکت‌های بزرگ، در شرایط عدم امنیت و هرج و مرج کامل، علاقه‌ای به سرمایه گذاری در ایران ندارند .

گسترش فساد

چه چیزها که در مورد شیوع فساد، طی دورانی سلطنت من، گفته نشد؟ [قبلاً] در این مورد توضیح داده‌ام . ولی تعجب میکنم چگونه امروز مذبذگاتی که آنقدر خود را پای بند اصول اخلاقی میدانستند درباره فساد و تباهی که برای ایران حاکم است سخنی نمیگویند، چنانکه در مورد تخلف از اجرای حقوق بشر نیز خاموشی گزیده‌اند .

متأسفانه هر روز در مورد گسترش فساد، دزدی و غارتگری در ایران خبرهای تازه‌ای میرسد . پس از سی و هفت سال کوشش ، من فکر میکردم که فساد را در ایران ریشه کن کرده‌ام ، متأسفانه اشتباه میکردم . تعداد ایرانیانی که ناچار شده‌اند برای کسب اجازه خروج از کشور و نجات جان خود رشوه‌های کلان به ملامها و کمیته‌ها بدهند از حد و حساب بیرون است . قسمت مهمی از تابلوها و آثار هنری و عتیقه‌های کشور، غارت شده و با هوای پیمان به خارج صادر و به سود رهبران رژیم یا فرزندان و اقوام آنها فروخته شده است . آیا اینها فساد نیست؟ آیا این اعمال کشور ما را بسوی ویرانی و نابودی نمیبرد؟ آیا میتوان تصور کرد که گنجینه‌های هنری و فرهنگی کشوری چنین به تاراج رود؟

نمایشی به نام مراجعه به آراء عمومی

در روزهای اول فرودین ۱۳۵۸ نمایشی بنام مراجعه به آراء عمومی برای تأیید جمهوری اسلامی ترتیب یافت. نمایشی مضحک که در آن همه کسانی که پیش از پانزده سال داشتند میتوانند رأی بدهند. ورقه سبز نشانه موافقت و ورقه سرخ نشانه مخالفت بود. اماخذ رأی مخفی نبود و تحت نظر و مراقبت پاسداران مسلح صورت میگرفت. در حالیکه در ترکمن صحرا، آذربایجان شرقی و غربی، بلوچستان، کردستان و خوزستان زد و خوردهای خونینی بر سر این نمایش در جریان بود و هنوز رأی گیری به پایان نرسیده بود، رادیو و تلویزیون اعلام کردند که برقراری جمهوری اسلامی با بیش از ۲۳ میلیون رأی موافق به تأیید ملت ایران رسیده است! مقامات حاکم برای سران نمیدانستند یا نمیخواستند بدانند که نیمی از نفوس کشور یعنی حدود ۱۸ میلیون نفر کمتر از پانزده سال دارد، و اگر هم بغرض محال همه دارندگان حق رأی در کلیه نقاط کشور، بدون استثناء در رأی گیری شرکت کرده بودند، تعداد کل آراء میبایست پنج میلیون کمتر باشد.

نمایش مضحک مشابهی برای انتخابات اعضاء مجلس خبرگان ترتیب داده شد. همه احزاب و گروهها و شخصیتهای برجسته سیاسی و مذهبی، شرکت در این نمایش را تحریم کردند. در حقیقت همه اختیارات بدست گروهی بنام شورای انقلاب میباشد که در بهار گذشته یکی از اعضای آن بنام آیت الله مطهری به قتل رسید.

در ایران دیگر، نه دولتی هست و نه مجلسی. دو

شخصیت سیاسی رافقط ، بجرم آنکه رئیس مجلس شورای ملی بوده‌اند محکوم کردند و به قتل رساندند. قوه مقننه دیگر وجود ندارد. قوه قضائیه تعطیل شده است. قوه مجریه فقط در اختیار یک نفر است .

اختلافات داخلی

میان رهبران جامعه تشیع، اتحاد نظر وجود ندارد. کسانی که بنام جامعه روحانیت ، برای سران حکم میرانند، اقلیتی کوچک از روحانیون متمصب و درجه دوم بیش نیستند که بکلی، از آرمانها و تعالیم مقدس اسلام به دورند و از جریانهای سیاسی اقتصادی و اجتماعی دنیای کنونی هیچ نمیدانند. ظاهراً " اختیار امور کشور بدست شورائی است که هیچکس اعضای آنرا نمیشناسد. اینها حق مرگ و زندگی مردم ایران را در دست گرفته‌اند. در حقیقت این نظام، حکومت ظلمت ، وحشت و سکون است که در شهر قم مستقر شده .

پس از حوادث اخیر، تعدادی از روحانیون نیز به قتل رسیدند. ارباب و وحشت و تفتیش عقاید و آراء مانع آن شد که مراجع روحانی علناً در مورد فجایعی که بنام اسلام صورت میگیرد اظهار نظر و قضاوت کنند. ولی اکنون پرده‌ها کنار می‌رود و چهره زشت و شوم مسئولان فجائع اخیر بر همه آشکار شده است .

هنگامیکه "آن شخص" تصمیم گرفت یک حزب سیاسی را برای تحمیل عقاید ارتجاعی و قرون وسطائی خود بر ایران حاکم کند، عکس العمل هائی بسیار پدیدار شد. نه تنها احزاب و شخصیتها و گروههای سیاسی راست و چپ ، حتی آیت الله طالقانی که از یاران "آن شخص" بود و اکنون وفات یافته است ، به نکوهش و انتقاد برخاستند. حتی جبهه دمکراتیک ملی، شدیداً

سیاست "آن شخص" و ادعاهای مالیخولیایی وی را مورد حمله شدید قرار داد.

در ماه تیر ۱۳۵۷ یکی از همدستان "آن شخص" موسوم به مهدوی کنی به تصفیه کمیته‌ها و آماده‌سازی و تجهیز پاسداران انقلاب پرداخت تا دیگر هیچ مانعی در راه اختناق کامل وجود نداشته باشد و همین هنگام بود که وی اعلام کرد، مجلس موسسان مجمعی شیطانی است. ولی پس از شکست نمایش انتخابات مجلس خبرگان دیگر پنهان کردن ناکامی، ورشکستگی رژیم کنونی غیر ممکن گردید. تنها، مدتی کمتر از یکسال لازم آمد که عدم کفایت و نادانی مخالفان من برجها نیان روشن و آشکار شود.

اگر کار به اینجا رسید، نه فقط بخاطر آن بسود که ملت ایران فریب خورد، که من هم فریب خوردم. من خیال میکردم که ترازنامه درخشان کوششهای پانزده ساله ملت ایران، برای روشن شدن اذهان و بیداری همگان کافی است. و از ارائه و تبلیغ دستاوردهای تلاش ملی غافل ماندم. حال آنکه دشمنان با قدرت و امکانات مالی بسیار، به براندازی مشغول بودند. کوشش کردند، همه کامیابیهای مارا دگرگون و انمود سازند. دانشگاهها، مدارس، ورزشگاهها، بنیادها، برنامه‌های خانه سازی، مراکز فرهنگی، موسسات کارآموزی، رهائی و آزادی زنان، همه اینها را تخطئه کردند. احترام من به دیانت و جامعه روحانیت مانع آن شد که در مقابل دروغ پردازان شدت عمل نشان دهم، زیرا باور نمیکردم که کسی به این همه دروغ و ناسزا گوش فرادهد. متأسفانه خیلی دیر دریافتم و متوجه شدم که بزرگترین و مهمترین دستگاه تبلیغاتی کشور یعنی

تلویزیون عملاً "تحت نفوذ مخالفین وبخصوص توده ایها بود. تا آنجا که در آغاز زمستان سال گذشته، از هزار تن کارمند این دستگاه فقط یکمصد نفر برسرکار خود باقی مانده بودند. البته بعضی کمونیستهای سابق که صمیمانه به انقلاب شاه و ملت پیوسته بودند، تا پایان برسرکار خود ماندند و کشته شدند.

جنبه معنوی و اخلاقی فاجعه امروز ایران، شایان توجه بسیار است و کمتر از نتایج اقتصادی آن نیست و رشکستگی کامل و خونین "آن شخص" ممکن است برای دین اسلام بطور کلی، بخصوص مذهب شیعه زیانها و مخاطرات بسیار در پی داشته باشد. ویرانی یک کشور توانای اسلامی که ضامن صلح و امنیت خاورمیانه بود، چگونه می تواند برای دنیای اسلام زیان آور نباشد؟ افکار مالیخولیایی دیکتاتور خون آشام مجنونی که بیاری تنی چند از همستانش اکنون بر ایران حکومت می کنند کلاً "و صریحاً" مخالف اصول و تعالیم دین مقدس اسلام است.

هنگامیکه، "آن شخص" از قم مخالفانش را تهدید می کرد و به ملت وعده خون و آتش می داد، بازرگانان در اوایل بهمن ۱۳۵۷ اعلام داشت که حکومت اسلامی بهترین نوع حکومت در جهان خواهد بود!

امروز، ماهیت این قبیل گفتارهای ضدونقیض دیگر برهیچکس پوشیده نیست و گویندگان آن رسوای خاص و عام شده اند.

چگونه می توان، انقلابی، که کشور ما را در خطر تسلط خدانشناسان دین و مذهب قرار داده "اسلامی" نامید؟

من اکنون برای سرنوشت میهنم بخت نگرانم و اشک و خون می ریزم. متأسفانه هرچه پیش بینی

میکردم، تحقق یافت. ولی ای کاش اشنیاه کرده بودم و ایران دچار ویرانی و ایرانیان دستگیرسان این بحران بی همتا نمیشدند. ایران، در حال حاضر دستخوش نابسامانی، خونریزی و ویرانی است. اما یقین است که ملت ایران بر این دشواریها نیز پیروز خواهد شد و راه رستگاری را خواهد یافت.....

پایان سخن

در خرداد ماه گذشته ، مباحثه مطبوعاتی خود را ، در کوئرتا واکا (مکزیک) ، با این عبارت پایسمان بخشیدم : «در ایران ، اکنون ، نه حکومتی هست نه دولتی . کشورم در حال نابودی و ویرانی و تجزیه است . آنچه امروز در ایران میگذرد ، یک جریان ضدانقلابی است بمنظور ویران سازی همه دستاوردهای انقلاب سفید ، و متاسفانه ملت من با اشتاب بسوی پرتگاه نیستی ، یعنی بکنوع حکومت کمونیستی ، به مراتب وحشیانه تر ، ابلهانه تر و خونین تر از آنچه امروز گریبانگیر ایران است ، پیش میرود . »

به حکم تجربه تاریخ ، ارباب و وحشت و اختناق و تفتیش عقاید و آراء ، هرگز روش درست رهبری کشور نبوده و نمیتواند باشد . کسانی که اکنون بر ایران حاکمند ، نظامی مشابه دوران تفتیش عقاید و آراء (انکیزیسیون) که پنج قرن پیش ، در اسپانیا وجود داشت ، در کشور ما بوجود آورده اند ولی به مراتب خشن تر ، بی رحمانه تر و غیر انسانی تر . در آن زمان محکومین دادگاهها ، میتوانستند در صورت استغفار و طلب بخشش ، از خطر مرگ رهایی یابند ، اما حتی این امکان نیز در ایران امروز وجود ندارد .

اسلام ، دین عدالت و انصاف و رحمت و مروت است . در حکومت اسلامی امروز ایران ، نه از عدالت نشانی است ، نه از انصاف و نه از عفو و رحمت ، هر چه هست

نفرت و انتقام و کشتار است که هیچ ارتباطی با معنویت دین اسلام ندارد. نظام امروزی ایران صریحا "خلاف شرع مقدس و مخالف اسلام است. همچنانکه دوران تفتیش افکار و عقاید، به زیان مذهب کاتولیک تمام شد، متاسفانه این خشونت ها و جنایت ها نیز ممکن است به زیان اسلام باشد. من تردید ندارم، که اسلام واقعی، احترام به تعالیم مقدس دین حنیف است، نه خشونت و تعصب و بی اعتنائی به عدالت. آیا سلب آزادی و حقوق زنان و تجدید تعدد زوجات را میتوان موافق روح اسلام دانست؟ برعکس، آزادی زنان و برابری حقوق آنان با مردان و حرمت به شئون اجتماعی و انسانی آنان است که با اصول واقعی اسلام توافق دارد.

آیاتا زیانه زدن و سنگ باران کردن و دست بردن، به این بهانه که از فرون و سطارایح بوده، اسلامی است و کوشش برای اعتلای و تربیت انسانها و اتخاذ سیاست عفو و گذشت و جوانمردی، مخالف اسلام؟

بازگشت به گذشته ای تاریک، راه حلدشواریهای ایران نیست. نفی تاریخ و فرهنگ ایران، اهانست به پرچم ایران، که در سایه آن میلیونها ایرانی طی قرون و اعصار، برای پاسداری میهن جان باختند، به استقلال ایران کمک نمیکنند. انکار خدمات پادشاهانی که طی هزاران سال برای ایران حکومت داشتند و کشور ما را در نشیب و فرازهای تاریخ رهبری کردند، جز سرافکنندگی ملی حاصلی ندارد.

این کینه و نفرت نسبت به ایران و تاریخ ایران و فرهنگ و سنتهای ایرانی، برای چیست؟ مگر نه اینست که حتی پیامبر اسلام نیز از اینکه در زمان پادشاهی دادگستر، یعنی انوشیروان، چشم به جهان گشوده است

بخود میباید.

مگر نه اینست که شاه اسماعیل، مذهب شیعه را در ایران رسمیت بخشید و تنها کشور شیعی مذهب جهان را بنیاد نهاد؟ من عمیقاً "از اینهمه خطرات که هویت ملی و میراثهای فرهنگی و معنوی ایرانیان را تهدید میکند، در رنج و نگران هستم زیرا حفظ معنویت و هویت ایرانی از هر چیز دیگر مهمتر است. میدانم که اخیراً "در ایران شعار داده اند: "مرگ بر ما که گفتیم مرگ بر شاه".

میدانم که من در رسیدن به آرمانهای خود بیش از حد شتاب کرده ام ولی فراموش نکنیم که بحران کنونی ناشی از مداخله عوامل خارجی است، که پیشرفت و ترقی ایران مصالحشان را به خطر انداخته بود.

درست است که ایران، پیش از اسلام وجود داشت ولی فراموش نکنیم که پیامبر اسلام از ایرانیان بعنوان جویندگان حقیقت یاد کرده است:

در طی زندگی خود، من کوشیدم همواره یک جوینده حقیقت باشم. اشتباهات خود را پذیرفتم و در مقام جبران و رفع آنها برآمدم. در زمان سلطنت من، ملت ایران در جستجوی حقیقت وجود خود بود. اکنون که دوران وطن بسر میبرم، پیوسته در اندیشه ایران هستم. به آنهایی فکر میکنم که تادم آخر بسه پرچم خود و به پادشاه خود وفادار ماندند و سربلند و شجاع در مقابل جوخه های آتش جلادان ایستادند.

به همه وطن خواهان ایران فکر میکنم، که در زمان سلطنت پدرم و من، کشور ما را از تاریکیهای قرون وسطایی نجات دادند و ملتی بزرگ و سربلند بوجود آوردند.

امروز دوران خاک مقدس وطن، پادشاه ایران

برای اثبات حقیقت‌های خود نسبت به فداکاران و
جان باختگان، جز توسل به دعا راه و چاره‌ای ندارد:
بدرگاه خداوند متعال برای آسایش خاطر
رنج دیدگانی که مجبور به جلائی وطن شده‌اند دعا می‌کنم
و همچنین برای نجات میلیون‌ها ایرانی که در میهن
خود احساس غم و غربت می‌کنند.
از درگاه قادر متعال، تسلی خاطر ما در اندام غدیده‌ای
را که فرزندان نشان در راه ایران جان باختند
طلب می‌کنم.
از درگاه پروردگار توانا مسئلت دارم که جوانان
نومید ما را بر راه راست هدایت کند.
از خدای بزرگ ایران زمین می‌خواهم که رونق
ورق و آزادی و سر بلندی را به سرزمین مقدس ما
بازگرداند.
از یزدان پاک طلب می‌کنم که فریب خوردگان
را بیدار و آگاه کند و نفرت و کینه را از دل‌ها پشیمان
بزداید.
پروردگار توانا، حافظ و نگاهبان ایرانیان
و ایرانیان باشد.....

کوثرنا واکا ، مکزیک
شهریـــــور ۱۳۵۸

آخرین روزهای زندگی من

شانزدهم سپتامبر ۱۹۷۹، در مکزیک، کتاب "پاسخ به تاریخ" پایان یافت.
هرگز گمان نمی‌کردم روزی مجبور باشم مطالبی به آن بیافزایم، نوشتن و تمام
کتاب برای من، در ماه‌هایی که وضع سلامت من روز به روز وخیم‌تر می‌گردید و از تب و
لرز فراوان رنج می‌بردم، به مانند سابقه‌ای بود در مقابل زمان. پزشکان معالج
من در کوثرنا واکا (مکزیک)، بیماری من را در اول برفان و مالاریا و سپس سرطان
غدولنفای تشخیص دادند، بیماری که به مدت شش سال به درمان آن
مشغول بودم و ظاهراً تا حدودی تحت کنترل بود.

پزشکان مکزیکی، فرانسوی و آمریکایی را که برای معالجه خودفراخوانده بودم، از درمان بیماری واقعی من در آن روزها ناتوان بودند. به این سبب توصیه میکردند برای یک معاینه کلی به ایالت متحده آمریکا سفر کنم زیرا تنها بیمارستانهای هوستون و نیویورک امکانات درمانی کامل را برای معالجه بیماری من دارا بودند. با میل و رغبت به آمریکا سفر نمی کردم. از روزی که تهران را در ژانویه ۱۹۷۹ ترک کردم، دولت آمریکا هیچ زمانی نسبت به یک سفراحتمالی من به آن کشور تمایلی نشان نداد. اما در یک نکته هرگز آمریکا ثبها تردیدی بجای نگذاشتند: "هر زمان که احتیاج مبرمی به درمان پزشکی و یا امنیت من در خطر باشد میتوانم به ایالات متحده آمریکا سفر کنم". این مطلب را آخرین بار سفیر آمریکا در باهاما، زمانیکه دولت باهاما به گمان من به علت فشار دولت انگلیس، از تجدید ویزای اقامت ما خودداری کرد، تائید نمود. بهر حال آن روزها مایل نبودم در ایالات متحده زندگی کنم. من از زمره کسانی نیستم تا به جایی بروم که میل پذیرفتن مرا ندارند. اما من حق دارم فرزندان خود را در آمریکا تربیت و از طب پیشرفته این کشور برای درمان خود استفاده کنم. آن زمانی که صاحب قدرت بودم تصور میکردم که اتحاد من با غرب بر مبنای اتحاد و اطمینان دوجانبه برقرار است. شاید این اطمینان و اعتماد یک اشتباه بود.

در ماه اکتبر تصمیم گرفتم برای معالجه بیماریم به نیویورک بروم. من بیمار تر از آن بودم که بیش از این از رفتن به آنجا خودداری کنم. مشاوران من مقدمات سفر را فراهم کردند و در ۲۲ اکتبر بسوی فرودگاه شهر مکزیک به راه افتادم. سفیر کبیر آمریکا در مکزیکوسیتی نزدیک هواپیما ایستاده بود تا مدارک مورد لزوم را برای ورود به آمریکا آماده کند. او احتمالاً "شاهنشاهی را که دستگا های ارتباط جمعی وی را متجاوز به حقوق بشر شنا سنده بودند، با چنین چهره رنجوری پیش خود تصور نمیکرد. طبیعی بود، من تا سرحد مرگ بیمار بودم. بعد از پایان کارهای تشریفاتی من و تعداد کمی از همراهانم سوار هواپیما شدیم. در میان راه در فرودگاه فرت لدر دال Fort Lauderdale برای ارائه مدارک ورود به آمریکا فرود آمدیم و از آنجا مستقیماً به فرودگاه لاگواردیا La Guardia، و از آنجا بسوی بیمارستان نیویورک حرکت کردیم. چون مدارک لازم برای سفر از قبل تهیه شده بودا میدوار بودیم بدون دیدن خیمه شب بازی مخبران و عکاسان که با مشکلات امنیتی همراه بود به مقصد برسیم و وارد بیمارستان گردیم. نه ماه از روزی که ایران را ترک کرده بودم گذشته بود. ماه های درد، ماه های

تکان دهنده، ماه‌های تردید و پرازابهام، قلب من از شنیدن اخبار وضعیت کشورم خونین بود. هر روز اخبار قتل، خونریزی، کشتار دسته‌جمعی و مرگ دوستان و انسان‌های بیگناه به من میرسید. تمام این اعمال وحشتناک حاصل رژیم خمینی بود تا آنچه را که من در مدت سی و هفت سال برای کشورم انجام داده‌بودم خراب و نابود کند. هیچ کلمه‌ای از جانب مدعیان آمریکایی حقوق بشر شنیده نمیشد، مثل اینکه تمام سعی آنها برای بودتادولت به گمان آنها مستبدمن را از بین ببرند. این یک تجربه تلخی بود و میباید به خود می‌گفتم که ایالات متحده و بطور کلی تمامی کشورهای غرب معیارهای متضاد و دوگانه‌ای برای اخلاق و روابط بین‌المللی بکار میگیرند: هر مارکسیستی، هر چندی هم خونریز و مستبد باشد، می‌تواند مورد قبول و پذیرش آنها قرار گیرد. ولی از یک دولت سوسیالیست و یا میان‌روویا دسته‌راستی هرگز چنین توقعی نمی‌رود. غرب بطور وضوح از فهم نقشه وسیع سیاست توسعه‌طلبی اتحاد جماهیر شوروی ناتوان است. این ناتوانی هیچگاه مرامتعب نکرد، لیکن در این ایام به عدم آگاهی و ناتوانی غرب بیش از پیش پی بردم. سال‌های طولانی، تقریباً "چهل سال، در همسایگی رهبران کاخ کرملین زندگی کردم و هیچگاه تردیدی در مورد هدف‌های روسیه به خود راه ندادم: آنها بطور مستمر در پی تسلط بر جهان هستند. هدف مسکوا این است، آنها میتوانند منتظر بمانند، پنجاه سال، یک یا دو قدم عقب برگردند، گاهی مصالحه کنند، خودشان را با رویدادهای جهان وفق دهند، اما هرگز هدف نهائی خود را از دیده دور نمی‌دارند. من برای سیاست عدم کشمکش و موازنه نیروبودم، اما نه از موضع ضعف و تردید که هم اکنون دولت‌های آمریکا و اروپای غربی به آن سرگرم هستند. اگر این سیاست تغییر نکرده، آن‌ها می‌روند که اروپا در مدت سه سال به سرنوشت فنلاند دچار شود. سیاست عدم کشمکش و موازنه نیرو زمانی ارزشمند است که غرب از موضع قدرت و یا حداقل از موضعی متساوی پیروی شود. سال‌های ۸۰ مطمئناً سال‌های بسیار خطرناکی خواهند بود. روسیه در سال ۱۹۸۳ به عالی‌ترین درجه قدرت خواهد رسید، در حالیکه آمریکا اگر روش امروز خود را نگاه دارد به پایین‌ترین و ضعیف‌ترین نقطه خود رسیده است. قدرت و استفاده از قدرت در محدوده‌های ژئوپولیتیکی از مسائل دلچسب تحقیقات سیاسی دوران کنونی نیستند. نظریه پردازان مشهور علوم سیاسی با تحقیر به پایگاه‌ها و مراکز انرژی (انبارهای زغال سنگ) مینگرند. آنها معتقدند که امنیت ملی تحت الشعاع روابط بین‌المللی قرار میگیرد. اما آنها فراموش کرده‌اند که جهان ما آن زمانیکه نیروهای دریایی انگلیس در اقیانوس‌ها به رفت و آمد می‌پرداختند و در هر گوشه جهان

"نبارهای زغال سنگ" برای بارگیری کشتی های خود آماده داشتند، مسلماً آن دوران جهان ما امن تر از دوران کنونی بود. حتی در عصر اکت ویا در یک کشمکش اتمی قدرت یک ارتش غیر اتمی یک اصل مهم و ضروری برای سیاست ملی است. ارتش های غیر اتمی را نمیتوان در پایگاه های نظامی خارجی مستقر و یا از پیمان های غیر اتمی صرف نظر کرد. من اطمینان داشتم هر دوی این نیروها ضروری هستند. زمانی که انگلیسی ها در سال ۱۹۶۸ واحدهای نظامی خود را از کانال سوئز خارج کردند، سخما" آمادگی خود را برای حفظ امنیت در خلیج فارس اعلام کردم - برای انجام این مسئولیت و وظیفه خطیر می بایست ارتش ایران به یک ارتش درجه یک تبدیل میشد، با پایگاه های ویژه، همراه با قابلیت نظامی. من مطمئن بودم هم پیمانان ما، آمریکاییان و انگلیسی ها، به ما کمک های لازم را خواهند نمود. چه نادرست بود این اطمینان! من در اولین ماه های اقامت در خارج از ایران مطمئن بودم دولت های غربی صاحب برنامه وسیعی برای جلوگیری از توسعه کمونیزم و موج ضد آمریکائی که به گونه ای برای منافع غرب مهم است دارا میباشند. در پیرامون این مسائل در نخستین روزهای اقامت در آسوان با پرزیدنت سادات گفتگو میکردیم، اما ماجراهای پی در پی و رویدادهای ماه های اول اقامت در مصر و بعداً در مراکش به من فرصت کمی را داد تا به یک تحلیل اساسی پردازم در اول میل داشتم بلافاصله پس از ترک ایران به آمریکا سفر کنم لیکن در حین اقامت در مراکش از طریق دوستان آمریکائی که با دولت روابطی داشتند و از جانب برخی از اطرافیان دولت کارتر اخباری به من میرسید. این اخبار هر چند دوستانه اما بی نهایت محتاطانه بود: "کنون هیچ زمان مناسبی برای آمدن شما نیست، شاید بهتر است بعدها به اینجا بیایید، بهتر است کمی صبر کنید". تقریباً تا یک ماه پس از ترک ایران گزارشهایی که به من میرسید گرم و دوستانه بود. گزارش ها حاکی از این بود، اگر میل دارم، البته میتوانم به آمریکا سفر کنم. اما دیگر چنین قصدی رانداشتم. چگونه می توانستم به کشوری بروم که در سقوط من دخالت مستقیم داشت؟ بیش از پیش این اعتقاد در من پیدا شده بود که آمریکا حقیقتاً "نقش بسیار بزرگی را در سقوط من ایفا کرده است. این افکار در هفته ها و ماه های اقامت من در باهاما تاءثید شد. من به باهاما رفتم زیرا فکر میکردم میتوانم استراحت کوتاهی داشته باشم، بدون اینکه مزاحم دوستان خود پرزیدنت سادات و سلطان حسن دوم باشم. هر چند که تصمیم من برای ترک مراکش و رفتن به باهاما کاملاً "غیر مترقیه بود اما فکر میکردم مسافرت راحتی خواهم داشت. سلطان حسن دوم صمیمانه

هوایمائی را در اختیار فایلم قرار داد. به فرودگاه ناسائو Nassau که رسیدیم متوجه شدم به دستور دوستم نلسون را کفلر همه چیز به خوبی ترتیب داده شده است، با نمایندگان دولت با ما ما برخورد خوبی داشتیم. سپس با همراهانم بوسیله سه هلیکوپتر به جزیره زیبای ایسلند پرواز کردیم. من در خود احساس آرامش و اطمینان میکردم. در یک میدان گلف فرود آمدیم، محل اقامت ما بسیار مجهز و در نزدیکی اقیانوس بود و کاملاً "جوابگوی ما" نیاز ما بود. پس از یک گفتگوی کوتاه با خبرنگاران و عکاسان، که منتظر ورودم بودند، به استراحت پرداختم. اقامت ما در باها ما دوران راحتی نبود. بیشتر ساعات من صرف شنیدن اخبار جانگداز رادیو تهران میشد. دادگاه انقلابی خمینی مشغول به کار بود. هر روز اخبار وحشتناکی از کشورم به من میرسید. دوستان و نزدیکان من به دست جلادان اعدام میشدند. خانه های طرفداران من غارت میشد، حساب های بانکی آنها بسته، انومبیل و اموال شخصی آنها همه به غارت می رفت. یک هفته قبل از این خبر اعدام امیر عباس هویدا که سالهای طولانی نخست وزیر من بود مرا به لرزه انداخت. این یک علامتی بود برای شروع کار جلادان وحشی خمینی تا خشم خود را نشان دهند. اخبار جنایات آنها بطور مستمر به من گزارش میشد. این اعمال وحشیانه بر علیه اعضای دولت من و خانواده آنها از جانب جمهوری به اصطلاح اسلامی انجام می گرفت. چنانچه در اطراف محل سکونتم در باها ما ظاهر میشدم، مسافرانی که برای گذراندن تعطیلات به آنجا آمده بودند گرد من جمع میشدند. این افراد نسبت به من محبت و مهربانی نشان میدادند. از من تقاضای امضاء می کردند و برای خودم و خانواده ام ابراز علاقمندی مینمودند. شایعات افسانه آمیزی در پیرامون من منتشر میشد. شایعه خرید ایسلند یکی از این افسانه ها بود. اطرافیان من برای رفع و تکذیب این شایعات و بهامات فرصت زیادی را صرف میکردند. هفته های بدی را پشت سر گذاشتیم. اقامت در باها ما هیچ استراحت و آرامشی برای من در پی نداشت. در این ایام رابطه من با آمریکا بسیار کم بود. شوارتز (Schwartz) سفیر آمریکا در آخرین دقایق اقامت من در باها ما یکبار تلفن کرد. لیکن مشاوران من بطور مرتب با دیگر کارمندان سفارت آمریکا در تماس بودند. از منابع خاصی آگاه شدم که خانواده من میتوانند به آمریکا بروند و هر زمانی هم که شما "مایل باشم برای درمانهای پزشکی میتوانم به آمریکا سفر کنم. بطور کلی نشانه هایی از عدم خشنودی و اشنگتن از حضور من در باها ما دیده میشد. مسلماً این مسئله تاءثیر فراوانی بر روی دولت باها ما میگذاشت. روابط ما با آنها بسیار محترمانه اما محتاطانه

بود. سه هفته قبل از خاتمه تاریخ ویزای اقامت ما، مشاوران من درخواست تجدید ویزای اقامت کردند. مسئولین امر جواب دادند تا یک هفته دیگر ویزای خود را دریافت خواهیم کرد. ده روز قبل از پایان تاریخ ویزا، مطلع شدیم که ویزای اقامت ما تجدید نخواهد شد. فرصت زیادی نداشتیم و مسئولین امور هرگز دلیلی برای این کار خود ارائه نکردند. نظریه من در مورد تغییری در روش آنها این چنین بود، آن زمان از خود میپرسیدم، چه دلیلی وجود داشت تا از ما خواسته شود با ما را ترک کنیم در حالیکه تنها منبع درآمد دولت با ما قمارخانه های آنجا بود؟ اما هنوز بریتانیا نفوذ فراوانی در مستعمره قدیمی خود دارد و این نفوذ در تمامی مستعمرات بریتانیا وجود دارد. بریتانیا هر وقت میل داشت می توانست نخ عروسکهای خود را برای بازی جدیدی بکشد. در گذشته نظریات خود را در پیرامون هدف های سیاسی انگلستان ابراز کرده ام و تا کنون هیچگونه تغییری در سیاست آنها ملاحظه نکرده ام. روش آمریکائیان در مقابل من بسیار محتاطانه و سرد بود، در حالیکه بریتانیا همیشه روشی کینه توزانه در مقابل من داشت. به همین سبب نخست وزیر با ما مایل به خارج شدن من از با ما بود، در حالیکه مبلغ سرسام آوری برای ده هفته اقامت خود در با ما پرداخته بودیم. دوازده روز قبل از عزیمت ما از با ما، یکی از کارمندان عالی رتبه اداره مسائل خارجی با مشاور من مارک مورس (Mark Morse) پیش من آمدند، وی مایل بود بدانند که آیا علاقه ای به اقامت در با ما دارم یا خیر. این گونه دورویی و سیاست مزورانه را من بارها در خارج از ایران تجربه کردم و این چیزی بود که در آخرین ماه های اقامت من در ایران با آن روبرو بودم، زیرا هیچگاه ندانستم که آمریکائیان چگونه سیاستی را دنبال میکنند و تا چه حد قابل اطمینان هستند. حال چه می باید کرد؟ این مهمترین سئوالی بود که برای ما مطرح بود. ما یک دعوتنامه رسمی از دولت پاناما داشتیم که گابریل لوئیس (Gabriel Lewis) سفیر سابق پاناما در آمریکا در یک دیدار خصوصی در با ما ما را به پاناما دعوت کرده بود. هر چند که در آن زمان به دلایل مختلفی علاقه ای به این مطلب نداشتم، پسر و ولیعهد ضار را برای دیدار به پاناما فرستادم. وی دیداری با ژنرال تورخو (Torrijos) کرد. وی توانست مسافرت کوتاهی به دور پاناما، و در خاتمه به کنتا دورا ایلند، که امکان داشت محل اقامت آینده من باشد بکند. مکزیکی در رأس کشورهای قرار داشت که من به عنوان محل اقامت ترجیح میدادم. در گذشته از این کشور دیدار کرده بودم، از دیدن مناظر زیبای مردم آن سرزمین خاطره خوبی داشتم و دوستی عمیقی با لویز پرتیو وزیر سابق اقتصاد مکزیک پیدا کردم. با شتاب، تلاش

برای پیدا کردن محل مطمئنی در مکزیک شروع شد. برخی از دوستان من در ایالات متحده برای پیدا کردن محل مناسب کمک میکردند. هنری کیسینجر با لویز پرتیو رئیس جمهور مکزیک گفتگو کرد. حتی همکاران دولت کارتر هم برای یافتن محل تلاش میکردند. دوازده روز قبل از اینکه ویزای ما دریاها ما پایان یابد دعوتنامه به مکزیک رسید. چندتن از همراهان من برای تهیه محل اقامت به آنجا پرواز کردند. آنها ساختمانی را در کوئرناواکاکه تقریباً "بوسيله اتومبیل یک ساعت ونیم فاصله با شهر مکزیک داشت پیدا کردند. ساختمان بزرگی بود که سالها خالی از سکنه بود. باغ بزرگی داشت که قسمتی از آن به یک رودخانه ختم میشد. در آنسوی رودخانه، جلگه سرسبزی دیده میشد. محل اقامت ما بسیار زیبا بود هر چند که آلوده به پشه بود. در دهم ژوئن به طرف مکزیک پرواز کردیم و با تعدادی از همراهانم به کوئرناواکلرفتیم. پرزیدنت لویز پرتیو دستورات لازم را برای امنیت ما داده بود. من احتیاج به استراحت و آرامش داشتم، این همان چیزی بود که دریاها ما حقیقتاً فاقد آن بودم. در باها ما مرکز توجه همگان قرار گرفته بودیم و بطور مرتب مردم در گرداگرد ما دیده میشدند. سلامت من در این زمان نسبتاً خوب بود. دیدارهای من در فضای دوستانه ای انجام میگرفت. با پرزیدنت لویز پرتیو تلفنی گفتگوهای بسیار دوستانه و محترمانه ای داشتیم. اکنون فرصت آن را داشتم تا به سیاست بین المللی و رابطه آن با رویدادهای ایران فکر کنم و دنیای آزاد را متوجه دیگر گونیهای کشورم نمایم. دوستان زیادی به دیدار من آمدند. از دیدار پرزیدنت نیکسون و هنری کیسینجر بسیار خوشنودا ما در همین حال متاثر شدم. هر دوی آنها دوستان قدیمی و ارزشمندی هستند. دیدار آنها به من نشان داد که نه تنها نسبت به سرنوشت من بلکه به مسائل و مشکلات مهمتری توجه داشتند و برای جواب به این مسائل فرصت فراوانی را با هم به تبادل نظر پرداختیم. گفتگوهای طولانی داشتیم و من متوجه شدم نقطه نظرهای ما در مورد سیاست جهانی هنوز یکسان هستند، درست به مانند زمانی که هر سه ما در قدرت بودیم و روابط بین آمریکا و ایران بی نهایت نزدیک بود. دوستی من با ریچارد نیکسون از سال ۱۹۵۲ شروع میشد، زمانیکه معاون آیزنهاور رئیس جمهور آمریکا بود. رابطه ما به عنوان دوست و متحد هنگامی مستحکمتر شد که او به عنوان رئیس جمهور ایالات متحده آمریکا انتخاب گردید. در سیاست خارجی پرزیدنت نیکسون استعداد قابل توجهی در پیش بینی مسائل و قضاوت در مورد انسان ها و رویدادها داشت. سیاست وی در ویتنام و عادی کردن روابط با جمهوری خلق چین بسیار عالمانه و زیرکانه بود. طرح روشن او بخاطر موازنه

قدرت برای ایالات متحده آمریکا حامل اعتبار و حیثیت جهانی شد. قبل از اینکه وی رئیس جمهور شود، در تهران گفتگوهای فراوانی در پیرامون مسائل بین المللی داشتیم و هر دو متوجه شدیم عقاید مشترکی را دارا هستیم. بطور مثال معتقد بودیم هر ملتی میباید در جستجوی یک متحد "طبیعی" باشد. متحدینی که با آنها علایق مشترک و دائمی دارند. از اتحادهای مشکوک و متزلزل، که تنها باعث مشکلات دولتهاست میباید دوری جست. یک متحد مطمئن و استوار ارزشش بیشتر از تعداد فراوان متحدینی است که در دقایق حساس ناپایدار رولرزان هستند. ریچارد نیکسون از جمله آمریکائیان هست که با دیدارش از من در کوثرنا واکا، وفاداری و دوستی خود را ثابت کرد. هنری کیسینجر را در شرایط مختلفی دیده بودم. در اول به عنوان رئیس کمیسیون امنیت ملی، بعدها به عنوان وزیر امور خارجه پرزیدنت نیکسون و فورد، وی یک سیاستمدار کامل و اطلاعاتش در پیرامون مسائل آمریکا خارق العاده است. او در عقاید خود همیشه استوار و وفادار است و در خدمت به کشورش آمریکا بسیار احساس مسئولیت میکند و برای برقراری یک صلح شرافتمندانه جهانی می کوشد. هوش سرشار وی با دوشیسه ویژه همراه است که متأسفانه فقدان آن در خیلی از بزرگان جهان ما احساس میشود: شنونده ایست صبور و قابل، شوخ طبعی در صحبت. در یک مسئله هر دوی ما متفق بودیم که افسانه کهنه کمونیسم اروپائی به عنوان یک اندیشه کار ساز برای بدست گرفتن قدرت در غرب مدتهاست از بین رفته است. در فرانسه ژرژ مارش با پشتیبانی از حزب سوسیالیست فرانسه به رهبری فرانسوا میتران وجه خود را از دست داد. این تغییر روش ما را متعجب نکرد. در اواخر سال ۱۹۷۷ دیداری رسمی از کشورهای لهستان و چکسلواکی نمودم، در ورشو پایتخت لهستان و پراگ پایتخت چکسلواکی احساس کردم که مهمترین تشویش و نگرانی دولتمندان کمونیست آن ممالک پیروزی احتمالی جبهه چپ در انتخابات مجلس فرانسه در مارس ۱۹۷۸ می باشد. هیچ مسئله ای برای کمونیستها (سران آن دو کشور برایم شرح میدادند) ناخوشایندتر از این نیست که برای رسیدن به قدرت با گروه دیگری شریک و ائتلاف کنند. آنها کل قدرت را خواهند نمود. اتحاد ائتلاف کمونیستها مانند مارش (Marchais) در فرانسه، برلیگر Berlinguer در ایتالیا و کاریلو Carillo در اسپانیا، برای آنها کافی نیست، تنها موضع مصالحه ناپذیر کن هال (Cunhal) در پرتغال، که تقریباً نزدیک به قدرت رسیدن وی بود از بین رفت، برای آنها قابل قبول است. سیاست انعطاف ناپذیر کمونیستها را میتوان در دیگر نقاط جهان ملاحظه کرد.

بیش از چهل هزار مزدور کوبائی با تاکتیک جنگهای پارتیزانی به راحتی شورشهایی را در آنگولا واتیوپی آغاز کرده اند. آفریقا قاره آینده جهان است مواد خام آن قاره برای دنیای صنعتی غرب بسیار حیاتیست. این قاره در آینده بیش از پیش مهمتر و موردتهاجم خواهد بود. رقابت قبایل زیر عنوان دولتهای ملی قاره آفریقا را به تفرقه انداخته. رشته اختلافات نژادی به آفریقای جنوبی نفوذ کرده. کشور چین از نظر صنعتی هنوز ضعیف است. ژاپن میل ندارد قسمت ناچیزی از ثروت جدید خود را برای دفاع از خود مصرف کند. توکیو تا کنون زیر چتر آمریکا خود را پنهان کرده است. تجربه من نشان میدهد که چگونه اینگونه حمایت ها و یاری ها می توانند متزلزل باشند. در این ایام ایران به طرف هرج و مرج سرازیر میشود. ملنی را که من به دروازه های پیشرفت، قدرت و خود آگاهی می بردم، به مانند جسد پاره پاره شده ای به زمین خون آلوده افتاده است. یک پیر مرد متعصب و فرسوده قصد آن دارد تا مردم را در فقر و فلاکت غرق کند. حقوق زنان را که من به دشواری بر مبنای احترام مقام آنها محکم و استوار کرده بودم به تاریخ دوران قرون وسطی برگشته است. بسیاری از برنامه های آبادانی را که آغاز کرده بودم و متأسفانه به اتمام آن موفق نشدم، متوقف شده است. ملاحظه علاقه ای نمیتوانند به طرح های راکتورهای انرژی اتمی داشته باشند؟ دو راکتور اتمی که به ساختن آن اقدام کرده بودیم، می توانستند توانائی نیروی الکتریکی کشور را به ۲۵۰۰ مگاوات افزایش دهند. هر دوی آنها در مکان های مطمئنی برای کنترل تشعشعات رادیواکتیو بنا میشدند. یا مدارس چه کرده اند؟ یا بیمارستانها و دانشگاه ها و دیگر مجتمع های اجتماعی و یا کارخانجاتی که ما ساخته ایم چه خواهند کرد؟ من برنامه هایی داشتم تا ایران را به طرف بزرگترین تولیدکننده آبرسانی در جهان برسانم. تمام این ها فهرستی طولانی و بلند آرزوهای بر باد رفته! رویاهایی که در شب های بلندمکزیک به سراغم میامدند.

مکزیک را برای درمان بسوی نیویورک پشت سر گذاشتیم. هنگامیکه به ساحل خلیج فلوریدا رسیدیم شامگاه بود. هوا پیمایان در مکان پیمانی شده فرود آمد. مشاورین من مکانی را که مربوط به فرود پروازهای دولتی بود تهیه دیده بودند، اما ما در فرودگاه بین المللی فرود آمدیم. کسانی که در آن فرودگاه کوچک میباید ما را استقبال میکردند، می بایست یک ساعت از میان شهر بگذرند تا به هوا پیمای ما برسند. در طی دو ساعتی که ما منتظر بودیم، علیا حضرت فرح از هوا پیمایان پیاده شد و به قدم زدن پرداخت. من خسته بودم، تب شدید داشتم، همه چیز نا مطمئن بود. به این فکر میکردم چگونه در نیویورک از ما استقبال

خواهد شد؟ خبر عزیمت من از مکزیک به همه جا پراکنده شده بود. خبرنگاران و عکاسان در فرودگاه مکزیک جمع بودند. بالاخره تهیه و تنظیم مدارکی که برای این سفر لازم بود خاتمه پیدا کرد و اجازه یافتیم پروازمان را به سوی نیویورک ادامه دهیم. هواپیما در یک گوشه خلوتی از فرودگاه نیویورک دور از رفت و آمد مسافران عادی فرود آمد. احتیاطات امنیتی بسیار شدیدی پیش بینی شده بود. پلیس نیویورک در همه جا دیده میشد. از عدم حضور خبرنگاران در فرودگاه بسیار خوشحال بودم و از اینکه به نیویورک رسیده ایم و می توانم درمان های پزشکی را ادامه دهم در خود احساس آرامش و اطمینان میکردم. در اتومبیل سوار شدیم و به طرف بیمارستان به راه افتادیم. میل داشتم برای دیدار کوتاهی به خانه خواهرم درمانها تان بروم. اما از طریق بی سیم پلیس شنیدیم عکاسان جلوی در خانه ایستاده اند، به این سبب تصمیم گرفتم مستقیماً" بطرف بیمارستان نیویورک برانیم. مرا به طبقه هفدهم راهنمایی کردند. قبلاً" هم در سال ۱۹۴۹ در همین اطاقها برای معاینات پزشکی بستری بودم. آن زمان به دیدار پرزیدنت ترومن به آمریکا رفته بودم. گروه پزشکی که مرا معاینه و مراقبت میکردند زیر نظر بنجامین کن انجام وظیفه میکردند. وی مرا قبلاً" در مکزیک معاینه کرده بود و سبب مسافرت من هم به نیویورک او بود. صبح روز بعد به معاینات کلی از من پرداختند و تقریباً" بیست و چهار ساعت بعد در ۲۴ اکتبر تحت عمل جراحی قرار گرفتم. پس از عمل جراحی یک بیانیه در پیرامون وضع سلامتی خود منتشر کردم. در این بیانیه متذکر شدم در شش سال گذشته به سرطان غدولنفای مبتلا و تحت درمان بوده ام. لیکن بخاطر منافع کشورم این بیماری را پنهان نگه میداشتم. جدیداً" بیرقان پیدا کردم که علل آن تا کنون مشخص نشده. آیا این دوبیماری به هم ارتباط دارند یا نه احتیاج به یک تحقیق اساسی هست. پزشکان در بیمارستان نیویورک به این نتیجه رسیدند که بیماری بیرقان میبایست به سنگ کلیه ارتباط داشته باشد. ساعت هشت صبح فردا کلیه های مرا برای خارج کردن سنگ ها جراحی کردند. درماتنه هم مقداری سنگ پیدا کردند که دو هفته بعد آنها را هم خارج کردند. دوازده روز پس از آخرین عمل جراحی شصتمین سال تولد خود را در میان فامیل نزدیک جشن گرفتم. احساس میکردم نیرو و قدرت خود را دوباره باز میابم. از سراسر جهان نسبت به سلامت من ابراز علاقمندی میشد. محل اقامت من در بیمارستان شباهت فراوانی به یک گلغروشی پیدا کرده بود. بخاطر فراوانی گلها مقدار زیادی از دسته های گل را به بخشهای دیگر بیمارستان فرستادم به این امید تا دیگر بیمارانی هم از زیبایی

آن گلهالذت ببرد و باعث خوشحالی آنان گردد. نامه ها و تلگرافها و تلفنهای بیشماری در بیمارستان دریافت کردم. هزاران نامه بر روی هم انباشته شده بود. تعداد زیادی از آن نامه ها از طرف افرادی آمریکائی نوشته شده بود که برای من آرزوی سلامت و تندرستی کرده بودند، برخی هم پیشنهاد کمک به من را میکردند. بیا دارم مردی به من نوشته بود صاحب کلبه ای در نزدیکی دریاست و من میتوانم در آنجا زندگی مطمئنی را بگذرانم. از اینگونه دعوتها و پیشنهادات فراوان دریافت کرده بودم. عده فراوانی برای من زندگی راحتی را آرزو میکردند. این ابراز احساسات صمیمانه از طرف آمریکائیان نسبت به من باعث شادمانی و گاهی هم تعجب میشد. به هر حال مغایرت زیادی با رفتار و سبیل ارتباط جمعی و متعسفانه سیاست دولت آمریکا داشت. بر علیه حضور من در آمریکا تظاهرات خیابانی صورت میگرفت که بیش از حد اغراق آمیز بود. در حالیکه تظاهرات در پشتیبانی و ابراز وفاداری نسبت به من انجام میگرفت با سکوت از آن میگذشتند. بخاطر دارم در آخرین دیدار رسمی از آمریکا در سال ۱۹۷۷ تظاهراتی بر علیه من انجام گرفت. در ویلیامسبورگ در حدود ۵۰ نفر بر علیه من شعارهایی میدادند، در حالیکه ۵۰۰ نفر به پشتیبانی من تظاهراتی انجام دادند. وسایل ارتباط جمعی از هر دو تظاهرات اخباری منتشر کردند لیکن تعداد شرکت کنندگان در تظاهرات را کاملاً وارونه انتشار میدادند و با نیشخند میپرسیدند چه کسی برای جمع آوری تظاهرات کنندگان به نفع شاه پول پرداخته است؟ هیچکس علاقه ای نشان نمی داد تا جواب سؤال خود من را پاسخ گوید: چه کسی تظاهرات ضدشاهی را میپرداخت؟ مسلماً به آنها پول داده شده بود، زیرا در غیر این صورت تظاهراتی بر علیه من انجام نمی گرفت. در میان تظاهرات کنندگان سیاهان و افراد مو طلایی دیده میشدند که در میان ایرانیان چنین افرادی به ندرت میتوان پیدا کرد. در تمامی دوران اقامت من در بیمارستان نیویورک ارتباط بسیار ناچیزی با دولت مندان آمریکا داشتم و زمانیکه نیروی دوباره یافتم سیل دیدار کنندگان سرازیر شد. نه تنها از پهریزدنت کارتر، حتی از اطرافیان وی هم پیامی دریافت نکردم. گاهی به تماشای تلویزیون مشغول میشدم و با تعجب ملاحظه میکردم با چه جدیتی خبرنگاران با مخالفین من در جلوی بیمارستان گفتگو میکنند. مانند همیشه هیچگونه صحبتی از طرفداران من نبود. اتفاقی که اطرافیان مرا بسیار خوشحال کرد این بود که یک هواپیمای کوچک در هوا به دنبال خود پارچه سفیدی را میکشید که بر روی آن "جاوید شاه" نقش گرفته بود. در چهارم نوامبر، دوهفته پس از ورود ما به نیویورک سفارت آمریکا در تهران

توسط عده‌ای متعصب اشغال و ۵۰ کارمند سفارتخانه به‌گروگان گرفته شدند. در پیرامون این عمل وحشیانه چیزی برای گفتن ندارم، جز اینکه میخواستند ایالات متحده را بخاطر اجازه ورود درمان من در آمریکا "تنبیه" نمایند. هر گونه تفسیری در این زمان کنونی ناشایست مینماید، اما این ماجرا تاءثیر عمیقی در زندگی من داشت هر چند دانشگتن هنوز گفتگوی مستقیمی را با من برقرار نکرده بود، اما نشانه‌های غیر قابل چشم‌پوشی موجود بود که مسئولین دولت آمریکا میخواستند هر چه سریعتر، البته اگر نتایج معاینات پزشکی اجازه میداد، مرا از کشور خارج کنند. خود من هم در نظر نداشتم بیش از آنچه لازم و ضروری است در آنجا بمانم. به این سبب در هشتم نوامبر آمادگی خود را برای ترک ایالات متحده اعلام نمودم به این آرزو تا شاید گروگانها آزادی خود را بازیابند. بنظر پزشکان این مسافرت، سفری مرگبار میتوانست باشد. من بار دیگر اعلام کردم، در روابط دوستانه من با آمریکا تزلزلی بوجود نیامده و به این موضوع اشاره کردم که در زمان حکومت من ۴۵ هزار آمریکایی با صلح و آرامش در ایران زندگی میکردند. دولت آمریکا عکس العملی نشان نداد. لیکن پوزیدنت سادات، اشرف گوربال (Ashraf Ghorbal) سفیر مصر را در آمریکا به بیمارستان نزد من فرستاد. با این پیشنهادت برای ادامه درمان های پزشکی و استراحت به مصر بازگردم. من بی نهایت تحت تاءثیر قرار گرفتم اما حاضر نبودم صمیمیت و بلندهمتی دوست خود را قبول کنم.

محل اقامت مادر کوثرنا واکا برای زندگی ما کافی بود. با اینکه ویزای مکزیک درنهم دسامبر تمام میشد، غم آن را داشتم ویزای ما را تجدید نکنند. پوزیدنت لوپز پرتیو در دیدار مختلف، سخما" به من میگفت مکزیک را مانند وطن خود بدانم. خبرها تیکه در روزنامه‌ها بخاطر عزیمت من از آمریکا منتشر میشد دولت مکزیک را بر آن داشت تا آمریکا را در مورد برگشت ما به مکزیک مطلع کند. مکزیکی‌ها هیچگونه مشکلی برای اقامت دوباره ما در مکزیک نمی دیدند. باز هم به گفته‌هایشان اعتماد کردم و با همه سرخوردگیهایی که از دنیای غرب داشتم به آنها اطمینان نمودم. من در گذشته از انتقاد دنیای غرب روی گردان بودم و هنوز هم با احتیاط به انتقاد از آنها میپردازم. این موضوع بیش از پیش روشن شده است که سیاست غرب در ایران و بطور کلی در تمامی دنیا، کوتاه بینانه و خطرناک و بیشتر مواقع ناشیانه و گاهی ابلهانه است. من با دقت به رویدادها و اتفاقات اخیر توجه کردم و این اندیشه را بدست آوردم. به عنوان مثال گزارش تلویزیونی از جلسه عمومی سازمان ملل متحد در پیرامون گروگانها را نام میبرم. روی پرده تلویزیون آنتونی پارسونز ظاهرا شد که اکنون

نماینده بریتانیا در سازمان ملل متحد است، یکسال قبل فرستاده مسلک‌ه انگلیس در تهران بود (سفیر کبیرا انگلیس در ایران)، در آن گزارش تلویزیونی من چیزهایی از دهان او شنیدم که هرگز باورکردنی نبود! من فقط اهم مطالبی را که بیان میکرد بخاطر دارم. او میگفت: "نگذاریم این آدم‌ها در مقابل جلسه عمومی سازمان ملل متحد حاضر شوند تا بتوانند انقلابشان را تشریح کنند". منظورش اعضای شورای انقلاب بود، وی از کسانی صحبت میکرد که تعداد بی شماری از انسانهای بی گناه را به قتل رسانده بودند. این همان آقای پارسونزی بود که در پائیز ۱۹۷۸ زمانیکه انتخابات آزاد را در ایران اعلام کردم به من میگفت حتی اگر به قیمت از دست دادن تاج و تخت من تمام شود میباید چنین کاری را انجام دهم، زیرا حداقل در تاریخ به عنوان پادشاهی که به آرمانهای دموکراتیک خود وفا دار مانده است نام خواهد ماند. این گونه رفتارها سابقه بسیار طولانی دارد و مثال نیست بسیار روشن برای دورویی غرب. به عنوان هم پیمان میباید به آرمانهای دموکراسی غرب وفادار باشم بدون توجه به اینکه تا چه حد در کشورم امکان پذیر هست. اما جمهوری به اصطلاح اسلامی که تمام ایده آلهای دموکراسی غرب را به کثافت کشیده بود، دعوت صمیمانه میکردند تا به سازمان ملل متحد بیایند، تا نمایندگان "اخلاق نو"، به اصطلاح انقلاب اسلامی برای آنها تشریح کنند. هنگامیکه رفتار پارسونز را دیدم از خود پرسیدم آیا اهداف سیاسی غرب در کشوری مانند ایران فیسر از آنچه که هم اکنون به آن عمل میشود چیز دیگری وجود دارد یا خیر؟ آنها سقوط من را میخواستند. دست پنهان بریتانیا در تمامی ماجراهای یک قرن اخیر کشورم احساس میشود. این سیاست پس از ورود آمریکا هم تغییر چندانی نکرد. غربی‌ها تا آنزمانی حاضر به پشتیبانی من بودند که کنترل کافی بر روی سیاست من داشته باشند. مطمئناً این سیاست بنا به دگرگونی‌های جهان تغییر می‌یافت اما کوشش غرب برای چیدن بالهای من به زمان مصدق بر می‌گشت. هر زمانی که من راه خود را تغییر میدادم این فشار از جانب غرب بیشتر احساس میشد. کمپانی‌های بین‌المللی نفتی مخالفین قدیمی و آشتی‌ناپذیر من بودند. پس از سقوط مصدق بخاطر اینکه با انریکو ماته‌نی قرارداد جدیدی بستم، خشم کمپانی‌های نفتی را بر علیه خود برانگیختم. انریکو ماته‌نی کمپانی نفتی ایتالیا (ENI) را به یکی از بزرگترین و مستقل‌ترین، که در حال رقابت با بزرگان بین‌المللی نفت بود، تبدیل کرده بود. قرارداد ما بر مقدار محدودی از نفت خام بسته شده بود، اما مواد قرارداد ارزش فراوانی داشت. به جای اینکه چون گذشته سود حاصله به پنجاه پنجاه تقسیم گردد، ماته‌نی

حاضر شد تنها ۲۵ درصد دریافت دارد سهم ایران به ۷۵ درصد رسید. پس از مدت کمی توانستم با همین شرایط قراردادی را با کمپانی استاندارد اویل ایندیا ببندم. اصل تقسیم ۵۰ به ۵۰ به این وسیله شکسته شد و کمپانی های نفتی بزرگ هرگز مران بخشیدند. در سال ۱۹۵۹، دو سال پس از قرارداد با ENI اولین تظاهرات دانشجویی بر علیه من در سراسر آمریکا آغاز شد. به گمان من کمپانی های نفتی تظاهرات دانشجویی را از نظر مالی پشتیبانی میکردند CIA در سازمان دادن این تظاهرات دست داشت. میدانم ظاهراً تناقضی در آن دیده می شود، زیرا همان سازمان قدرتمند بطور آشکار دولت مرا پشتیبانی میکرد. اما حالا اعتقاد من بر این است، غرب یک جبهه ای بر علیه من سازمان میداد تا هر زمان که سیاست من از آنها دوری میگرفت بتوانند از آن جبهه استفاده لازم را بکنند. این را من میبایست بیست سال پیش به آن فکر میکردم. زمانیکه نخست وزیر شریف امامی به من گزارش داد، در پشت شورشهای دانشجویان در خارج و داخل ایران بر علیه من آمریکاییان دست دارند و از هر راهی بر علیه من تحریکاتی انجام میدهند. شریف امامی با تمام قدرتش بر علیه این توطئه ها، که البته خنثی کردن آنها در حوزه مسئولیت وی بود، فعالیت میکرد. ایالات متحده آمریکا خواهان استعفای شریف امامی بود و در پی به قدرت رساندن نخست وزیر دلخواه خود. این شخص کسی جز دکتر علی امینی نبود. فشار آمریکا ثیان آهسته آهسته زیادتر میشد، تا جاییکه دیگر نمی توانستم مقاومت بیشتری کنم. خصوصاً پس از انتخاب جان اف کندی به ریاست جمهوری آمریکا. جان اف کندی هرگز مخالف من نبود. من او را به عنوان یک دوست می شناختم هر چند رابطه چندانی با یکدیگر نداشتیم به خوبی بخاطر دارم در اولین دیدار من با کندی ها در کاخ سفید، ژاکلین کندی صحبت از چشمان بزرگ و درخشان دکتر علی امینی میکرد و آرزو میکرد من وی را به نخست وزیر انتخاب کنم. من دکتر علی امینی را به نخست وزیر انتخاب کردم. در آن زمان شایعاتی انتشار یافته بود که کندی به من به عنوان کمک مالی مبلغی معادل ۳۵ میلیون دلار پرداخته است. این شایعات به کلی بی پایه بود. دکتر علی امینی بود که پس از رسیدن به مقام نخست وزیر این مبلغ را از آمریکاییان دریافت کرده بود. دکتر علی امینی در اداره امور کشور و حل مسائل کشور موفقیتی نیافت، به این سبب مبلغ ۶۰ میلیون دلار دیگر از آمریکا درخواست کرده مورد قبول آمریکاییان واقع نشد. پس از شکست دکتر امینی، من به یک سری رفورم دست زدم که تحت عنوان "انقلاب سفید" مشهور است. تقریباً حدود ده سال از شدت شورشهای طراحی شده توسط

غربیان کاسته شد. اما دیری نپاشید و پس از بحران جهانی نفت در سال ۱۹۷۳ تصمیم من برای بالا بردن ارزش نفت، شورشها دوباره آغاز شد. در سالهای ۷۰ فعالیت های مخالفین من تشدید یافت و در خاتمه به یک اتحاد ناماعنوس و حیرت انگیزی مبدل شد: کارتل های بین المللی نفت، دولت های بریتانیا و آمریکا، سازمان های بین المللی خبری، گروه های واپسگرای مذهبی و با تحریک و پشتیبانی کمونیستها که توانسته بودند در سازمان های دولتی ایران نفوذ کنند در کشورم بر علیه من هم پیمان شدند. من اعتقاد به این ندارم که اتحاد این گروه های متغایریک توطئه حساب شده بود، ولی در عمل نتیجه دیگری در برداشت، زیرا با هم همکاری نزدیکی میکردند. همه این گروه ها هدف های خود را دنبال میکردند تا مرا از صحنه سیاسی ایران دور نمایند. در سال ۱۹۷۸ کمپانی های نفتی از بستن قرارداد برای خرید نفت از ایران خودداری کردند. این عکس العمل حساب شده و هم آهنگ، معنی بسیار بزرگی داشت. من فکر میکردم آنها پیمانهای دگرگونی ها را پیش بینی کرده بودند که می باید در سال آینده اتفاق می افتاد. همچنین معتقد هستم اعضای دولت کارتر خصوصاً " طرفداران مک گورنر (Mc Govern) در وزارت خارجه آمریکا سقوط من را با خوشحالی منتظر و به نفع جمهوری به اصطلاح اسلامی فعالیت میکردند. برنامه آنها این است، اگر اصولاً چنین برنامه ای وجود داشته باشد و چنانچه اسلام قابلیت و آمادگی آن را دارا باشد، مانع توسعه و تحریکات شوروی در ناحیه شوند. من از خود سؤال میکنم با چه چیزی؟ آیا سوره های قرآن میتوانند جای تانکها را بگیرند؟ وسایل ارتباط جمعی به سهم خود افکار عمومی را روی حقوق بشر متمرکز کرده بودند، آنها دولت من را محکوم میکردند و لزومیت یک رفورم را ضروری می شمردند. آنها بر سر چیزی پافشاری میکردند که آخربه این فاجعه پایان یافت. فکر میکنم، می توانستم همه اینها را بر احوالی تحمل بکنم، اگر به گونه ای یک ارتباط و هماهنگی سیاسی در بطن این اعمال متضاد در هم ریخته که دوستان و متحدین من بوجود آورده بودند وجود داشت. ماه های طولانی معتقد بودم چنین نقشه ای موجود است، بارها به مشکلات و مقاصد غرب و سیاست غربی هامی اندیشیدم، بدون اینکه به یک نتیجه عاقلانه ای برسم. قبل از تماشای نمایش آقای پارسونز در سازمان ملل متحد و با همه مسائل عینی موجود به سختی میتوانستم قبول کنم فاجعه ای که در ایران رخ داده است نتیجه یک سیاست کوتاه بینانه، یا اصولاً عدم یک سیاست و مشکلات غیر قابل حل در دولت آمریکا می تواند باشد، لیکن تحلیل و بررسی گذشته و از طرفی رویدادهای اخیر، خصوصاً " گروگان گیری به من اجازه

نمیدهند نتیجه دیگری بگیرم. به عنوان مثال کافی است به سرنوشت خود من توجه شود. اواخر نوامبر ۱۹۷۹، دولت آمریکا میخواست به هر قیمتی مرا از ایالات متحده خارج نماید. من خودمشتاق به رفتن بودم. در بیست و هفتم همان ماه پزشکان من گزارش دادند برق گذاشتن گردن خاتمه یافته و زخم‌های مثانه که تب زیادی به همراه داشت، تحت کنترل قرار گرفته است. سنگی در قسمت خروجی مثانه خرد و خارج شده است. با همه این‌که پزشکان من وضعیت مزاجی مرا خوب میدانستند، در فکراین بودم هر چه سریع‌تر به مکزیک برگردم. دوازده در بیست و نهم نوامبر، مکزیک‌ها بمب بعدی را منفجر کردند. دولت مکزیک دعوتنامه قبلی، مبنی بر ورود دوباره به آن کشور را ناعنیذ کرده بود. اما پس از تماس گرفتن وکیل من در نیویورک با سفارت مکزیک مطلع شد اجازه ورود به مکزیک را پس گرفته‌اند. در همان زمان وزیر امور خارجه مکزیک در یک مصاحبه رسمی در شهر مکزیک اعلام کرد با زگشت و ورود من به مکزیک مخالف منافع حیاتی کشورش میباشد. وی هرگز توضیحی در پیرامون "منافع حیاتی کشورش" نداد. مطبوعات کشور مکزیک نوشتند بخاطر وحشت از حمله به سفارتخانه‌های مکزیک در اروپا و آسیای مرکزی چنین تصمیمی گرفته شده است. تاکنون از علت تغییر سیاست دولت مکزیک بی اطلاع هستم، آنها نرفت به فراوانی برای احتیاجات خود دارند و نمی‌بایست وحشتی از کشورهای صادرکننده نفت در خاور میانه داشته باشند. شاید دولت آنها امیدوار بود با این حرکت سیاسی نقش مهمی را در کنفرانس جهان سوم بازی نماید و از حضور من در مکزیک وحشت داشت که شاید این امیدها نقش بر آب شود. شنیده بودم کوبائی‌ها پیشنهاد معامله‌ای را به آنها کرده بودند: "از عزیمت شاه به مکزیک جلوگیری کنید تا کاسترو از فعالیت برای عضویت در شورای امنیت سازمان ملل دست بردارد و از تلاش دولت مکزیک برای عضویت در شورای امنیت پشتیبانی نماید". این فرضیه میتواند تا حدودی درست باشد زیرا کوشش‌های کوبائی‌ها تا موفق ماندن مکزیک به عضویت شورای امنیت انتخاب گردید. حال چه باید کرد؟ من با دولت کارتر بر سر ترک آمریکا هیچگونه اختلافی نداشتم، اما امکانات من بسیار محدود بود. همان‌طور که گفته شد سخما" از رفتن به مصر راضی نبودم، به علاوه دولت آمریکا از حضور من در مصر وحشت داشت، زیرا گمان میکرد حضور من در آنجا برای پرزیدنت سادات و روابطش با کشورهای عربی مضربا شد. پاناما یک راه حل بود همان‌طور هم برگشت به باهاما، در صورتیکه هیچکدام از این دو راه حل اعتبار و ارزشی نداشتند. به این سبب و اشنگتن به من پیشنهاد کرد بخاطر با زیافتن سلامتی ام

دریک پایگاه هوایی لاک لند در نزدیکی سن آنتونیو (San Antonio) بر سر برم ومن قبول کردم. در دوم دسامبر بسوی تگزاس پرواز کردیم. ترک بیمارستان شبا هت زیادی به صحنه های خدا حافظی در فیلمهای گانگستری سالهای ۱۹۳۰ داشت. تقریباً پنجاه مأمور مسلح اف بی ای در جلسوی درها، در خیابان و راهروی بیمارستان نگاهی میدادند. پایگاه هوایی لاک لند مرکز آموزش خلبانی بود که تعدادی از خلبانان ایرانی هم در این پایگاه آموزش دیده بودند. این مرکز آموزشی یکی از نامطمئن ترین پایگاه های ایالات متحده است. سی هزار نفر در روز داخل و خارج می شدند، درست به مانند یک فروشگاه پررفت و آمد. در آنجا هیچگونه ناحیه ممنوعه ای وجود نداشت. به خاطر ورود من پنتاگون دستوراتی به فرمانده پایگاه داده بود. فرمانده این پایگاه هیچ اطلاعی از شدت بیماری من نداشت. ما در بخش بیماران روانی بیمارستان که ظاهراً مطمئن ترین ساختمان از نظر امنیتی بود وارد شدیم. اطاقها با پنجره های آهنی و درهای بسیار محکم جلب توجه میکرد. بنظر من اینطور آمد که ما به یک زندان فرستاده شده ایم. شهبانو به محض ورود در آنجا دچار اضطراب و وحشت شد. برای ما اصلاً امکان نداشت دریک چنین مکانی بمانیم. فرمانده پایگاه به این خاطر پوزش خواست و آسایشگاه افسران را که برای دیدار میامند در اختیار ما گذاشت. پس از اینکه محل اقامت خود را تا حدودی سرو سامان دادیم کمی در زندگی ما آرامش ایجاد شد. ژنرال آکر (Acker) فرمانده و افسران عالی رتبه پایگاه بسیار صمیمی و با احترام رفتار میکردند. هوا بسیار خوب بود. وضع مزاجی من روبه بهبود میرفت، بطور مرتب راه پیمائی میکردم و چندباری با ژنرال آکر و اطرافیان او غذا صرف کردیم. شهبانو که بسیار ورزش دوست است به بازی تنیس می پرداخت. برخی از افسران در پایگاه های ایران خدمت کرده بودند به همین سبب ما موقعیت آن را داشتیم تا آشنایان قدیمی را دوباره ملاقات کنیم. مخالفتی نسبت به اقامت من در آنجا از هیچکس دیده نمی شد. قسمتی از فشاری که در نیویورک احساس میکردیم به همین سبب داشت از بین میرفت البته هنوز مکان دلخواه و نهائی را برای اقامت خود نیافته بودیم. این وظیفه واشنگتن بود تا به ما کمک کند و در پیرامون امکاناتی که قبلاً از آنها صحبت کردیم به بررسی بپردازد. از تریش و سوئیس تقاضای ویزا کردیم هر دو کشور جواب منفی دادند هر چند که من رابطه بسیار خوبی با صدراعظم اتریش کرایسکی داشتم و از سالها پیش در سوئیس صاحب خانه ای بودم. در پیرامون آفریقای جنوبی و انگلیس گفتگو شد. پس از مدت کوتاهی که ایسران را ترک

کردم آگاه شدم مارگارت تاچرفول داده است در صورت پیروزی در انتخابات مای توانیم در انگلستان سکونت کنیم. زمانیکه او نخست وزیر شد به ما خبر دادند از عزیمت ما به انگلستان وحشت دارد. رفتار انگلیس ها بعد ها هم تغییری نکرد. دولت کارتر پاناما را پیشنهاد کرد، در حالیکه شخصاً به این پیشنهاد فکر می‌کردم. در یکی از روزهای دسامبر هامیلتون جردن، رئیس ستاد کاخ سفید در دوران ریاست جمهوری کارتر، به لاک لند آمد. وی مستقیماً از پاناما می‌آمد و پیشنهاد ژنرال توریکورا جالب توجه و مورد قبول می‌دانست. من این پیشنهاد را با اطرافیانم در میان گذاشتم و ربرت آرمو (Robert Armao) و یک ایرانی که مسائل امنیتی مرا به عهده داشت همراه جردن به پاناما فرستادم تا از نزدیک اطلاعات کافی کسب کنند. آنها محل های کوهستانی را بهتر میدانستند اما خیلی دور افتاده بود و شهر پاناما را به علت جمعیت زیاد و سروصدای فراوان رد می‌کردند. بدین ترتیب کنترال دورا ایسلند را بهترین مکان برای اقامت تشخیص دادند و بایک دعوتنامه رسمی به خط ژنرال توریکو که ما را صمیمانه دعوت کرده بود بازگشتند. هامیلتون جردن با همراهی لوید کوتلر (Lloyd Cutler) مشاور ویژه کاخ سفید با مشاوران و بعداً با خود من تماس گرفتند تا در نیویورک کارهای مورد لزوم را انجام دهند. وکیل من ویلیام جکسن، دکتر کن (Dr. Kean)، مشاورانم همراه با کارمندان کاخ سفید روی برنامه عزیمت من کار می‌کردند. میباید به یک قرار و تعهد زبانی بسیار مهم اشاره کنم که قبل از عزیمت من اتفاق افتاد: آمریکائیان کمک و پشتیبانی خود را بیان کردند، چنانچه امنیت و ایسلامتی من به خطر نیفتد. کوتلر و هامیلتون جردن از طرف کاخ سفید قول همه گونه همکاری را به من دادند. مهمتر این که کارمندان کاخ سفید اطمینان دادند بیمارستان پانامایی پاتیلو میتواند مورد استفاده من قرار گیرد و یا چنانچه سلامت من به خطر افتد به آمریکا برای درمان بازگردم. هامیلتون جردن به من گفت: "پرزیدنت کارتر قول همه گونه همکاری را داده است". حضور نظامی آمریکائیان در پاناما به من اطمینان بیشتری را میداد. خصوصاً هامیلتون جردن و لوید کوتلر رابطه بسیار دوستانه و محترمانه ای با ما داشتند و در عین حال پاناما هیچگونه رابطه دیپلماتی با ایران نداشت، به همین سبب مکان مطمئنی برای دور ماندن از فشارهای خمینی بود. امکانات ما محدود و ظاهراً اقامت در پاناما راه حل مناسبی بود. پرزیدنت کارتر تلفنی برایم آرزوی سلامتی کرد و آمادگی خود را برای هرگونه کمکی اعلام داشت. این اولین و تنها گفتگویی بود که با پرزیدنت کارتر، از زمانیکه سال نومیسی (۱۹۷۸) را به

اتفاق هم در تهران برگزار کردیم، داشتم. یک روز فرصت داشتیم چمدانهای خود را ببندیم. قبل از طلوع آفتاب جمعه پانزدهم دسامبر لاک لند را ترک و با یک هواپیمای باربری بسوی پاناما پرواز کردیم. هنوز قولها و اطمینانهای را که آمریکاییان به من میدادند بخاطر دارم. اولین هفته اقامت من در کنتادورا تا حدودی راحت گذشت. مناظر آنجا بسیار زیباست و در خانه‌ای که در نزدیکی ساحل قرار داشت جا گرفتیم. گرمای مرطوب آنجا برای دوران نقاهت من بسیار مناسب بود، برخی از سیاستمداران پانامایی مانند ژنرال توریخو (Torrijos) و پریزیدنت رویو (Royos) از من و خانواده‌ام دعوت کردند و یکبار هم به دیدنمان آمدند. داوید فورست (David Forst) با همکاریاش وارد جزیره شدند تا مصاحبه‌ای را که ماه‌ها قبل قرارش را گذاشته بودیم، انجام دهند. من از این بابت خوشحال بودم، دعوتی بود برای یک بحث و گفتگوی منطقی، زیرا همیشه برای من صحبت‌های دوستانه با نمایندگان وسایل ارتباط جمعی لذت بخش بود. به ندرت اتفاق می افتاد خبرنگاران خبرگزاری‌های مهم، که چند زمانی در تهران بودند، از من اجازه مصاحبه خواسته و من به آنها جواب ردا داده باشم. اینگونه گفتگوها به من فرصت آنرا میداد تا نظریاتم را در مورد مسائل مهم جهانی ابراز کنم. فورست یک مصاحبه‌گر زیرک و در کارش بسیار وارد بود. به کرات اتفاق می افتاد گزارشگران، خصوصا "آمریکاییان با پیش داوری‌های درباره ایران نزد من بیایند. گاهی آنها ایده‌هایی ابراز میکردند، مثلا "ایران به چه شکلی باید باشد، در حالیکه بهتر بود میدیدند کشور ایران چگونه و به چه شکلی وجود دارد، این کشور به چه شکلی بود و یا مهمتر از این در چه راهی حرکت میکند. کشور ایران یک مرتبه از قرون وسطی به دنیای صنعتی رسیده بود. چنین جامعه‌ای را با کشورهای که قرن‌ها سنت‌های دموکراتیک و دانش را پشت سر گذاشته‌اند، مقایسه کردن مانند مقایسه کردن سیب و پرتغال است. اینها هیچ وقت قابل مقایسه نیستند. پس از جنگ جهانی دوم آمریکاییان سیاست خاصی را دنبال میکردند. هدف آن بود تا دیگر کشورها را به سطح ایالات متحده برسانند. مهم نبود تاریخ، سیاست، فرهنگ و اقتصاد مردم کشورهای غیر آمریکایی در چه مدارجی قرار گرفته بود. ویتنام هنوز در ذهن من زنده است. فرانسویان برخلاف آمریکاییان، بین ممکن و غیر ممکن را فرق می‌گذاشتند. آمریکاییان میل داشتند کشور جدیدی، درست مانند همان چیزی که خود داشتند در ویتنام بسازند. نگودین دیم (Ngo Dinh Diem) مخالفت کرد تا سیاست خود را با ایده‌های دموکراتیک غیر واقع‌بینانه و غیر ممکن چند روزنامه‌نگار جوان تغییر دهد، به همین سبب دولت کندی بطور

آشکار دستور برکناری نگویدیم را صادر کرد. فراموش نکنیم نگویدیم در مقابل نفوذ کمونیست ها پیروزی هائی به دست آورده بود، اما پس از سقوط وی ویت کنگ و ویتنام شمالی موقعیت بهتری را دوباره یافتند، در حالیکه آمریکاییان و ویتنامی ها متفقا" در طی دوازده سال جنگ هرگز نتوانستند به پیروزی های دوران نگویدیم برسند. دمکراسی یک تحول تاریخی است و هرگز قابل تزریق نیست، نه از یائین و نه از بالا. آنطور که تجربه به من نشان میدهد یک تحول صلح آمیز و آرام از بالا نتیجه بخش تر از یک تحول خشونت آمیز از پایین است. سرسخت ترین منتقدین نمی توانند ادعا کنند، حکومت وحشتناک ملایان در ایران دموکرات تر از دولت من است. جهان، انسانی چنین عوام فریب را به خود ندیده است. من آقای خمینی در دو کشور متفاوت حکومت نکرده ایم. حقیقتا" متأسف هستم که هیچ مقایسه ای بین دوران من و حکومت فعلی انجام نمیگیرد، زیرا کمتر کسی این تضاد را مشاهده میکند. همزمان با پخش مصاحبه من با فورست در هفدهم ژانویه در تلویزیون سراسری آمریکا، تا حدودی اقامت من در کنتادورا دست خوش آشفستگی شد. کورت والدهایم مدت دوماه برای آزادی گروگان ها تلاش میکرد، وی زمانی از این کار دست برداشت که کارمندان سازمان ملل با دست های خالی به نیویورک بازگشتند، آنها هرگز موفق به دیدن گروگانها نشدند و مسلما" قادر به آزاد کردن آنها نبودند. قطب زاده و دیگران از طریق خبرگزاری های بین المللی صحنه های زشت و کریه ای را همراه با دروغ و تزویر به صفحه تلویزیونها کشاندند. هیچکس متوجه و در پی تحقیق این واقعیت نبود که بچه هائیکه ظاهرا" بر اثر شکنجه های پلیس من ناقص العضو شده بودند، در حقیقت قربانیان تصادفات و یا مادرزاد ناقص العضو دنیا آمده بودند. در دوازدهم ژانویه آقایانی که جدیدا" صاحب قدرت شده اند، مرحله بعدی نقشه خود را یعنی جنگ بر علیه تاریخ و طبیعتا" من را آغاز کردند: آنها از دولت پاناما خواستار دستگیری من شدند. این مطلب هرگز باعث تعجب من نبود، اما چیزی که بیشتر اعیاب من را برانگیخت، تردیدی بود که مهمانداران من از خود نشان می دادند. به جای اینکه به تقاضای آنها با تحقیر جواب دهند، کارمندان پانامائی خود باعث شایعات فراوانی شدند. در اینکه آنها واقعا" به دنبال راه حل های بهتری از پیشنهادات سازمان ملل برای معامله با تهران هستند تردیدی نبود. بازی عجیبی شروع شده بود. زیرا همان زمانیکه این شایعات منتشر میشد، پانامائی ها عجله داشتند با پنهانی تماس بگیرند و به ما اطمینان دهند که برگرداندن ما به ایران طبق قوانین پانامائی به هیچ وجه ممکن نیست.

یک هفته پس از مصاحبه من با فورست، قطب زاده بمب دیگری را منفجر کرد. وی مدعی شد که من در پاناما تحت نظر هستم. در بیست و چهارم ژانویه دولت پاناما این ادعا را در یک اعلامیه رسمی بی اساس خواند. چند روز پس از آن این تکذیب نقش بر آب شد. در مطبوعات اخباری دیده میشد در پیرامون امکان تحویل من به ایران. دوباره بطور غیر رسمی به من اطمینان داده شد که این اخبار نادرست است. این بازی زشت تا فوریه ادامه پیدا کرد. در هفتم فوریه وزیر امور خارجه پاناما گفت که من تقریباً زندانی هستم، زیرا آزادی آن را ندارم محل اقامت خود را بدون اجازه دولت پاناما ترک کنم. آهسته آهسته فشار دولت پاناما بطور مستقیم و غیر مستقیم بروی مشاوران و افراد من احساس میشد. تقریباً بیست و پنج فوریه بنظر میآمد مردان پانامائی که از محل اقامت ما حفاظت میکردند و لباسهای تابستانی به تن داشتند و مسلح به M16 و مسلسل بودند بجای حفاظت از ما، خود ما را مراقبت میکنند. مشاورین من در یافتند که از نظر امنیتی مانند گذشته محافظت نمی شویم و تلفن های ما بطور مرتب تحت کنترل است. یکبار یکی از مشاورین من در پیرامون مخارج محل اقامت ما تلفنی صحبت میکرد، روز بعد مقامات پانامائی از ما گله کردند که بوسیله تلفن مسائل مالی را بطور وضوح بیان میکنیم. عجیب تر اینکه می بایست مبلغ ۶۰۰ دلار برای یک دستگاه ضبط صوت که برای ضبط گفتگوهای تلفنی ما تهیه شده بود بپردازیم. این فشار مالی چیز ساده ای نبود. مشاوران من در مورد صورت حساب هائیکه بی نهایت غیر واقعی می نمود شکایت داشتند. دوستان ژنرال توریکو به ما خبر دادند که کنتا دورا را به مبلغ ده میلیون دلار میتوانیم بخریم. آنها مزارع و مراعاتی را به ما نشان میدادند که ارزش چندانی نداشتند. اما ما اصلاً علاقه ای به خرید آن نداشتیم. کاخ سفید و همچنین توریکو به ما اطمینان داده بودند که ما قربانی قیمت های سرسام آور نخواهیم شد. توریکو بخاطر اینکه شکایت ما را در مورد کارمندان نشنود خود را از ما دور نگه میداشت. آهسته آهسته احساس میکردم تلاشهایی در جهت منزوی کردن من از جهان انجام میگیرد. یک روز برای یک دیدار پنهانی با سفیر آمریکا به شهر پاناما پروا ز کردم، وی میگفت برایم پیامی از پرزیدنت کارتر دارد. مشاور من ربرت آرماو میل داشت همراه من به پایتخت بیاید، اما مقامات پانامائی به او چنین اجازه ای ندادند. شاید آمریکائیان و همچنین پانامائی ها وحشت این را داشتند که آمریکائی ها شاهد این گفتگوها باشند. پیام کارتر این بود که من هیچگونه غمی به خود راه ندهم، زیرا همه چیز تحت کنترل است. بر علیه مشاورین آمریکائی من فشار تشدید شد. مقامات پانامائی

آنها را متهم میکردند که اخبارنا درستی را به روزنامه‌های آمریکایی می‌رسانند. اما به واقع چیزی برای گفتن وجود نداشت. پس از اینکه از مخارج فراوان شکایت کردیم، در روزنامه‌های واشنگتن اخباری منتشر شد که ما علاقه‌مندیم دوباره به آمریکا بازگردیم. اما ظاهراً تمامی این داستانها از طرف کارسندان دولت آمریکا ساخته شده بود. البته من هیچ علاقه‌ای به بازگشت به آمریکا را نداشتم. خصوصاً پس از ماجراهایی که در این ایام دیده بودم. با این حال اخبار و شایعات روزنامه‌ها پایان نیافت و فشارهای دولت پاناما همچنان برقرار بود. این روشن بود که پاناما محل سکونت دائمی من نمی‌توانست باشد. دولت پاناما هنوز با فکر بازگرداندن و تحویل ما به ایران بازی می‌کرد. یک وکیل فرانسوی از پاریس و یک وکیل آرژانتینی از طرف خمینی مأمور شدند تا امکانات حقوقی را برای تحویل من به ایران تحقیق کنند. آنها ادعا می‌کردند تا چهار صفحه تهیه کردند و به گوشه و کنار دنیا مسافرت میکردند که باعث خنده دنیای متمدن بود. پانامایی‌ها گمان میکردند که این جریانات را به سادگی پشت سر بگذارند. وکیل پانامایی خمینی استدلال میکرد که امکان تحویل من وجود دارد، چنانچه دولت ایران اطمینان دهد که من در ایران اعدام نخواهم شد. در اوایل مارس یکی از مشاورین آمریکایی من، مارک مورس از طرف مقامات پانامایی دستگیر و چند ساعتی در زندان ماند که پس از فشار کنسول آمریکا دوباره آزاد گردید. او متهم بود که در مسائل ضد جاسوسی پاناما دخالت کرده است. در واقع مقامات پانامایی از اعتراضات وی در مورد صورت حسابهای نادرست عصبانی بودند. تمام این مسائل اثر منفی بر روی سلامتی من داشت. در فوریه سرطان من که تا حدودی تحت کنترل بود، دوباره خود را آشکار می‌ساخت. دکتر کن چند بار از نیویورک به عیادت من آمد و با مشاورات دکتر فرانسوی من دکتر فلاندرن هر دو به من پیشنهاد دیک عمل جراحی را کردند و از دکتر میکائیل دوباک از هوستن خواهش شد تا عمل جراحی را در بیمارستان گورگاس در پایگاه نظامی آمریکاییان انجام دهد. همانطور که در گذشته آوردم یک چنین امکانی را همیلتون جردن و لوید کوتلر در پایگاه لند تائید کرده بودند. صحنه بعدی درام غم‌انگیز شروع شده بود. طبیبان من با دکتر گارسیا طبیب مخصوص ژنرال توریکو به مشاوره پرداختند. دکتر گارسیا با جدیت بر این عقیده بود که عمل جراحی را در پاناما باید انجام داد. دکتر کن استدلال میکرد که در پاناما وسایل لازم موجود نیست خصوصاً نبودن خون کافی در حین عمل جراحی و عدم وجود لابراتوار مجهز در پاناما و اینکه می‌بایست از بیمارستان پاتیلو سریعا خون به بیمارستان گورگاس برای تجزیه و معاینه فرستاده شود.

مثلاً جره بالا گرفت . دکترهای پانامائی خیلی احساساتی و تندخو بودند . آنها با دخالت طبیبان خارجی مخالفت میکردند . ما مشکل آن را داشتیم تا بفهمیم ، چگونه یک طبیب حرفه‌ای غروربی جای ملی را در سلامت یک بیمار دخالت میدهد . بالاخره دکترگاریسیا گفتگورا با یک اخطار خاتمه داد : به هر حال شما امکان دیگری ندارید یا اینکه به بیمارستان پاتیلا میروید یا پاناما را ترک می‌کنید ، شما باید در بیمارستان ما بستری شوید . مشاوران من از این بابت از دکترگاریسیایی نهایت عصبانی بودند ، اما در آن زمان ما امکان دیگری نداشتیم . کاملاً روشن بود که ایالات متحده میل داشت مادر پاناما بمانیم تا بتواند به بازی خود با دولت ایران ادامه دهد و از وجود من در مقابل پس گرفتن گروگانهای آمریکائی در ایران استفاده ببرد و من به عنوان یک زندانی بی گناه آمریکائی در جزیره زیبای کنتادورا بمانم . در یازدهم مارس تصمیم گرفتم خود را تحت عمل جراحی پیش بینی شده قرار دهم . دکتر دوباک تائید کرد که عمل جراحی را در بیمارستان پاتیلا انجام خواهد داد . وسایل لازمه برای جابجائی اطرافیان من از کنتادورا به پاناما سستی فراهم شد . هر سه خواهر من به پاناما پرواز کردند تا در کنار من باشند . در چهاردهم مارس به روانه شدم . پس از مدت کوتاهی ، دکتر دوباک ، دکتر کن و تیم پزشکیان آمریکائیشان به آنجا رسیدند . از بدشأنی من دوباره همه چیز آنچنان که باید باشد نبود . طبیبان پانامائی اجازه نمی‌دادند دکتر دوباک عمل جراحی را انجام دهد : آنها مدعی بودند که دکتر دوباک تنها یک جراح در حین مسافرت است و جراحی‌های ساده و معمولی میتواند از طرف طبیبان پانامائی انجام بگیرد . ظاهراً غرور آنها به بازی گرفته شده بود . من میبایست بهر حال از جراح آمریکائی صرف نظر کنم ، اینچنین بود موقعیت ما . من دکتر پانامائی را یک دیوانه میدانستم زیرا با جان من بازی میکرد و من هیچ میل نداشتم به خاطر لجبازی‌های پانامائی‌ها آنرا از دست بدهم . با مشورت ، طبیبان من از عمل جراحی در پاتیلا صرف نظر کردند و متفقاً " برای عقیده بودند که عقب انداختن عمل جراحی به دو هفته بعد هیچگونه خطری را ایجاد نخواهد کرد . صبح روز بعد بیمارستان را برای کنتادورا ترک کردم . در همین زمان روزنامهها در تمام جهان پیرامون موقعیت من گزارش میدادند . خوشبختانه خانم پرزیدنت سادات مرتباً تلفنی با شهبانو در تماس بود و برای من آرزوی سلامتی و تندرستی میکرد . خانم سادات از طرف پرزیدنت سادات ما را به مصر دعوت کرد تا در آنجا درمانهای لازم را با طبیبانی که خودم انتخاب بکنم انجام دهم . پرزیدنت سادات میل داشت هواپیمای شخصی‌اش را بلافاصله

برای ما بفرستند. من تصمیم گرفتم دعوت دوستانه‌ی پرزیدنت سادات را بپذیرم. دعوت وی از زمانی که وطنم ایران را ترک کرده بودم همچنان پا برجا بود. من همیشه ایشان را به عنوان یک دوست ارزشمند و مردی مملو از شرافت می شناختم. در این روزهای سختی که من و فامیلم میگذرانیم این احساس قوی تر شد. پرزیدنت سادات و خانمشان به دفعات مکرر در مدت اقامت من در پاناما از سلامتی من جويا میشدند. پیام آنها همیشه یکی بود: "چرا به مصر بازمی گردید؟ شما به اینجا همیشه خوش آمده اید." در بیست و یکم مارس هاملتون جردن به پاناما آمد. او به محض ورود تلفنی خبر داد برای دیدار من آمده است. مشاور من آرما و به او جواب داد دیگر خیلی دیر است ما داریم پاناما را ترک می کنیم. اوسپس به دیدن ژنرال توریکورفت، بالویدکوتلر رابطه ای برقرار کرد و بعداً "آرنولد رافائل یکی از مشاوران برجسته و نرس وزیر امور خارجه آمریکا به پاناما بیرون زد کرد. پس از ورود آرنولد رافائل به پاناما، لویدکوتلر تلفنی گفت با پیامی از طرف پرزیدنت کارتر به کنتادورا میاید. ما قبول کردیم در حالیکه میدانستم شهبانو قبلاً" با خانم پرزیدنت سادات صحبت کرده و تصمیم مرا برای مسافرت به مصر به او رسانده است. هنگامی که لویدکوتلر آمد، با فشاری میکرد تا با من تنها باشد (بدون حضور مشاورانم با من دیدار کند) با عدم علاقه قبول کردم به شرطی که مشاور من آرما و در نزدیکی محل ملاقات از دور ناظر گفتگوی ما باشد. من قبلاً" بالویدکوتلر در پایگاه هوایی لاک لند گفتگوهای داشته ام و میدانستم انسان زیرکی است که با مسائل پیچیده سیاسی آشناست. وی بسیار علاقه منانه موقعت ایالات متحده را برای من شرح داد. او میگفت مسافرت من به مصر خطری برای پرزیدنت سادات در جهان عرب و تاءثیر فراوانی در گفتگوهای صلح خاورمیانه خواهد داشت و هر زمان که میل داشته باشم می توانم به بیمارستان هوستن برای عمل جراحی بازگردم. قرار ما در لاک لند هم همین بود. اما در این میان به علت روابطی که برای آزادی گروهانهای آمریکایی انجام میگرفت مناسب نبود به آمریکا سفر کنم زیرا خطری برای این گفتگوها ایجاد میکرد. بهترین راه حل برای پرزیدنت کارتر این است که من در پاناما بمانم و بلافاصله اطمینان هائی را در این مورد بیان کرد. وی میگفت میتوانم عمل جراحی را در بیمارستان آمریکایی گورگاس انجام دهم و طبیبان پانامائی حاضر هستند از دکتر دویاکی بخاطر رفتارشان در بیمارستان پاناما پوزش بطلبند. لویدکوتلر با اطمینان صحبت میکرد، اما من تصمیم خود را گرفته بودم. بهر حال قول دادم در پیرامون پیشنهادات وی فکر کنم و وی را در صبح روز بعد بپذیرم. پیشنهادات

آمریکایی ها را جدی نمی دانستم زیرا که یکسال ونیم گذشته قول های آمریکایی ها بسیار بی ارزش شده بود. قول های آنها تاج و تخت مرا بر باد داد و اعتماد دوباره به اقوال آنها میتوانست معنی مرگ ونیستی مرا به همراه داشته باشد. فردای آنروز لویید کوتلر پیش من بازگشت . چمدانهای بسته ما را دید و متوجه تصمیم ما شد. او تلاش بیشتری نکرد تا در هدف ما تغییری بدهد به این سبب به کاخ سفید تلفنی خبر داد که کارهای مورد لزوم انجام بگیرد. وی میگفت عاقلانه است که یک هواپیمای آمریکایی را برای این سفر انتخاب کنیم و منتظر هواپیمای سادات نشویم، زیرا معتقد بود هواپیمای مصری بخاطر اجازه ورود برای بنزین گیری در طول راه مشکلاتی خواهد داشت. تلفن های متعددی شد، لویید کوتلر و طرفیانش به تهیه هواپیمای پرداختند. این هواپیمای در فرودگاه بین المللی شهر پاناما منتظر بود. پس از تصمیم من برای ترک پاناما، رفتار پانامائیان تغییر کرد. آنها برای کمک به ما کوشش می کردند. نگهبانان در امنیت ما جدیت به خرج میدادند. من تب زیادی داشتم و فشار خون من بطور خطرناکی پایین بود. گلبولهای سفید خون من به ده درصد میزان عادی رسیده بود. بدین سبب پرواز بر روی آتلانتیک خطرناک بود. اگر در هوا پیمان در حین پرواز زخمی میشدم امکان اینکه جلوی خونریزی را بتوانند بگیرند کم بود. ما در شهر پاناما سوار هواپیمای شدیم. سفر طولانی وخسته کننده ای بود. در آزورن (Azoren) برای بنزین گیری فرود آمدیم. یک ژنرال پرتغالی و سفیر آمریکا در فرودگاه منتظر ما بودند. هرچند من بیمار و تب فراوانی داشتم، ولی برخاستم و خود را برای پذیرفتن آنها آماده کردم. بالاخره در قاهره فرود آمدیم. پرزیدنت سادات و خانمشان منتظر ما بودند تا در هوای آفتابی آنجا از ما استقبال کنند. گارد نظامی در پشت سر پرزیدنت سادات دیده میشد. من هواپیمای ترک کردم و بسوی پرزیدنت سادات و خانمش رفتم و وی را در آغوش گرفتم. او گفت: "خدا را شکر که شما در امنیت هستید". من در این مورد مطمئن بودم. بوسیله هلیکوپتر از فرودگاه بسوی بیمارستان نظامی مهدی در نزدیکی نیل در کنار قاهره پرواز کردیم. پزشکان برای پایین آوردن تب و بالا بردن فشار خون شروع به اقدامات کردند. پس از چند روز دکتر دوباک و همکارانش با دستگاه های مدرنشان به قاهره وارد شدند. عمل جراحی بسیار لازم بود. عکسبرداری نشان میداد که طحال من بطور خطرناکی بزرگ شده بود. در بیست و هشتم مارس عمل جراحی انجام گرفت. طحال به علت بیماری سرطان به اندازه یک توپ فوتبال بزرگ شده بود و وزن آن به بیش از دو کیلو رسیده بود. در حالیکه بطور عادی به اندازه دست گره کرده یک انسان می باشد.

پس از مدتی کمی التیام و نیرو یافتم، بیمارستان را ترک کردم و به نزد خانواده ام در کاخ قبه، در ده کیلومتری شمال قاهره، رفتم. کاخ قبه محل پذیرایی رؤسای ممالک خارجی است که برای دیدار به مصر میروند. این کاخ در میان درختان میوه و باغچه های گل قرار گرفته و در پیرامون آن دیوار مطمئنی ساخته شده است. قبل از هر چیز این خانه به مصلح و آرامش و امنیت میداد، درست همان چیزی که از هنگامیکه ایران را ترک کردیم فاقد آن بودیم. البته طبیعی بود که بیشتر به رویدادهای میهنم توجه داشتم، به گذشته و حال میهنم می اندیشیدم. بی تردید من اشتباهاتی کرده بودم، امانی توانم باور کنم آن اشتباهات عامل اصلی سقوط من بودند. امکان آن بود تا در طول گذشت زمان همه آن اشتباهات را تصحیح و جبران کنم. کشور من به شکوفایی فرهنگی رسیده بود. بهر حال مخالفین من نشان دادند که قدرت آنها بیشتر بود، هر چند آنها علائق و اهداف متحدی نداشتند. عظیم ترین قسمت مخالفین من در غرب شایده سبب عدم آگاهی و افکار نادرستی که در ذهن خود از ایران پرورانده بودند، بر علیه من به حرکت آمدند. غربی ها هیچوقت کشور مرا نفهمیدند. قرن هاست ما را نادیده گرفته اند. زمانیکه ما دوباره با آگاهی جدید به دنیا نور رسیدیم، کشور ما را به عنوان تقاطع جغرافیائی جهان میدانستند. ما فقط نگهبانان جاده تجارت آنها در شرق بودیم و یک کشور وحشی و بدون ارزش به حساب میامدیم و جایگاهی در واقعیات سیاسی جهان نداشتیم. من هیچگاه به انکار واقعیات نپرداختم و از عدم درک آمریکاییان و انگلیسیها در شناخت ایران به عنوان یک ملت مستقل ناتوان بودم. مادرنا حیه ژئوپلیتیکی خاصی زندگی میکنیم، زیرا روسیه همیشه در رویای قدیمی خود برای دستیابی به آب های گرم خلیج فارس بصر میبرد. جواب این سئوالات آنطور که من فکر میکنم در عدم علاقمندی و درک غرب از تاریخ ایران و تجربه شکست خورده آن و فرق میان ایران قدیم و ایران نو میباشد.

پاسخ من به تاریخ می باید با تاریخ کشورم آغاز گردد. کشوری که سه هزار سال تاریخ و تمدن دارد و هنوز به خوبی شناخته نشده. من میل داشتم ایران را مدرن و پیشرفته وارد قرن بیستم نمایم. شاید سقوط ایران در آینده ابعاد گسترده ای به خود بگیرد و به دنبال خود کشورهای دوست و متحد را ساقط نماید.

تقویم تاریخ

اولین امتیاز استخراج نفت ایران توسط ناصرالدین شاه به بارون ژولیس رومیتر انگلیسی به مدت ۷۰ سال فروخته شد. دولت انگلیس برای بستن این قرارداد پافشاری میکرد.....	۱۸۷۲
ویلیام ناکس داری با نكدار تبعه انگلیس ساکن استرالیا دومین امتیاز استخراج معادن نفت ایران را به مدت ۶۶ سال از ناصرالدین شاه دریافت کرد.	۱۹۰۱
قانون اساسی مشروطه ایران به امضای مظفرالدین شاه رسید.	۱۹۰۶
بین دو کشور روسیه و انگلیس قرارداد تقسیم ایران به دو منطقه نفوذ امضاء شد.	۱۹۰۷
تاسیس شرکت نفت پارس و انگلیس.	۱۹۰۹
۵۱ درصد سهام شرکت نفت ایران و انگلیس در اختیار نیروی دریایی انگلیس قرار گرفت.	۱۹۱۲
محمد رضا پهلوی متولد شد.	۱۹۱۹
انقرض سلسله قاجاریه اعلام، و رضا خان سردار سپه به پادشاهی انتخاب شد. (آغاز سلسله پهلوی)	۱۹۲۵
طبق فرمانی نام "ایران" برای استفاده در مکاتبات داخلی و خارجی اعلام گردید.	۱۹۳۵

کشور ایران موردتجاوز نیروهای نظامی کشورهای انگلیس و روسیه قرار گرفت . (جنگ جهانی دوم)	۲۵ اوت	۱۹۴۱
رضا شاه از سلطنت کناره گیری کرد، و پسر ارشدش محمدرضا پهلوی به جای پدر شاه ایران شد.	۱۷ سپتامبر	۱۹۴۱
روسها سربازان خود را از استان آذربایجان به پشت مرزهای بین المللی فراخواندند.	مه	۱۹۴۶
ناصر فخر آرائی در دانشگاه تهران شاه ایران را ترور کرد.	۴ فوریه	۱۹۴۹
سپهبد رزم آرا رئیس ستاد ارتش به نخست وزیری انتخاب شد.	۲۶ ژوئن	۱۹۵۰
سپهبد رزم آرا به دست فدائیان اسلام در جلوی مسجد شاه به قتل رسید.	۷ مارس	۱۹۵۱
دکتر محمد مصدق به فرمان محمدرضا شاه پهلوی به نخست وزیری ایران انتخاب شد.	۲۸ آوریل	۱۹۵۱
روز ملی شدن نفت ایران .	۱ مه	۱۹۵۱
قطع روابط سیاسی ایران و انگلیس .	۱۶ اکتبر	۱۹۵۲
سقوط دولت مصدق (۲۸ مرداد).	۱۹ اوت	۱۹۵۳
محمدرضا پهلوی شاه ایران با خانم فرح دیباج ازدواج کرد.	۲۱ دسامبر	۱۹۵۹
رضا پهلوی متولد شد.	۳۱ اکتبر	۱۹۶۰
انقلاب سفید آغاز شد . (انقلاب شاه و مردم)		۱۹۶۲
حسن علی منصور نخست وزیر به دست فدائیان اسلام ترور شد. امیرعباس هویدا بلافاصله نخست وزیر ایران گردید.	۲۶ ژانویه	۱۹۶۵
افتتاح لوله سراسری گاز ایران . از این تاریخ، ایران قادر بود روزانه ده میلیارد مترمکعب گاز به روسیه حمل نماید.	اکتبر	۱۹۷۰
تأسیس حزب رستاخیز ایران .	۲ مه	۱۹۷۵

۱۹۷۷

۶ اوت	امیرعباس هویدا نخست وزیر پس از ۱۳ سال از سمت خود استعفا داد و جمشید آموزگار نخست وزیر ایران گردید.
۱۱ اوت	قانون منع خرید سهام کارخانجات از طرف کارمندان عالیرتبه دولت تصویب شد.
۱۶ اکتبر	عقد قرارداد خرید دورآکتورا تمی از دولت فرانسه.
۲۳ اکتبر	مصطفی خمینی مرد طرفداران روح الله خمینی مرگ وی را به ساواک نسبت دادند.
۳۱ اکتبر	جیمی کارتر رئیس جمهور آمریکا در تهران، کشور ایران را جزیره شبات خواند.

۱۹۷۸

۱ ژانویه	شاه ایران و جیمی کارتر و پادشاه اردن هاشمی در تهران به مشاوری و تبادل نظر پرداختند.
۷ ژانویه	روزنامه اطلاعات مقاله معروف خود را درباره خمینی منتشر کرد.
۹ ژانویه	زد و خورد ما مورین انتظامی با طرفداران خمینی در شهر قم.
۲۶ ژانویه	حزب رستاخیز راه پیمایی بزرگی در تهران برگزار کرد. (تعداد شرکت کنندگان به ۳۰۰ ۰۰۰ نفر بالغ میشد).
۱۸ فوریه	به مناسبت برگزاری روز چهارم مرگ مصطفی خمینی شهر قم نا آرام بود.
۷ مارس	دولت ایران برخی از ما مورین سازمان امنیت و اطلاعات کشور و پلیس را متهم به کارهای غیر قانونی کرد.
۱۷ مارس	آشوب در شهرهای تهران، بابل، قزوین، ویزد.
۲۹ مارس	شهر تبریز نا آرام بود. ما مورین انتظامی عده ای از آشوبگران را دستگیر کردند.

والترشل رئیس جمهور آلمان غربی مهمان شاه ایران بود.	۱۵	آوریل
روحانیون با پخش اعلامیه مردم را دعوت به اعتصاب و آشوب کردند.	۲۹	آوریل
آیت الله شریعتمداری عزای ملی اعلام کرد.	۹	مه
تظاهرات پراکنده در تهران و شهرستانها.	۱۱	مه
روحانیون خواستار اعتصاب درسرا سرکشور شدند.	۱۵	مه
آیت الله شریعتمداری به دولت اخطار کرد که به اصول قانون اساسی احترام گذارد، و به اجرای قوانین اسلام بپردازد.	۲۸	مه
خمینی مردم را به اعتصاب و آشوب دعوت کرد.	۵	ژوئن
تیمسار نصیری از ریاست ساواک برکنار شد و تیمسار مقدم به ریاست ساواک انتخاب شد.	۷	ژوئن
شهر مشهدنا آرام بود.	۲۲	ژوئیه
شاه در پیامی انتخابات آزاد را در اواسط سال ۱۹۷۹ تضمین کرد.	۵	اوت
زد و خورد سختی میان مامورین حکومت نظامی و آشوبگران در اصفهان بوجود آمد.	۱۰	اوت
آتش سوزی سینما رکس آبادان اتفاق افتاد. در این فاجعه ۴۷۷ نفر به هلاکت رسیدند.	۱۹	اوت
جمشید آموزگار نخست وزیر از سمت خود استعفا داد.	۲۶	اوت
جعفر شریف امامی رئیس مجلس سنا به نخست وزیر انتخاب گردید. وی دستور داد تا تقویم شاهنشاهی تبدیل به تقویم اسلامی گردد.	۲۷	اوت
سران جبهه ملی به فعالیت علنی پرداختند.	۲۸	اوت
به مناسبت آخرین روز ماه رمضان (روزه) روحانیون راه پیمایی بزرگی برپا کردند.	۵	سپتامبر
در تهران و دیگر شهرهای بزرگ کشور حکومت نظامی اعلام گردید.	۷	سپتامبر
در میدان ژاله میان شورشیان و مامورین انتظامی زد و خورد سختی در گرفت. تعدادی کشته و عده ای زخمی شدند. (جمعه سیاه)	۸	سپتامبر

امیرعباس هویدا وزیر دربار از بیست خودکناره گیری کرد.	۹	سپتامبر
به سبب نا آرامیهای سراسری کشور شاه دیدار رسمی خود را از رومانی و آلمان شرقی به آینده موکول کرد.	۱۰	سپتامبر
جیمی کارتر رئیس جمهور آمریکا در مصاحبه ای پشتیبانی خود را از شاه اعلام کرد.	۱۲	سپتامبر
جعفر شریف امامی به عنوان مبارزه با فساد، امیرعباس هویدا و عده ای از وزیران کابینه را وادار استگیا و بازداشت کرد.	۱۲	سپتامبر
زلزله در شهر طبس دویست هزار کشته و عده ای زخمی و بیخانمان به جای گذاشت.	۱۶	سپتامبر
جمشید آموزگار از ریاست حزب رستاخیز استعفا داد.	۲۱	سپتامبر
حزب رستاخیز منحل اعلام شد.	۳۰	سپتامبر
خمینی عراق را ترک کرد و در حومه پاریس در محله نوفل لوشاتو ساکن شد.	۶	اکتبر
دامنه اعتصابات به تمامی ادارات و بخش خصوصی کشیده شد.	۸	اکتبر
به مناسبت روز چهارم واقعه میدان ژاله راه پیمایی بزرگی در تهران برگزار گردید.	۱۶	اکتبر
به دستور شاه ۱۴۰۰ نفر از زندانیان سیاسی عفو و آزاد گردیدند.	۲۶	اکتبر
به سبب اعتصاب کارگران نفت جنوب، تولید و استخراج نفت به میزان ۷۰ درصد کاهش یافت.	۲۹	اکتبر
دولت نام ۳۴ نفر از کارمندان عالی رتبه ساواک را که کارهای غیر قانونی کرده بودند انتشار داد. اعتصابات کارگران نفت جنوب ادامه دارد.	۳۱	اکتبر
ماورین انتظامی در خوزستان به نگهداری صنایع نفتی پرداختند.	۱	نوامبر
مردم به بانکها و فروشگاههای بزرگ حمله کردند. به علت آتش سوزی فراوان این روز را شبه سمرخ نامیدند.	۵	نوامبر
دولت شریف امامی سقوط کرد، و تیمسار غلامرضا ازهارای رئیس دولت نظامی گردید.	۶	نوامبر

- ۷ نوامبر درپاریس خمینی خواستار براندازی سلطنت و تاسیس جمهوری اسلامی شد .
- ۷ نوامبر هویدا نخست وزیر و وزیر دربار پیشین و تیمسار نصیری رئیس گذشته ساواک و چند وزیر دیگر به اتهام فساد و سوءاستفاده از مقامهای خود دستگیر شدند .
- ۹ نوامبر دولت آمریکا تعدادی از ناوهای جنگی خود را به نزدیکی خلیج فارس گسیل داشت .
- ۱۱ نوامبر کریم سنجابی و چند عضو جبهه ملی دستگیر شدند .
- ۱۹ نوامبر اتحاد جماهیر شوروی به دولت آمریکا اخطار کرد که از دخالت در مسائل داخلی ایران خودداری کند .
- ۲۷ نوامبر روزنامه واشنگتن پست گزارش داد که دولت کارتر پنهانی با خمینی و همکارانش روابط نزدیکی برقرار کرده است .
- در همین زمان سنا تور آمریکا طی روبرت برت در ایران در دیداری با شاه به وی اطمینان داد که دولت آمریکا از سیاست شاه پشتیبانی میکند و در مسائل داخلی ایران دخالتی نخواهد کرد .
- ۳۰ نوامبر جیمی کارتر رئیس جمهور آمریکا اعلام کرد که از رژیم شاه پشتیبانی میکند . وی خاطر نشان کرد که در مسائل داخلی ایران دخالت نخواهد کرد .
- ۲ دسامبر خمینی در پاریس اعلام کرد، اگر او به قدرت برسد صدور نفت به اسرائیل را ممنوع خواهد کرد .
- ۱۰ دسامبر به مناسبت تاسوعا و عاشورا (۱۱ دسامبر) در تمام شهرهای ایران راه پیمانی بر علیه دولت برگذار گردید . مأمورین حکومت نظامی دسته های سینه زنی و عزاداری را آزاد گذاشتند . اعتصاب کارگران نفت در جنوب ادامه دارد .
- ۲۰ دسامبر در تهران کارکنان بانک ملی لیستی منتشر کردند که نام تعدادی از وزرا و وکلای دو مجلس شورا و سنات و مقامات بلند پایه دولتی و نظامی که اقدام به ارسال میلیونها دلار به خارج کرده بودند فاش شده بود . رقم ذکر شده در این شنبه بالغ بر چند میلیارد دلار بود .

۲۲	دسامبر	خمینی سال نومیسیحی را به ملل مسیحی تبریک گفت و از آنها خواست که به پشتیبانی اووبر علیه شاه بسه او کمک کنند.
۲۹	دسامبر	استخراج وتولید نفت ایران به ۳۰۰ ۰۰۰ بشکه در روز رسید. مصرف روزانه ایران ۹۰۰ ۰۰۰ بشکه میباشد.
۲۹	دسامبر	دکتر شاپور بختیار آمادگی خود را برای تشکیل یک دولت ائتلافی اعلام داشت.
۳۰	دسامبر	جبهه ملی از دکتر شاپور بختیار خواست که پست نخست وزیری را قبول نکند.
۳۱	دسامبر	دکتر شاپور بختیار پس از یک دیدار طولانی با شاه ایران آمادگی خود را برای تشکیل دولت ملی اعلان کرد.

۱۹۷۹

۱	ژانویه	دکتر شاپور بختیار در یک محاسبه مطبوعاتی برنامه دولت خود را اعلام کرد.
۳	ژانویه	مجلس شورای ملی وسنا به دکتر شاپور بختیار رای اعتماد داد.
۴	ژانویه	سخنگوی وزارت امور خارجه آمریکا برای خبرنگاران خارجی و داخلی اعلام کرد که دولت کارتر از دکتر بختیار رو بر نامه های او کاملاً پشتیبانی میکند. وی در مورد خروج شاه از ایران گفت حکومت آمریکا در این مورد بی تفاوت است.
۴	ژانویه	سران جبهه ملی در اعلامیه ای اخراج دکتر شاپور بختیار را از جبهه ملی اعلام کردند.
۴	ژانویه	ژنرال آمریکائی هوپز به دستور کارتر برای انجام یک ماموریت سری مخفیانه وارد تهران شد. شاه از ورود او بی اطلاع بود.

وزیر خارجه آمریکا در جمع خبرنگاران گفت شاه ایران کشورش را برای یک استراحت چند هفته‌ای ترک خواهد کرد.	۱۱ ژانویه
شاه ایران را ترک کرد. کارشناسان خارجی معترف هستند که این آخرین روزهای پادشاهی وی می‌باشد. شاه ایران به نظامیان وفادار خود توصیه کرد از دولت شاپور بختیار پشتیبانی نکنند. شاه به مصر سفر کرد.	۱۶ ژانویه
خمینی در پاریس بر علیه شاپور بختیار اعلامیه صادر کرد. رمزی کلارک وزیر دادگستری اسبق آمریکا در یک دیدار سری با خمینی وی را ناپسندید. نظر بر این است که	۱۸ ژانویه ۲۲ ژانویه
صدهزار نفر در تهران به نفع دکتر شاپور بختیار دست به تظاهرات زدند.	۲۵ ژانویه
به دستور دکتر شاپور بختیار نخست وزیر، فرودگاه‌های کشور به روی خمینی بسته شد.	
تیمسار قره باغی رئیس ستاد بزرگ، شایعه کودتای نظامی را نادرست خواند.	۲۵ ژانویه
۳۰ نفر از طرفداران شاپور بختیار نخست وزیر، در خیابانهای تهران به دست مخالفین دولت کشته شدند.	۲۸ ژانویه
فرودگاه‌های کشور دوباره باز شدند.	۳۰ ژانویه
خمینی وی را نشنید. هواپیمای ارفرانس وارد ایران شدند.	۱ فوریه
خمینی مهدی بازرگان را به عنوان رئیس دولت موقت تعیین و اعلام کرد.	۶ فوریه
تمامی وزارتخانه‌ها و ادارات دولتی تعطیل و دولت دکتر شاپور بختیار عملاً "قدرتی برای ادامه انجام وظایف خود ندارد.	
گاردجاویدان به عنوان وفاداری به سلطنت دست به عملیات نظامی زد. در این رابطه زودخوردمیان افراد گاردجاویدان و پادگان شورشی هوانیروز در فرح آباد روی داد.	۹ فوریه

۱۱ فوریه	سران نظامی کشور با امضاء بیانیه‌ای بیطرفی خود را از رویدادهای سیاسی آینده ایران اعلام کردند. این تصمیم به پیشنهاد رئیس ستاد ارتش تیمسار قره باغی گرفته شد.
۱۴ فوریه	عده‌ای در جلوی سفارت آمریکا تظاهراتی بر علیه دولت آمریکا برپا کردند. (طرفداران مجاهدین خلق) آیت الله بهشتی و خمینی از این اقدام تقدیر کردند.
۱۵ فوریه	عده‌ای از سران عالی نظامی کشور به دستور خمینی تیرباران شدند.
۱۶ فوریه	دولت آمریکا اعلام کرده با دولت جدید ایران همکاری خواهد کرد. (دولت بازرگان را به رسمیت شناخت).
۱۸ فوریه	روابط سیاسی ایران و اسرائیل قطع شد.
۱۹ فوریه	یا سرعرفات رهبر سازمان الفتح در تهران کنسولگری اسرائیل را تصرف و آن مکان را سفارت فلسطین نام نهاد.
۲۱ فوریه	ایران اعلام کرده آمریکا باید دستگاه‌های جاسوسی خود را در شمال ایران برجیند.
۲۲ فوریه	اولین راه‌پیمایی گروه‌های کمونیستی و مارکسیستی در محوطه دانشگاه تهران انجام گرفت.
۲۵ فوریه	سفارت آمریکا در تهران اعلام کرده جان آمریکائیان مقیم ایران در خطر است و توصیه کرد ایران را هر چه زودتر ترک کنند.
۲۶ فوریه	خمینی برای سکونت به شهر قم رفت.
۱ مارس	عبدالرحمن قاسملود را علامیه‌ای خواستار تشکیلات فدرال ایران و کردستان آزاد شد. در این زمینه کشور سوسیالیستی یوگسلاوی را نمونه آورد.
۵ مارس	۷ نفر از وزرای سابق تیرباران شدند.
۶ مارس	دولت ایران خواهان استرداد شاه به ایران شد.
۱۸ مارس	کردهای مسلح در سنج به یک پاسگاه نظامی (ژاندارمری) و ساختمان رادیوسنندج حمله کردند و آن نقاط را تصرف نمودند.

۲۷	مارس	درترکمن صحرا زردو خوردخونینی بین پاسداران انقلاب و مردم درگرفت.
۳۰	مارس	شاه ایران با خانواده اش مراکش را ترک کرد.
۳۱	مارس	رفتارندم برای تاسیس جمهوری اسلامی انجام گرفت.
۲۸	آوریل	ایران روابط سیاسی خود را با مصر قطع کرد.
۲۸	آوریل	ابوالحسن بنی صدر عضو شورای انقلاب شد.
۱۷	مه	سنای آمریکا از دولت ایران خواست که از تیرباران و اعدام کارکنان دولت در ایران خودداری کنند.
۲۰	مه	دولت ایران از آمریکا تقاضا کرد سفیر جدید خود را (والتر کاتلر) به ایران نفرستد، و به جای وی (کاتم) را که با نهضت آزادی روابط بسیار نزدیکی داشته و دارد انتخاب کند.
۳۰	مه	زردو خوردخونینی در خرمشهر میان پاسداران انقلاب و مردم عرب زبان آن شهر درگرفت.
۱	ژوئیه	خمینی تشکیل مجلس خبرگان را اعلام کرد و به آنها یک ماه فرصت داد تا قانون اساسی جمهوری اسلامی را بررسی و تصویب کنند.
۴	ژوئیه	سخنگوی وزارت خارجه آمریکا در مصاحبه ای بیان کرد که ایران از انتخاب والتر کاتلر سفیر جدید آمریکا خوشنود نمی باشد. وی گفت سفیر جدید آمریکا در ایران والتر کاتلر برای این ماموریت شایسته نیست. گروه های مخالف رژیم خمینی در ایران لوله های نفت جنوب را منفجر کردند.
۷	ژوئیه	روزنامه های جمهوری اسلامی از وجودده هزار زن که متهم به فعالیت های سیاسی علیه رژیم ملایان هستند در زندان های رژیم پرده برداشتند.
۹	ژوئیه	کشتارسیاستمداران و نظامیان در ایران ادامه دارد، تاکنون ۳۰۰ شخصیت مهم سیاسی و نظامی به دست ملایان کشته شده اند.
۱۰	ژوئیه	شاه ایران وارد کشور مکزیک شد. وی ۶۰ روز در باها ما بسربرد.

۱۱ ژوئیه	شیخ طاهر خاقانی رهبر اقلیت عرب زبان خوزستان به دست پاسداران انقلاب دستگیر و به قم فرستاده شد.
۱۹ ژوئیه	بازرگان اعلام کردند که با خمینی توافق کرده است تا میان دولت او و شورای انقلاب همکاری نزدیکی انجام گیرد. بازرگان علی اکبرهاشمی رفسنجانی، محمد جواد باهنر، سیدعلی خامنه‌ای را به عنوان مشاور و معاون وزیر انتخاب کرد.
۲۳ ژوئیه	دکتر شاپور بختیار در مصاحبه‌ای با خبرنگاران اروپایی در پاریس، بیان چندماهه رژیم اسلامی را وحشتناک خواند.
۳۱ ژوئیه	نتایج انتخابات مجلس خبرگان اعلام شد. ۶۰ نفر از ۷۳ نفر روحانی هستند. عبدالرحمن قاسملور رهبر گروهی از کردها به عضویت مجلس خبرگان انتخاب شد.
۱ اوت	جمهوری اسلامی قرارداد ۹ میلیارد دلاری خرید اسلحه از آمریکا را ملغی اعلام کرد.
۱۷ اوت	سفارت آمریکا در تبریز مورد هجوم مجاهدین خلق قرار گرفت و کمی آسیب دید.
۲۰ اوت	خمینی پاسداران انقلاب را به ناپودی کردها ملامت کرد و حزب طرفدار قاسملور را غیر قانونی اعلام نمود. شیخ صادق خلخالی با اختیارات ویژه‌ای به کردستان فرستاده شد.
۲۷ اوت	به دستور شیخ صادق خلخالی تعدادی از کردها تیرباران شدند.
۷ سپتامبر	سازمان ملل متحد به گشتا کردها در ایران توسط ملایان جمهوری اسلامی اعتراض کرد.
۱۰ سپتامبر	به دستور خمینی مبارزه با اقلیت مذهبی بهائی آغاز شد. مراکز مذهبی بهائیان در شیراز (خانه سید باب) و دیگر اماکن مقدس آنها در ایران با خاک یکسان گردید. تعداد بهائیان در ایران به ۳۰۰ ۰۰۰ نفر میرسد. این اقلیت مذهبی به گفته خبرگان مسائل ایران بزرگترین اقلیت مذهبی ایران بشمار می‌رود.

عده‌ای از بهائیان زندانی وعده‌ای به عنوان جاسوس اسرائیل تیرباران شده‌اند.	
رادبویایران گزارش داد که دولت جمهوری اسلامی قرارداد نظامی ایران و آمریکا را که در سال ۱۹۴۷ میان دو کشور امضاء شده بود ملغی اعلام کرد.	۱۵ سپتامبر
شاه ایران برای درمان و معالجات پزشکی وارد نیویورک گردید.	۲۲ اکتبر
سخنگوی امور خارجه آمریکا به جمهوری اسلامی اطمینان داد که شاه ایران فقط برای معاینات پزشکی وارد آمریکا شده و پس از درمان، این کشور را ترک خواهد کرد.	۲۳ اکتبر
آیت الله طباطبائی در تبریز به دست پاسداران انقلاب ترور شد. وی از مخالفان خمینی و بارها به روش دادگاه‌های انقلاب اعتراض کرده بود.	۱ نوامبر
دفتر خمینی در قم اعلامیه خمینی را مبنی بر درخواست خروج شاه ایران از آمریکا و تحویل وی به جمهوری اسلامی انتشار داد. در ایران موج ضد آمریکائی به وسیله مجاهدین خلق و پاسداران انقلاب بالا گرفت. وزیر خارجه ایران به دولت آمریکا بخاطر ورود شاه ایران به آمریکا اعتراض کرده و خواستار معاینه پزشکان ایرانی از شاه شد.	۱ نوامبر
دانشجویان خط امام به سفارت آمریکا حمله کردند و کارکنان سفارت را (در حدود ۱۰۰ نفر) به گروگان گرفتند. عده‌ای بعداً "آزاد و ۵۳ نفر در ایران گروگان باقی ماندند.	۴ نوامبر گرفتند.
آیت الله خمینی در سخنرانی خود به گروگانها اشاره کرد و گفت اگر دولت آمریکا شاه ایران را تحویل ندهد ما عملیات متقابلی را انجام خواهیم داد.	۵ نوامبر
مهدی بازرگان رئیس دولت موقت از سمت خود استعفا داد.	۶ نوامبر
خمینی شورای عالی انقلاب را مأمور اداره کشور کرد. اعضاء شورای عالی انقلاب بدین شرح است :	

آیت الله منتظری (امام جمعه تهران) آیت الله محمدحسین بهشتی، آیت الله مهدی مهدوی کنی، آیت الله موسوی اردبیلی، حجت الاسلام سید علی خامنه ای، حجت الاسلام محمدباهنر، حجت الاسلام هاشمی رفسنجانی، مهدی بازرگان، عباس شیانی ابوالحسن بنی صدر، علی اکبرمعین فر، صادق قطب زاده، حسن حبیبی، عزت الله سهابی. (بنی صدر وزیر امور خارجه).	۷	نوامبر
رمزی کلارک ما مورمرموز آمریکا وارد ایران شد. دولت آمریکا به شاه ایران اجازه نداد تا پایان یافتن معاینات پزشکی در آمریکا بماند.	۷	نوامبر
آمریکا کشتیهای جنگی خود را بسوی خلیج فارس گسیل کرد.	۸	نوامبر
شورای امنیت سازمان ملل متحد به ایران اخطار کرد. گرگانهای آمریکا را آزاد سازد.	۹	نوامبر
کارتر به ۵۰ هزار دانشجوی ایرانی اخطار کرد به اولین پاسگاه پلیس محل اقامت خود، خود را معرفی نمایند. دانشجویان بدون اقامت قانونی به ایران فرستاده خواهند شد.	۱۰	نوامبر
کارتر خرید و ورود نفت ایران را به آمریکا ممنوع اعلام کرد.	۱۲	نوامبر
جمهوری اسلامی تمامی شرکتهای آمریکائی در ایران را ملی کرد.	۱۳	نوامبر
جیمی کارتر دستور داد تا تمامی حسابهای بانکی ایران در آمریکا و اروپا بسته شود.	۱۴	نوامبر
مجلس خبرگان با دوسوم آراء قانون اساسی جمهوری اسلامی را تصویب کرد.	۱۵	نوامبر
شورای عالی انقلاب ۱۷ وزیر برای وزارتخانه های مختلف انتخاب کرد. ابوالحسن بنی صدر وزیر اقتصاد و دارائی و خارجه تعیین شد. هاشمی رفسنجانی وزیر کشور گردید.	۱۶	نوامبر
عده ای از گرگانهای سیا هیوست مردوزن آزاد شدند.	۱۷	نوامبر

۲۰	نوامبر	یک هیأت ویژه برای آزادی گروگانها در کاخ سفید شروع یکار کرد.
۲۳	نوامبر	ابوالحسن بنی صدروزیرداری تمامی شرکت های خارجی را ملی اعلام کرد.
۲۸	نوامبر	به دستور شورای انقلاب و تصویب خمینی صادق قطب زاده وزیر خارجه جمهوری اسلامی گردید.
۲۹	نوامبر	جیمی کارتر از زمانهای مختلف در جهان خواست تا جمهوری اسلامی را به خاطر گروگانگیری محکوم کنند.
۲	دسامبر	شاه ایران شهر نیویورک را ترک کرد. وی ۶ هفته در این شهر اقامت داشت.
۷	دسامبر	ترور شهریار شفیق در پارسیس توسط افراد حرفه ای انجام گرفت.
۱۵	دسامبر	کاخ سفید در بیانیه ای اعلام کرد که شاه ایران بیمارستان نظامی تگزاس را ترک وبه پاناما عزیمت کرد.
۱۹	دسامبر	دبیرکل سازمان ملل کولدوالدهایم از دولت آمریکا خواست تا محاصره اقتصادی ایران پایان یابد.
۲۷	دسامبر	حمله نظامی شوروی به افغانستان آغاز شد. ۸۰ هزار سرباز روسی از راه های هوایی وزمینیی وارد افغانستان شدند و کنترل کشور را به دست گرفتند.
۳۱	دسامبر	دبیرکل سازمان ملل کولدوالدهایم برای یک دیدار چندروزه وارد ایران شد. وی میل دارد در مورد مسئله گروگانها با سران جمهوری اسلامی گفتگو کند.

۱۹۸۰

۳	ژانویه	دبیرکل سازمان ملل به دیدار شورای انقلاب رفت.
۴	ژانویه	والدهایم دبیرکل سازمان ملل به آمریکا مراجعت کرد. اوبه خبرنگاران گفت: خوشحال هستم که برگشته ام و بخصوص خوشبخت هستم که هنوز زنده ام.

۶ ژانویه	جیمی کارتر با والدهایم ملاقات و از نتایج دیدار وی از ایران مطلع شد.
۱۱ ژانویه	سیرس ونس وزیر خارجهء آمریکا سران جمهورى اسلامى را تحديه بستن تنگهء هرمز کرد.
۱۲ ژانویه	جمهورى اسلامى از مقامات پاناما رسماً درخواست دستگيرى شاه ايران را نمود.
۱۳ ژانویه	شورای امنیت سازمان ملل پیشنهاد آمریکا را مبنی بر محاصره اقتصادى ايران رد کرد.
۱۴ ژانویه	وزیر خارجهء جمهورى اسلامى صادق قطب زاده به خاطر فشارهاى اقتصادى آمریکا دولت آن کشور را انتقاد کرد. وی گفت جمهورى اسلامى گروهگانها را ممکن است برای همیشه نگاهدارد.
۱۸ ژانویه	سخنگوی وزارت خارجهء آمریکا گفت اگر گروهگان ها آزاد گردند مکان بستن یک پیمان نظامى بر علیه شوروى و تجاوات آن کشور در افغانستان فراوان است.
۲۰ ژانویه	کارتر گفت برای حفظ جان گروهگانها اقدامات دراز مدت و شاید کوتاه مدت احتیاطى انجام خواهد داد.
۲۲ ژانویه	جیمی کارتر به کنگرهء آمریکا گزارش داد که میان سران ايران و آمریکا اختلافات اساسى وجود ندارد، اگر گروهگانها آزاد شوند ميتوان با همکارى ايران بر علیه شوروى اقدامات مؤثرى انجام داد.
۲۷ ژانویه	بنی صدر در انتخابات ریاست جمهورى پیروز شد.
۲۹ ژانویه	شش کارمند سفارت آمریکا که پس از گروهگانگيرى پنهان بودند با پاسپورت کانادائى از ايران خارج شدند.
۲ فوریه	بنی صدر فرمان ریاست جمهورى خود را پس از دست بوسى خمینى دریافت کرد.
۲۲ مارس	شاه ايران پاناما را به قصد عزیمت به مصر ترک کرد.
۲۵ آوریل	عملیات نظامى ویژه آمریکا تیان برای رهائسى گروهگانها در طیس به شکست انجام مید. در نزدیکی طیس یک هلیکوپتر با یک هواپیمای هرکولس تصادم کرد.

به آتش کشیده شد. ۸ سرپا ز آمریکایی در این ماجرا جان خود را از دست دادند. جیمی کارتر مسئولیت شکست این عملیات را بعهده گرفت.	
شیخ صادق خلخالی با عده‌ای از فدائیان اسلام آرامگاه رضا شاه پهلوی را با خاک یکسان کرد.	۱۲ مه
در کنفرانس وزرای خارجه اسلامی در اسلام آباد به دولت مصر توصیه شد که شاه ایران را به جمهوری اسلامی تحویل دهد.	۲۲ مه
نوار آیت در تهران منتشر شد.	۱۸ ژوئن
بنی صدر با عده‌ای از پاسداران به دانشگاه حمله کرد.	۴ ژوئیه
عملیات براندازی جمهوری اسلامی به دست عده‌ای از نظامیان میهن پرست کشف شد. رهبران عملیات نوزده پس از چندی محاکمه و تیرباران شدند.	۱۰ ژوئیه
شورای نگهبان انتخاب، و شورای عالی انقلاب منحل شد.	۱۷ ژوئیه
در پاریس به جان دکتر شاپور بختیار آخرین نخست وزیر شاه فقید و رهبر نهضت مقاومت ملی ایران سوء قصد شد. یک پلیس و یک خانم فرانسوی به دست تروریست‌ها کشته شدند.	۱۸ ژوئیه
محمدرضا پهلوی شاه ایران در بیمارستان نظامی معادی در قاهره پس از یک بیماری طولانی درگذشت	۲۷ ژوئیه
تشییع جنازه شاه ایران در قاهره با حضور رئیس جمهور فقید مصر انور السادات و شخصیت‌های مهم بین المللی با مراسم باشکوهی انجام گرفت. جسد شاه فقید در مسجد رفاهی قاهره به امانت به خاک سپرده شد.	۲۹ ژوئیه
محمدعلی رجایی نخست وزیر جمهوری اسلامی گردید.	۱۱ اوت
سازمان عفو بین المللی در نامه‌ای از رجایی نخست وزیر جمهوری اسلامی خواست که از کشتار مردم بی گناه به خاطر عقاید دینی و سیاسی خاتمه دهد.	۲۹ اوت
حمله نظامی عراق به ایران آغاز شد. واحدهای ارتش عراق به خرمشهر و آبادان حمله کردند.	۲۲ سپتامبر

- ۲ اکتبر مجلس اسلامی به ۷ نفر مأموریت داد تا به حل مشکل گروگانها بپردازند. رئیس کمیسیون هفت نفری حجت الاسلام خوشینیهاسرپرست و سخنگوی دانش جویان خط امام شد.
- ۱۲ اکتبر خمینی در فرمانی تشکیل شورای دفاع را اعلام کرد. اعضاء این شورا مصطفی چمران، علی خامنه‌ای و هاشمی رفسنجانی، ابوالحسن بنی صدر و تنی چند از فرماندهان ارتش هستند.
- ۱۸ اکتبر علی رجائی در جلسه شورای امنیت سازمان ملل شرکت کرد.
- ۲۵ اکتبر جیمی کارتر رئیس جمهور آمریکا در یک کنفرانس انتخاباتی اعلام کرد اگر ایران گروگانها را آزاد کند، تمامی حسابهای بسته ایران را آزاد و روابط خوبی را با ایران برقرار خواهد کرد.
- ۳۱ اکتبر رضا پهلوی ولیعهد ایران در شهر قاهره خود را وارث تاج و تخت ایران خواند.
- ۲ نوامبر علی رجائی با سفیر کشور الجزایر ملاقات کرد.
- ۴ نوامبر جیمی کارتر در انتخابات ریاست جمهوری آمریکا از رونالد ریگان شکست خورد.
- ۱۶ نوامبر یکی از سران مجاهدین خلق به نام محمدرضا سعادتی که در اوائل سال ۱۹۸۵ به جرم جاسوسی برای کشور کمونیستی شوروی دستگیر شده بود به ده سال زندان محکوم شد.
- ۲۹ نوامبر خانم پارسا وزیر آموزش و پرورش در دولت هویدا تیرباران شد. وی ۶۲ سال داشت و اولین نماینده بانوان در مجلس و اولین وزیر زن در ایران بود.

وارن کریستفردرالجزایر قرارداد معروف الجزایر را برای رهائی گروگانها امضاء کرد.	۱۹ ژانویه
گروگانهای آمریکائی با یک هواپیمای الجزایری در ساعت ۱۰ شب ایران را ترک کردند. در الجزایر گروگانها با یک هواپیمای آمریکائی به شهر ویس با دن (آلمان غربی) برای معاینات پزشکی حمل شدند. ۵۲ آمریکائی ۴۴۴ روزگروگان آیت الله خمینی بودند.	۲۰ ژانویه
ریگان رئیس جمهور جدید آمریکا در کاخ سفید شروع به کار کرد.	
مجلس اسلامی قرارداد الجزایر را پس از آزادی گروگانها تصویب کرد.	۲۶ ژانویه
گروه های مارکسیستی و کمونیستی به اعتراض آزادی گروگانها، راه پیمائی کردند.	۶ فوریه
تمامی معاملات خارجی در ایران دولتی شد.	۱۶ فوریه
مسعود رجوی و بنی صدر به وسیله یک هواپیمای نظامی از ایران فرار کردند.	۲۸ ژوئن
در انفجار مهیبی در مرکز جمهوری اسلامی آیت الله بهشتی و ۳۰ وکیل مجلس اسلامی و تعدادی از اعضای حزب جمهوری اسلامی در این انفجار کشته شدند.	
علی رجائی به ریاست جمهوری دولت اسلامی انتخاب شد.	۳ اوت
ترور حسن آیت از سران حزب جمهوری اسلامی.	۴ اوت
حجت الاسلام جواد باهنر نخست وزیر جمهوری اسلامی گردید.	۵ اوت
علی رجائی و جواد باهنر در تهران ترور شدند.	۲۸ اوت
سید علی خامنه ای به ریاست جمهوری دولت اسلامی انتخاب شد و شروع به کار کرد.	۱۳ نوامبر

میرحسین موسوی خامنه‌ای نخست وزیر جمهوری اسلامی گردید.

۲ نوامبر

۱۹۸۲

۱۰ آوریل	صادق قطب زاده دستگیر شد.
۱۹ آوریل	صادق قطب زاده در یک مصاحبه تلویزیونی پرده از فعالیت‌های خود بر علیه خمینی برداشت .
۲۲ آوریل	۱۳۰ نفر از وکلای مجلس اسلامی تقاضای دادگاه علنی برای محاکمه صادق قطب زاده کردند .
۲۵ اوت	مجلس اسلامی قانون قصاص را تصویب کرد .
۱۵ سپتامبر	صادق قطب زاده در یک دادگاه سری به عنوان مخالف با جمهوری اسلامی محکوم و تیرباران شد .

۱۹۸۳

۲۲ ژانویه	وزیر خارجه ایران و سوریه ولیدی یک قرارداد ۱۳ ماده‌ای برای همکاری‌های متقابل در دمشق امضاء کردند .
۴ مه	حزب توده در ایران غیرقانونی اعلام شد .
۲۲ اوت	علی اکبر ولایتی به طور رسمی از لیبی دیدن کرد .
۲۳ اوت	در میدان راه آهن تهران بمبی منفجر شد که ۱۸ نفر کشته به جای گذاشت .
۵ سپتامبر	آیت الله حکیم از مردم عراق درخواست کرد تا بر علیه دولت عراق دست به شورش زنند . مرکز این سازمان در تهران است .
۷ اکتبر	۵ فرونده هواپیمای سوپراتان ندارد که مجهز به موشک گزوست ساخت فرانسه تحویل عراق داده شد .

۱	نوامبر	هرالد تریبون تنها روزنامه خارجی است که در تهران بفروش میرسد.
۷	نوامبر	مخالفین جمهوری اسلامی در شهرهای وین، لندن، پاریس و بروکسل برای مدت کوتاهی دفاتر شرکت هواپیمایی ایران و سفارتخانه های جمهوری اسلامی را تصرف کردند و به کشتار ایرانیان و جنگ ایران و عراق اعتراض کردند.
۶	دسامبر	در دادگاه نظامی محاکمه اعضای حزب توده آغاز شد.
۱۲	دسامبر	۲۳ نفر از حزب الهی ها در کوییت دستگیر شدند.
۱۷	دسامبر	خمینی روحانیون را به وحدت دعوت کرد، وی گفت اگر ما همدیگر را حفظ نکنیم از بین خواهیم رفت افراد زیادی در بازار و مجلس هستند که آرام آرام راه را برای سرنگونی حکومت اسلامی آماده میکنند.
۲۷	دسامبر	دولت آلمان اعلام کرد که مصرف نفت در کشور آلمان به مقداری در صد تنزل کرده و ایران در مقام نهم از صادرکنندگان نفت به این کشور است.

۱۹۸۴

۹	ژانویه	مجلس اسلامی لایحه تأسیس یک دانشگاه بین المللی اسلامی را در تهران تصویب کرد.
۷	فوریه	سازمان جها د اسلامی مسئولیت ترور ارتشبدفلام علی اویسی را در پاریس بعهده گرفت.
۸	فوریه	پاسداران انقلاب یک شبکه مشروطه خواه را دستگیر کردند. مقدار زیادی اعلامیه و عکس رضا پهلوی و کتاب کشف شد.
۱۱	فوریه	رضا پهلوی دومین اعلامیه خود را منتشر کرد. در این اعلامیه گفته شده است که روز ۱۱ فوریه عزای ملی خواهد بود.

۱۶ فوریه	رادیو جمهوری اسلامی اعلام کرد که عملیات فجر ۵ و ۶ با شرکت نیم میلیون سرباز عنقریب شروع خواهد شد. این سیزدهمین حمله ایران به عراق است.
۲۲ فوریه	عملیات فجر ۵ و ۶ در نواحی جزایر مجنون با شکست روبرو شد. در این عملیات ۳۰ ۰۰۰ ایرانی کشته شدند.
۲۵ فوریه	ده نفر از سران حزب توده و ناخدا بهرام افشاری تیرباران شدند.
۲۸ فوریه	مجلس اسلامی قانون انتخابات را تغییر داد. از این تاریخ جوانان ۱۵ ساله میتوانند در انتخابات شرکت کنند.
۴ مارس	خمینی کشته شدگان جنگ رانا چیز شمر دو از جوانان درخواست کرد که در ایام نوروز در جبهه جنگ بسمر برند.
۸ مارس	دولت ایران تمامی کشتیهایی را که برای ایران کالا و نفت حمل میکنند به مبلغ چند برابر بریمه کرد.
۱۳ مارس	کمیسیون حقوق بشر سازمان ملل به ایران اخطار کرد از ارسال خردسالان به جبهه جنگ خودداری کند.
۲۷ مارس	یک نفتکش یونانی بوسیله بمب افکنهای در نزدیکی خارک منفجر شد.
۳ آوریل	ابوالحسن بنی صدر از شورای ملی مقاومت (رجوی) کناره گیری کرد.
۲۵ آوریل	جمهوری اسلامی به تلافی کشتی یونانی ۵ فروند کشتی عربستان سعودی و کویت را بمباران کرد.
۱۰ مه	وزرای کشورهای بازار مشترک در بروکسل اعلام کردند که جنگ ایران و عراق هیچگونه اثری در بازارهای آنها نخواهد داشت.
۱۸ مه	یکی از خلبانان نیروی هوایی ایران با یک هواپیمای بمب افکن به کویت گریخت.
۲۹ مه	خمینی از موسوی نخست وزیر قدردانی کرد.
۳۰ مه	خمینی امروز گفت: "روحانیون اگر اختلافاتی هم دارند نباید علناً به بیان آن بپردازند".

هواپیما های عربستان سعودی دو هواپیما ی اف ۴ فانتوم از نیروهای هوایی ایران را به گلوله بستند . ۴ افسر نیروی دریایی ایران به دولت فرانسه پناهنده شدند .	۵ ژوئن
سیدعلی خامنه ای رئیس جمهور اسلامی حملات نظامی ایران را به خاک عراق در روزهای آینده نوید داد .	۱۵ ژوئن
نیروی هوایی عراق یک نفت کش غول پیکر یونانی را در سواحل ایران مورد هدف قرار داد .	۲۰ ژوئن
دو ایرانی هواپیمای بوئینگ ۷۲۷ مسافربری ایرانی را ربودند .	۲۴ ژوئن
یک هواپیما ی مسافربری ایرانی توسط دو ایرانی ربوده شد و در یخدا د فرود آمد .	۲۷ ژوئن
رئیس مجلس اسلامی علی اکبر رفسنجانی اعلام کرد بزودی آخرین حملهء سرنوشت ساز آغاز خواهد شد .	۲۸ ژوئن
استخراج نفت به سبب تعمیرات ناشی از بمبارانهای هوایی عراق به ۱,۲۰۰,۰۰۰ بشکه در روز رسیده است .	۶ ژوئیه
هانس دیتریش گنشر وزیر خارجهء آلمان فریسی در تهران با علی اکبر ولایتی نخست وزیر جمهوری اسلامی به گفتگو پرداخت . وی با سران جمهوری اسلامی گفتگوهای طولانی داشت .	۱۰ ژوئیه
۴۱ نفر در زندان اوین تیرباران شدند . حبیب شاطری کاپیتان تیم ملی فوتبال ایران در میان تیرباران شدگان بود .	۲۱ ژوئیه
هواپیما ی بوئینگ ارفرانس در میان راه فرانکفورت پاریس بوسیلهء ۳ نفر ناشناس ربوده شد .	۲۲ ژوئیه
هواپیما ربا یان خواستار آزادی پنج تروریستی شدند که به خاطر سوء قصد به جان دکتر شاپور بختیار در دادگاه پاریس محکوم و زندانی هستند .	۱ اوت
تروریستهای جهاد اسلامی در یکی از شهرهای اسپانیا به جان یک روزنامه نگار کویتی سوء قصد کردند .	۶ اوت

روزنامه نویسی کویتی در این ماجرا زخمی شد .	
انگلستان و نیروی قیمت نفت خود را کاهش دادند .	۱۸ اکتبر
مقامات پزشکی قانونی در ایران اعلام کردند که موفق شده اند یک دستگاه اختراع کنند تا قانون قصاص دقیقاً انجام گیرد . (دستگاه برقی قطع پا و دست)	۲۲ نوامبر
یک تانکر بزرگ نفت توسط نیروهای عراق در خلیج فارس غرق شد .	۳ دسامبر
یک هواپیمای کویتی بوسیله اعضای جهاد اسلامی ربوده شد و در تهران نشست . در این ماجرا نو آمریکایی کشته و یک آمریکایی دیگر به سختی شکنجه دید .	۴ دسامبر
با یک هجوم نمایی هواپیمای کویتی توسط مأمورین ایرانی آزاد شد .	۹ دسامبر
میرعمادی داستان کل جمهوری اسلامی اعلام کرد هواپیمای ایران طبق قانون جمهوری اسلامی مجازات خواهد شد .	۱۸ دسامبر

۱۹۸۵

شا پور بختیار و علی امینی با رضا پهلوی در ژنو ملاقات کردند .	۱۲ ژانویه
بانک ملی شعبه فرانکفورت به دست مخالفین رژیم خمینی به آتش کشیده شد .	۶ فوریه
در زندان قصر وین ماشین دست و پا بری کار گذاشته شد .	۷ فوریه
تعداد زیادی از طرفداران پادشاهی در ایران در مونیخ دست به تظاهرات بسیار وسیعی زدند . در این روز از سر آلمان "قطار آزادی" در حرکت بود و انبوه ایرانیان را به محل تظاهرات حمل می کرد .	۸ فوریه
تیمسار ارتشبد دکتربهرام آریانا رئیس اسبق ستاد ارتش ایران پس از یک بیماری طولانی در بیمارستان نظامی پاریس درگذشت . ارتشبد آریانا یکی از امیران تحصیل کرده و بسیار میهن پرست ایران بود . مراسم به خاک سپاری وی با شکوه کم نظیری در پاریس انجام گرفت .	۲۲ ژوئن

فهرست عمومی

الف	آ
ابن سعود ۱۹۲	آبادان ۷۰،۵۵
ابن سینا ۱۴۶،۱۹	آذربایجان ۵۶،۵۵،۵۴
ابتهاج ۱۵۴	آرسی آوانسیان ۱۵۴
ابومسلم ۱۹	آریائی ۱۷
ابوالقاسم سعیدی ۱۵۴	آسوان (شهر) ۲۷۶
اتحاد جماهیر شوروی ۱۸۹، ۱۹۱، ۱۹۳،	آغداشلو ۱۵۴
۲۰۰، ۲۰۱، ۲۰۸، ۲۰۹، ۲۲۸،	آلفونس دالبورک ۲۱
اتحاد سرخ و سیاه ۲۰۳، ۲۲۲، ۲۴۵، ۲۴۸،	آلمان، آلمانها، آلمانی ۳۵، ۴۷، ۵۰
اتحاد ملی ۲۶۰، ۲۶۶	۲۵۳، ۲۷۷، ۲۸۶، ۲۹۴، ۹۴، ۵۱
احمدشاملو ۱۵۴	آمریکا، آمریکائی ۵۷، ۹۰، ۱۵۱، ۱۷۳،
احمدشاه ۳۷	۱۸۱، ۲۰۱، ۲۱۱، ۲۳۰، ۲۴۱، ۲۵۰،
احمدقوام ۵۳، ۵۵، ۵۶، ۶۰، ۷۱،	۲۶۹، ۲۷۰، ۲۷۱، ۲۷۳، ۲۷۶، ۲۷۷،
احزاب سیاسی ۱۵۹	۲۸۵، ۲۹۲، ۲۹۴
اخوان ثالث ۱۵۴	آندرویانک ۲۹۰
ارتش ایران ۱۸۴، ۲۰۷،	آیت الله خمینی ۱۰۵، ۲۸۱، ۲۸۳،
ارتشبدازهای ۲۵۷، ۲۶۱، ۲۶۲، ۲۶۳،	آیت الله طالقانی ۲۹۸
۲۶۴، ۲۸۴،	آیت الله مطهری ۲۹۷
ارتشبد قره باغی ۲۷۳، ۲۷۴،	آیت الله مهدوی کنی ۲۹۹

انگلیس، انگلستان، انگلیسیها	۲۶،۲۲	ارتشبدنصیری	۲۸۱،۲۵۷،۲۵۶
۶۳،۶۰،۵۵،۵۲،۵۱،۵۰،۳۵،۳۱،۳۰،۲۷		اردبیل ۱۴	
۱۹۹،۱۹۷،۱۹۲،۸۱،۸۰،۷۳،۷۲،۷۰،۶۶		اردوان مفید ۱۵۴	
۲۹۱،۲۷۶،۲۷۱،۲۷۰،۲۱۰		اردشیر ۱۷	
ایتالیا ۲۹۴،۲۸۶		اردن هاشمی ۲۱۶	
اینٹلیجنس سرویس ۲۵۲		ارض روم ۲۵	

ب

اسپانیا ۳۰۲،۲۶		ازبکان ۲۱	
استالین ۲۰۸،۲۰۷،۷۷،۵۸		اسکندر مقدونی ۱۶،۱۵	
استوکس (هاریمن) ۶۹		اسلام ۱۶۵،۱۶۴،۱۶۱،۱۶۰،۱۴	
اسکندر مقدونی ۱۶،۱۵		۲۸۰،۲۶۰،۲۴۵،۲۴۴،۲۳۲،۱۹۶	
باجکوب ۲۲۸		۳۰۴،۳۰۲،۳۰۰،۲۹۸،۲۹۰،۲۸۵	
بازرسی شاهنشاهی ۱۵۸		اشرف افغان ۲۳،۲۲	
بازرگان (مهدی) ۲۸۱،۲۷۹،۲۷۳		اشکانیان ۱۷	
۲۸۵،۲۸۴،۲۸۳		اصفهان ۵۵،۲۵،۲۴،۲۳،۲۱،۱۴	
بالکان ۲۱۰		۲۸۲،۲۶۲،۲۵۸،۱۵۱،۱۴۲،۱۳۸	
بانک اعتبارات ۱۱۱		اصلاحات ارضی ۱۰۵،۱۰۳،۱۰۲	
باہاما ۲۷۷		۱۱۴،۱۱۳،۱۱۰،۱۰۸	
بحرین ۱۹۷		افغانستان ۱۹۵،۲۴	
بریتانیا (امپراطوری کبیر) ۲۷،۲۴		اقیانوس ہند ۲۲۸،۱۹۹،۱۸۸	
۱۹۶،۹۰،۸۱،۳۵،۲۹،۲۸		انریکوماتی ۸۲	
بریگادسرخ ۲۵۳		امام دوازدهم ۴۵	
بصرہ ۲۵		امامزادہ ۴۵	
بغداد ۲۵		امیرانتظام ۲۸۳	
بنگلادش ۱۹۸،۱۹۵		انقلاب اسلامی ۲۹۵،۲۶۱،۱۰۶	
بلغارستان ۱۹۳،۵۰		انقلاب سفید ۱۰۸،۱۰۳،۱۰۰	
بلوچستان ۲۹۷		۳۰۲،۲۲۳،۲۲،۲۱۹،۱۸۰،۱۶۷	
بندراسکندریہ ۴۹		انقلاب شاہ وملت ۱۳۴،۱۲۸،۱۱۶	
بندربوشہر ۹۴		۱۶۴،۱۶۰،۱۵۰،۱۴۸،۱۴۱،۱۳۵	
بندریپہلوی ۵۱،۴۸		۲۲۳،۲۲،۲۰۳،۱۹۱،۱۸۱	
بندرشاہپور ۵۱			
بندرعباس ۲۳۰			

پهلوی (رضاشاه) ۳۸،۳۵
پهلوی (زبان) ۱۸
پهلوی (سلطنت) ۱۴۶
پیشوری ۵۴
پیمان آتلانتیک شمالی ۱۸۵
پیمان بغداد ۱۹۳
پوتسدام (کنفرانس) ۲۰۸

ت

تایلند ۱۹۸
تبریز ۲۶۲،۱۲۸،۵۱،۲۵،۱۴
تخت جمشید ۱۴
ترکمن صحرا ۲۹۷
ترکیه ۴۹
ترومن (هاری) ۲۳۹،۶۹،۵۵
تلویزیون ملی ایران ۲۳۹،۱۵۳
تمدن بزرگ ۱۷۸۱۷۶،۱۶۰
تنگه بسفر ۴۹
تنگه داردانل ۴۹
تهران ۲۶۲،۲۰۸،۲۰۵،۱۳۸،۱۲۱،۲۵
۲۹۴،۲۹۳
تیسفون ۱۴
تیمورلنگ ۲۱،۲۰

ج

جان فوستر دالس ۲۱۱

بنگاه حمایت مادران ۱۳۲
بنیاد پهلوی ۱۳۲،۱۷۴،۱۷۲
بنی امیه ۱۹
بوین (وزیر خارجه انگلیس) ۱۲۴
بهرام بیضائی ۱۵۴
بهمن محمص ۱۵۴
بهمن مفید ۱۵۴
بیژن مفید ۱۵۴
بیرمانی ۱۹۸
بیروت ۲۵۴

پ

پادگورنی ۱۹۵
پارتها ۱۷
پاریس ۲۹۴
پاسخ به تاریخ ۱۴۵،۱۴۰،۱۱۴
۲۹۲،۱۷۵
پاکستان ۲۳۰،۱۹۵
پالایشگاه آبادان ۷۰
پان آمریکن ۸۲
پترکبیر ۴۷
پتروشیمی ۱۳۸،۱۲۵،۹۱،۸۶
پرتغالی‌ها ۲۱
پروانه اعتمادی ۱۵۴
پرویزتناولی ۱۵۴
پرویزکیمیائی ۱۵۴
پرویزنیکخواه ۲۴۶
پروین اعتماسی ۱۴۶
پهلوی دانشگاه ۱۵۱

ح

- جبهه ملی ۲۹۸،۲۶۸،۲۶۶،۷۱،۶۶
 جذام ۱۳۳،۱۳۲
 جرادفورده ۲۱۲،۲۱۱
 جرج آگن (سفیر آمریکا) ۵۷
 جشنواره شیراز ۱۵۴
 جعفر شریف امامی ۲۶۱،۲۵۸
 جلال الدین رومی ۱۹
 جلال مقدم ۱۵۴
 جمشید آموزگار ۲۵۸،۲۵۰،۲۴۹
 جمعه سیاه ۲۵۹
 جمعیت آموزشی و بهزیستی فرح ۱۳۲
 جمهوری اسلامی ۲۹۷،۲۷۹
 جمهوری خلق ایران ۷۶
 جواد سعید (دکتر) ۲۸۷
 جواهرات سلطنتی ۴۰
 جورج لامبراکیس ۲۷۲

خ

- خاقانی ۱۴۶
 خاندان عباسی ۱۹
 خانه های انصاف ۱۴۲
 خراسان ۲۶۴،۱۹۲،۲۶،۱۹
 خرمشهر ۵۱
 خروشچف ۲۰۸،۱۹۴،۱۹۳
 خشایار شاه ۱۶،۱۵
 خلفای عرب ۱۸
 خلیج فارس ۱۹۷،۱۹۶،۱۸۸،۴۱،
 ۲۹۱،۱۹۸
 خمینی ۲۸۳،۲۸۱
 خواجه نظام الملک ۱۴۶
 خوزستان ۱۴۶،۵۸،۵۵
 خیام ۱۴۶

چ

- چائوشسکو ۲۱۷،۱۹۳
 چاد ۱۹۹
 چادر ۱۶۲
 چرچیل ۱۹
 چنگیز ۱۹
 چینی ها ۱۹۷

د

۲۴۶،۵۷،۵۶	رزم آرا	دادگاه لامه	۸۱،۷۰
	رضاخان ۳۷	دادگاههای انقلاب اسلامی	۱۰۶
۲۲۰،۱۷۶،۴۴،۴۳	رضاشاه		۲۸۹،۲۸۶،۲۸۳،۲۸۰
۳۵	رضاماگزیم (رضاشاه)	دارسی (ویلیام ناکس)	۷۹،۲۸
	رم (شهر) ۷۴	داریوش کبیر	۷۸،۱۶،۱۵
	رودخانه ارس ۱۹۲	داریوش مهرجویی	۱۵۴
	رودکی ۱۴۶	دانشگاه تهران	۴۵
	روزبهان ۱۴۶	دمکراسی	۲۲۵،۲۲۴،۲۲۱،۲۲۰،۹۰
	روزنامه پراودا ۲۷۰		۲۵۰،۲۴۸،۲۴۲،۲۲۷،۲۲۶
	روزنامه لوموند ۸۸،۷۹	دریابگی	۱۵۴
	روزنامه هراالدتریبون ۲۷۳	دریای خزر	۲۳۹،۴۱
	روزولت ۲۱۱،۲۰۹،۲۰۷،۵۱	دریای نور	۴۱
	روسها ۲۹۱،۴۰،۳۵،۲۴،۲۳،۲۲	دهلی	۲۳
	روسیه ۵۰،۲۹،۲۸،۲۷	دیلمیان	۱۹
	روحانیون ۱۶۴،۱۶۳،۱۰۶،۶۲،۴۳،۴۲		
	۲۹۸،۲۸۲،۲۴۴،۲۴۳		
	رومانی ۲۱۷،۱۹۳		
	ریچارد نیکسون ۲۷۸،۲۷۷،۲۱۲،۲۱۱		
	ریشلیو ۴۷		

ذ

ذوالفقار (شمشیر علی) ۴۵

ز

زرتشت ۱۶۱،۷۸
 زلاندنو ۱۹۸
 زند (خاندان) ۲۴
 زند (کریم خان) ۲۴
 زنده رودی ۱۵۴

ر

رابرتز ۱۹۶
 راکفلر ۲۷۰،۲۶۹
 رازی (فیلسوف) ۱۴۶،۱۹
 ربیعی تیمسار ۲۷۴

ژ

ساواک ۲۸۶،۲۶۸،۲۶۷،۲۶۰	ژاپن ۲۹۴،۲۴۲،۲۲۳
سپاه بهداشت ۱۲۰،۱۱۶،۱۰۹	ژاک دومرگان (باستان شناس) ۲۸
سپاه ترویج ۱۱۷،۱۱۶،۱۰۹	ژاندارمری ۴۰
سپاه دانش ۱۵۰،۱۴۷،۱۱۷،۱۱۶،۱۰۸	ژنرال آیزنهاور ۲۲۱،۱۹۲
سپهبدیره ای ۲۸۷	ژنرال آبرون ساید ۳۷
سپهبدتقی مجیدی ۲۸۶	ژنرال بوگل ۲۰۶،۲۰۵
سپهبدحجت کاشانی ۲۸۶	ژنرال گاردان ۲۶،۲۵
سپهبدتیموربختیار ۲۵۴،۲۵۳	ژنرال فریزر ۵۴
سپهبدرحیمی ۲۸۱	ژنرال هایزر ۲۷۴،۲۷۳،۲۷۲،۲۶۶
سپهبدرزم آرا ۲۴۶،۶۸،۶۶	ژنرال یحیی خان ۱۹۵
سپهبدفرسیو ۲۴۷	ژنو ۲۷۶
سپهبدفضل الله زاهدی ۷۴	ژورژششم ۲۶۲
سپهبدناصرمقدم ۲۶۷،۲۵۸،۲۵۶، ۲۸۶،۲۶۸	ژوهانسبورگ ۵۲
سپهبدیزدان پناه ۶۳	
سدرضا شاه کبیر ۱۲۶	
سرتیپ ریاحی ۷۴	
سرتیپ علی بیات ۲۸۷	
سردار سپه ۳۸،۳۷،۳۶	
سرگرد برتوزی ۸۴	
سرلشگر بیگلری ۲۸۲	
سرلشگر پاکروان ۲۸۶،۲۵۶	
سرلشگر خسرو داد ۲۸۲	
سرلشگر طاهری ۲۴۷	
سرلشگر فتحی امین ۲۸۷	
سرلشگر موسوی ۲۴۷	
سرلشگر ناجی ۲۸۲	
سعیدی (شاعر) ۱۴۶	
سلطان حسن دوم ۲۷۷،۲۱۵،۲۰۰	
سلطان قابوس ۱۹۷	
سنائی ۱۴۶،۱۹	
سناتور علامه وحیدی ۲۸۲	

س

سادات (پرزیدنت) ۲۷۶،۲۰۰	
سازمان شاهنشاهی و خدمات ۱۳۲	
سازمان ملل متحد ۲۲۳،۱۸۴	
سازمان ملی خون ۱۳۲	
سازمان ملی حمایت از نابینایان ۱۳۲	
ساسانیان ۱۹،۱۵	
ساعد ۶۶	
سالیوان ۲۷۳	
سامانیان ۱۹	
سایمن (وزیر دارایی آمریکا) ۲۳۶	
ساواک ۲۵۸،۲۵۶،۲۵۳،۲۴۹،۲۳۷	

شوروی ۲۷۰،۲۶۹،۲۵۳،۲۵۲،۴۹۰،۳۵
۲۹۴،۲۹۱
شوش ۷۸،۱۴
شهبانو(فرح پهلوی) ۱۵۴،۱۵۳،۱۳۳
۲۷۵،۲۳۷،۲۱۵
شیراز ۲۹۳،۱۵۱،۱۲۸،۹۴،۲۵،۱۴
شیخ بهائی ۱۴۶
شیعه (مذهب) ۲۴۴،۲۴۳
شبروخورشیدسرخ ایران ۱۳۱

ص

صدام حسین ۱۹۴
صفوی ۲۱
صلیب سرخ بین‌المللی ۲۸۹،۲۵۶،۲۴۷

ط

طاهریان (سلسله) ۱۹
طرابوزان (شهر) ۲۵

ظ

ظفار ۱۹۷

سنجایی ۲۸۶،۲۶۷
سنگاپور ۱۹۸
سنگال ۲۱۵،۱۹۹
سن لوتی (پادشاه) ۴۷
سوئد ۲۴۰
سوئیس ۴۷
سودان ۱۹۹
سومالی ۱۹۹
سهراب سپهری ۱۵۴
سیا ۲۷۱،۲۵۴،۲۵۲
سیدضیاءالدین طباطبائی ۳۷
سیستان ۲۴
سیمین بهبهانی ۱۵۴
سیمین دانشور ۱۵۴

ش

شاپورا اول ۱۸
شاپوربختیار ۲۶۹،۲۶۸،۲۶۶
۲۸۲،۲۷۹،۲۷۵
شاه اسماعیل (صفوی) ۳۰۴،۲۲،۲۱
شاه سلطان حسین (صفوی) ۲۲
شاه عباس کبیر ۲۲
شاهنشاهی (ایران) ۲۲۱،۱۵
شاهنشاهی‌خامنشی ۱۵
شرکت آجیب ۸۲
شرکت ایران وانگلیس ۶۶،۵۴
۸۰،۷۹
شلزینگر (جیمز) ۸۹
شمس آبادی ۲۴۶

ع

- عبا ۴۴
عبداللہ ریاضی (مهندس) ۲۸۶
عباسعلی خلعتیری ۲۸۶
عثمانی، عثمانیان ۴۰، ۳۱، ۲۱
عراق ۲۵۴، ۸۰، ۷۰
عربستان سعودی ۱۹۶، ۸۰
۲۰۲، ۱۹۹
عدن ۸۱
مطار ۱۴۶
علامہ وحیدی ۲۸۶
علی ابن ابیطالب ۱۶۴، ۱۶۱
۲۸۰، ۲۷۹
- فخرآرائی (ناصر) ۲۱۴، ۴۶
فرامرزی پیلگرام ۱۵۴
فرانسه ۲۸۶، ۲۳، ۴۲، ۴۰، ۲۶، ۲۵
۲۹۳، ۲۹۰
فرح پهلوی ۱۳۲
فرخی سیستانی ۴۶
فردریک کبیر ۴۷
فردوسی ۱۴۶
فونیکس (موشک) ۱۸۵
فریبرز عطاپور ۲۸۸
فریدون مشیری ۱۵۴

ق

- قاجار، قاجاریہ ۲۰۷، ۷۶، ۳۸، ۲۴
قاضی محمد (کردستانی) ۵۴
قانون اساسی ۱۰۰، ۶۲
قبا ۴۴
قدس رضوی ۴۳
قبرس ۷۰
قرآن ۱۴۵، ۱۷۷، ۱۶۰
قزوین ۲۰۸، ۵۱، ۱۴
قطب زاده ۲۹۴
قفقاز ۵۰، ۲۳
قم ۳۰۰، ۲۸۹، ۲۸۵، ۲۸۳، ۱۷۴، ۱۳۸
قندهار ۲۳
قوام (احمد) ۷۱، ۶۰، ۵۶، ۵۵، ۵۳
قوام السلطنہ ۷۱، ۵۷
- غزالی (فیلسوف) ۱۴۶
غلامرضا کیانیپور ۲۸۷
غلامرضا نیک پی ۲۸۷
غلامحسین صدیقی ۲۶۷، ۲۶۶

ف

- فاراہی ۱۴۶
فارس ۵۵
فتحعلی شاہ قاجار ۲۷، ۲۶، ۲۵، ۲۴

ک

گلستان ۱۵۴
گی موله ۲۱۳

ل

لشوم بلوم ۲۱۴
لشونیدیرژنف ۲۰۹
لارنس لاکهارت ۲۸
لنین ۱۷۹، ۱۷۷
لوشی چهاردهم ۴۷
لوپزپورتیو ۲۷۷، ۲۱۸
لوموند ۲۸۳
لهستان ۱۹۳
لی کوان یو ۱۹۸
لیبی ۲۹۲، ۱۹۹
لیندون جانسون ۲۱۳، ۲۱۱

م

مارشال رومل ۴۹
مارکس ۱۷۷
مارکسیسم اسلامی ۱۷۷، ۱۶۴، ۱۰۵، ۴۲
مالزی ۱۹۸
متفقین ۵۳
مجله تایم ۸۴
مجلس شورای ملی ۲۷۹، ۸۱، ۶۹، ۵۲، ۵۱
محجوبی ۱۵۴
محمدبخارائی ۲۴۷

کاترین دوم ۴۷
کاجی - بی ۲۵۲
کاخ سعدآباد ۸۵
کاخ گلستان ۳۸
کاخ نیاوران ۲۶۸
کارون (رودخانه، شط) ۹۴
کانادا ۲۴۰
کردستان ۲۹۸، ۵۸
کرمان ۲۱۴، ۱۹۲
کریم سنجایی ۲۶۱، ۲۶۰
کروپ ۲۲۸
کرومیت روزولت ۷۳
کمپانی شل ۸۲
کمونیست (کمونیسم) ۱۰۷، ۱۰۶
۳۰۲، ۲۶۰، ۲۴۰، ۱۷۸
کنفرانس تهران ۵۴
کنسرسیون ۸۲
کوروش کبیر ۱۶، ۱۵
کوه نور ۴۱
کویت ۸۰، ۷۳
کیمیای ۱۵۴

گ

گابن ۲۱۵، ۲۰۲
گروشن لند ۹۰
گاز طبیعی ۱۹۲، ۹۵، ۹۰، ۸۹، ۴۱

ن

- محمد رضا عاملی ۲۸۷
 محمد ساعد ۵۱
 محمد شاه قاجار ۲۷۰
 محمد مصدق (دکتر) ۶۱،۶۰،۵۴
 ۷۴،۷۱،۶۹،۶۸،۶۷،۶۵،۶۴،۶۳
 ۱۸۰،۱۰۲،۱۰۱،۱۰۰،۷۷،۷۵
 ۲۵۳
 محمد علی فروغی ۵۱
 مذهب شیعه ۱۶۴،۱۶۳
 مراکش ۲۷۷، ۲۰۰
 مسکو ۲۰۸، ۲۰۵، ۱۹۳، ۵۶
 ۲۴۰، ۲۱۰
 مشروطه سلطنتی ۲۲۰
 مشهد ۲۴۴، ۲۰۸، ۱۳۸، ۱۲۸
 ۲۶۲، ۲۴۹
 مصر ۲۷۶، ۲۱۶، ۲۰۰، ۲۵
 مصطفی فاتح ۵۴
 مصطفی کمال آنا تورک ۱۹۳، ۳۷
 مظفرالدین شاه ۲۹، ۲۷
 مغول ۱۴۴، ۱۹
 مقدم (سفیر ایران) ۵۰
 مکنامارا ۲۰۲
 ملک حسین (پادشاه اردن) ۲۱۶
 ملکه پهلوی ۱۳۳، ۱۳۲
 منشور آتلانتیک ۵۱
 منصور روحانی ۲۸۶
 منوچهری ۱۴۶
 موزامبیک ۱۹۹
 مولوی ۱۴۶
 مهرآباد (فرودگاه) ۲۷۵
 مهدی بازرگان ۲۶۷، ۲۶۱، ۲۶۰
 ۲۷۴، ۲۷۳
- ناپلئون ۴۷، ۲۵، ۲۴، ۲۳
 نادر نادرپور ۱۵۴
 نادرشاه ۴۰، ۲۴، ۲۳
 ناصر فخرآرانی ۲۱۴، ۴۶
 نامیبیا ۱۹۹
 نروژ ۹۰
 نزیه ۲۹۰
 نفت ۷۳، ۶۶، ۶۵، ۶۱، ۴۱، ۳۹، ۳۰، ۲۸
 ۲۶۸، ۲۶۳، ۲۳۶، ۲۲۸، ۹۵، ۹۲، ۸۹، ۸۵
 ۲۹۴، ۲۹۳
 نلسن راکفلر ۲۷۰، ۲۶۹
 نوفل لوشاتو ۲۶۲، ۲۶۱
 نیوزویک (روزنامه) ۲۴۱، ۲۴۰، ۲۳۹
 نیویورک ۱۷۳
 نیکلسن ۲۸
 نیما یوشیج ۱۵۴
- ## و
- وحدت ملی ۵۸
 واشنگتن ۲۳۸
 ویلیام مک لال (روزنامه نویسنده) ۸۴
 ویلیام ناکس داریسی (انگلیسی) ۲۸
 ۷۹

هواکوفنگ ۲۱۸،۲۱۷،۱۹۷
هویدا ۲۸۴،۲۶۲،۲۶۱،۲۵۶،۲۵۰
۲۸۵
هینتر ۴۹

ی

یالتا (کنفرانس) ۲۰۸
یزد ۲۵
یکتائی ۱۵۴
یمن جنوبی ۱۹۷
یوگسلاوی ۲۱۷
یونانیان ۱۷

ه

هاری ترومن ۵۵
هاریمن ۲۱۳،۲۱۱،۶۹
هایله سلاسی ۲۱۴
هخامنشیان ۱۵۸،۱۲۲،۱۶
هرات ۲۷،۲۵
هژیرداریوش ۱۵۴
هلند ۲۴۰
هلاکو ۱۹
هشری کیسینجر ۲۰۳،۲۱۲،۲۱۱
۲۷۷
هند ۱۹۸،۱۹۵،۴۰،۲۶،۲۳
هندوستان ۲۲۵،۱۹۸،۳۱،۲۷
همدان ۲۵

فهرست

۹	دیباچه
	قسمت اول
۱۱	از ایران دیروز تا ایران امروز
	فصل اول
۱۳	درسهای از گذشته
۱۳	توانائی ها و خطرهای ناشی از موقع جغرافیائی ایران . شاهنشاهان قهرمان : کورش، داریوش و خشایار شاه حمله اسکندر مقدونی - رستاخیز ایران در زمان ساسانیان
۱۵	وحمله اعراب
۱۸	دورانهای طلائی نوین تاریخ ایران
	فصل دوم
۲۱	از توانائی تابندگی
۲۱	شاه عباس کبیر - اصفهان نصف جهان
۲۳	نادرشاه - ناپلئون ایران
۲۴	فتحعلی شاه و ناپلئون

فصل سوم

۲۷	راه هند و نفت
۲۸	نفت
۲۹	ایران سرزمین کابوسهای وحشتناک

قسمت دوم

۳۳	سلسله پهلوی - نجات و وحدت ایران
----	---------------------------------------

فصل اول

۳۵	پدرم، رضا شاه کبیر
۳۶	سردار سپه و سپس شاهنشاه
۳۹	مبارزه برای وحدت و استقلال ایران
۴۲	ورود به قرن بیستم
۴۶	روپای یک کودک

فصل دوم

	" فرزندم، هرگز از هیچ چیز هراس مکن "
۴۹	جنگ جهانی دوم و عواقب آن
۴۹	امیدبزرگ ایرانیان : بیطرفی
۵۱	حمله قوای روس و انگلیس به ایران
۵۱	آغاز سلطنت من
۵۳	شناسائی رسمی و صریح حاکمیت و استقلال ایران
۵۵	بودن یا نبودن

فصل سوم

۶۰	برنامه هفت ساله - مصدق و دوران عوام فریبی ها ...
۶۰	پایان ماجرای موافقت نامه با روسها

۶۱ میگردند زمانی که روحانیون برای سلامت و توفیق من دعا
۶۲ کشور اصلاح قانون اساسی - خطوط اصلی نخستین برنامه
۶۶ قتل سپهبد رزم آرا
۶۸ مصدق و سیاست "موازنه منفی"
۷۰ هرج و مرج داخلی و خطر مداخله خارجیان
۷۳ سرتیپ ریاحی - از مصدق تا بازرگان
۷۵ بیداری ایرانیان

فصل چهارم

۷۸ از عصر نفت تا دوران اتم
۷۸ یک تاریخ غیر انسانی
۸۰ تحقیرها و بی عدالتی ها ایران، سرانجام به بهره برداری از نفت خود توفیق
۸۱ یافت
۸۳ مرگ انریکو ماته‌تی
۸۵ سیاست نفتی ایران ارائه راه حل سازنده برای جلوگیری از نابسامانی اقتصاد
۸۶ جهانی
۸۸ پس از شش سال جهان نظرات مرا تاءئید کرد
۹۱ انسانها در مقابل هرج و مرج
۹۳ سیاست، هنر پیش بینی

قسمت سوم

۹۷ انقلاب سفید
----	-------------------

فصل اول

۹۹ میانی انقلاب سفید
----	-------------------------

۹۹ پنج هدف اصلی - برنامه دوم
۱۰۲ زمین ارژان کشا ورژان
۱۰۴ نخستین آتش افروزی علیه اصلاحات

فصل دوم

۱۰۷ اصلاحات ارضی
۱۰۸ اصول مبانی
۱۱۱ وظایف بانک اعتبارات وتوسعه کشا ورزی
۱۱۲ شرکت های سهامی زراعی
۱۱۴ تاثير انقلاب سفید بر زندگی روستاها

فصل سوم

 اقدامات سپاه دانش، سپاه بهداشت، و سپاه ترویج و آبادانی
۱۱۶ و آبادانی
۱۱۸ سپاه ترویج و آبادانی
 تشکیلات سپاه بهداشت وپیش بینی شبکه پزشکی از طریق تلویزیون
۱۱۹
۱۲۲ توسعه جنگلها و مراتع
۱۲۴ تلاش ملی برای تأمین آب

فصل چهارم

۱۲۸ انقلاب سفید و کارگران
۱۲۹ تأمین مسکن برای کارگران
۱۳۱ تأمین بهداشت و سلامت کارگران
۱۳۲ کوششهای اجتماعی وانسانی شهانو
۱۳۴ سیاست تأمین اجتماعی
۱۳۵ مشارکت کارگران در سودخالص کارخانه ها
۱۳۷ مشارکت کارگران در مالکیت واحدهای صنعتی

فصل پنجم

- ۱۴۱ انقلاب در دستگاه قضاوت
۱۴۲ خانه‌های انصاف

فصل ششم

- انقلاب آموزشی و اصلاحات فرهنگی - دفاع از تمدن
۱۴۶ ایرانی و هویت ملی
۱۴۸ منشور انقلاب آموزشی
۱۵۰ آموزش رایگان برای دانشجویان
۱۵۲ بزرگداشت فرهنگ و هنر ایرانی

فصل هفتم

- کوشش برای انقلاب اداری
۱۵۶ اصلاحات آموزشی، شرط لازم اصلاحات اداری
مقاومت سرسخت دیوانسالاری - تأسیس بازرسی
۱۵۸ شاهنشاهی

فصل هشتم

- آزادی زنان
۱۶۰ سخنان علی ابن ابیطالب (ع)
۱۶۱ عدالت، اساس و عصاره اسلام است
۱۶۴

فصل نهم

- مبارزه با تورم، سوداگری و فساد
۱۶۷ تورم
۱۶۸ مقررات مربوط به اعلام دارایی مستخدمین دولت
۱۶۹

فصل دهم

- ۱۷۲ بنیادپهلوی - دارائی شخصی من
۱۷۳ پرداخت سیزده هزار و ام شرافتی به دانشجویان
۱۷۴ برنامه های خانه سازی بنیاد
۱۷۴ ثروت شخصی من

فصل یازدهم

- ۱۷۶ بسوی تمدن بزرگ
۱۷۶ مارکسیسم اسلامی، مکتبی فریبنا
۱۷۸ بسیج دائم ملی برای پیشرفت
۱۸۰ آیا امکان توفیق وجود داشت؟
۱۸۲ تجارسی از تاریخ

فصل دوازدهم

- ۱۸۴ ارتش ایران در سال ۱۳۶۲

فصل سیزدهم

- ۱۹۱ میانی سیاست خارجی ایران
۱۹۱ روابط ایران با اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی
۱۹۳ ترکیه، دوست و متحد ایران
۱۹۴ تلاش برای صلح
۱۹۶ همسایگان ما در خلیج فارس
..... تلاش برای تشکیل بازار مشترک کشورهای ساحلی
..... اقیانوس هند - افریقا در برابر مداخلات و برتری جونی
۱۹۸ کمونیستها
۲۰۰ تلاش برای همبستگی جهانی
۲۰۲ پیشنهاد من واقع بینانه بود

فصل چهاردهم

۲۰۵	بزرگان جهان ما - وطن پرستی سرسختانه ژنرال دوگل ..
۲۰۶	رهبران سه کشور بزرگ در تهران
۲۱۱	رهبران آمریکا
۲۱۳	ژرژششم، بوین ولنوم بلوم
۲۱۴	بزرگان آفریقا
۲۱۵	دوستان عرب
۲۱۷	تیتو، چائوشسکو، هواکوفنگ

فصل پانزدهم

۲۱۹	در راه تحقق دموکراسی شاهنشاهی
۲۲۰	سلطنت و حکومت

فصل شانزدهم

۲۲۲	کامیابیها و ناکامیهای ما
۲۲۲	واقعیت ارقام
۲۲۴	توسعه اقتصادی، تنها راه نیل به دموکراسی واقعی
۲۲۵	کشورهای در حال توسعه، بر سردوراهی
۲۲۶	تصویری کاذب و خونین از دموکراسی
۲۲۷	همکاری با جهان غرب
۲۲۹	تشکیل حزب رستاخیزیک اشتباه بود
۲۳۰	مبارزه با زمان

قسمت چهارم

۲۳۴	اتحادلعنتی سرخ و سیاه
-----	-----------------------------

فصل اول

۲۳۶	نقش وسایل ارتباط جمعی
-----	-----------------------------

فصل دوم

۲۴۲ شاگردان جادوگر

فصل سوم

۲۴۶ عزاداریهای پیاپی و جنایت آبادان

فصل چهارم

۲۵۲ حقایق درباره سازمان اطلاعات و امنیت کشور

۲۵۳ مبارزه با خرابکاری کمونیستها

۲۵۴ نقش ساواک و قدرت آن

فصل پنجم

۲۵۸ تدارک برای ویرانی ایران

۲۵۸ اعلام حکومت نظامی

۲۶۰ سفرهای کریم سنجابی و مهدی بازرگان

۲۶۱ توقیف امیرعباس هویدا

۲۶۲ امیدها و نومییدیها

فصل ششم

نخست وزیر شاپوربختیار - مأموریت شگفت انگیز

۲۶۶ ژنرال هایزر

۲۶۶ توقعات سیاستمداران مخالف

۲۶۸ نخست وزیر شاپوربختیار

۲۷۰ اخطار روزنامه پراودا

۲۷۲ مأموریت شگفت انگیز ژنرال هایزر

فصل هفتم

۲۷۵ جلای وطن
-----	----------------

فصل هشتم

۲۷۹ حکومت وحشت
۲۷۹ تعصب کورگورانه
۲۸۱ "خمینی تشنه خون"
۲۸۴ قتل امیرعباس هویدا
۲۸۷ ادامه خونریزی و آدم‌کشی
۲۸۸ بیست هزار زندانی سیاسی
۲۹۰ اشتباهاتی بزرگ به نام اسلام

فصل نهم

۲۹۲ دروغ پردازیه‌ها ، ناکامیها ، ورشکستگی
۲۹۳ پیش‌بینی سرمایه‌گذاری آینده ایران
۲۹۴ ویرانی اقتصاد و تعطیل تجارت
۲۹۶ گسترش فساد
۲۹۷ نمایشی به نام مراجعه به آراء عمومی
۲۹۸ اختلافات داخلی
۳۰۲ پایان سخن

ضمائم

۳۰۷ یادداشت ناشر
 آخرین روزهای زندگی من (ترجمه آخرین قسمت از کتاب
۳۰۹ پاسخ به تاریخ)
۳۳۵ تقویم تاریخ
۳۵۹ فهرست عمومی
۳۷۱ فهرست کتاب